اسرار توحید
ترجمه کتاب توحید

تالیف شیخ صدوق (ره)

اسرار توحید، یا، ترجمه کتاب توحید

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمدبن علی، ق 381 - 311

عنوان قراردادی : [التوحید. (فارسی)]

عنوان و نام پدیدآور : اسرار توحید، یا، ترجمه کتاب توحید/ تالیف ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی مشهور به شیخ صدوق؛ [ترجمه محمدعلی ابن محمدحسن الاردکانی

مشخصات نشر : تهران]: علمیه اسلامیه، [1363؟].

مشخصات ظاهری : [512] ص

شابک : بها:800ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : چاپ اول این کتاب در سال 1337 تحت عنوان "اسرار توحید"، یا، ترجمه و شرح کتاب توحید توسط انتشارات نور منتشر گردیده است

عنوان دیگر : ترجمه کتاب توحید

عنوان دیگر : التوحید

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ق 4

موضوع : توحید

شناسه افزوده : اردکانی، محمدعلی، مترجم

رده بندی کنگره : BP129/الف 2ت 9041 1363

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : م 63-63

[مقدمه مترجم]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للَّه الواحد الاحد الذى لا شريک له الفرد الصمد الذى لا شبيه له الاول القديم الذى لا غايه له الآخر الباقى الذى لا نهايه له الموجود الثابت الذى لا عدم له الملک الدائم الذى لا زوال له القادر الذى لا يعجزه شى ء العليم الذى لا يخفى عليه شى ء الحى لا بحياه الكائن لا فى مكان السميع البصير الذى لا آله له و لا أداه الذى امر بالعدل و اخذ بالفضل و حكم بالفصل لا معقب لحكمه و لا راد لقضائه و لا غالب لإرادته و لا قاهر لمشيته و انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان الذى بيده ملكوت كل شى ء و اليه المرجع و المصير و اشهد ان لا اله الا اللّه رب العالمين و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سيد النبين و خير خلقه اجمعين و اشهد ان على بن ابى طالب سيد الوصيين و امام المتقين و قائد الغر المحجلين و ان الائمه من ولده بعده حجج اللّه الى يوم الدين صلوات اللّه و سلامه عليهم اجمعين.

اما بعد چنين گويد مستمند فيوض ازلى ابن محمد حسن الاردكانى محمد على غفر اللّه تعالى جميع ذنوبهما.

كه امر اشرف شاهزاده محمد ولى ميرزا عز صدور يافت كه اين ذره بيمقدار و خادم اخبار ائمه اخيار صلوات عليهم ما طلعت شمس النهار. و اهله الشهور و اورقت الاشجار كتاب مستطاب توحيد ابن بابويه رحمه اللّه و رضوانه عليه را بحليه ترجمه در آورد تا هر كسى تواند كه از آن بهره برد و نفعش اعم، و فائده اش اتم، باشد اين فقير بى بضاعت. با وجود عدم لياقت امتثالا لامره المطاع. بترجمه نمودن آن پرداخت و اللّه هو الموفق و المعين.

پيش از شروع در مقصود بعرض ميرساند كه كتاب توحيد از جمله مؤلفات امين الاسلام و المسلمين رئيس العلماء و المحدثين شيخ الفقهاء الكاملين.

آيه اللَّه فى العالمين. ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى رحمه اللّه عليه است و او را تأليف و تصنيف بسيار است و در جلالت و وثافت

یگانه دورانست و در میانه طائفه شیعه مشهور است بصدوق یعنی بسیار راستگو و او را امین الاسلام نیز میگویند چنان که محمد بن یعقوب کلینی رضوان اللّه علیه را ثقه الاسلام میگویند و علامه حلی نور اللّه المرقده در کتاب خلاصه الرجال میگوید که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ابو جعفر که در ری فرود آمد شیخ ما و فقیه ما و وجه طایفه امامیه بود در خراسان و در سال سیصد و پنجاه و پنج وارد بغداد شد و شیوخ طائفه امامیه از او شنیدند و او تازه سن و نوجوان بود و جلیل و حافظ احادیث و براویان حدیث بینا بود و اخبار را نقد کرده بود و در میان قمیان مثل او دیده نشد در حفظ و بسیاری علمش و او را قریب به سیصد تصنیف است که بیشتر آنها را در کتاب کبیر خود ذکر کرده و در سال قریب سیصد و هشتاد و یکم در ری وفات کرد رضی اللّه عنه و چنان که مشهور است و علماء نیز در کتب ذکر کرده اند او و برادرش حسین رحمه اللّه بدعای حضرت صاحب الامر صلوات اللّه و سلامه علیه متولد شده اند و حضرت بشارت بوجود و فقاهت ایشان داده و همین شرافت ایشان را بس است و مؤلف رحمه اللّه بعد از حمد خدا و صلوات بر پیغمبر و آل سعادت انتماء که ما در اول ترجمه بهمان عبارت ذکر کردیم گفته که ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه که در شهر ری فرود آمده مصنف این کتاب خدا او را بر طاعت و فرمان برداری خویش یاری کند و او را از برای خوشنودی و پسندیدنش توفیق دهد.

میگوید که «آنچه مرا بسوی تألیف این کتابم خواند و داعی بسوی تصنیف آن شد اینست که من گروهی از مخالفان خویش را یافتم که گروه ما را که فرقه ناجیه شیعه اثناعشریه اند بسوی قول به تشبیه و جبر نسبت میدادند بجهت آنچه در کتابهای ایشان یافتند از اخباری که تفسیر و شرح آنها را ندانستند و معانی آنها را نشناختند و آنها را در غیر موضعهای خود گذاشتند و الفاظ آنها را با الفاظ قرآن برابر نکردند و باین واسطه صورت مذهب ما را در نزد جهال و نادانان زشت گردانیدند و طریقه و روش ما را بر ایشان پوشیده و آشفته کردند و مردم را از دین خدا باز داشتند و ایشان را

بر انکار حجتهای خدا که مراد از ایشان ائمه ابرارند داشتند پس بسوی خدای تعالی ذکره تقرب و نزدیکی جستم به تصنیف این کتاب در باب توحید و نفی تشبیه و جبر در حالی که یاری جوینده ام بآن جناب و توکل کننده ام بر او و او مرا بس است و نیکو وکیلی است که کار خود را باو میگذارم» و مخفی نماند که مؤلف در این کتاب شصت و هفت عنوان را ذکر کرده و شصت و پنج عنوان بلفظ باب است و دو عنوان بلفظ حدیث یکی حدیث ذعلب و دیگری حدیث سبخت یهودی و شماره ابواب را در عنوانات ذکر نکرده و ما بجهت سهولت ذکر میکنیم و میگوئیم.

و موحد بضم میم و فتح واو و کسر حاء مشدد اسم فاعل است از توحید و توحید در اصل لغت یکی گفتن و یکی کردن است و مراد از آن در امثال این مقام خدا را بیگانگی پرستیدن باشد و آن شامل است هر چه را که بر خدا روا باشد یا نباشد پس موحد کسی است که خدا را بیگانگی بپرستد و عارف شناسنده است عموما و خداشناس را خصوصا نیز میگویند و آن مراد است در اینجا.

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی که در شهر ری فرود آمده مصنف این کتاب خدا او را یاری کند بر طاعت و فرمان برداری خویش گفت که حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی گفت که حدیث کرد مرا یا ما را ابو عمران عجلی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سنان گفت که حدیث کرد ما را ابو العلاء خفاف گفت که حدیث کرد ما را عطیه عوفی از ابو سعید خدری که گفت رسول خدا (ص) فرمود «که من و گویندگان پیش از من سخنی مثل لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ نگفته ایم و ترجمه این کلمه طیبه اینست که هیچ خدائی نیست مگر خدا که مستجمع جمیع صفات کمال است».

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد

ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت ابو عبد اللّه جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که «بهترین عبادتها گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ است.» حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن هلال از حسن بن علی بن فضال از ابو حمزه از امام محمد باقر (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که می فرمود «چیزی نیست که ثوابش بزرگتر باشد از گواهی دادن باینکه لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ زیرا که خدای عز و جل چیزی با او برابری نمیکند و کسی در امر با او شراکت ندارد».

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت امام جعفر صادق (ع) فرمود که «خدای تبارک و تعالی از برای مؤمن چیزی را ضامن شده مفضل گفت عرض کردم که آن چیست فرمود از برایش ضامن شده که اگر او اقرار کند از برایش به پروردگاری و از برای محمد (ص) به پیغمبری و از برای علی (ع) بامامت و پیشوائی و آنچه را که بر او واجب گردانیده بجا آورد آنکه او را در همسایگی خود ساکن گرداند». مفضل گفت که عرض کردم بخدا سوگند که این نوازشی است که نوازش آدمیان بآن شباهت ندارد مفضل گفت که بعد از آن حضرت صادق (ع) فرمود که «اندکی عمل کنید تا بسیار تنعم نمائید و به نعمت و ناز گذرانید».

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ابراهیم بن زیاد کرخی از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که هر که «بمیرد و چیزی را با خدا شریک نسازد خواه خوبی نموده باشد و خواه بدی کرده باشد داخل بهشت می شود».

مترجم گوید: که این حدیث موافق است با آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ یعنی «بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد آن را که شرک آورده شود باو باینکه کسی چیزی را با او شریک گرداند و می آمرزد آنچه را که غیر آن باشد از برای هر که خواهد» مگر آنان که این جزء در حدیث ذکر نشده و ممکن است که مقصود این باشد که چنین کسی توفیق توبه می یابد تا آنکه داخل بهشت شود چنان که بیاید و اگر مراد از شرک، شرک طاعت باشد کم کسی است که مشرک نباشد زیرا که جناب اقدس الهی میفرماید که:

وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ یعنی و ایمان نمی آورند بیشتر ایشان بخدا مگر و حال آنکه ایشان مشرکانند و حدیث نظر باطلاقی که دارد شامل شرک عبادت و شرک طاعت هر دو باشد و اگر تنزل کنیم لا اقل آن را مجمل دانیم با وجود آیات و احادیثی که در ظاهر با این حدیث مخالفت دارد پس کسی بدیدن این حدیث شاد نشود بطوری که خود را در معاصی الهی رخصت دهد و از هیچ پروا نکند که چیزی چاره هتک حرمت شریعت نمیکند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن صفار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی- الخطاب از علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عز و جل هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ فرمود که «خدای تبارک و تعالی فرموده که من سزاوار آنم که از من پرهیز شود و بندگان از من بترسند و بنده من چیزی را با من شریک نگرداند و من سزاوار آنم اگر بنده من چیزی را با من شریک نکند که او را داخل بهشت گردانم» و آن حضرت (ع) فرمود که «خدای تبارک و تعالی بعزت و جلال خود قسم یاد کرده که هرگز اهل توحیدش را بآتش دوزخ عذاب نکند و ترجمه آیه این است که اوست سزاوار آنکه او را بپرستند و خوف او را نصب العین خود سازند یعنی از محارم او پرهیز نمایند و اوست سزاوار آمرزیدن گناهان بندگان».

حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنائی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را یا مرا

محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق (ع) فرمود که «خدای تبارک و تعالی تنهای صاحبان توحید را بر آتش دوزخ حرام گردانیده».

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره گفت که حدیث کرد مرا حجاج بن ارطاه گفت که حدیث کرد مرا ابو الزبیر از جابر بن عبد اللَّه که پیغمبر (ص) فرمود «دو چیز است که موجب دخول بهشت و دوزخ می شود یعنی یکی از آن دو آدمی را ببهشت میرساند و دیگری او را بدوزخ میکشاند و حضرت در بیان این میفرماید که هر که بمیرد در حالی که گواهی دهد باینکه غیر از خدا خدائی نیست داخل بهشت شود و هر که بمیرد در حالی که بخدا شرک داشته باشد داخل دوزخ شود».

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از حسین بن صباح که گفت حدیث کرد مرا انس از پیغمبر (ص) که فرمود «هر ستمکار گردنکش ستیزنده کسی است که سرباز زند از آنکه لا اله الا اللَّه بگوید».

حدیث کرد ما را جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد اللَّه بن مغیره کوفی رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد مرا جدم حسن بن علی کوفی از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (ع) که فرمود «جبرئیل بخدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد که یا محمد خوشا بحال کسی یا درخت طوبی از برای کسی است که بگوید از امت دست تو که

لا اله الا اللَّه وحده وحده».

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفا از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از ابو جمیله از جابر از امام محمد بن باقر (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که «جبرئیل بنزد من آمد در میان صفا و مروه و

گفت که یا محمد (ص) خوشحال کسی یا درخت طوبی از برای کسی است

که بگوید از امت تو که

لا اله الا اللَّه وحده

از روی اخلاص» و معنی اخلاص در همین باب مذکور خواهد شد.

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن کوفی از پدرش از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر از ابو الطفیل از علی (ع) که فرمود «هیچ بنده مسلمان نیست که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید مگر آنکه این کلمه بالا رود در حالی که هر سقفی را بشکافد و بچیزی از گناهانش نگذرد مگر آنکه آن را محو و نابود سازد تا آنکه بمثل خود از حسنات منتهی شود و بایستد».

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از حسین بن سیف از برادرش علی از مفضل بن صالح از عبید بن زراره که گفت امام جعفر صادق (ع) فرمود که «گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بهای بهشت است».

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سیف از سلیمان بن عمرو که گفت حدیث کرد مرا عمران بن ابی عطاء گفت که حدیث کرد مرا عطاء از ابن عباس از پیغمبر (ص) که فرمود «از سخنان سخنی نیست که دوستتر باشد در نزد خدای عز و جل از گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و هیچ بنده ای نیست که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید در حالی که آواز خود را بآن بکشد و فارغ شود مگر آنکه گناهانش در زیر پاهایش فرو ریزد چنان که برگ درخت در زیر آن فرو- می ریزد».

حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی فقیه در سرخس گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی گفت که حدیث کرد ما را هرون بن جمال از ابو ایوب که گفت حدیث کرد مرا قدامه بن محرز اشجعی گفت که حدیث کرد مرا مخرمه بن بکیر از عبد اللَّه بن اشجع از پدرش از ابو حرب بن زید بن خالد جهنی که گفت شهادت

میدهم بر پدرم زید بن خالد که شنیدم از او که میگفت رسول خدا (ص) مرا فرستاد که مردم را مژده دهم (و بنا بر بعضی از نسخ توحید) و بمن فرمود که مردم را

مژده ده باینکه «هر کس

لا اله الا الله وحده لا شریک له

بگوید بهشت از برای او خواهد بود».

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش از محمد بن زیاد از ابان و غیر او از حضرت صادق جعفر بن محمد (ع) که فرمود «هر که روزه خود را بگفتار شایسته یا کردار شایسته ختم کند خدا روزه اش را از او قبول فرماید» پس بآن حضرت عرض شد که یا ابن رسول اللَّه گفتار شایسته چیست فرمود شهادت دادن باینکه لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و کار شایسته بیرون کردن فطره است.

حدیث کرد ما را ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکیر خوزی نیشابوری گفت که حدیث کرد ما را ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن هرون خوزی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد اللَّه جز بیاد وی (و او را هروی و نهراوی یا نهروانی و شیبانی میگفتند) از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از علی (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که «جزای کسی که خدای عز و جل بر او انعام فرموده بتوحید چیزی نیست مگر بهشت و بهمین اسناد فرمود که رسول خدا (ص) فرمود که

اشهد ان لا اله الا اللَّه

را سخن بزرگی دیدم که بر خدای عز و جل گرامی است هر که آن را از روی اخلاص بگوید مستحق بهشت گردد و هر که آن را از روی دروغ بگوید باینکه بمضمون آن اعتقاد نداشته باشد مال و خونش محفوظ نشود و بازگشتش بسوی آتش دوزخ خواهد بود».

و بهمین اسناد فرمود که رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل را عمودی است از یاقوت سرخ که سرش در زیر عرش است و پائین و زیرش بر پشت ماهی در زمین هفتم که از همه طبقات زمین زیرتر است پس چون بنده لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید عرش بلرزه در آید و آن عمود بجنبد و

ماهی حرکت کند پس خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای عرش من آرام بگیر عرش عرض میکند که آرام نمیگیرم و بنا بر بعضی از نسخ توحید آیا آرام میگیرم و تو گوینده آن را نمیامرزیدی

پس خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای ساکنان آسمانهای من گواه باشید که من گوینده آن را آمرزیدم و بهمین اسناد فرمود که رسول خدا (ص) فرمود که هر که «در ساعتی از شب یا روز لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید آنچه در نامه عملش باشد از بدیها محو و نابود شود».

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن علی بن شاه فقیه در مرو رود گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن عبد اللّه نیشابوری گفت حدیث کرد ما را ابو القاسم عبد اللّه بن احمد بن عباس طائی در بصره گفت که حدیث کرد مرا پدرم در سال دویست و شصتم گفت که حدیث فرمود مرا علی بن موسی الرضا (ع) در سال صد و شصت و چهارم و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر (ع) و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد فرمود که حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی، فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم حسین بن علی و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب و فرمود که رسول خدا (ص) فرمود که «خدای جل جلاله میفرماید که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حصار من است پس هر که در آن داخل شود از عذاب من ایمن باشد».

حدیث کرد ما را ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحق مذکی نیشابوری در نیشابور گفت که حدیث کرد مرا ابو علی حسن بن علی خزرجی انصاری سعدی گفت که حدیث کرد مرا عبد السلام بن صالح ابو الصلت هروی گفت که با حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بودم در هنگامی که از نیشابور کوچ فرمود و آن حضرت بر استر شهباء خود سوار بود ناگاه دیدم که محمد بن رافع و احمد بن حرب و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و چند نفر از اهل علم در منزلگاه بلجام استرش آویخته اند و عرض کردند که بحق پدرانت که پاکان و پاکیزگانند که ما را حدیث فرما بحدیثی که آن را از پدرت شنیده ای پس حضرت سرش را از هودج بیرون کرد و ردائی از خز پوشیده بود که دو رو داشت و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح یعنی بنده شایسته خدا حضرت موسی بن جعفر و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم حضرت صادق جعفر بن محمد (ع) و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر حضرت محمد بن علی

شکافنده علم پیغمبران و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین سید عبادت کنندگان و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسین و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب (ع) و فرمود که «شنیدم از پیغمبر که میفرمود خدای جل جلاله فرموده که منم خدا و هیچ خدائی نیست مگر من پس مرا بپرستید که هر که از شما بیاید با شهادت باینکه هیچ خدائی غیر از او خدا نیست با اخلاص داخل حصار من شود و هر که داخل حصار من شود از عذاب من ایمن باشد».

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین صوفی گفت که حدیث کرد ما را یوسف بن عقیل از اسحق بن راهویه که گفت چون ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) به نیشابور آمد و خواست که از آن بیرون رود بسوی مأمون، اصحاب حدیث بر او جمع شدند و بآن حضرت عرض کردند که یا ابن رسول اللَّه از ما کوچ میکنی و از شهر ما بیرون میروی و ما را حدیث نمی فرمائی بحدیث که آن را از تو استفاده نمائیم و بهره گیریم و حضرت در هودج نشسته بود پس سر خود را بیرون آورد و فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که میفرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که میفرمود شنیدم از پدرم محمد بن علی که میفرمود شنیدم از پدرم علی بن الحسین که میفرمود شنیدم از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که میفرمود شنیدم از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که میفرمود شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود شنیدم از جبرئیل که میفرمود شنیدم از خدای جل جلاله که میفرمود لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حصار منست پس هر که در حصار من داخل شود از عذاب من ایمن باشد» اسحق گفت که چون حیوان سواری آن حضرت گذشت ما را آواز داد که «با شروط آن و من از جمله شروط آنم».

مترجم گوید: که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب گفته است که از جمله شروط آن اقرار و اعتراف است از برای امام رضا (ع) باینکه

آن حضرت امام و پیشوائی است از جانب خدای عز و جل بر بندگان که فرمان برداریش بر ایشان واجب است.

حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی گفت که حدیث کرد مرا اسحق بن اسرائیل گفت که حدیث کرد ما را جریر بن عبد العزیز از زید بن وهب از ابو ذر رحمه اللّه که گفت در شبی از شبها بیرون آمدم ناگاه دیدم رسول خدا (ص) تنها میرود و هیچ آدمیزاده همراه آن حضرت نیست من چنان گمان کردم که آن حضرت ناخوش دارد که کسی با او برود ابو ذر گفت پس شروع کردم که در ماهتاب میرفتم پس آن حضرت ملتفت شد و مرا دید و فرمود کیست اینکه می آید عرض کردم که ابو ذر خدا مرا فدای تو گرداند، فرمود که ای ابو ذر بیا، من ساعتی با آن حضرت رفتم فرمود «بدرستی که آنها که مال بسیار دارند در روز قیامت کمترانند یعنی مرتبه ایشان در آن پست تر و منزله ایشان سبکتر است مگر کسی که خدا خیر و خوبی را باو عطاء فرماید باینکه در دار دنیا او را مالی روزی کند پس بدست راست و چپ و در پیش رو و پس سرش از آن بخشش کند و در آن خیر و خوبی را بعمل آورد که آن را در وجوه بر صرف نماید» ابو ذر گفت که ساعتی با آن حضرت رفتم پس فرمود که در اینجا بنشین تا من بسوی تو باز گردم ابو ذر گفت که حضرت در آن سنگستان روان شد و رفت تا آنکه او را ندیدم و از من پنهان شد و درنگ را طولی داد بعد از آن از آن حضرت شنیدم و حال آنکه رو آورده می آمد و میفرمود «و اگر چه زنا کند و هر چند که دزدی کند» ابو ذر گفت که چون آمد صبر نکردم تا آنکه عرض نمودم که ای پیغمبر خدا خدا مرا فدای تو گرداند در کنار این سنگستان کی بود که با او سخن میگفتی پس بدرستی که من نشنیده ام که کسی چیزی را بر تو رد کند و تو را جواب گوید فرمود که اینک جبرئیل بود که در کنار این سنگستان بر سر راه من آمد و گفت «امت خود را بشارت ده باینکه هر کس بمیرد در حالی که چیزی را با خدای عز و جل شریک نسازد داخل بهشت شود پیغمبر فرمود که گفتم ای جبرئیل و اگر چه زنا کند و دزدی کند گفت آری و هر چند که شراب بیاشامد»

مترجم گوید: که وجه این حدیث مذکور شد و مؤلف در اینجا میگوید که مصنف این کتاب گفته است که از این قصد می شود که چنین کسی موفق می شود از برای توبه تا آنکه داخل بهشت شود خبر داد ما را ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد بن غالب انماطی گفت که خبر داد ما را ابو عمرو احمد بن حسین بن غزوان گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن احمد گفت که حدیث کرد ما را داود بن عمرو گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر از زید بن اسلم از عطاء بن یسار از ابو هریره که گفت رسول خدا (ص) فرمود که «در بین آنکه مردی بر پشت خوابیده بود بسوی آسمان و بسوی ستارگان مینگریست و میگفت بخدا سوگند که تو را پروردگاری هست که آفریننده تو است خداوندا مرا بیامرزد حضرت فرمود پس خدای عز و جل بسوی او نظر فرمود یعنی نظر رحمت و او را آمرزید».

مترجم گوید: که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب اعانه اللّه علی طاعته گفته است که خدای عز و جل فرموده است که أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ یعنی «و آیا نظر نکردند در ملک اعظم آسمانها و در ملکوت زمین از ستارگان و آفتاب و ماه و دریا و کوه و درختان و غیر آن و نگاه نکردند در آنچه خدا آفریده از هر چیزی که هست از ممکنات تا بآن نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد و بجهت این بدانند که آنچه محمد (ص) میگوید صدق است و آنچه بر ایشان میخواند حق است» و مؤلف گفته است که مقصود از آن اینست که آیا تفکر نکرده اند در ملکوت آسمانها و زمین و در عجائب صنع آنها آیا نظر نکرده اند در آن چون نظر کسی که استدلال کند و پند گیرد تا معرفت بهم رسانیده بشناسند بآنچه می بینند آنچه را که خدای عز و جل آن را بر پا داشته از آسمانها و زمینها با بزرگی اجسام آنها و گرانی آنها بی ستون و آرام دادنش آنها را بدون آلت و ادات تا بواسطه آن استدلال کنند بر خالق و مالک و مقیم آنها که آن جناب باجسام شباهت ندارد و نه بآنچه کافران آن را خدا فرا گرفته اند غیر از خدای عز و جل زیرا که اجسام چنانند که توانائی

ندارند برپاداشتن جسم خوردی در اجسام در هواء بی ستون و بی آلت تا بآن خالق آسمانها و زمین و باقی اجسام را بشناسند که او بآنها شباهت ندارد و آنها باو شباهت ندارند در باب قدرت و ملک خدا.

و اما ملکوت آسمانها و زمین مالک بودن خدا است آنها را و کمال توانائیش بر آنها و باین اراده فرموده است که آیا نظر نکردند و تفکر ننمودند در ملکوت آسمانها و زمین یعنی در آفریدن خدای عز و جل آنها را بر آنچه آنها را بر آن مشاهده مینمایند تا بدانند که خدای عز و جل مالک آنهاست و بر آنها کمال قدرت دارد زیرا که آنها مملوک و مخلوقند و همه آنها در تحت قدرت و سلطنت و مملکت اویند پس نظر ایشان را در آسمانها و زمین و در آفریدن خدا آنها را نظر در ملکوت آنها و در مالک بودن خدا آنها را قرار داده زیرا که خدای عز و جل نمی آفریند مگر آنچه را که مالک آن باشد و بر آن توانائی داشته باشد و مقصود آن جناب از قولش وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ یعنی از انواع خلقش آنست که در آن نظر نکردند تا بآن استدلال کنند بر اینکه خدا خالق آنها است و آنکه او اولویت دارد بخدائی از اجسامی که از سر نو پدید آورده شده اند و دیگری ایشان را آفریده.

حدیث کرد ما را پدرم (رضی الله عنه) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از محمد بن عمیر از محمد بن حمران از امام جعفر صادق (ع) که فرمود «هر که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید از روی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاصش آنست که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ او را مانع شود از آنچه خدای عز و جل حرام گردانیده».

حدیث کرد ما را پدرم (رضی الله عنه) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی و حسین بن علی کوفی و ابراهیم بن هاشم همه ایشان از حسین بن سیف از سلیمان بن عمرو از مهاجر بن حسین از زید بن ارقم از پیغمبر (ص) که فرمود «هر که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید از روی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاصش آنست که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ او را باز دارد از آنچه خدای عز و جل حرام گردانیده».

حدیث کرد ما را ابو علی حسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو طائی رحمه اللَّه در

بلخ گفت که حدیث کرد ما را محمد بن محمود گفت که حدیث کرد ما را عمران از مالک بن ابراهیم بن طهمان از حصین از اسود بن هلال از معاذ بن جبل که گفت با پیغمبر (ص) همراه یا ردیف آن حضرت بودم پس فرمود که «ای معاذ آیا میدانی که حق خدای عز و جل بر بندگان چیست و این سخن را سه مرتبه فرمود عرض کردم که خدا و رسولش داناترند و ایشان بهتر میدانند رسول خدا فرمود که حق خدای عز و جل بر بندگان آنست که چیزی را با او شریک نسازند بعد از آن حضرت (ع) فرمود آیا میدانی حق بندگان بر خدای عز و جل چیست چون این را بجا آورند معاذ گفت که گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود آنست که ایشان را عذاب نکند یا فرمود آنست که ایشان را داخل آتش دوزخ نگرداند».

حدیث کرد ما را ابو احمد حسن بن عبد اللَّه بن سعید عسکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حمران قشیری گفت که حدیث کرد ما را ابو الجریش احمد بن عیسی کلابی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) در سال دویست و پنجاهم گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام در شرح قول خدای عز و جل هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ که علی (ع) فرمود «شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود خدای عز و جل فرموده است که جزای کسی که بر او انعام کردم بتوحید چیزی نیست مگر بهشت» و ترجمه آیه اینست که جزای نیکی چیزی نیست مگر نیکی، یعنی البته غیر از آن نباشد.

حدیث کرد ما را حاکم عبد الحمید بن عبد الرحمن بن حسین گفت که حدیث کرد ما را ابو یزید بن محبوب مزنی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن عیسی بسطامی گفت که حدیث کرد ما را عبد الصمد بن عبد الوارث گفت که حدیث کرد ما را شعبه از خالد حذاء از ابو بشیر عنبری از حمران از عثمان بن عفان گفت که رسول خدا (ص) فرمود که «هر که بمیرد در حالی که بداند خدا حق است داخل بهشت شود.» حدیث کرد ما را حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت که خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که

حدیث کرد مرا ابراهیم بن اسحق نهاوندی از عبد اللَّه بن حماد انصاری از حسین بن یحیی- بن حسین از عمرو بن طلحه از اسباط بن ابی نصر. از عکرمه از ابن عباس که گفت رسول خدا (ص) فرمود «قسم بآن کسی که مرا بحق پیغمبری فرستاده که خدا هرگز هیچ صاحب توحیدی را بآتش دوزخ عذاب نمیفرماید و بدرستی که اهل توحید شفاعت میکنند و شفاعت ایشان قبول می شود» بعد از آن حضرت (ع) فرمود «که چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی بفرماید که گروهی را که در دار دنیا کردارهای ایشان بد بوده بسوی آتش دوزخ برند پس ایشان عرض میکنند که ای پروردگار ما چگونه ما را داخل آتش میکنی با آنکه ما در دار دنیا اقرار بیگانگی تو میکردیم و چگونه زبانهای ما را بآتش میسوزانی با آنکه در دار دنیا بیگانگی تو اقرار کرده و چگونه دلهای ما را میسوزانی با آنکه بر

لا اله الا انت

بسته شده و بآن اعتقاد کرده یا چگونه رویهای ما را میسوزانی با آنکه آنها را از برای تو در خاک مالیده ایم یا چگونه دستهای ما را میسوزانی با آنکه آنها را بدعاء بسوی تو برداشته ایم پس خدای عز و جل میفرماید که ای بندگان من عملهای شما در دار دنیا بد بود و باین سبب جزای شما آتش جهنم است عرض میکنند که ای پروردگار ما عفو و گذشت تو بزرگتر است یا گناه ما خدای عز و جل میفرماید بلکه عفو من عرض میکنند رحمت تو وسیعتر است یا گناهان ما خدای عز و جل میفرماید بلکه رحمت من عرض میکنند که اقرار ما بتوحید تو بزرگتر است یا گناهان ما خدای عز و جل می فرماید بلکه اقرار شما بتوحید من بزرگتر است عرض میکنند که ای پروردگار ما پس باید که عفو و رحمتت که هر چیزی را فرا گرفته ما را فرا گیرد خدای عز و جل می فرماید که ای فرشتگان من بعزت و جلال خودم سوگند که هیچ آفریده را نیافریدم که در نزد من دوستتر باشد از کسانی که از برای من بتوحید من اقرار دارند باینکه خدائی غیر از من نیست و سزاوار است بر من که اهل توحیدم را بآتش نسوزانم بندگان مرا داخل بهشت کنید».

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا جوهری بصری گفت که حدیث کرد ما را

جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود «هر که بمیرد در حالی که چیزی را با خدا شریک نسازد خواه خوبی نموده باشد و خواه بدی کرده باشد داخل بهشت شود» حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم و ابو ایوب که گفتند امام جعفر صادق (ع) فرمود «که هر که صد مرتبه لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید بهترین مردم باشد در آن روز از روی عمل مگر کسی که زیاد کند و بر صد بیفزاید».

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد مرا احمد بن هلال از احمد بن صالح از عیسی بن عبد اللَّه که از فرزندان عمر بن علی است از پدرانش از ابو سعید خدری از پیغمبر (ص) که فرمود «خدای جل جلاله به موسی بن عمران فرمود که ای موسی اگر آنکه آسمانها و عمارت کنندگان آنها و زمینهای هفتگانه در پله ترازوئی باشد و لا اله الا اللَّه در پله دیگر لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ آنها را میل دهد و بر آنها راجح آید».

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از عبد العزیز بن عبدی از عمر بن یزید از امام جعفر صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود «هر که در روزی بگوید که

اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبه و لا ولدا

خدای عز و جل چهل و پنج هزار هزار حسنه از برایش بنویسد و چهل و پنج هزار هزار گناه را از او محو کند و چهل و پنج هزار هزار درجه از برایش بلند گرداند و چون کسی باشد که دوازده مرتبه قرآن را خوانده باشد و خدا در بهشت خانه از برایش بسازد»

ص: 18

باب دویم در بیان توحید و نفی تشبیه و مراد از نفی تشبیه متصف نبودن آن جناب است بصفات ممکنات و عدم اشتراک با ایشان در حقیقت صفات

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللّٰه از پدرش محمد خالد برقی از احمد بن نضر و غیر او از عمر و بن ثابت از مردی که او را نام برده از ابو اسحق سبیعی از حارث اعور که گفت روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اله علیه بعد از نماز عصر خطبه اداء فرمود و مردم از حسن وصف کردن آن حضرت و آنچه را که ذکر فرمود از تعظیم خدای جل جلاله تعجب کردند ابو اسحق گفت که بحارث گفتم آیا تو آن خطبه را حفظ نکردی گفت که آن را نوشته ام پس آن را از روی نوشته خویش بر ما خواند و ما نوشتیم و آن خطبه اینست «که حمد از برای خدائیست که نمیمیرد و عجائب و غرائبش تمام نمیشود و بآخر نمیرسد زیرا که آن جناب هر روز و هر زمان در کاریست از بدید آوردن تازه ای که پیش از آن نبوده آنکه زاده نشد تا در عزت با کسی شرکت کند و نزاد تا از او میراث برده شود و هلاک و نابود گردد خیالها بر او واقع نمیشوند تا اینکه او را شبحی ایستاده فرض کنند و شبح کالبد و تن را گویند و نیز سیاهی که از دور زند و دیدها او را در نیابد تا آنکه بعد از انتقال آنها از وی متغیر گردد و منقلب شود از حالتی که در نزد دیدن داشت و آن محاذاه و مقابله است و بعضی از علماء حائل را که بمتغیر تفسیر شد خائل بخاء ثخذ ضبط کرده و بصاحب خیال و صورت متمثل از مدرک تفسیر نموده اند تتمه حدیث آنکه در اولیتش نهایتی نیست چه عدم وجود ازلی را پیشی نگرفته و زمانی بر او تقدم نجسته و آخریتش را اندازه و غایتی نه چه نیستی بهستی ازلی راه ندارد آنکه وقتی بر او سبقت نگرفته و زمانی بر او تقدم نجسته و زیاده و نقصان بر سبیل تناول و تبادل او را فرا نگرفته اند که گاهی این بر او وارد شود و گاهی آن و او را وصف نمیتوان کرد که در کجا است و نه بمکانی که جای معینی از برایش قرار دهند آنکه باطن امور پوشیده را ادراک نموده و علمش

در آن نفوذ فرموده تا بامور ظاهره چه رسد و بعضی گفته اند که احتمال دارد که مراد از آنها مجردات باشد باین معنی که آن جناب از مجردات پوشیده و پنهانست تا بمادیات چه رسد و در عقول کمال ظهور دارد بواسطه آنچه در خلقش دیده می شود از علامات تدبیر آنکه پیغمبران را از او سؤال کردند پس او را بحد و حرکت یا بعض یا نقصان وصف نکردند بلکه او را بکردار نیکی که دارد وصف فرمودند و بآیات و علامات آن جناب بر او دلالت نمودند عقلهای صاحبان اندیشه نمیتوانند که او را انکار نمایند زیرا که هر که در آسمانها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در میانه اینها است همه آفرینش او است و او است صانع اینها که همه اینها را آفریده پس چیزی نیست که قدرتش را دفع نماید آنکه از خلق بوساطت عدم مشابهت دور شده پس چیزی مانند او نیست و آنکه خلق را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و ایشان را بر طاعتش توانائی داده بسبب آنچه در ایشان قرار داده از شرائط تکلیف مانند عقل و علم و غیر آن چون قدرت و استطاعت و به حجت ها عذر و بهانه ایشان را. قطع فرموده پس از روی حجتی ظاهر هلاک شد هر که هلاک شد و از روی گواه نجات یافت هر که نجات یافت و از برای خدای تعالی است فضل و احسان در حال ایجاد و اعاده ایشان بعد از فناء در دنیا و آخرت و بعد از اینها بدرستی که خدا و اوراست حمد کتاب خود را بحمد خود گشوده یا بآن مطلع آغاز نموده و امر دنیا و آمدن آخرت را بحمد ذات مقدس خود ختم فرموده و در کافی بجای آمدن آخرت آبله آخرت است که مراد از آن شدت و مصیبت است.

و فرموده که وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ یعنی و حکم کرده شود که خدای تعالی حکم کند میان بندگان خود براستی و هر کس را به مقام و منزلی که در خور حال او باشد از بهشت و دوزخ فرود آورد و گفته شود یعنی مؤمنان میگویند که سپاس از برای خداست که پروردگار عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک از ما بمنزلی که فراخور حال و در خور اعمال اوست بنا بر بعضی از تفاسیر بعد از آن حضرت فرمود که حمد از برای خدا است که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده بی آنکه صاحب تن باشد و جلال و بزرگی را ردای خود ساخته بدون آنکه مانند چیزی

از جسمانیات باشد و بر عرش مملکت خویش مستولی است بدون زوالی که باو رو اورد و بر خلائق برتری دارد اما بی آنکه ایشان از آن جناب دور باشند یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد و آن جناب را حدی نیست که بآن حد و اندازه منتهی شود و به پایان رسد و او را مانند و نظیری نه تا بماند خویش شناخته شود هر که از خدایا غیر از خدا تجبر کرد و جبروت را بخود بست خوار و بیمقدار گردید و هر که غیر از آن جناب اظهار بزرگی نمود کوچک شد همه چیز بجهت عظمتش فروتنی نمودند و از برای سلطنت و عزتش طریقه انقیاد را پیمودند چشمهائی که بکرانه مینگرند از دریافتش کلال بهم رسانیده اند و خیالات خلائق بصفتش نرسیده ایستاده اند آنکه اول و پیش از هر چیزی است و آخر است و بعد از هر چیز و چیزی با او برابری نمیکند و بر همه چیز غالب است بواسطه غلبه و قهری که بر وجود و فنای آنها دارد و همه مکانها را مشاهده میکند یا در آنها مشاهده می نماید و در آنها حضور دارد بی آنکه بسوی آنها منتقل شود هیچ صاحب لمسی او را لمس نکند و هیچ حاسه او را در نیابد وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ و اوست آنکه در آسمان خدا است و در زمین خدَا است و اوست راستکار و درست کردار در تدبیر امر خلائق و دانا به مصالح ایشان محکم ساخته آنچه را که آفریدنش را خواسته و از همه چیزها و لیکن نه بواسطه مثالی که پیشی گرفته باشد بسوی آن و بعضی گفته اند که مراد از مثال صورت علمیه است یعنی خلق فرموده آنچه را که اراده نموده اند بصورت علمیه زائده که بسوی مراد پیشی گرفته باشد چه علم آن جناب انفعالی نیست و ماندگی و ملالی بر او داخل نشده در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش و مراد از آن مانند عرش و کرسی است تا بغیر اینها چه رسد و احتمال دارد که مراد جمیع آفریدگان باشد و آخر کلام بجهت سجع زیاد شده باشد ابتداء فرمود بآنچه ابتدای بآن را اراده نموده و موجود ساخت آنچه ایجاد آن را خواست بر وفق اراده کامله و حکمت بالغه از دو گروه سنگین و عظیم القدر که جن و انس اند تا اینکه بسبب این آفرینش پروردگاری او را بشناسند و فرمانبرداری او در ایشان جای گیرد ستایش میکنم آن جناب را بهمه ستایشها که یکی از آن بیرون نباشد و بر تمام نعمتهای

او بوضعی که فردی از آن از یاد نرود و از آن جناب خواهش مینمائیم که ما را براههای راست که بامور مطلوبه ما که مراد از آن معارف و احکام و اخلاق است میرساند هدایت فرماید و از بدیهای اعمال خود باو پناه میبریم و بجهت گناهانی که از ما پیش از این سر زده از وی طلب آمرزش میکنیم و توبه مینمائیم و گواهی میدهیم که خدائی نیست مگر خدای تعالی و آنکه محمد بنده و رسول او است که او را بحق و راستی به پیغمبری فرستاده تا بر او دلالت نماید و همه را بسوی او هدایت فرماید پس بوساطت آن حضرت ما را از ضلالت هدایت فرموده از گمراهی براه رسانیده و بسبب او ما را از جهالت و نادانی خلاصی داد و رهانید هر که خدا و رسول او را فرمان برداری کند بحقیقت که رستگاری یافته رستگاری بزرگ و بثواب عظیمی رسیده و هر که خدا و رسول او را نافرمانی نماید زیان کرده و زیانی هویدا و سزاوار عذابی دردناک یا درد آورنده شده پس مبالغه نمائید در جا آوردن آنچه بر شما واجب و لازم است از شنیدن و قبول کردن و فرمان بردن و خیرخواهی را پاک و پاکیزه نمودن بوضعی که شائبه غش و خیانت در آن نباشد وبار سنگین را از دوش یک دیگر برداشتن و بدوش خود گرفتن بطور خوشی که هیچ دلتنگی و منت در آن نباشد و خویش را بر نفس های خودیاری دهید بملازمت راه راست که از آن دست بر ندارید و بدوری کردن از امور ناخوش که پیرامون نگردید و حق را در میان خویش جاری سازید و فرا گیرید و بر آن یک دیگر را یاری کنید و دستهای ظالم بی عقل را بگیرید و آن را از سر مظلوم کوتاه کنید و امر بمعروف و نهی از منکر را بعمل آورید و فضل صاحبان فضل را بشناسید خدا ما و شما را بسبب هدایت از بدیها نگاه دارد و ما و شما را بر پرهیزکاری ثابت بدارد و از خدا طلب امرزش میکنم از برای خود و شما» حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عمرو کاتب از محمد بن زیاد علوی از محمد بن ابی زیاد جدی صاحب نماز در جده که گفت حدیث کرد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع) گفت که شنیدم از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که در نزد مأمون در باب توحید

باین کلام تکلم میفرمود و ابن ابی زیاد گفت که نیز این را از برای من روایت کرد و گفت و من نوشتم احمد بن عبد الله علوی که مولای ایشان و خالوی بعضی از ایشان بود از قاسم بن ایوب علوی که مأمون چون خواست که حضرت امام رضا (ع) را بر این امر بکار دارد و خلیفه گرداند بنی هاشم را جمع کرد و گفت که من اراده دارم که رضا را بر این امر بکار دارم که بعد از من خلیفه باشد بنی هاشم بر آن حضرت حسد بردند و گفتند آیا مرد نادانی را والی میگردانی که او را هیچ بینائی بتدبیر خلافت نیست و نمیداند که در آن چه باید کرد پس کسی را بسوی او بفرست تا بنزد ما آید و از نادانی او به بینی آنچه را که بواسطه آن بر این مطلب استدلال کنی مأمون بسوی آن حضرت فرستاد و حضرت بنزد وی آمد پس بنی هاشم بآن حضرت گفتند که یا ابا الحسن بر منبر بالا رو و از برای ما نشانه را بر پا کن که خدا را بر آن عبادت و پرستش کنیم حضرت (ع) بر منبر بالا رفت و زمانی طولانی نشست که هیچ سخن نمی فرمود در حالی که چشم در پیش افکنده و خاموش بود بعد از آن اندکی حرکت نمود و وضع نشستن را بر هم زد و راست ایستاد و خدا را ستود و بر او ثناء گفت و بر پیغمبر خدا و خاندانش صلوات فرستاد بعد از آن فرمود «که اول عبادت و بندگی خدای تعالی معرفت و شناخت او است و بنیاد معرفت خدا توحید و اقرار بیگانگی او است و رشته توحیدش نیستی صفات زائده بر اصل ذات از او است بگواهی دادن عقلها که هر صفت و موصوفی آفریده شده اند و گواهی دادن هر آفریده شده که او را آفریننده هست که هیچ یک از صفت و موصوف نیست و شهادت هر صفت و موصوفی باقتران و وابستگی بچیزی دیگر و شهادت اقتران بحدوث که از سر نو پیدا شده و شهادت حدوث به امتناع و باز ایستادن از ازل و همیشگی که از حدوث اباء و امتناع دارد پس نه خدا را شناخته آنکه بواسطه تشبیه ذاتش را شناخته که آن جناب را چون آفریدگان و مانند ایشان دانسته و نه او را توحید کرده و او را به یگانگی پرستش نموده کسی که به کنه و پایان او رسیده و نه حقیقتش را یافته کسی که او را تمثیل کرده و تمثیل صورت کردن و صورت چیزی را نمودن باشد و نه باو تصدیق کرده کسی که نهایتی را از برایش

قرار داده و نه جانب او را قصد کرده کسی که بسوی او اشاره نموده و نه او را آهنگ کرده کسی که او را مانند خلق دانسته و نه از برایش خواری نموده کسی که او را مبعض و پاره پاره قرار داده و نه او را خواسته کسی که او را توهم کرده هر شناخته شده ای بخودی خود مصنوع و ساخته شده و هر ایستاده و برپائی در غیر خود معلول است که علتی دارد بصنعت خدا بر او استدلال می شود و بعقلها معرفتش اعتقاد می شود و بفطرت و آفرینش معرفت توحید حجتش ثابت می شود و آفریدن خدا خلق را پرده میان او و ایشان است که مانع دیدنست چه آن جناب از آنچه در ذات ایشان ممکن است امتناع فرموده و ایشان از آنچه ذات واجب از اتصاف بآن اباء دارد سرباز نمیزنند زیرا که ممکن است در ذات ایشان صفاتی چند از رنگ و روشنی و چند و چون که در واجب نیست و نیز بجهت آنکه صانع و مصنوع و حاد و محدود و رب و مربوب از یک دیگر جدا شوند چنان که در خطبه امیر المؤمنین (ع) مذکور است تنمه این خطبه و جدائی او با ایشان مفارقت او است با اینیت یا انیت که تحقق یا مکانی بودن ایشان است و آغاز کردنش ایشان را دلیل است بر اینکه او را آغازی نیست زیرا که هر آغازشده ای از آغاز کردن غیر خود عاجز و درمانده است و شاعر چه خوش گفته است که:

ذات تو یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و قرار دادنش ایشان را صاحب اداه یعنی آلت و اسباب دلیل است بر اینکه در او اداتی نیست بگواهی دادن ادوات باحتیاج صاحبان ماده و اداه پس نامهایش تعبیر و بیان کردن است و کارهایش فهمانیدن و ذاتش حقیقت است و کنه و پایانش جدائی افکندن در میان او و آفریدگانش و متغایرتش حد و اندازه نمودن است از برای آنچه غیر از او باشد «پس بحقیقت که خدا را ندانسته کسی که او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده و از او در گذشته هر که او را فرو گرفته و باو احاطه نموده و او را خطا کرده کسی که بکنه او رسیده و هر که بگوید که چگونه است و چه کیفیت دارد او را بخلایق تشبیه کرده و هر که بگوید چرا او را معلل ساخته و هر که بگوید کی او را موقت نموده که وقتی از برایش قرار داده و هر که بگوید که در چه چیز است

او را در ضمن چیزی قرار داده که او را بر گرفته مانند ظروف و مظروف و هر که بگوید که تا چه زمان میباشد نهایتی از برایش توهم کرده و هر که بگوید که تا چه مکان می- باشد غایتی از برایش ثابت نموده و هر که غایتی از برایش ثابت نموده او را در غایت با دیگری شریک گردانیده و هر که او را با دیگری در غایت شریک گرداند او را مجزی و لخت لخت نموده و هر که او را لخت لخت نموده او را بصفات زائده وصف نموده و هر که او را وصف نماید در او الحاد کرده و از حق میل کرده و خدا بتغیر و گردیدن مخلوق از حال خود متغیر نمیشود و نمیگردد چنان که بتحدید و اندازه نمودن محدود محدود نمیشود آنکه یکیست بی تأویل عدد و شماره باینکه بگوئی که خدا واحد است یا احد یعنی یکمین است چه این دلالت دارد بر اینکه دویمی هست که او یکمین آنست یا بگوئی که یکی از جنسی است چنان که میگویند که زید یکی از افراد انسان است بلکه معنی وحدت آن جناب اینست که یگانه است در کمالات که عدیل و نظیر ندارد چنان که می گویند که فلانی یگانه دوران است یا واحد المعنی است که انقسام پذیر نیست نه در ذهن و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم و ظاهر و هویدا است نه بتأویل مباشرت که با کسی رو برو شود و آشکار است نه بآشکاری رؤیت که کسی او را به بیند و پنهان است نه بمزایلت و دوری و جداست نه به مسافت مکانی و نزدیکست نه بمدانات که بواسطه کمی مسافت بچیزی نزدیک شده باشد بلکه قرب و بعد آن جناب از مکونات باعتبار صفات و ذات است و لطیف است نه باعتبار تجسم که جسمی داشته باشد کوچک و لاغر و نازک بلکه لطافتش باعتبار آفریدن اینها است و موجود است نه بعد از عدم که در زمانی نبوده و بهمرسیده باشد بلکه همیشه بوده و کارها میکند نه باضطرار و ناچاری بلکه آنچه میکند از روی اختیار است که اگر نخواهد نمیکند و تقدیر میکند و هر چیزی را اندازه میدهد نه بقوت و جولان فکر و اندیشه و تدبیر میکند و نه بوساطت حرکت چنان که مدبران بحرکت ذهن و بدن محتاج اند و اراده دارند بآهنگ و خواهنده است نه بهمت و قصد و دریابنده است نه بآلت حس و حاسه و شنوا است نه بتوسط آلت که گوش داشته باشد و بینا

است نه باعتبار اداه که چشم داشته باشد زمانها او را در بر نمیتوانند کشید و مکانها او را فرا نمیتوانند گرفت و نیکیها او را فرانگیرند و صفتها او را محدود نسازند و ادوات و اسباب باو فائده نرسانند هستیش بر زمانهای پیشی گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یافته و همیشگیش از ابتداء و اول گوی سبقت ربوده و بواسطه قرار دادش مشاعر و حواس را از برای خلائق معلوم شد که او را مشعر و حاسه نیست و بایجادش ماهیات جواهر را شناخته شد که او را جوهری نیست و بواسطه آنکه در میانه چیزها ضدیت و مخالفت افکنده مردم دانستند که ضدی ندارد و باعتبار مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده فهمیدند که قرین و یاری ندارد روشنی را با تاریکی دشمنی داده و همچنین درشتی را با نرمی و خشگی را باتری و سردی را با گرمی و در میانه چیزی چند که با هم دشمنی دارند چون عناصر اربعه تألیف داده که بهم ضم شده اند و در میانه چیزی چند که بهم نزدیکند تفریق و جدائی افکنده چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها بجهت ترکیب در حالتی که دلالت دارند بسبب تفریق و جدائی که دارند بر آنکه اینها را از هم جدا ساخته و بعلت تألیف و انضمامی که دارند بر کسی که اینها را بهم ضم نموده و اینست معنی فرموده خدای تعالی وَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ یعنی و از هر چیزی از اصناف موجودات آفریدیم دو فرد را که هر یکی جفت دیگری است از حیثیت شکل مانند مرد و زن و نر و ماده هر چیز یا بجهت تعارف چون شب و روز و ماه و آفتاب و پائیز و بهار و زمستان و تابستان و یا بجهت مخالفت ذاتی چون روشنی و تاریکی و تر و خشک و زمین نرم و دشت و کوه و بر این قیاس آسمان و زمین و بیابان و دریا و جن و انسان و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی چون پرخاش و بردباری و تن درستی و بیماری و بی نیازی و درویشی و خنده و گریه و شادی و اندوه و زندگی و مردگی حاصل معنی آنکه آنچه را آفریدیم جفت آفریدیم تا باشد که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات قابل تعدد و کثرت و انقسام نیست و بجهت آن بخالق راه برید و او را پرستش کنید حضرت فرمود که پس در میانه پیش و بعد جدائی افکند

تا معلوم شود که او را پیش و بعدی نیست و همه اینها بطبائع خویش و سرشتها و مزاجی که دارند گواهی میدهند که آنکه این طبیعتها را بایشان عطا فرموده خود طبیعت و مزاجی ندارد و بتفاوتی که دارند دلالت دارند بر اینکه کسی که ایشان را تفاوت داده خود تفاوتی ندارد و بواسطه وقتی که دارند خبر می دهند که آنکه وقت را از برای ایشان پیدا کرده خود وقتی ندارد و پاره ای از اینها را از پاره پوشیده و مستور ساخته تا معلوم شود که در میانه او و آنها حجاب و پرده غیر از آنها نیست چه ندیدنش بواسطه نقص امکان است که عین ایشانست او را معنی پروردگاری بود در هنگامی که هیچ معبودی نبود که قابل تربیت باشد و حقیقت خدا بودن و خدائی داشت در زمانی که هیچ معبودی نبود و معنی عالم و دانائی و هیچ معلومی نبود که علم بآن تعلق گیرد و معنی خالق و آفریننده و هیچ مخلوق و آفریده نبود و تأویل سمع و شنوائی و هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد و آن جناب چنان نیست که از آن زمان باز که آفریده معنی خالق را سزاوار شده باشد و نه باحداث و بدید آوردن خلائق معنی آفرینندگی را استفاده فرموده باشد و چگونه چنین باشد و حال آنکه مذ بضم میم و سکون ذال که از برای ابتدای زمان است در ماضی است او را نزدیک نسازد را صاحب غایت نگرداند و قد که از برای تقریب زمان ماضی است او را نزدیک نسازد و لعل که از برای امیدواری است بمعنی شاید او را منع نکند و متی که از برای استفهام از زمانست بمعنی کی او را موقت ننماید و حین که بمعنی هنگام است او را فرو نگیرد و مع که بمعنی با است باو نزدیک نشود و نپیوندد جز این نیست که ادوات خود اندازه میکنند و آلتها بسوی نظائر خویش اشاره می نمایند و در چیزها کردارهای آنها یافت می شود منذ که چون مذ دلالت دارد بر قدم آنها را منع نموده و قد که دلالت بر ازلیت دارد آنها را از همیشگی باز داشته و دور ساخته اگر نه این بود که سخن از یک دیگر جدا شده و باین سبب بر جداکننده اش دلالت نموده و از هم دور گردیده و باین جهت دوری دهنده اش را آشکار کرده هر آینه کردگارش از برای عقلها ظاهر و آشکار نمیشد و بواسطه آن از دیدن در پرده رفته و خیالها بسوی آنها محاکمه میکنند و غیر او

در آنها ثابت گردانیده شده و از آنها دلیل بیرون آورده شده چنان که آب از چاه بیرون می آورند و بآنها اقرار و اعتراف شناخته شده و بعقلها تصدیق بخدا اعتقاد می شود و باقرار ایمان باو کامل میگردد و هیچ دیندارئی نیست مگر بعد از معرفت و معرفتی نیست مگر باخلاص و اخلاص بکسر همزه خالص و پاک کردنست و با کسی دوستی بی ریا داشتن و عبادت بی ریا کردن و دین بی ریا داشتن حاصل آنکه اخلاص آنست که از غیر خدا مبرا باشد و روی دل با جناب حق تعالی داشته باشد و هر کار که کند و هر گفتار که بگوید قطع نظر از خلق خدا کند و بمدح و ذم ایشان التفات ننماید و با تشبیه اخلاصی نیست و با اثبات صفات زائده نفی غیر نیست بجهت دوئیت پس هر چه در آفریده است در آفریننده آن یافت نمیشود و هر چه در آن ممکن باشد در کردگارش ممتنع باشد حرکت و سکون بر او جاری و روان نشود و چگونگی بر او جاری شود آنچه آن جناب آن را جاری ساخته یا بسویش برگردد آنچه او آن را آغاز فرموده در آن هنگام ذاتش متفاوت شود و کنه و پایانش صاحب اجزاء گردد و معنیش از ازل امتناع ورزد و آفریننده را معنی غیر از آفریده شده نباشد و اگر پسی از برایش اندازه شود آن هنگام پیشی از برایش اندازه شود و اگر تمامی از برایش طلب شود آن هنگام او را نقصانی لازم آید چگونه همیشگی را سزاوار باشد کسی که از حدوث امتناع ندارد و چگونه چیزها را ایجاد میکند کسی که از ایجاد و موجود شدن امتناع ندارد چه آن هنگام علامت و نشانه مصنوع که دیگری او را ساخته در او برپا شود بعد از آنکه مدلول علیه بوده که غیر بر او دلیل بوده دلیل گردد که بر غیر دلالت کند در محل گردیدن و جولان گفتار حجتی نیست و نه در سؤال کردن از او جوابی و نه در معنی آن از برای خدا تعظیمی و نه در جدائیش از آفریدگان ستمی مگر بامتناع آنکه ازلی که است که همیشه بوده از اینکه دو تا شود و آنچه آغازی ندارد از آنکه آغازش شود نیست خدائی مگر خدائی که برتر است از حد و هم و بزرگتر است از اندیشه فهم دروغ گفتند آنها که چیزی را با خدا برابر کردند و گمراه شدند گمراهی دو رو زیان کردند زیانی هویدا و خدا صلوات فرستد بر محمد که پیغمبر او است و آل آن حضرت که پاکانند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق (رضی) گفت که حدیث کردند ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی و احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبد اللّه بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از جدش علیهم السلام که امیر المؤمنین (ع) مردم را امر فرمود که مهیای جنگ معاویه شوید در نوبت دویم و ایشان را در این باب ترغیب و تحریص نمود پس چون مردم فراهم آمدند برخاست و خطبه اداء فرمود و فرمود که سپاس و ستایش خدائی را سزد که یکیست و یگانه و پناه نیازمندان و متفرد و تنها است که نه از چیزی بوده و نه از چیزی آفریده و بعرصه وجود آورده آنچه را که موجود و ثابت فرموده بقدرت کامله که بواسطه آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا شده اند که در میانه آن جناب و ایشان بهیچ وجه مناسبتی نیست پس او را صفتی نیست که بآن توان رسید و اندازه ندارد که داستانها از برایش در باب آن بیان توان نمود سخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفاتش گفته شود بآن نرسیده کلان بهمرسانیده اند و همه گردانیدن صفات به تغیر و تبدل یا با نواعی که تصور میشوند در آنجا گمراه و سرگردان شده اند و در ملکوت مصنوعاتش راههای افکار و اندیشه های عمیقه و خیالهای دقیقه سرگشته اند و جوامع تفسیر و بیان که مجمع و جامع آنند بدون آنکه در علم او که عین ذات است رسوخ بهمرسانند و در آن فرو روند منقطع گردیده اند و پرده های غیب نورانی در نزد غیبی که اسرار ربوبیت است و از همه پوشیده حائل و مانع شده اند و عقلهای بلند که بلندیها را می نگرند و در امور لطیفه و چیزهای دقیقه تسلط دارند در کمتر از کمترین و پست تر از پسترین آن حجابها حیرانند پس بزرگوار است آنکه همتهای دور که بهر چیز دوری رسیده اند باو نمیرسند و فطانتهای فرو رونده در دریای مشکلات او را نمی یابند و برتر است آنکه او را هنگامی نیست که بشماره درآید و مدتی ندارد که بسر آید و او را لغت و صفتی نباشد که باندازه معین شود پاک و منزه است آنکه اولی ندارد که بآن ابتداء شود و پایانی ندارد که

بپایان رسد و اخری ندارد که فانی گردد او را پاک و منزه میشمارم از آنچه لایق باو نباشد و آن جناب چنان است که خود را وصف نموده و وصف کنندگان بصفت او نمیرسند همه چیز را در آن هنگام که آفرید جدا جدا آفرید تا بر ایشان ظاهر سازد که باو شباهتی ندارند و آن جناب بایشان شباهتی ندارد پس در آنها حلول نکرده تا توان گفت که آن جناب در آنهاست و از آنها دور نشده تا توان گفت که از آنها جدا است و از آنها خالی نیست تا توان گفت که در کجا است لیکن خدای سبحانه علمش بهمه اینها احاطه نموده و ساختنش آنها را استوار فرموده و منتظم ساخته بر وجهی که سزد و شاید بر وفق مصلحت و حکمت و محافظتش آنها را شمرده و ضبط نموده و غیبها که در هواء پوشیده و پنهانست و آنچه غایت و پوشیدگی دارد و در تاریکیهای بسیار تاریک میباشد از او دور و پوشیده نیست و همچنین بر او پوشیده نیست آنچه در آسمانهای برتر است تا زمینهای پست تر و از برای هر چیزی نگاه دارند و نگهبانی را قرار داده و هر چیزی از اینها بچیزی دیگر احاطه دارد و آن کس که احاطه دارد بآنچه احاطه نموده از اینها خدائیست که یکی و یگانه و پناه محتاج آنست که گردش روزگار او را متغیر نسازد و ساختن چیزی که از کتم عدم بعرصه وجود آمده و می آید او را بدشواری و زحمت نیفکند جز این نیست که بآنچه خواسته فرموده که باش پس بوده و موجود شده و آنچه را آفریده اختراع فرموده بدون مثال و صورتی که پیشی گرفته باشد و بی رنج و مشقتی که باو رسیده باشد و هر سازنده چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته و هر عالمی بعد از جهل عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته و بهمه چیز احاطه فرموده از روی علم و دانش پیش از وجود آنها پس بواسطه آنها بر علمش نیفزوده حاصل مراد آنکه علم آن جناب بهمه چیز پیش از آنکه آنها را در وجود آورد چون علم او است بعد از آنکه آنها را موجود ساخته بدون زیاده و نقصان و این خلائق را که موجود کرده نه بجهت آنست که پادشاهی و سلطنت خود را سخت و محکم سازد و یا ترسیده باشد که سلطنتش تمام شود یا نقصان پذیرد یا خواسته که بسبب ایشان بر دشمنی که جنگجو باشد یا همتائی که در باب غلبه

معارضه کند یا شریکی که در بزرگی نزاع داشته باشد یاری جوید و لیکن اینها آفریدگانیند پرورش داده شدگان و بندگانیند ذلیل و خوارشدگان پس پاک و منزه است آنکه بر او گران نیاید آفریدن آنچه آغاز کرده و نه تدبیر آنچه آفریده و بآنچه آفریده اکتفا فرموده نه از روی عجز و رهگذر سستی چه قادر است که در هر دقیقه بلکه کمتر صد هزار هزار برابر آنچه آفریده بلکه بیشتر بیافریند و لیکن مصلحت اقتضاء نمود که بهمین قدر از خلائق اکتفاء نماید چنان که میتواند که از برای هر کسی سه چشم یا بیشتر خلق کند و لیکن مصلحت مقتضی آنست که بحسب عادت هر کسی را دو چشم بیشتر نباشد و آن حضرت (ع) بسوی این اشاره فرمود که فرموده دانست آنچه را آفرید و آفرید آنچه را دانست نه باندیشه در علم حادث درست دانست آنچه را آفرید یا نه بواسطه آن باینها رسید و نه شبهه بر او داخل شد در آنچه نیافرید و لیکن حکمی است درهم بافته و علمی است محکم و استوار و کاریست در نهایت متانت متوحد است به پروردگاری که در آن شریک ندارد و خویش را به یگانگی مخصوص ساخته که در آن نظیر ندارد و بزرگی و ستایش را از برای خود خالص گردانیده که در آن رفیق ندارد و منفرد است بیگانگی و بزرگواری و ثناء و مدح و متوحد است بحمد خلائق و اظهار بزرگی نموده بآنچه خلائق او را به بزرگواری یاد کنند و برتر است از فرا گرفتن پسران و پاک و پاکیزه است از ملامست و مجامعت با زنان و عزیزتر و بزرگوارتر است از همسایگی شریکان پس او را در آنچه آفریده ضد و دشمنی نیست که با او مخالفت کند و نه در آنچه مالک آن گردیده همتائی هست که با او برابری کند و هیچ کس در پادشاهی که دارد شریک آن جناب نیست یکیست و یگانه و پناه نیازمندان که همیشه را نیست و نابود میسازد و هلاک میکند و آخر را میراث میبرد آنکه همیشه بوده و خواهد بود در حالتی که یگانه است و شائبه کثرت و ترکیب در او نیست و ازلی است که آغاز و انجام ندارد پیش از اول همه روزگار و بعد از گردشهای هر کار چنین بوده و میباشد آنکه هلاک نمیشود و بنهایت نمیرسد باین طریق پروردگار خود را

وصف میکنم پس خدائی نیست مگر خدا که بزرگیست در غایت بزرگی و بزرگواری است در نهایت بزرگواری و عزیزیست در منتهای عزت و برتر است از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ مترجم گوید: که کلینی رضوان اللّه علیه این خطبه را در کتاب مستطاب کافی ذکر کرده و بعد از ذکر مدح و ثنائی که در خور قابلیت این خطبه است بعضی از فقرات آن را شرح نموده که ترجمه آن را در کتاب تحفه الاولیاء بیان کرده ام هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند.

حدیث کرد ما را باین خطبه احمد بن محمد بن صقر صائغ گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عباس بن مسلم یا بسام گفت که حدیث کرد مرا ابو زید سعید بن محمد بصری گفت که حدیث کرد مرا عمره دختر اوس گفت که حدیث کرد مرا جدم حصین بن عبد الرحمن از پدرش از ابو عبد اللّه حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که امیر المؤمنین (ع) در هنگامی که مردم را امر فرمود که مهیای جنک معویه شوند در نوبت دویم این خطبه را خواند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد اللّه هر دو از احمد بن محمد بن عیسی و هیثم بن ابی مسروق نهدی و محمد بن حسین بن ابی الخطاب همه ایشان از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از اسحق بن غالب از حضرت امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلم که فرمود رسول خدا (ص) در بعضی از خطبه های خویش فرمود که سپاس و ستایش خدائی را سزا است که در اولویت خود تنها بوده و در ازلیتش بالهیت و خدائی بزرگی را بر خود بسته و بکبریاء و جبروتش تکبر و بزرگواری مینمود ابتدا کرد آنچه را اختراع فرمود و ایجاد کرد آنچه را آفرید باینکه آنها را از سر نو بدید آورد بدون مثال و مانندی مانند آنکه چنان باشد که پیشی گرفته شده باشد بچیزی از آنچه آفرید پروردگار ما که قدیم است بلطف ربوبیت و پروردگاری خویش و بعلم آگاهی و اطلاع خود شکافت و گشود

و باستواری قدرت و توانائی که دارد آفرید همه آنچه را آفرید و تاریکی شب را بنور عمود صبح شکاف یعنی تاریکی شب را برد و روشنائی روز را آورد پس هیچ تبدیل و تغییر دهنده نیست که خلق او را تغییر دهد یعنی دینی که حق تعالی از برای بندگانش آفریده و این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید دین خود را که از برای شما مخلوق گردانید یا سزاوار نیست که آن را تبدیل دهید و یا هیچ کس نیست که آن را تبدیل دهد و محو و نابود گرداند و همچنین فقرات بعد از این که میفرماید و تغییر دهنده نیست که صنع او را تغییر دهد و پس اندازه نیست که حکم او را بعقب اندازد و ردکننده نیست که ام رو فرمان او را رد کند و جای راحت و آسایشی از دعوت او نیست و ملک او را زوال و نیستی نباشد و مدتش را انقطاعی نه و او است که خود هستی است در اول و دائمی است که همیشه خواهد بود آنکه بنور خویش در پرده رفته در نزد آفریدگانش در افق مرتفع و عزت بلند و پادشاهی سر بلند و در بالای هر چیزی برآمد و از هر چیزی نزدیک شدن و باین سبب از برای خلقش ظاهر و آشکار شد بی آنکه چنان باشد که دیده شود و آن جناب در نظرگاه بلندتر است پس اختصاص بتوحید را دوست داشت چون بنور خویش در پرده رفت و در بلندی که دارد بلند شد و از خلقش پنهان شد و رسولان را بسوی ایشان فرستاد تا آنکه او را حجت رسا باشد بر خلقش و رسولانش بسوی ایشان گواهانی باشند بر ایشان و در میان ایشان پیغمبران را بر انگیخت در حالتی که مژده دهندگان و ترسانندگان بودند لِيَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَيِّنَهٍ وَ يَحْيى مَنْ حَىَّ عَنْ بَيِّنَهٍ یعنی تا هلاک و نابود شود هر که هلاک شد از روی حجتی ظاهر و زنده شود هر که زنده شد از روی بینه و گواه آشکار و از برای آنکه بندگان بدانند از پروردگار خویش و تعقل نمایند آنچه را که جاهل بودند و آن را ندانسته بودند پس او را به پروردگاری که دارد بشناسند و بعد از آنکه انکار کرده بودند و او را بخدائی یگانه گردانند بعد از آنکه ستیزه کرده و از راه بیرون رفته بودند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث

کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن یحیی از بعضی از اصحاب ما یا اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته گفت که مردی بخدمت حضرت حسن بن علی علیهم السلام آمد و بآن حضرت عرض کرد که یا بن رسول اللّه پروردگار خود را از برایم وصف کن تا آنکه گویا من بسوی او می نگرم و او را می بینم پس حضرت حسن بن علی علیهم السلام زمانی طولانی چشم در پیش افکند و خاموش بود بعد از آن سر خود را برداشت و فرمود که سپاس و ستایش، خدائی را سزا است که او را اولی نبود که دانسته شود و نه آخری که بپایان رسد و نه پیشی که دریافته شود و نه بعدی که باندازه در آید و نه غایت مدت و نهایتی که در باب آن تا گفته شود که کسی بگوید که تا کی و چه زمان میباشد و نه شخصی تا آنکه پاره پاره شود و نه اختلاف صفتی که نهایت و پایانی بهمرساند پس نه عقلها و خیالهای آنها صفتش را در یابند و نه فکرها و خطرات و اندیشه های آنها که در دل درآید و نه عقلهای خالص و ذهنهای آنها تا آنکه بگویند که کی و در چه زمان بوده و نه از چه چیز ابتدا و آغاز شده و نه بر چه ظهور و غلبه دارد و نه در چه پنهان است و نه تاریکست تا بگویند که چرا نکرد خلق را آفرید پس آغازکننده بود از سر نو پدید آورنده آغاز کرد آنچه را اختراع فرمود و اختراع فرمود آنچه را آغاز کرد و کرد آنچه خواست و خواست آنچه افزود اینکه خدا است که پروردگار من و پروردگار عالمیانست حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباد بن سلیمان از سعد بن سعد که گفت حضرت أبو الحسن امام رضا (ع) را از توحید سؤال کردم فرمود که آن همانست که شما بر آیند پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید هر دو از ابن فضال از ابن بکیر از زراره از امام جعفر صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت و در باب قول خدای عز و جل وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً سخن میگفت که فرمود آن توحید ایشانست خدای عز و جل

را و ترجمه آیه اینست که و از برای خدا گردن نهاد هر که در آسمانها و زمین است از روی طوع و رغبت و کراهت و نفرت.

پدرم گفت «رضی» که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از محمد بن سنان از اسحق بن حرث از ابو بصیر که گفت حضرت امام جعفر صادق (ع) حقه را بیرون آورد و از آن حقه پارچه کاغذی را بیرون آورد پس دیدیم که در آن نوشته بود که پاک و منزه میشمارم خدائی را که یگانه است آنکه غیر از او خدائی نیست قدیم و دیرینه که چیزها را آغاز کرده و آنکه او را آغازی نیست و دائم و همیشه که او را نیستی نباشد و زنده که نمیمیرد و آفریننده آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمیشود و هر چیزی را بدون آموختن میداند اینست خدائی که او را شریکی نیست.

حدیث کرد ما را محمد بن قاسم مفسر «رضی» گفت که حدیث کردند ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خویش از حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود مردی بسوی امام رضا (ع) برخاست و بآن حضرت عرض کرد که یا ابن رسول اللَّه پروردگار خود را از برای ما وصف کن زیرا که کسانی که پیش از ما بوده اند یا آنان که در نزد ما هستند بر ما اختلاف کرده اند حضرت امام رضا (ع) فرمود که هر که پروردگارش را بقیاس و اندازه وصف کند در همه روزگار پیوسته در آشفتگی باشد و از راه راست مائل و در کجی کوچ کننده و رونده و از راه حق گمراه و دور افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد او را می شناسم بآنچه خودش را بان شناسانیده بدون دیدن و وصف میکنم او را بآنچه خودش را با آن وصف فرموده بدون صورت بحاسها دریافته نمیشود و او را بمردم قیاس نمیتوان کرد شناخته شده است نه بتشبیه و نزدیک است با وجود دوریش بدون مانند و بآفریده خود مانند نمیشود و در قضیه و حکمش ستم نمیکند خلق بسوی آنچه دانسته منقاد و فروتنی نمایندگانند و بر آنچه در مکنون و پوشیده از کتابش نوشته

شده درگذرندگان نه خلاف آنچه از ایشان دانسته میکنند و نه غیر آن را میخواهند پس او نزدیکیست که نچسبیده و دوریست که دوری ندارد تحقیق و اثبات می شود و او را مانند نمیتوان کرد و به یگانگی پرستش می شود و او را پاره پاره فرض نمیتوان نمود شناخته می شود بآیات و ثابت گردانیده می شود بعلامات پس خدائی نیست غیر از او که بزرگوار و بلند و مرتبه و برتر است پس آن حضرت (ع) بعد از کلامی دیگر که بآن تکلم نمود فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از پدرش علیهم السلام از رسول خدا (ص) که آن حضرت فرمود که خدا را نشناخته هر که او را بآفریدگانش تشبیه کرده و او را بعدالت وصف ننموده هر که گناهان بندگانش را باو نسبت داده و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی است که ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این را بتمامه در تفسیر قرآن اخراج کرده ام.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از عبد الله بن محمد از علی بن مهزیار که گفت امام محمد تقی (ع) بخط خویش بسوی مردی نوشته بود و من آن را خواندم در دعائی که آن را نوشته بود که بخواند

یا ذا الذی کان قبل کل شی ء ثم خلق کل شی ء ثم یبقی و یفنی کل شی ء و یا ذا الذی لیس فی السموات العلی و لا فی الارضین السفلی و لا فوقهن و لا بینهن و لا تحتهن اله یعبد غیره

یعنی ای کسی که پیش از هر چیز بوده بعد از آن هر چیزی را آفریده بعد از آن می ماند و هر چیزی نیست و نابود می شود و ای آنکه نیست در آسمانهای زبرتر و نه در زمینهای زیرتر و نه در زیر آنها و نه در میان آنها و نه در زیر آنها خدائی که پرستیده شود غیر از او.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از محمد بن عیسی یقطینی از سلیمان بن راشد از پدرش از مفضل بن عمر که گفت شنیدم از امام جعفر صادق (ع) که میفرمود حمد از برای خدائیست که نزاد تا ارث دهد یا از او ارث برده شود و زاده نشد تا شرکت کند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که

حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد مرا علی بن عباس گفت که حدیث کرد مرا اسماعیل بن مهران کوفی از اسماعیل بن اسحق جهنی از فرج بن فروه از مسعده بن صدقه که گفت شنیدم از امام جعفر صادق (ع) که میفرمود در بین آنکه امیر المؤمنین (ع) در مسجد کوفه بر منبر خطبه میخواند ناگاه مردی بسوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگار خود را «تبارک و تعالی» از برای ما وصف کن تا آنکه دوستی را از برایش بیفزائیم و معرفت او را زیاد کنیم پس امیر المؤمنین (ع) بخشم آمد و نداء در داد که بنماز جماعت حاضر شوید بعد از آن مردم جمع شدند تا آنکه مسجد باهلش پر شد پس آن حضرت برخاست و رنگش متغیر بود و فرمود که حمد از برای خدائی است که منع و بخیلی نمودن مالش را بسیار نکند و عطا و بخشش کردن او را مانده و کاهل نگرداند که دیر بخشش کند چون زمینی که گیاهش دیر بر آید زیرا که هر بخشنده کم کند یا نقصان پذیرد غیر از او آنکه مالدار و پر نعمت و استوار است بفوائد نعمتها و زیادتی بخششها و قسمتها و بجود خویش مؤنث خلق را ضامن شده و ایشان را عیال خود ساخته متکفل احوال ایشان می شود و ایشان را کفایت میکند پس راه طلب از برای رغبت کنندگان بسوی او روشن و هویدا شد و آن جناب بآنچه از او سؤال شده بخشنده تر نیست از خودش بآنچه سؤال نشده و روزگاری بر او مختلف نشده که حال از او مختلف شود و اگر آنچه را که معدنهای کوهها از آن شکافته شده و از آنها بیرون آمده و صدفهای دریاها از آن خندیده از پارهای نقره و شمشهای طلا و دستهای مرجان و مروارید خورد ببعضی از بندگانش ببخشد هر آینه این امر در جودش اثر نکند و وسعت آنچه را که در نزد او است تمام نگرداند و از ذخیره های نیکوئی آنقدر در نزد او باشد که مطالب سؤال یا سئوال کنندگان آن را نیست و نابود ننماید و بجهت بسیاریش بر دلی خطور نکند زیرا که او صاحب جودیست که بخششها او را کم نکند و اصرار و مبالغه و ایستادگی صاحبان اصرار او را بخیل نسازد و جز این

نیست که شان و کارش چون چیزی را خواهد آنست که بآن میگوید که باش پس میباشد و مراد آنست که چون حق «سبحانه و تعالی» اراده فرماید که چیزی را بعرصه وجود آورد بمنزله که آنست بآن بگوید که باش پس فی الحال میباشد و موجود می شود بی آنکه ماده و مدتی داشته باشد آنکه همه فرشتگان با نزدیکی ایشان از کرسی کرامتش و طول شیفتگی حیرانی ایشان بسویش و بزرگ داشتن جلال عزتش و قرب ایشان از غیب ملکوتش عاجز شدند که از کارش بدانند مگر آنچه را که ایشان را اعلام فرموده و ایشان نسبت بملکوت قدس در جایی هستند که ایشانند یعنی کسی مثل ایشان نیست و از معرفت آن جناب بر آنچه ایشان را بر آن آفریده آن است که گفتند سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ یعنی تسبیح میکنیم و دور میداریم تو را از آنکه غیر تو عالم باشد و بامور غیبی کسی را نرسد که در اقوال و افعال تو زبان اعتراض گشاید هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه تعلیم داده ما را بدرستی که توئی بسیار دانای محکم کار صواب کردار که چیزی بر تو پنهان نیست و هر چه کنی و گوئی بر وجه علم و حکمت باشد پس گمان تو چیست ای سائل بکسی که او همچنین است او را تسبیح میکنم و بحمد او مشغولم حادث نگشته و از سر نو پیدا نشده که تغییر و انتقال در او مکن باد و بباز گشتن حالات با سالها در ذاتش تصرفی نشده و زمان دراز شبها و روزها بر او مختلف نگردیده و آمد و شدی ننموده آنکه آفریدگان را اختراع کرده و از سر نو پدید آورده بدون مثالی که آن را تصور نموده و پیروی آن کرده باشد و نه اندازه که بر روی آن رفته باشد و در باب آن اقتداء و برابری کرده باشد از معبودی که پیش از او بوده باشد و صفات باو احاطه نکرده و گرداگرد او را حرف نگرفته که بدریا رفتن آنها آن جناب را باندازها متناهی باشد و پیوسته چیزی مانند او نبوده در حالتی که از صفت آفریدگان برتر بوده و دیدها کند شده و ملال بهمرسانیده از آنکه او را بیابد تا به عیان و دیدن بچشم و روبرو دیدن موصوف باشد و بذاتی که کسی غیر از او آن را نمیداند و نمی شناسد در نزد خلقش معروف باشد و بجهت بلندی که دارد بر بلندترین چیزها از مواقع

پندار صاحب توهم و خیال در گذشته و از جابر آمده و بلند شده از آنکه درماندگی اندیشهای صاحبان اندیشه گرداگرد کنه عظمتش را فرو گیرد پس او را مانندی نیست تا آنکه آنچه آفریده باو شباهت داشته باشد و همیشه در نزد اهل معرفت که باو عارفند از امثال و اضداد منزه و دور بوده دروغ گفتند آنها که چیزی را با خدا برابر کردند و عدیل و شریکی را از برایش قرار دادند زیرا که او را بمثل اصناف خود تشبیه کردند و بخیالهای خود بنشان آفریدگان او را وصف نمودند و باندازه کردند و چگونه کسی که قدرش باندازه در نمیآید در اندیشهای خیالات مقدر باشد و حال آنکه اندیشهای عقول گران که در دل در آید در باب دریافتن کنه و پایانش گمراه شده اند زیرا که آن جناب از آن بزرگوارتر است که عقول خالصه آدمیان باندازه کردنی باو احاطه نمایند و گرداگردش را فور گیرند از آن برتر است که او را همتائی باشد تا بآن تشبیه شود زیرا که او لطافتتی دارد که هر گاه خیالها خواسته باشند که در گودیهای غیبهای ملک و پادشاهیش بر او فرود آیند و اندیشها دور از خطور وسواس قصد کنند که دانش ذاتش را دریابند و دلها بسویش شیفته و حیران شوند از برای آنکه از او چیزی را فراهم آورند که در صفاتش مکیف باشد و کیفیتی داشته باشد و در آمد نگاههای عقول هامون گردد و دشت و زمین خوار و هموار یا سخت پنهان و دور از فهم شود در جایی که صفات بآن نمیرسند تا آنکه علم خدائیش را بیابند و بآن برسند باز زده شوند در حالتی که دور و حیران و خیره باشند و اینها درهای تاریکیهای غیبها را قطع کنند و در آنها بگردند و جولان زنند در حالتی که دسته و رهیده و بسوی آن جناب رسیده باشند پس بجهت آنکه بر پیشانی آنها خورده و بناخوشی و درشتی از آن باز داشته شده اند بر میگردند با اعتراف و اقرار باینکه بمیل کردن از راه راست و

از راه گردیدن و در بیراهه رفتن بکنه معرفتش نمیتوان رسید و اندیشه از اندازه جلال عزتش در دل صاحبان اندیشها خطور نکند بجهت دوریش از آنکه در قوه های اندازه شدگان باشد زیرا که آن جناب خلاف آفریدگان خویش است پس او را در میان آفریدگان مانندی نیست و جز این نیست که هر چیزی بعدیل و نظیر خود تشبیه می شود و اما آنچه از برایش عدیل و نظیری نیست چگونه بغیر مثال خود تشبیه می شود و او است نخستینی که چیزی پیش از او نبوده و پسینی که بعد از او چیزی نیست دیدها از مجد و بزرگواری و غلبه جبروتش باو نرسند زیرا که آنها را منع کرده بحجابها که در گندگی بستری و درهم رفته اش روان نمیتوان شد و در آن در نمیتوان رفت و متانت؟ رخنه های پرده هایش پاره نمیشود که بخداوند عرش برسد آنکه کارها از مشیت و خواستش صادر گردیده و پیشانی صاحبان تجبر و گردنکشان در نزد جلال عظمتش خواری نموده و گردنها از برایش خضوع و فروتنی کرده اند و رویها از ترسش خوار و ذلیل شده اند و در تازهائی که آنها را بدید آورده آثار حکمتش ظاهر و هویدا شده و هر چیزی که آفریده از برایش حجتی گردیده و بسویش نسبت بهمرسانیده پس اگر آفریده خاموشی باشد حجتش بتدبیر در آن گویا است پس اندازه فرموده آنچه را آفرید و اندازه آن را استوار گردانید و هر چیزی را بلطف تدبیر و باریک بینی آن بجای خود گذاشت و آن را در جهتی روان ساخت پس چیز اندازه شده بمنزلت و مرتبه او نرسید و در نزد منتهی شدن بسوی مشیتش کوتاهی نکرد و در هنگامی که آن را امر فرمود برفتن بسوی اراده اش دشوار نشد بدون رنج کشیدن چیزی بجهت ماندگی و رنجوری که باو رسیده باشد و نه زحمت یا مکری برای مخالفی از برای او بر امرش پس آفریده اش تمام و کامل گردید و طاعتش را گردن نهاد و آمد آن هنگامی را که خدا او را بسوی او بیرون آورده بود از روی اجابتی که نه درنگ کاهل در نزد آن حائل شد و نه سستی تنبل و از همه چیز میل و کجی آنها را راست کرد و نشانهای اندازه های آنها را بنهایت و غایت رسانیده و تقدیرش در میان چیزی چند که

با هم ضدیت داشتند از آنها ملامت داد و آنها را فراهم آورد و اسباب قرینهای آنها را پیوند کرد و در میانه رنگهای آنها مخالفت انداخت و آنها را جدا و پراکنده نمود در حالتی که اجناس و انواعی چندند که در اندازها اختلاف دارند و همچنین در طبائع و هیئتها اولین خلائقی که صنعت آنها را استوار گردانید و آنها را بر آنچه خواست آفرید در هنگامی که آنها را اختراع کرد و از سر نو پدید آورد علمش اصناف افشاندن آنها را درست ترتیب داد و در رشته کشید و تدبیرش حسن تقدیر آنها را دریافت ای سائل بدان که هر کس که پروردگار بزرگوار ما را تشبیه کرده بتباین و از هم جدا شدن اعضای آفریدگانش و بهم پیوستن سرهای استخوانها که در مفصلهای ایشانست چون سر سرین که استخوان ران در آنست و سرباز و که استخوان طرف شانه در آنست و همچنین مفصل زانو و غیر اینها که بتدبیر حکمتش در پرده رفته اند نهانی آنچه در دل گرفته بر معرفتش نبسته و گروه بر نزده و بآن اعتقاد نکرده و دلش مشاهده یقین بآن ننموده که او را همتائی نیست و گویا که او بیزاری جستن پیروان را از پیروی شدگان نشنیده و ایشان میگویند که تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ إِذْ نُسَوِّیكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ یعنی بخدا سوگند بدرستی که ما بودیم هر آینه در گمراهی هویدا و پیدا در وقتی که برابر میکردیم شما را با پروردگار عالمیان و این آیه در شأن کافران و گمراهان و پیروان شیطانست که در دوزخ در مقام اختصام میگویند پس هر که پروردگار ما را با چیزی برابر کند بحقیقت که نظیر و شریکی را از برایش قرار داده و آنکه عدیل و نظیر از برایش قرار دهد کافر است بآنچه محکمات آیاتش بآن فرود آمده و شواهد حجتهای بیناتش بآن گویا شده زیرا که او خدائیست که در عقلها نهایت و پایانی ندارد که در وزیدنگاه باد فکر آنها مکیف باشد که کیفیتی از برایش گفته باشند و در چینه دانهای اندیشهای همتهای نفسها محدود و مصرف باشد که گردانیدن و تغییری از برایش اثبات کرده باشند آنکه اقسام چیزها را ایجاد میفرماید بدون اندیشه که بآن محتاج باشد و نه قریحه طبیعی که دل بر آن بسته باشد و خاطری که در آن نهان داشته باشد و نه تجربه و

آزمایشی که آن را از مرور حوادث دهور گرفته و کسب نموده باشد و نه شریکی که او را بر اختراع عجائب امور یاری داده باشد آنکه چون عدول کنندگان از حق او را تشبیه کردند بآفریده که در صفاتش متبعض و محدود است و در طبقاتش صاحب اطراف و نواحی مختلفه و آن جناب عز و جل و بخودی خود موجود بودند بآیات یا اداتی که قرار داد فرمود نیست و نابود شد که چنان باشد که او را اندازه کرده باشند حق اندازه او باینکه او را تعظیم نموده باشند چنان که سزای تعظیم او است و او را شناخته باشند چنان که حق شناخت او است پس آن جناب بجهت تنزیه و دور داشتن خویش از مشارکت همتایان و بلند شدن از قیاس و اندازه کردن کسانی که او را باندازها اندازه کردند از کافران از بندگان فرمود که وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ که ترجمه اش در باب خود خواهد آمد پس آنچه قرآن ترا بر آن دلالت کند از صفتش همان را پیروی کن تا آنکه در میان تو و میان معرفتش پیوند دهد و بآن اقتدا نما و بنور هدایتش روشنی بجو زیرا که آن نعمت و حکمتی است که آنها را بتو داده اند پس آنچه را که بتو داده اند بگیر و از جمله شکرکنندگان باش و آنچه شیطان ترا بر آن دلالت کند از آنچه نه در قرآن وجوب آن بر تو است و نه در سنت پیغمبر یا ائمه هدی اثر و نشان آنست پس علم آن را بسوی خدای عز و جل واگذار زیرا که این منتهای حق خدا است بر تو و بدان که راسخان در علم آنانند که خدا ایشان را از در رفتن بزور در درها و پیشگاهها که در نزد غیبها زده شد بی نیاز گردانیده پس ملازم اقرار و اعتراف بجمله آنچه تفسیر و بیانش را ندانستند از غیب و نهانی که محجوب است گردیدند و گفتند که آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا یعنی گرویدیم بمتشابه همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ما است پس خدای عز و جل اعتراف ایشان را بعجز و درماندگی از فرا گرفتن آنچه بآن احاطه نکرده اند از روی دانش مدح و ثنا کرده و ترک ایشان تعمق را

در آنچه بحث و کاوش از آن را تکلیف نکرده از ایشان رسوخ نامیده و رسوخ بمعنی استوار و ثابت و پا بر جای بودنست پس بر این اقتصار کن و عظمت خدا را بر اندازه عقلت اندازه مکن که از جمله هلاک شوندگان خواهی بود.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد مرا علی بن عباس گفت که حدیث کرد مرا جعفر بن محمد اشعری از فتح بن یزید جرجانی که گفت بخدمت ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از چیزی از توحید خدا پس بخط مبارک خود بمن نوشت و جعفر گفت که فتح آن نامه را بسوی من بیرون آورد و من آن را خواندم خط امام رضا (ع) که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سپاس و ستایش از برای خدا است که ستایش را ببندگانش الهام فرموده و در دل ایشان انداخته تا بفهمند و ایشان را بر فطرت معرفت و شناخت ربوبیت و پروردگاری خویش آفریده که اگر کسی ایشان را گمراه نکند و بر آنچه آفریده شده اند واگذار او را بشناسند و التزام معرفتش نمایند آنکه بآفریدن خلائق یا بآفریدگان خویش بر وجود و هستیش رهنمائی نموده بحدوث خلقش بر ازلیت و همیشگی خویش دلالت فرموده و بواسطه شباهت ایشان بیکدیگر بر آنکه او را مانند و نظیری نیست رهبری کرده و بآیات و علاماتی که قرار داده ایشان را بر قدرت و توانائی خود گواه گرفته آنکه ذات مقدسش از صفات زائده بر آن امتناع دارد و دیدنش از دیدها اباء و امتناء دارد و احاطه باو از خیالها سر باز میزند چه چشمها او را نمیتواند دید و خیال ها باو نمیتواند رسید هستی او را مدتی نیست که تمام شود و بقای او را غایتی نه که بانجام رسد مشاعر و حواس او را فرو نگیرد و پرده های جسمانی او را نپوشاند و پرده میان او و آفریدگانش که مانع دیدنست آنست که ایشان را آفریده زیرا که آن جناب از آنچه در ذاتهای ایشان ممکن است امتناع فرموده و از برای آنکه ذاتهای ایشان از آنچه ذاتش از اتصاف بآن اباء دارد امکان دارند و سرباز

نمی زنند و نیز بجهت آنکه صانع و مصنوع و رب و مربوب و حاد و محدود از یک دیگر جدا شوند آنکه یکیست بی تأویل عدد بآن معنی که گذشت و آفریننده است نه بمعنی حرکت چنان که خلائق در صنعت اشیاء میکنند شنوا است لیکن نه بادات که گوش باشد و بیناست اما نه بتفریق آلت که چشم باشد و در کافی تفریق آلت در گوش است و مراد از تفریق آن تفریق هوای متکیف است در سوراخ گوش و دخول آن در مسامات خلل و فرجی که دارد یا مراد تقسیم قوه سامعه است بر مسموعات که یک مرتبه آن را متوجه شنیدن این و یک بار مهیای شنیدن آن گرداند چنان که مراد از تفریق آلت چشم در اینجا تقسیم قوه باصره است بر مبصرات که یک مرتبه آن را متوجه دیدن این و یک بار مهیای دیدن آن گرداند و در همه جا حاضر است نه بطوری که باخلائق یک دیگر را مس کنند که عضوی را بعضوی رسانند و از هر چیزی جدا است اما نه بوضع دوری و زوال مسافتی که در میانه فاصله باشد و از هر چیزی پنهانست و در نهان آن اما نه بطریق پنهان شدن و دفن کردن چیزها و ظاهر و هویدائیست که دیدها و بینائیها که در هر چیزی فرو میروند و در آن جاری و روان میشوند بکنهش نرسیده خسته شده اند و وجودش خیالاتی را که جولان میزنند از ریشه بر آورده اول دینداری و انقیاد و فرمان برداری خدا معرفت او است و کمال معرفتش توحید و اقرار بیگانگی او است و کمال توحیدش نفی و دوری صفات زائده بر اصل ذات است از او بجهت آنکه هر صفتی گواهی میدهد که غیر موصوف است و موصوف که آن را بصفتی وصف نمودی شهادت میدهد که غیر صفت است و هر دو بر خود شهادت میدهند بدوئیت و دو تا بودن که ازلیت بجهت آن ممتنع و محالست چه هر گاه تعدد و کثرت در او باشد اجزاء بر او سبقت دارند و این مستلزم نفی قدم و اثبات حدوث او خواهد بود پس هر که خدا را وصف کند بما به الاشتراک و ما به الامتیاز حد و اندازه را از برایش قرار داده و هر که حدی را از برایش قرار دهد او را بعدد و شماره در آورده چه حد تعدد و کثرت را لازم دارد زیرا که آن مرکب است از جنس و فصل و هر که او را بشماره در آورد ازلیت او را باطل کرده چه جز و داشتن با آمدن منافات دارد و هر که بگوید که چگونه

است و چه کیفیت دارد او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده و هر که بگوید که بر روی چیست او را محمول قرار داده که چیزی حامل او است و او را برداشته و هر که بگوید که در کجا است بعضی از مکانها را از او خالی فرض نموده و این مستلزم اختصاص بمکانی است که غایت را لازم دارد چه هر چه در مکانی باشد آن را غایات و اطراف و نهایات لازم است و هر که بگوید که تا چه زمان میباشد او را موقت گردانیده که وقتی را از برایش قرار داده عالم و دانا بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود که علم بآن تعلق گیرد و خالق و آفریدگار بود در وقتی که هیچ مخلوق و آفریده نبود و پروردگاری داشت در زمانی که هیچ پروریده نبود که قابل تربیت باشد و معبودیت داشت در اوانی که هیچ عبادت کننده نبود که عبادت کند و پروردگار ما را چنین وصف باید نمود و آن جناب بالاتر است از آنچه وصف کنندگان او را وصف میکنند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی اللَّه عنه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را حسن بن محبوب از حماد بن عمرو نصیبی که گفت حضرت جعفر بن محمد (ع) را از توحید خدا سؤال کردم فرمود یکیست که پناه نیازمندان است و ازلی که همیشه بوده و صمدی و بی نیازی که او را سایه و روحی نیست که او را نگاه دارد و آن جناب چیزها را بسایها و روحهای آنها نگاه میدارد عارف است بمجهول و معروف است در نزد هر جاهل و منسوب است بسوی انفراد و تنهائی نه خلق او در اویند و نه او در خلق خود است و بحس در نیاید و جسته نشود و دیدها او را در نیابد بلند شد و نزدیک گردید و نزدیک شد و دور گردید و نافرمانی شد و آمرزید و فرمان برداری شد و شکرگزاری کرد بعطای جزای آن و زمینش گرداگرد او را فرا نگیرد و آسمانهایش او را بر ندارد و بدرستی که او بردارنده چیزها است بتوانائی خویش منسوب است بسوی دوام و همیشگی نه فراموشی دارد و نه لهو و بیهوده کاری و نه

غلط میکند و نه بازی و نه اراده او را فصل و جدائیست بلکه مرادش بلافاصله موجود می شود و فصل و حکومتش جزاء و امر و فرمانش واقع است کسی را نزاد تا ارث دهد یا میراث برده شود و کسی او را نزاد تا شرکت کند یا شریک بهمرساند و هیچ کس از برای او همتا نبوده و نخواهد بود.

و بهمین اسناد از علی بن عباس مرویست که گفت حدیث کرد ما را یزید بن عبد اللّه از حسن بن سعید خزاز از بعضی از رجال خویش از امام جعفر صادق (ع) که فرمود لفظ الله که فارسی آن خدا است و نامی از نامهای او غایت و پایان کسی است که آن را مغیی و صاحب غایت گردانیده و آنکه غایت قرار دهنده است یعنی ذات مقدس غیر غایت است و مراد آنست که اسم غیر مسمی است و احتمال دارد که لفظ حدیث معنی باشد باین معنی که معنی غایت نیست بهمان معنی که مذکور شد و در اکثر نسخ کافی نیز معنی است و اولش چنین است که اللّه غایتی از غایات است و لیکن آنچه در کتاب است اظهر مینماید تتمه حدیث بربوبیت و پروردگاری یگانگی نمود.

و خود را بغیر محدودیت و اندازه نداری وصف فرمود پس آنکه خدا را یاد میکند غیر خدا است و خدا غیر نامهای خود است و هر چیزی که نام چیز بر آن واقع شود غیر از خدا مخلوق و آفریده است آیا بسوی گفتارش نمی نگری که

العزه لله

یعنی غلبه و ارجمندی مخصوص خدا است

و العظمه لله

یعنی بزرگی همین از برای خدا است و فرمود که وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها یعنی از برای خدا است نامهای نیکو یا نیکوتر پس بخوانید او را بآنها و فرمود که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یعنی بگو بخوانید خدا را اللّه یا بخوانید او را رحمان یعنی میخواهید ذات مقدس را اللّه بنامید و میخواهید رحمان نام کنید چه بهر یک از این دو نام که او را بخوانید و او را بآن مسمی گردانید روا باشد زیر که

او را نامهای نیکو یا نیکوتر است و معنی همه یک چیز است و آن ذات مقدس است تتمه حدیث و نامها مضاف و منسوبند بسوی او و آن توحید خالص است که شائبه کثرت در آن نیست.

حدیث کرده ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را أبو الحسن محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد مرا موسی بن عمران از حسین بن یزید از ابراهیم بن حکیم بن ظهیر از عبد الله بن جریر عبدی از حضرت جعفر بن محمد (ع) که میفرمود حمد از برای خدائیست که بحس در نمیآید و جسته نمیشود و او را مس نمیتوان نمود و بحواس پنجگانه او را در نتوان یافت و خیال بر او واقع نشود و زبانها او را وصف نتوانند کرد پس هر چیزی که حاسها آن را بیابند یا حواس و جویندگان آن را بجویند یا دستها آن را لمس نمایند مخلوق و آفریده است و خدا است که بلند و برتر است از حد وهم و در هر جا و هر زمان که جسته شود یافت شود و حمد از برای خدائیست که بود پیش از آنکه بودی که دلالت بر تجدد و حدوث میکند باشد و برای وصفش بودی که متصف بکیفیتی باشد یافت نمیشود بلکه اولی بود باشنده که صاحب هستی بود و هیچ هستی دهنده آن جناب جل ثناوه را هستی نداده بود بلکه چیزها را هستی داد پیش از بودن آنها پس بودند و موجود شدند چنان که آنها را هستی داد و آنچه بوده و آنچه خواهد بود همه را دانست و بود در هنگامی که چیزی نبود و گویائی بآن نطق نمینمود پس بود در هنگامی که بودی نبود.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن برده گفت که حدیث کرد مرا عباس بن عمرو فقیمی از ابو القاسم ابراهیم بن محمد علوی از فتح بن یزید جرجانی که گفت در راه آن حضرت (ع) را ملاقات کردم و مراد حضرت امام موسی (ع) است چنان که مؤلف در آخر حدیث تصریح بلقب آن حضرت که عالم است کرده و بعضی غیر از این نیز گفته اند حاصل آنکه فتح میگوید که در عرض راه با حضرت بهم رسیدیم در هنگامی که از مکه معظمه برمیگشتیم و بجانب خراسان میرفتیم و آن حضرت بسوی عراق روانه بود پس شنیدم از او که میفرمود هر که از

خدا بترسد همه چیز از او می ترسند و هر کس خدا را اطاعت کند هم مخلوقات او را اطاعت کنند پس دقت نمودم و سعی کردم تا راه ادب و آداب پیمودم که باو برسم و بخدمتش مشرف شوم بعد از آنکه بخدمتش رسیدیم بر آن حضرت سلام کردم و جواب سلام مرا باز داد پس فرمود که ای فتح هر که خالق را خشنود ساخت از ناخشنودی مخلوقین پروا نمیکند و باک ندارد و هر که خالق را بخشم آورد سزاوار آنست که غضب مخلوق بر او مسلط شود و بدرستی که خالق را وصف نمیتوان نمود مگر به آن چه خود خویش را بآن وصف فرمود و کجا میسر شود که بوصف درآید آنکه حواس از دریافتش عاجز و درمانده اند و خیالها نمیتوانند که باو برسند و اندیشها که از دل سر میزنند قدرت ندارند که حدی را از برایش قرار دهند و چشمها کندند که باو احاطه نمایند بزرگوارتر است از آنچه وصف کنندگان او را بآن وصف نمودند و برتر است از آنچه لغت گویندگان در لغت او میگویند با نزدیکی که دارد دور شده و با دوری که دارد نزدیک شده پس آن جناب با دوری خویش نزدیکست و با نزدیکیش دور است حقیقت کیفیت و چگونگی را بوجود آورده و کیفیت کرده پس نمیتوان گفت که او را کیف و چگونگی است و اینیت و کو و کجا بودن را ثبوت داده و اینیت نموده پس نمیتوان گفت که او را مکانی هست و در کجا میباشد زیرا که آن جناب مخترع و بدید آورنده کیفوفیت و اینونیت است که از کیف و این ناشی شده ای فتح هر جسمی غذاء داده شده است بغذائی که خوراک آنست مگر آفریننده روزی دهنده پس بدرستی که او جسمها را جسم گردانیده و خود نه جسم است و نه صورت و پاره پاره نشده که اجزاء داشته باشد و پایانی نداشته که بنهایت رسد و نیفزوده و کم نشده و پاک و منزه است از ذات آنچه ترکیب داده شده در ذات آنچه آن را مجسم گردانیده و او است صاحب لطف آگاه شنوای بینای یکتای یگانه که پناه نیازمندان است کسی را نزاد و کسی او را نزاد و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود بدید آورنده چیزها است و جسم کننده جسمها و نگارنده صورتها اگر امر چنان باشد که

فرقه مشبهه میگویند آفریدگار از آفریده شده و روزی دهنده از روزی داده شده و بدید آورنده از بدید آورده شده شناخته نمیشد و لیکن او است بدید آورنده که معروف است و در میان آنها که مجسم و مصور گردانیده و آنها را چیز کرده و آشکار فرموده فرق قرار داده باینکه در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد در ایجاد ما به الامتیازی را قرار داده که بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده زیرا که چنان بود که چیزی باو شباهت نداشت عرض کردم پس خدا یکیست و انسان یکیست پس آیا یگانگی بهم شباهت ندارد حضرت فرمود که ای فتح قول مجالی گفتی یا معنی آنست که آیا از اعتقاد خود دست برداشتی خدا تو را ثابت بدارد که از اعتقاد حق دست بر نداری جز این نیست که آن تشبیه که جائز نیست در معانی است و اما در نامها پس آنها یکیست و خاصیت آنها دلالت بر مسمی است و بیان این آنست که آدمی و هر چند گفته شود که یکیست گوینده خبر میدهد که او یک جثه و یک تنست و دو تا نیست و لیکن خود- آدمی یکی نیست زیرا که هر یک از اعضاء و رنگهای او با هم اختلاف دارد و آنکه رنگها و عضوهای او مختلف باشند یکی نمیباشد و آن اجزائی است پاره پاره که بهم وصل شده اند و با هم برابر نیستند خونش غیر گوشت او است و گوشتش غیر خون او و پیش غیر رگهای او مویش غیر پوست او و سیاهیش غیر سفیدی او و همچنین باقی مانده اعضاء و رنگهای او و سایر خلائق پس آدمی در اسم یکیست و لیکن در معنی یکی نیست و خدای جل جلاله یکی و یگانه ایست که غیر او یکی و یگانه نیست و در آن جناب اختلال و خلل و اعوجاج و عدم تناسب و زیاده و نقصانی نیست اما آدمی که مخلوق و مصنوع و ساخته و مرکب است از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده است که سر بهم آورده و بواسطه اجتماع با هم یک چیز شده عرض کردم پس قول تو که فرمودی لطیف آن را برایم تفسیر و بیان فرما زیرا که من اجمالا میدانم که لطفش خلاف لطف غیر او است بجهت فرق ظاهری که در میانه او و ایشانست مگر آنکه دوست میدارم که از برایم شرح و بیان فرمائی حضرت فرمود که ای فتح جز این

و خدای آفریدگار و صاحب لطف بزرگوار آفریده و ساخته نه از چیزی یعنی اصول چیزها را که آفریده و ساخته از ماده نیافریده و نساخته بلکه بقلم صنع و پروردگار قدرت بر لوح عدم چنین نسخه ها نوشته و این نقشها و صورتها را نگاشته و بآب زندگی گلستان وجود را باین گلهای صنعت آراسته عرض کردم که فدای تو گردم و کسی غیر از آفریننده بزرگوار آفریننده است.

فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ یعنی پر خیر و منفعت است خدائی که نیکوتر از همه آفرینندگان است پس بحقیقت که خبر داده است که در میان بندگانش آفرینندگان و غیر آفرینندگانی هستند از جمله ایشان عیسی است صلی الله علیه که بفرمان خدا از گل چون هیئات مرغ را آفرید و در آن دمید و بفرمان خدا پرنده گردید که میپرید و سامری از برای ایشان گوساله ای را آفرید که تنی بود که آن را فریادی بود که آواز میداد عرض کردم که عیسی از گل مرغی را آفرید که دلیل بر پیغمبریش باشد و سامری گوساله ای را آفرید که تنی باشد از برای نقض و شکست پیغمبری موسی صلی الله علیه و خدا خواست که آن همچنین باشد بدرستی که این عجیب است که امری از این عجیب تر نباشد حضرت فرمود که وای بر تو یا رحمت بر تو باد ای فتح بدرستی که خدا را دو اراده و دو مشیت است یکی اراده حتمی که بمعنی محتوم است یعنی محکم ساخته و واجب گردانیده و بآن حکم فرموده و دیگری اراده عزمی و مراد از آن این است که اراده فرمود که مکلف افعال خویش را باختیار خود بجا آورد نه بجبر و باین اراده گاهی نهی و منع از چیزی میفرماید و حال آنکه میخواهد که بعمل آید و بچیزی امر میفرماید و نمیخواهد که بعمل آید آیا ندیدی و ندانستی که آن جناب آدم و زن او را نهی فرمود که از آن درخت معهود بخورند و خدا آن را خواسته بود و اگر نمیخواست نمیخوردند و اگر میخوردند مشیت و خواست ایشان بر خواست خدای تعالی غالب شده بود و ابراهیم را بسر بریدن فرزندش اسماعیل علیهما السلام امر فرمود و میخواست که او را سر نبرد و اگر نمیخواست که او را سر نبرد خواست ابراهیم بر خواست خدای عز و جل غالب گردیده بود

عرض کردم که اندوه مرا بردی خدا اندوه تو را ببرد آنچه فرمودی درست است و فهمیدم غیر از آنکه فرمودی شنوای بینا آیا شنوا است بگوش و بینا است بچشم فرمود که آن جناب میشنود بآنچه میبیند و میبینید بآنچه میشنود بینا است نه بچشمی که مثل چشم آفریدگان باشد و شنواست نه بمثل گوش شنوندگان لیکن چون هیچ پوشیده و پنهانی بر او پوشیده و پنهان نباشد از نشان پای مورچه سیاه بر بالای سنگ خارای سخت در شب تار در زیر خاک و دریاها گفتیم که بینا است نه بمثل چشم آفریدگان و چون اقسام لغتها بر او مشتبه و پریشان نمیشود و شنیدن چیزی او را از شنیدن چیز دیگر مشغول نمیسازد گفتیم که شنوا است نه بمثل گوش شنوندگان و شرح این کلام در باب بیان فرق میان معانی نامهای خدا و معانی نامهای آفریدگان می آید تتمه حدیث عرض کردم که فدای تو گردم یک مسأله باقی ماند فرمود بیاور و آن را بگو از برای خدا است نیکی پدرت و این کلامی است که در مقام مدح و اظهار لطف و مرحمت بکسی میگویند عرض کردم که خداوند قدیم آنچه را که نبوده و وجود بهم نرسانیده میداند که اگر میبود چگونه میبود و حضرت فرمود وای بر تو یا رحمت بر تو باد بدرستی که مسائل تو دشوار است آیا نشنیده ای که خدا میفرماید که لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا یعنی اگر در آسمان و زمین خدایانی چند میبودند غیر از خدای بحق که مستحق عبادت است هر آئینه هر دو تباه میشدند و نظام کارهای آنها در هم میشکست و قول آن جناب را نشنیده ای که میفرماید وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یعنی و نیست با خدا هیچ خدائی که در الوهیت شریک او بوده باشد چه اگر او را شریکی میبود او را نیز مخلوقی چند میبود زیرا که خدا باید که آفریدگار باشد و در آن هنگام که امر چنین میبود هر آینه هر خدائی میبرد آنچه را که آفریده بود و در آن استقلال بهم میرسانید و ملک آن از ملک این ممتاز میشد و هر آینه بعضی از ایشان بر بعضی برتری میجست و غلبه میخواست و فرموده در حالی که گفتار اهل دوزخ را حکایت میفرماید که أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ و در قرآن بجای ارجعنا اخرجنا واقع است یعنی ای پروردگار ما بیرون آور ما را از دوزخ و بدنیا فرست تا بکنیم کار شایسته و پسندیده را غیر آنچه بودیم که در دنیا

میکردیم و فرمود که وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ یعنی و اگر بحسب فرض باز گردانیده شوند بدنیا هر آینه برگردند بسوی آنچه نهی شده بودند از آن یعنی باز مرتکب شرک و تکذیب و عصیان شوند و فرمان برداری نکنند پس آنچه را که نبوده دانسته که اگر میبود چگونه میبود من برخاستم که دست و پای او را ببوسم حضرت سر خود را نزدیک آورد و من رو و سرش را بوسیدم و بیرون آمدم و با من آنقدر از خوشحالی و شادی بود که از وصفش عاجزم بجهت آنچه دانستم از خوبی و نصیب.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب گفته است که خدای تبارک و تعالی آدم و زن او را نهی فرمود از آنکه از آن درخت بخورند و دانسته بود که ایشان از آن میخورند لیکن آن جناب عز و جل خواست که در میان ایشان و خوردن از آن بجبر و قدرت حائل و مانع نشود چنان که ایشان را بنهی و زجر از خوردن از آن منع فرموده بود پس این معنی خواست او است در باب ایشان و اگر آن جناب عز و جل منع ایشان را از خوردن آن بجبر خواسته بود و از آن خورده بودند هر آینه خواست ایشان بر خواست او غالب شده بود چنان که عالم (ع) فرمود و خدا از عجز و درماندگی برتری دارد برتری بزرگ و مراد از عالم در کتب احادیث غالبا حضرت امام موسی کاظم (ع) است چون أبو الحسن اول و أبو الحسن بدون قید اول یا با قید ماضی و عبد صالح و فقیه و غیر آن چون رجل و شیخ.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن جعفر بغدادی از سهل بن زیاد از حضرت أبو الحسن علی بن محمد علیهما السلام که فرمود ای خدای من خیالهای خیال کنندگان حیران و سرگردان شده و نگریستن و نظر نگرندگان کوتاه گردیده وصفهای وصف نمایندگان از هم پاشیده و گفتارهای پوچ بیهوده گویان نابود گشته از آنکه شأن عجیب تو را دریابند یا برسیدن بسوی بلندیت واقع شوند و فرود آیند پس تو در جایی هستی که بپایان نمیرسی و چشمها بر تو واقع نشود باشاره و عبارت که عبارت از تفسیر و بیانست هیهات بعد از آن هیهات و این امر بسی دور است ای آنکه منسوبی بسوی اول

و ای آنکه منسوبی بسوی وحدت و یگانگی و ای آنکه منسوبی بسوی فرد و تنهائی بلند شدی در بلندی بعزت بزرگی و بزرگواری و بر آمدی از پس هر نشیب و پایانی بجبروت و عظمت فخری که داری.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد مرا محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن که گفت حدیث کرد مرا ابو سمینه از اسماعیل بن ایان از زید بن جبیر از جابر جعفی که گفت مردی از علماء اهل شام بنزد امام محمد باقر (ع) آمد و گفت آمده ام که تو را سؤال کنم از مسأله ای که که کسی را نیافتم که آن را از برایم تفسیر و بیان کند و حقیقت که سه قسم از مردمان را از آن سؤال کردم و هر قسمی غیر از آنچه قسم دیگر گفته بود جواب گفت پس حضرت باقر (ع) فرمود که آن مسأله چیست گفت تو را سؤال میکنم که اول چیزی که خدای عز و جل آفریده از آفریدگان خود چه چیز است پس بدرستی که بعضی از آن بی عقلان که از او سؤال کردم گفت قدرت و بعضی از ایشان گفت علم و بعضی از ایشان گفت روح حضرت باقر (ع) فرمود که چیزی نگفته اند و آنچه گفته اند پوچ است و هیچ نیست تو را خبر میدهم که خدای علا ذکره بود و غیر از او چیزی نبود و عزیز بود و هیچ عزتی نبود زیرا که آن جناب پیش از عزتش بود و این است معنی گفتارش که فرموده سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ یعنی منزه و پاکیزه میشمارم پروردگار تو را که پروردگار عزت و خداوند غلبه و قوت است از آنچه وصف میکنند و آن جناب خالق بود و هیچ مخلوقی نبود پس اول چیزی که آن را خلق فرمود از خلق خود چیزی است که همه چیزها از آنند و آن آبست سائل گفت پس آن چیز که خدا آن را خلق فرمود از چیزی خلق فرمود یا از هیچ یعنی نه از چیزی حضرت فرمود که آن چیز را خلق فرمود نه از چیزی که پیش از آن بود و اگر آن چیز را از چیزی خلق فرموده بود در آن هنگام هرگز انقطاع و بریدگی نبود و علماء این را تسلسل میگویند که باتفاق عقلاء باطل و محال است و در این هنگام لازم می آید که خدا همیشه بوده و با او چیزی بوده و لیکن خدا بود و چیزی با او نبود پس آن چیزی را که همه چیزها از آنند خلق فرمود

و آن آبست است.

مترجم گوید که بعضی گفته اند که این سخن بآن میماند که مقصود از آب در همه احادیث این باب جوهر عقلی باشد که معدن علم و منبع حیوه است و آن همانست که از آن تعبیر می شود بقلم و حدیث

اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل

بر این وجه وارد شده و در تنزیل کریم و قرآن عظیم در چند موضع از علم بآب تعبیر شده از جمله آنها قول خدا است عز قائلا وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ که ترجمه ظاهرش اینست که و می بینی تو ای محمد یا ای بیننده زمین را خشک و پژمرده و بی رونق و افسرده پس چون فرو فرستیم بر آن زمین آب باران را به جنبش آید و برآید چنان که خمیر مایه برمیآید پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع از ابراهیم بن عبد الحمید که گفت شنیدم از امام موسی کاظم (ع) که در سجودش میفرمود

یا من علا فلا شی ء فوقه و یا من دنا فلا شی ء دونه اغفر لی و لاصحابی

یعنی ای آنکه برتری جست پس چیزی ز بر او نیست و ای کسی که نزدیک شد پس چیزی پست تر از او نیست مرا و یاوران مرا بیامرز.

پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از سهل بن زیاد از احمد بن بشر از محمد بن جمهور عمی از محمد بن فضل بن یسار از عبد اللّٰه بن سنان از امام جعفر صادق (ع) که گفت آن حضرت در باب ربوبیت عظمی و الهیت کبری فرمود که کسی غیر از خدا چیزی را نه از چیزی هستی نمیدهد و غیر از خدا کسی چیزی را از جوهر هستی که دارد بسوی جوهر دیگر نقل نمیکند و کسی نمیتواند که چیزی را از هستی بسوی نیستی نقل کند مگر خدا.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که حدیث کرد ما را پدرم از ریان بن

صلت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود رسول خدا

(ص) فرمود که خدای جل جلاله فرموده که بمن نگرویده هر که کلام مرا برای خود تفسیر و بیان کرده و مرا نشناخته هر که مرا بآفریدگانم تشبیه نموده و بر دین من نیست هر که قیاس را در دین من استعمال کرده و بکار داشته.

مترجم گوید که قیاس اثبات حکمی است از احکام شرع در فرعی بواسطه ثبوت آن در اصل بعلتی که در ظاهر بنظر می آید که آن علت باشد و فرقه امامیه در استعمال آن و اثبات حکمی از احکام شرعیه بآن بر منع اتفاق دارند مگر ابن جنید که بنا بر آنچه از او منقولست قیاس را تجویز مینموده و احکام را بآن اثبات میفرموده و لهذا کتبش در میان ایشان متداول نشده و متروک شده با آنکه چنان که مشهور است خوش تصنیف و خوش عبارت بوده و جماعتی قیاس منصوص العله را که شارع تصریح بعلت حکم فرموده باشد و همچنین قیاس بطریق اولی را حجت میدانند و بآن عمل میکنند بجهت دلیلی که دارند و این موضع مقام تحقیق آن و رد و قبول آن نیست و اما سنیان مطلق قیاس را حجت میدانند و بآن عمل مینمایند و جامع را بعقلی که ندارند میفهمند با آنکه امور محسوسه و منقوله را نمیفهمند و غیر از طائفه معتزله کسی دیگر از ایشان باین قائل نیست که خوبی و زشتی چیزها عقلی است و این ترکیب بسی شباهت بترکیب شتر گاو پلنگ دارد مرا رسوا چنین میبین و فکر خویشتن میکن.

حدیث کرد ما را ابو عبد اللَّه حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ گفت که حدیث کرد ما را علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان قرا از حضرت علی بن موسی- الرضا از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که توحید و اقرار بیگانگی خدا نصف دین است چه هر گاه کسی هزار سال لا الله الا الله بگوید تا اقرار پیغمبری محمد بن عبد الله (ع) نکند دین درست ندارد و نامش در جریده مسلمانی ثبت نشود تتمه حدیث و روزی را بصدقه فرود آورید چه در حدیث دیگر وارد است که چون فقیر و درویش گردید با خدا بصدقه تجارت کنید.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد الله برقی از داود بن قاسم

که گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که میفرمود هر که خدا را بآفریده اش تشبیه کند مشرک است و هر که او را بجا و مکان وصف کند کافر است و هر که بسوی او نسبت دهد آنچه را که از آن نهی فرموده دروغگو است بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ یعنی جز این نیست که بر میبافند دروغ را آنان که نمیگروند بآیاتها و نشانه های خدا و آن گروه مفتریان ایشانند دروغگویان.

حدیث کرد ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید حسن بن علی عددی گفت که حدیث کرد ما را هیثم بن عبد اللّه رمانی گفت که حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش حضرت موسی بن جعفر از پدرش حضرت جعفر بن محمد از پدرش حضرت محمد بن علی از پدرش حضرت علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین (ع) در مسجد کوفه از برای مردم خطبه خواند و فرمود که حمد از برای خدائی است که نه از چیزی برده و نه از چیزی هستی داده آنچه را که بوده بواسطه حدوث چیزها بر ازلیت خود گواه آورده و بآنچه آنها را بآن نشان کرده از عجز و درماندگی بر قدرتش شاهد گرفته و با آنچه آنها را بسوی آن ناچار ساخته از فناء و نیستی بر دوامش حجت خواسته جایی از او خالی نبوده که باینیت و کو و کجا بودن دریافته شود و نه او را جثه مثالی است که بکیفیت و چون و چگونه وصف شود و از چیزی پنهان نشده که بزمانی بودن دانسته شود و با همه آنچه احداث فرموده در صفات مبانیت و جدائی دارد و بآنچه اختراع فرموده از سخت گردانیدن ذاتها از ادراک سر باز زده و امتناع دارد و بکبریاء و عظمت از همه تصرف حالتها بیرون است تحدید و اندازه گفتنش بر زیرکیهای سوراخ کننده که در فضل و هنر تمام و در آن بر امثال و اقران خود برتری دارند یا چون شتران آب کشند حرام است و مکیف کردنش بر اندیشهای شکافنده که آزاداند یا بقعر چیزها فرو میروند ممنوع و تصویرش بر آفرینشهای شناور که باب فرو میروند و حقیقت چیزها را میدانند محرم است مکانها بجهت عظمتی که دارد او را فرو نگیرند و مقدارها که بآنها چیزها را

اندازه کنند بجهت جلالش او را نپیمایند و اندازه ها بجهت کبریاء و بزرگواریش او را قطع ننمایند از خیالها امتناع دارد که بکنهش رسند و پایانی از برایش قرار دهند و از فهمها اباء دارد که او را فرا گیرند و از ذهنها سر باز زده که او را ممثل گردانند عقل ها که ببلندی نگرانند از استنباط احاطه باو نومیدند و دریاهای علوم از اشاره بسویش به پایان رسیدن خشگیده و آبش بزمین فرو رفته و آن را بخود چیده اند و نیکوئیها و نیکوکاری های دشمنان از بلند شدن بسوی وصف قدرتش بخواری برگشته اند یکی است نه از روی عدد و بشماره و دوام و همیشگی دارد نه بمدت و زمان و ایستاده و بر پا است نه بستون و چیزی که بر آن تکیه داشته باشد جنس نیست که جنسها با او برابری کنند و جنس بکسر جیم و سکون نون یک گونه از هر چیزی که در آن گونها باشد هم از آن و بعضی گفته اند که نوعی از چیزی و جثه نیست که جثه ها باو شباهت داشته باشند و نه چون چیزها است که صفات بر او واقع شوند بحقیقت که عقلها در امواج گرداب دریافتش گمراه و باطل و ضایع شده اند و خیالها از احاطه ذکر ازلیتش متحیر و سرگردان گردیده اند و فهمها از دانستن وصف قدرتش درمانده اند و ذهنها در گردابهای چرخهای ملکوتش غرق شده و در آب فرو رفته اند بسیار توانا است بنعمتها و قدرت دارد بکبریاء و بزرگواری و بر چیزها ملک و پادشاهی دارد پس روزگاری نیست که از پس او آید که بعد از او باشد و او نباشد و نه وصفی که باو احاطه کند و او را فرو گیرد بحقیقت که دشواریهای بسته و شوریده در جای اندازه و منتهای آرامگاه آنها از برایش فروتنی کرده اند و سببهای استوار در پایان بلندهای اطرافشان از برایش گردن نهاده اند به کلیت جنس ها بر پروردگاریش استشهاد فرموده و بعجز و درماندگی آنها بر قدرتش حجت آورده و بشکاف و حدوث آنها بر قدم و دیرینگیش شاهد گرفته و بزوال و نیستی آنها بر باقی ماندنش دلالت کرده پس آنها را پناهگاهی نیست از آنکه آن جناب آنها را دریابد و نه بیرون رفتن از آنکه بآنها احاطه فرماید و نه در پرده رفتنی از آنکه آنها را احصاء کند و در حیطه ضبط و شماره در آورد و نه امتناع و سرباز زدنی از قدرتش بر آنها و استواری صنعت آنها که آنها را محکم ساخته کافی است که آیه و نشان باشد

و طبعی که در آنها نشانیده شده یا بر آنها چون مرکب سوار شده بسند است که دلالت باشد و حدوث خلقت و آفرینش بر آنها در باب قدیم بودنش کفایت میکند و همچنین محکم گردانیدن صنعت آنها در باب عبرت و پند پس نه بسوی او حدی است که منسوب باشد و نه او را مثلی که مضروب باشد یعنی داستانی که کسی بیان آن را تواند کرد و نه چیزی از او محجوب و پوشیده است برتری دارد از بیان داستانها و صفات آفریده ها برتری بزرگ و گواهی میدهم باینکه خدائی نیست مگر خدا از روی گرویدن بپروردگاریش و بجهت مخالفت کردن با کسی که او انکار کرده و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول او است که در بهترین قرار گاهی قرار داده شده و از صلبهای بزرگوارتر و رحمهای پاک و پاکیزه منتقل گردیده آنکه بیرون آورده شد از بهترین معدنها از روی اصل و فاضلترین منبتها از روی رستنگاه که آن ذروه و بلندی منیعتر و اصلی عزیزتر است از درختی که خدا پیغمبرانش را از آن آفریده و امینانش را از آن برگزیده درختی که چوبش پاکیزه و خوشبو است و ستون و تنه اش معتدل و راست و برابر ایستاده و مهرهایش دراز و شاخه هایش شاداب و تازه و میوه هایش رسیده و نواحی و آلاتش خوب و نیکو است که در کرم و خوبی کشته و در حرم رویاینده شده و بلند شد تا آنکه خدای تعالی او را نواخت و گرامی داشت و در آن پراکنده گردیده و بهر سو دویده و میوه داده و عزت بهمرسانیده و امتناع نموده پس آن درخت بآن حضرت برتری یافت و بروح الامین یعنی جبرئیل و نور هویدا و کتابی که در غایت روشنی یا روشنی بخش است که عبارت است از قرآن مجید و فرقان حمید و براق را از برایش مسخر و رام گردانید و فرشتگان با او مصافحه کردند و شیاطین را بواسطه او ترسانید و بتان و خدایانی را که پرستش میشدند غیر از آن جناب بآن حضرت در هم شکست سنت و روشش راه راست است و سیرتش عدل و راستی و حکمش حق و آنچه پروردگارش او را بآن امر فرموده آشکار نموده و امر را چنان آشکار فرمود که محو نشود چنان که شکاف آبگینه سر بهم نیاورد و نپیوندد و آنچه را که بر او بار فرموده بود بهر کسی رسانید تا آنکه دعوتش را بتوحید روشن گردانید و در آفریدگان ظاهر ساخت که نیست خدائی

مگر خدای تنها که او را شریکی نیست تا آنکه وحدانیت و یگانگی از برایش خالص و پاکیزه شد و ربوبیت از برایش صافی و بی کدورت گردید و خدا بتوحید حجتش را اظهار نمود و با سلام درجه اش را بلند فرمود و خدای عز و جل از برای پیغمبرش برگزید آنچه را که در نزد او است از آسایش و پله و پایه و وسیله که درجه او است و در احادیث شرح و بیان آن شده و اهل لغت گفته اند که وسیله دست آویز است و نزدیکی و هر چه بسبب آن بچیزی نزدیکی جویند و خدا صلوات فرستد بر محمد و آل آن حضرت که پاکانند.

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن معن گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن عاتکه از حسین بن نظر فهری از عمرو اوزاعی از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین (ع) هفت روز بعد از وفات پیغمبر (ص) در خطبه که آن را خواند و آن در هنگامی بود که از جمع قرآن فارغ شده بود فرمود که حمد از برای خدائی که خیالها را عاجز گردانیده از آنکه بیابند مگر هستی و وجود او را و عقلها را منع کرده از آنکه ذاتش را تخیل کنند بجهت امتناع آن از شباهت و شکل بلکه او همانست که در ذاتش تفاوت نکرده و در کمالش بمجزی شدن عدد متبعض نشده از چیزها مفارقت نموده نه بطور اختلاف مکانها و در آنها تمکن بهم رسانیده و جا گرفته نه بوضع ممازجت و آمیزش و آنها را دانسته نه بواسطه ادات و آلت که دانش نمیباشد مگر بآن و میان او و میان معلومش علمی غیر از آن جناب نیست اگر گفته شود که بود بنا بر ازلیت و تأویل همیشگی هستی است و اگر گفته شود که زائل و برطرف نشد بنا بر تأویل نبودن نیستی است و پاک و منزه است آن جناب و برتر از گفتار کسی که جز او را پرستیده و خدائی را غیر از او فرا گرفته برتری بزرگ ستایش میکنم او را بستایشی که آن را از برای آفریدگانش پسندیده و قبول آن را بر خود واجب گردانیده و شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها

است و او را شریکی نیست و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول او است دو شهادتی که عمل را بالا میبرند و آن را دو چندان میکنند و ترازوئی که آنها از آن برداشته شوند سبک باشد و ترازوئی که آنها در آن گذاشته شوند گران باشد و رستگاری ببهشت و رهائی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط بآنها است و بشهادتین داخل بهشت میشوید و بواسطه صلوات بر پیغمبر برحمت میرسید پس بر پیغمبر خود و آل آن حضرت بسیار صلوات فرستید.

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً یعنی بدرستی که خدا و فرشتگانش صلوات میفرستند بر پیغمبر ای کسانی که ایمان آورده اید و بخدا و رسول او گرویده اید صلوات فرستید بر او و سلام گوئید سلام گفتنی یا خود را تسلیم نمائی و انقیاد او را مرعی دارید ای مردمان بدرستی که هیچ شرف و بزرگواری از اسلام بلندتر نیست و نه کرامتی از پرهیزکاری عزیزتر و نه پناهگاهی از پارسائی استوارتر و نه شفیعی از توبه آسان تر و فیروزی یابنده تر و نه گنجی از علم نافعتر و نه ارجمندی از بردباری برتر و نه حسبی از ادب بلیغتر و نه سببی از خشم پست تر و نه جمالی از عقل زیباتر و نه بدی از دروغ بدتر و نه حافظی از خاموشی نگاه دارنده تر و نه لباسی از عافیت جمیلتر و نه پنهانی از مرگ نزدیکتر ای مردمان بدرستی که هر که بر روی زمین میرود بشکم آن منتقل می شود و شب و روز شتابانند در فنای این عمرها و هر صاحب رمقی را قوت و روزیست و هر دانه را خورنده هست و شما روزی مرگید و بدرستی هر که روزها را شناخته از ساخته و آماده شدن غافل نشده و هرگز هیچ بی نیازی بمالش از مرگ نجات نیابد و نه هیچ فقیری بجهت درویشی که دارد ای مردمان هر که از پروردگار خود ترسد ظلمش را باز دارد و هر که در کلامش نترسد یا رعایت نکند هرزگیش را ظاهر کند و هر که خوب را از بد نشناسد بمنزله چهارپایان است که چه کوچک است مصیبت با بزرگی درویشی و حاجتمندی در فردای قیامت هیهات هیهات هیهات بغایت دور است آنچه گمان کرده اید و شما خود را نادان نساختید مگر بجهت آنچه در شما است از معاصی و گناهان پس چه نزدیک

است راحت بتعب و سختی بناز و نعمت و بدی که بعد از آن بهشت است بدی نیست و خوبی که بعد از آن آتش دوزخ است خوبی نیست و هر نعمتی غیر از بهشت کوچک شمرده شده و هر زحمتی غیر از آتش دوزخ عافیت و سلامتی است.

حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قریشی «رضی» گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا (ع) در نزد او بود پس مأمون بآن حضرت گفت که یا ابن رسول الله آیا از گفتار تو این نیست که پیغمبران خدا معصوم اند فرمود بلی راوی میگوید که پس آن حضرت را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در میان آنچه او را سؤال کرد این بود که بحضرت گفت مرا خبر ده از شرح قول خدای عز و جل در باب ابراهیم فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی یعنی پس چون درآمد بر او شب و تاریکی همه زمین را پوشید ستاره درخشانی را دید گفت که این پروردگار من است حضرت امام رضا (ع) فرمود که ابراهیم (ع) بسوی سه قسم از مردم واقع شد یک قسم ناهید را می پرستیدند و قسمی ماه را می پرستیدند و قسمی دیگر آفتاب را پرستش مینمودند و این در هنگامی بود که از غاری که در آن پنهان شده بود بیرون آمده بود پس چون شب بر او در آمد و تاریکی او را پوشید و ستاره ناهید را دید گفت که این پروردگار من است بروجه انکار و استخبار یعنی طلب و خبر و آگاهی که او را به حقیقت آن خبر دهند نه بر وجه اقرار و اخبار پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت و غروب نمود گفت که من فروروندگان را دوست نمیدارم زیرا که فرو رفتن از صفات چیزی است که حادث شده و دیگری او را پدید آورده نه از صفات قدیم که همیشه بوده بی آنکه کسی او را بوجود آورده باشد پس آن هنگام که ماه را دید بر آینده و در حالی که در طلوع آغاز نموده بود گفت که این پروردگار من است بر وجه انکار و استخبار پس آن هنگام که فرو رفت و روی بغروب نهاد که از دائره نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت هر آینه اگر پروردگارم مرا هدایت نکند و بر وجه لطف و توفیق راه راست بمن ننماید البته از گروه گمراهان خواهم بود پس آن هنگام که صبح کرد و

آفتاب را دید برآینده گفت که اینک پروردگار من است این بزرگتر است از ناهید و ماه و این سخن را بر وجه انکار و استخبار گفت نه بطور اخبار و اقرار بطریقی که گذشت پس آن هنگام که آفتاب فرو رفت ابراهیم (ع) بآن سه قسم از پرستندگان ناهید و ماه و آفتاب گفت که یا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ یعنی ای گروه من بدرستی که من بیزارم از آنچه شما بانباز میگیرید با خدا یا از شریک ساختن شما چیزها محدثه محتاجه را که بمحدث و موجد احتیاج دارند بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی دین خود را خالص گردانیدم یا روی خود را متوجه گردانیدم مر آن کسی را که آفرید آسمانها و زمین را در حالی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و رو آورنده ام بدین توحید و از جمله شرک آورندگان نیستم تتمه حدیث و جز این نیست که ابراهیم بآنچه گفت خواست که بطلان دین ایشان را از برای ایشان ظاهر و بیان کند و در نزد ایشان ثابت و پا بر جای شود که پرستش درست نباشد از برای آنچه بصفت ناهید و ماه و آفتاب باشد و جز این نیست که پرستش درست باشد از برای آفریننده آنها و آفریننده آسمانها و زمین و آنچه ابراهیم بواسطه آن بر قومش حجت آورد و استدلال کرد از جمله آنها است که خدای عز و جل آن را باو الهام فرموده آن را باو عطا نموده بود چنان که خدای عز و جل فرموده که:

وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ یعنی و این حجت مذکوره حجت و برهان ما است که عطاء نمودیم و دادیم آن را به ابراهیم تا بآن بر گروه خویش حجت آورد پس مأمون گفت که از برای خدا است نیکی و بسیاری خیر و نفع تو یا ابن رسول اللّه و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی است و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این را بتمامه در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) اخراج کرده ام.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از ابراهیم بن حکم بن ظهیر از عبد اللّه بن جوین یا جون عبدی از امام جعفر صادق (ع)

که میفرمود حمد از برای خدائی است که بحس در نمیآید و جسته نمیشود و او را مس نمیتوان نمود و بحواس پنج گانه او را در نتوان یافت و خیال بر او واقع نشود و زبانها او را وصف نتوانند کرد و هر چیزی که حاسها آن را بیابند یا دستها آن را لمس نمایند مخلوق است.

حمد از برای خدائی است که بود در هنگامی که چیزی غیر از او نبود و چیزها را هستی داد پس موجود شدند. چنان که آنها را هستی داد و آنچه بوده و آنچه خواهد بود همه را دانست.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر که گفت شنیدم از ابو ابراهیم حضرت موسی بن جعفر و آن حضرت بادیرانی از ترسایان سخن میگفت پس باو فرمود در بعضی از آنچه با او مناظره و گفتگو مینمود که خدای تبارک و تعالی از آن جلیل تر و عظیم تر است که بدست یا پا یا حرکت یا سکون محدود و اندازه شود یا بدرازی یا کوتاهی بوصف درآید یا خیالها باو برسند یا عقلها بصفتش احاطه کنند پندها و وعده و وعید خود را فرو فرستاد و بدون لب و زبان فرمان داد و لیکن چنان که خواست آنست که میگوید باش پس بجبر یا خیر بوده چنان که در لوح محفوظ اراده فرموده.

حدیث کرد ما را احمد بن هرون فامی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللَّه بن جعفر بن جامع حمیری از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از چند نفر از امام جعفر صادق (ع) که فرمود هر که خدا را بآفریده اش تشبیه کند مشرک است و هر که قدرتش را انکار کند کافر است حدیث کردند ما را پدرم و عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه از فضل ابن شاذان از محمد بن ابی عمیر که گفت برسید خود حضرت موسی بن جعفر (ع) داخل شد و بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللَّه توحید را بمن تعلیم فرما فرمود که ای ابو احمد در باب

توحید در مگذر از آنچه خدای تعالی آن را در کتاب خود ذکر فرموده که هلاک میشوی و بدان که خدای تبارک و تعالی یکتائی است یگانه که پناه نیازمندان است کسی را نزاد تا ارث دهد و کسی او را نزاد تا با او مشارکت کند و زن و فرزند و شریکی را فرا نگرفته و نیز بدان که او زنده ای است که نمیمیرد و توانائی که در نمیماند و غالبی که مغلوب نمیشود و بردباری که شتاب نمیکند و دائمی که هلاک و نابود نمیگردد و باقی که فانی نمیشود و ثابتی که زوال ندارد و بی نیازی که محتاج نمی- شود و عزیزی که خوار و ذلیل نمیشود و دانائی که نادانی ندارد و عادلی که ستم نمیکند و بخشنده که بخل نمیکند و نیز بدان که عقلها او را اندازه نمیکند و خیالها بر او واقع نمیشوند و اندازه ها بر او احاطه نمینمایند و جایی او را فرو نمیگیرد لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ یعنی دیدها و خیالها او را در نیابند و او خیالها را دریابد و اوست رسنده بدقائق چیزها که بهمه اسرار خلائق آگاه است و دانا است بتدابیر و مصالح ایشان و همه افعال و اقوال ایشان را میداند لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ یعنی همچو او چیزی نیست و مانند صفت او صفتی نه و او است شنوای بینا که آنچه شنیدنی باشد بشنود و آنچه دیدنی باشد ببیند ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا یعنی نمیباشد و واقع نمیشود از راز گفتن سه کس مگر آنکه خدا چهارم ایشان است و نه راز گفتن پنج کس مگر آنکه او ششم ایشان است و نه پست تر و کمتر از این که دو باشد یا چهار و نه بیشتر از این که از شش است تا آنچه نهایت ندارد مگر آنکه او با ایشان است در هر جا که باشند از اقطار آسمانها و نواحی زمین یعنی علم آن جناب رفیق آنها است و محیط و مطلع بر ایشان نه باعتبار ذات مقدس و او است اول که پیش از او چیزی نیست و آنکه بعد از او چیزی نه و اوست که قدیم است و آنچه غیر او است محدث و موجود است که خدا آن را پدید آورده و مخلوقی که آفریده شده و او برتر است از صفات آفریدگان برتری بزرگ حدیث کرد ما را ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحق مذکر که معروف بود

با بو سعید معلم در نیشابور گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن محمد بن سفیان گفت که حدیث کرد ما را علی بن سلمه لیقی گفت که حدیث کرد ما را اسماعیل بن یحیی بن عبد اللّه بن طلحه بن هجیم گفت که حدیث کرد ما را ابو سنان شیبانی سعید بن سنان از ضحاک از نزال بن سبره که گفت یکی از یهود بخدمت علی بن ابی طالب (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگار ما در چه زمان بوده راوی میگوید که علی (ع) به آن یهودی فرمود جز این نیست که گفته می شود که در چه زمان بوده از برای چیزی که نبوده و بعد از آن بوده یعنی این سخن را در باب کسی میگویند که حادث باشد نه قدیم و پروردگار ما است که بوده و میباشد و خواهد بود بی بودنی که حادث باشد و بی چگونگی بوده که تحقیق یابد و از نو پیدا شود و همیشه بوده بی همیشگی و بدون چونی که باشد و آن جناب کثیر الخیر و از اینها برتر است او را پیشی نیست و او پیش از پیش است بی پیشی و بی آخر و بی پایان آخر و بی آخری که تا آن آخر باشد و مراد این است که بی آنکه آخری داشته باشد از طرف ازل و بی آخری که بآخر رسد از طرف ابد همه آخرها از او بریده شده پس او آخر هر آخری است.

خبر داد مرا ابو العباس فضل بن فضل بن عباس کندی آنچه آن را بمن اجازه داد در همدان در سال سیصد و پنجاه و چهارم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سهل یعنی عطار بغدادی از روی لفظ و سخن از دهان بیرون انداختن از کتاب و نوشته خویش در سال سیصد و پنجم گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن محمد با وی گفت که حدیث کرد مرا عماره بن زید گفت که حدیث کرد مرا عبید اللّه بن علاء گفت که حدیث کرد مرا صالح بن سبیع از عمرو بن محمد بن صعصعه بن صوحان که گفت حدیث کرد مرا پدرم از أبو المعتمر مسلم بن اوس که گفت در جامع کوفه در مجلس علی (ع) حاضر بودم که مردی زرد رنگ بسوی حضرت برخاست و گویا که آن مرد از توبه کنندگان و نیکوکاران یا از جمله یهودیان اهل یمن بود پس عرض نمود که یا امیر المؤمنین آفریدگار خود را از برای ما وصف کن و او را از برای ما چنان نعت فرما که گویا ما او را میبینیم و بسویش مینگریم علی (ع) پروردگارش را تسبیح نمود و آن جناب عز و جل را تعظیم

فرمود و فرمود که حمد از برای خدائی است که او است اول نه از چیزی آغاز شده که نخستین از آن باشد و نه در چیزی پنهان است که در آن باشد و در هیچ زمانی برطرف نخواهد شد و نه با چیزی آمیزش دارد و نه خیالی است از روی وهم و گمان و در بعضی از لغات معتبره مذکور است که خیال بفتح خاء شخص است و خیال آدمی تمثال و صورت او است در خواب و خیال مرد تمثال او است در آینه و خیال هر چیزی است که آن را میبینی چون سایه و در بعضی دیگر مذکور است که خیال پندار است و شخص و صورت که بخواب بینند و یا در آینه و چوبی که در میان غله زار است کنند و جامه سیاه بر آن اندازند تا وحوش برمند و خیال عالم مثال را گویند و آن برزخ است میان عالم ارواح و اجسام نمیرسد بخیال تو آب دیده من که دیده سخت ضعیف است راه باریکست تتمه حدیث شبح نیست که دیده شود و شیخ تن و کالبد و سیاهی باشد که از دور نماید و جسم نیست که تجزی پذیرد و پاره پاره شود و نه صاحب غایت و پایان که بنهایت رسد و نه از نو پدید آورده شده که دیده شود و نه پنهان که ظاهر شود و نه صاحب پرده ها که گرداگردش فرو گرفته شود بود و مکانها نبود که جوانب آنها او را بردارند و نه بردارندگانی که بتوانائی خویش او را بردارند و نه آنکه بوده باشد بعد از آنکه نبوده باشد بلکه خیالها سرگردان شده اند که مکیف گردانند کسی را که چیزها را مکیف گردانیده باینکه کیفیت و چگونگی او را بیان کنند و کسی که همیشه بی مکان بوده و بآمد و شد زمانها برطرف نمیشود و از حالی بعد از حالی نمیگردد آنکه دور است از حدس و دانش دلها و برتر است از امثال و قسمها و راهها یعنی یکتائی که به غایت دانای غیبها و نهانیها است پس معانی آفریدگان از او دور داشته شده و نهانیهای ایشان بر او پوشیده و پنهان نیست آنکه معروف است بغیر کیفیت که او را شناخته اند نه بچگونگی و بحاسها دریافته نمیشود و او را بمردمان اندازه نمیتوان نمود و دیدها او را در نیابند و فکرها باو احاطه بنمایند و عقلها او را اندازه نکنند و خیالها بر او واقع نشوند پس هر چه عقل ها آن را باندازه در آورند یا مانندی از برایش شناخته شود محدود است که حد و اندازه دارد و چگونه موصوف می شود بشبحها و منعوت می گردد

بزبانهای فصیح و نیز کسی که در چیزها حلول نکرده تا گفته شود که او در آنها قرار و استقرار دارد و از آنها دور نشده تا گفته شود که او از آنها جدا است و از آنها نهی نشده تا گفته شود که در کجاست و بآنها نزدیک نشده بچسبیدن و از آنها دور نشده بجدا شدن بلکه او در چیزها است بدون کیفیت و او بما از رگ گردن نزدیک تر است و از هر دوری از پوشیدگی دورتر چیزها را از اصلهای همیشه خلق نفرموده و نه از نخستینهائی که پیش از او آشکار و هویدا بوده بلکه آفرید آنچه را که آفرید و آفرینش را محکم گردانید و نگاشت آنچه را که نگاشت پس صورت و نگارشی آن را نیکو ساخت پس پاک و منزه میشمارم کسی را که یگانه شده در بلندی خویش و باین سبب چیزی را از او امتناعی نیست و نه او را بطاعت یکی از آفریدگانش انتقامی اجابتش از برای خوانندگان شتابانست و فرشتگان در آسمانها و زمین از برایش فرمان بردار با موسی سخن ننمود سخن کردنی بی جوارح و اعضاء و ادوات و بدون لب و ملاذه و آنچه نزدیک به آنست از طرف دهان و گلو و ملاذه گوشت پاره ایست در درون دهان نزدیک حلق در بالای سقف، پاک و منزه میشمارم او را و برتر است از صفات آفریدگان پس هر که گمان کند که خدای خلق محدود است بحقیقت که خالق معبود را نشناخته و مؤلف گفته که این خطبه طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم.

حدیث کرد ما را أبو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جلودی بصری در بصره گفت که خبر داد ما را محمد بن زکریاء جوهری غلابی بصری گفت که حدیث کرد ما را عباس بن بکار ضبی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر هذلی از عکرمه که گفت در بین آنکه ابن عباس مردم را حدیث میکرد ناگاه نافع بن ارزق بسوی او برخاست و گفت که ای پسر عباس در باب مورچه و شپش فتوی میدهی خدای خود را که تو او را می پرستی از برایم وصف کن پس ابن عباس بجهت تعظیم خدای عز و جل چشم در پیش افکنده و خاموش بود و حضرت حسین بن علی علیهما السلام در گوشه نشسته بود پس فرمود که ای پسر ارزق بنزد من آی نافع گفت که تو را سؤال نمیکنم ابن عباس گفت که ای پسر

ارزق بدرستی که او از خاندان پیغمبریست و ایشان وارثان علم و دانشمند پس نافع ابن ارزق رو بجانب امام حسین (ع) آورد حضرت امام حسین (ع) باو فرمود که ای نافع بدرستی که هر که بنای دین خود را بر قیاس نهاد در همه روزگار پیوسته در غوطه- خوردن باشد و از راه راست مائل و در کجی کوچ کننده و رونده و از راه گمراه و دور افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد ای پسر ارزق خدای خود را وصف میکنم بآنچه خودش را بآن وصف کرده و او را میشناسم یا می شناسانم بآنچه خودش را بآن شناسانیده بحاسها دریافته نمیشود و او را بمردم قیاس نمیتوان کرد پس او نزدیکی است که نچسبیده و دوری است که دوری ندارد بیگانگی پرستش می شود و او را پاره پاره فرض نمیتوان کرد بآیات معروف است و بعلامات موصوف نیست خدائی مگر او که بزرگوار و برتر و بلند مرتبه است.

حدیث کرد ما را احمد بن هرون فامی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللّه بن جعفر حمیری از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از محمد خالد برقی از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق (ع) که فرمود هر که خدا را را بآفریده اش تشبیه کند مشرک است.

بدرستی که خدای تبارک و تعالی بچیزی شباهت ندارد و چیزی باو نمیماند و هر چه در وهم و خیال واقع شود آن جناب بخلاف آنست.

مترجم گوید که مؤلف بعد از این حدیث گفته که مصنف این کتاب رحمه اللّه گفته است که دلیل بر اینکه خدای سبحانه بچیزی از آفریده اش شباهت ندارد از راهی از راهها و بجهتی از جهات آنست که از برای چیزی از افعالش جهتی نیست مگر آنکه محدث و موجود است که دیگری آن را پدید آورده و هیچ جهت محدثه نیست مگر آنکه دلالت میکند بر حدوث کسی که این جهت از برای اوست پس اگر خدای جل- ثناؤه بچیزی از آنها میمانست هر آینه آن جهت بر حدوثش دلالت میکرد از آنجا که بر حدوث کسی که این جهت از برای او است دلالت میکرد زیرا که دو چیز که مانند یک دیگر باشند در عقول یک حکم را اقتضاء میکنند از آنجا که بجهت آن بیکدیگر

شباهت بهمرسانیده اند و دلیل بر این مطلب قائم و برپا شده که خدای عز و جل قدیم است و محال و ممتنع است که از جهتی قدیم باشد و از جهتی دیگر حادث و از جمله دلیل بر اینکه خدای تبارک و تعالی قدیم است آنست که آن جناب اگر حادث باشد هر آینه واجب است که او را موجد و محدثی باشد که پدید آورنده اش باشد زیرا که فعل موجود نمیباشد مگر بفاعل و هر آینه گفتار در موجد و محدثش چون گفتار در او باشد و در اینکه مذکور شد وجود حادثی است پیش از حادثی دیگر که اول ندارد و بآن نمیرسد چه از این تسلسل لازم می آید و این محال است پس درست شد که چاره نیست از صانعی که قدیم باشد و هر گاه این چنین باشد پس آنچه موجب قدیم بودن آن صانع است و بر او دلالت دارد قدیم بودن صانع ما را موجب و بر او دلالت میکنند.

حدیث کردند ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه و علی بن عبد اللَّه وراق گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را ابو تراب عبید اللَّه بن موسی رؤیانی از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی که گفت بر سید و آقای خود حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام داخل شدم و چون مرا دید بمن فرمود که مرحبا بتو و خوش آمدی ای أبو القاسم تو دوست مائی از روی راستی و درستی عبد العظیم میگوید که بآن حضرت عرض کردم یا ابن رسول الله بدرستی که من اراده دارم که دین خود را بر تو عرضه دارم پس اگر پسندیده باشد بر آن ثابت بمانم تا آن هنگام که خدای عز و جل را ملاقات کنم حضرت (ع) فرمود که ای ابو القاسم آنها را بیاور یعنی اعتقادات خود را بیان کن عرض کردم که من میگویم و باین قائلم و اعتقاد دارم که خدای تبارک و تعالی یکیست که چیزی مثل و مانند او نیست بیرونست از دو حد که یکی حد ابطال است و دیگری حد تشبیه و مراد از حد ابطال آنست که آن جناب را بیرون برند از وجود و هستی ذاتی و از صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه و مراد از حد تشبیه اتصاف آن- جناب است بصفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفا .. و میگویم که آن- جناب نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر بلکه او است که جسمها را جسم

ساخته و صورتها را تصویر نموده و نگاشته و آفریننده عرضها و جوهرها است و پروردگار هر چیزی و مالک و خالق و مخترع و پدید آورنده آنست و میگویم که محمد بنده و رسول او است و خاتم پیغمبران است که بعد از او هیچ پیغمبری نیست تا روز قیامت و میگویم که شریعت آن حضرت خاتمه شریعتها است که بعد از آن تا روز قیامت شریعت دیگری نخواهد بود و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر امامت و امت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است بعد از آن امام حسن بعد از آن امام حسین بعد از آن علی بن الحسین بعد از آن محمد بن علی بعد از آن جعفر بن محمد بعد از آن موسی بن جعفر بعد از آن علی بن موسی بعد از آن محمد بن علی بعد از آن تو ای آقای من حضرت (ع) فرمود که بعد از من پسرم حسن پس از برای مردم چه حال خواهد بود با خلف بعد از بعد از او عبد العظیم میگوید که عرض کردم ای آقای من این چگونه است و چرا این را باین طریق فرمودی فرمود زیرا که شخص او دیده نمیشود و یادش بنامش حلال نباشد تا وقتی که بیرون آید و زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از جور و ستم پر شده باشد عبد العظیم میگوید عرض کردم که اقرار نمودم و میگویم که دوست ایشان دوست خدا است و دشمن ایشان دشمن خدا و فرمانبرداری ایشان فرمانبرداری خدا و نافرمانی ایشان نافرمانی خدا است و میگویم که معراج یعنی بالا رفتن پیغمبر (ص) بآسمان در حال بیداری ببدن شریف و عنصر لطیف در شب معراج حق است سؤال منکر و نکیر در قبر حق است و میگویم که بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و ترازوی اعمال حق است و میگویم که قیامت آمدنی است و در آن هیچ شکی نیست و میگویم که خدا بر خواهد انگیخت آنها را که در قبرهایند و میگویم که فریضه های واجب بعد از ولایت نماز است و زکاه و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر بس حضرت علی بن محمد (ع) فرمود که ای ابو القاسم بخدا سوگند که این دین دین خدا است که آن را از برای بندگانش پسندیده پس بر آن ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد بقول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت.

مترجم گوید که ظاهر اینست که مؤلف در این کتاب فقره را که در باب شریعت

است بوضعی که ترجمه شد از حدیث انداخته باشد چه این حدیث را در کتاب امالی و اکمال ذکر کرده و این فقره در هر دو کتاب مذکور است و در امالی بجای احمد بن محمد بن عمران دقاق احمد بن موسی دقاق است و در اکمال احمد بن محمد بن موسی دقاق است و ما این فقره را نیز در ترجمه آوردیم تا حدیث ناتمام نباشد.

با آنکه احتمال دارد که این فقره از دو نسخه که در نزد ما موجود است افتاده باشد و مراد از عبد العظیم که در این روایت است سید لازم التکریم و امامزاده واجب- التعظیم شاهزاده عبد العظیم است که در ری مدفونست و جلالتش از آن بیشتر است که کسی شرح آن باید کرد و آنچه در این حدیث شریف است که نام بردن حضرت صاحب الزمان صلوات اللّه و سلامه علیه در زمان غیبت حلال نیست محمول است بر کراهت نه حرمت یا مخصوص است بزمانی که تقیه باشد و باعث ضرر آن حضرت یا یکی از امت باشد و تحقیق این مطلب را در رساله علیحده کرده ام و لیکن مؤلف رحمه اللّه نظر به مضمون این حدیث و امثال آن نام بردن آن حضرت را در زمان غیبت مطلقا حرام می داند.

«باب سیم» در بیان معنی واحد و توحید و موحد

حدیث کرد ما را پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابو هاشم جعفری که گفت از حضرت ابو جعفر ثانی محمد بن علی علیهما السلام سؤال کردم که معنی واحد چیست فرمود آنکه بهمه ربانها بر او اجتماع شده بیگانگی.

حدیث کردند ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن

عمران دقاق «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد و محمد بن حسن هر دو از سهل بن زیاد از ابو هاشم جعفری که گفت از امام محمد تقی (ع) سؤال کردم که معنی واحد چیست فرمود کسی که باجتماع زبانها بر او بیگانگی است چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ و در بعضی از نسخ بجای من خلقهم من خلق السموات و الارض است یعنی و هر آینه اگر سؤال کنی ایشان را یعنی از کافران بپرسی که کی ایشان را یا آسمانها و زمین را آفریده البته خواهند گفت خدا.

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سعید بن یحیی یزوری گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هیثم بلدی گفت که حدیث کرد ما را پدرم از معافی بن عمران از اسرائیل از مقدام بن شریح بن هانی از پدرش که گفت در روز جنگ جمل یکی از بادیه نشینان بسوی امیر المؤمنین (ع) برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا میگوئی که خدا یکیست پس مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند و گفتند که ای اعرابی آیا نمی بینی آنچه را که امیر المؤمنین در آنست از پریشانی دل و پراکندگی حواس امیر المؤمنین (ع) فرمود که او را واگذارید و باو کار مدارید پس بدرستی که آنچه اعرابی میخواهد همانست که ما آن را از این گروه میخواهیم و این جنگ و جدال بر سر این مقال است.

پس فرمود که ای اعرابی بدرستی که قول در اینکه خدا یکیست بر چهار قسم است دو وجه از آنها بر خدای عز و جل روا نباشد و دو وجه در او ثابت است اما آن دو وجه که بر او روا نیست گفتار گوینده است که میگوید یکی و از این باب اعداد را صد میکند یعنی یکمین چه آن دلالت بر این دارد که دویمی هست که او یکمین آنست اینک چیزی است که روا نیست زیرا که آنچه در دیمی از برایش نیست در باب اعداد داخل می شود آیا نمی بینی که کافر شده آنکه گفته که آن جناب یکی از سه خدا است یعنی فرقه از نصاری که خدا و عیسی و مریم را هر سه خدا میدانند چنان که قرآن مجید بآن ناطق است که لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ و معنی دیگر قول قائل است که او یکی

از مردمانست و بآن نوعی از جنس را میخواهد چنان که میگویند که زید یکی از افراد انسان است پس اینک چیزی است که بر آن جناب روا نیست زیرا که این تشبیه است چه اثبات شریک است از برای خدا در ماهیت و نوع و پروردگار ما از این جلیل تر و برتر است و اما آن دو وجه که در او ثابت است یکی قول قائل است که آن جناب یکیست که او را در میان چیزها شبیه و مانندی نیست و پروردگار ما همچنین است یعنی در کمالات یگانه است و عدیل و نظیری ندارد چنان که میگویند فلانی یگانه دهر است و وجه دیگر قول قائل است که آن جناب عز و جل احدی المعنی است و از این قصد میکند که خدا منقسم نمیشود نه در وجود ذهنی و خارجی و نه در عقل و نه در وهم و خیال و پروردگار عز و جل ما چنین است.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب رحمه اللّه گفته است که شنیدم از کسی که بدین و معرفتش بلغت و کلام وثوق و اعتماد دارم که میگفت قول قائل یک و دو و سه تا آخر در اصل وضع لغت وضع نشده است مگر از برای اظهار از کمیت و مقدار آنچه بر آن منقول و محمول می شود نه از برای آنکه آن را مسمائی است بعینه که بآن نامیده شود یا از برای آنکه آن را معنی دیگر باشد غیر از آنچه آدمی آن را می آموزد از برای شناختن حساب و عقد انگشتان بر آن دور میزند نزد ضبط اعداد و عشرات و مئات و الوف که جمع معانی ده و صد و هزار است و از برای همین در هر زمان که صاحب اراده اراده کند که غیر خود را از کمیت چیزی خبر دهد بعینه آن را بنام اخصی که دارد نام برد بعد از آن لفظ یکی را به آن بپیوندد و آن را بر آن بیاویزد که بواسطه آن او را بر کمیت دلالت کند نه بر آنچه غیر از اینست از اوصافش و از این جهت قائل میگوید که یک درهم و از آن قصد نمیکند مگر آنکه درهم است و بس و گاهست که درهم بوزن یکدرهم میباشد و بضرب سکه نیز یکدرهم میباشد پس هر گاه خبر دهنده خواهد که از وزن آن خبر دهد می گوید که یک درهم بحسب وزن و چون خواهد که از ضرب آن خبر دهد میگوید که یکدرهم بحسب شماره و یکدرهم بحسب ضرب و بنا بر این اصل قائل میگوید که او یک مرد

است و گاهست که مرد یکی میباشد باین معنی که او یک آدمی است و دو آدمی نیست و یک مرد است و دو مرد نیست و یک شخص است و دو شخص نیست و گاهیست که بحسب فضل یکی میباشد و در علم نیز یکی و در سخاء یکی و در شجاعت یکی و چون قائل خواهد که از کمیتش خبر دهد میگوید که او یک مرد است پس این از گفتارش دلالت دارد بر اینکه او یک مرد است و دو مرد نیست و چون خواهد که از فضلش خبر دهد می گوید که اینک یکتا و یگانه عصر خود است و این دلالت دارد بر آنکه او را در فضل دویمی نیست و چون خواهد که بر علمش دلالت کند می گوید که او در علمش یکتا و یگانه است پس اگر قول او که میگوید یکی بمجرد همین و بخودی خود بر فضل و علم دلالت داشته باشد چنان که بخودی خود بر کمیت دلالت دارد هر آینه چنان باشد که هر که لفظ یکی را بر او اطلاق کند اراده داشته باشد فاضلی را که از برایش دویمی نیست در فضلی که دارد و عالمی را که از برایش دویمی نیست در علمی که دارد و جوادی را که از برایش دویمی نیست در جودی که دارد و چون چنین نیست درست شد که آن بخودی خود دلالت ندارد مگر بر کمیت چیزی نه غیر آن و از برای آنچه یکی بسوی آن اضافه شده از قول قائل که یکتا و یگانه عصر و روزگار خود است هیچ معنی نباشد و نه از برای تقییدش بعلم و شجاعت زیرا که آن بدون این زیادتی و بی این تقیید بر نهایت فضل و غایت علم و شجاعت دلالت می کرد و چون با وجود آن بزیادتی لفظی محتاج شد بتقییدش بچیزی دیگر آنچه ما گفتیم درست شد پس متقرر و ثابت گردید که لفظ قائل که میگوید یکی چون بر چیزی مقول و محمول شود بمجرد همین بر کمیتش دلالت می کند در نام اخصی که دارد و بواسطه آنچه بآن وابسته می شود بر فضل و افزونی چیزی که بر او مقول و محمول می شود و بر کمال او و بر یگانه شدنش بفضل و علم وجودش دلالت می کند و آشکار شد که درهمی که یکیست گاهست که بوزن یکدرهم و بشماره یکدرهم و بضرب یکدرهم میباشد و گاهست که بوزن دو درهم میباشد و بضرب یکدرهم و گاهست که بحساب دانکها شش دانگ و بحساب فلوس شصت فلس و باجزاء بسیار میباشد و همچنین بنده یک بنده میباشد و بهیچ وجه دو بنده نمیباشد و یک شخص میباشد و بهیچ وجه دو شخص نمیباشد و اجزای

بسیار و ابعاض بسیار میباشد و هر پاره از پاره های آن جوهرهای بسیار میباشد که اتحاد دارند و پاره از آنها با پاره متحد شده و بعضی از آنها با بعضی ترکیب یافته و بهم بر نشسته و بنده یکی نمیباشد و هر چند که هر یک از ما فی نفسه و در حال خودی خودش یک بنده است و جز این نیست که بنده یکی نمیباشد زیرا که هیچ بنده نیست مگر آنکه او را مانندی است در وجود که هستی دارد یا در مقدور که اندازه شده و صحیح باشد که بنده را مانندی باشد زیرا که او یگانه نشده بوصفهایش که از جهت آن بنده مملوک گردیده و از برای همین واجب شد که خدای عز و جل متوحد و یگانه باشد باوصاف برتر خویش و نامهای نیکوتری که دارد تا آنکه خدائی باشد یگانه پس او را مانندی نباشد و یکی باشد که او را شریکی نه و خدائی غیر از او نیست پس خدای تبارک و تعالی یکتائیست که خدائی نیست مگر او و قدیم و دیرینه یکتائیست که قدیمی نیست مگر او و موجود یکتائیست که نه در چیزی حلول کرده و نه محل و جای حلول چیزی است بهیچ موجودی چنین نیست مگر او و چیز یکتائی است که چیزی با او مجانست نمیکند و چیزی باو نمیماند و هیچ چیز باو شباهت ندارد و چیزی چنین نیست مگر او پس او همچنین موجودیست که در وجود قسمت بردار نیست و نه در وهم و خیال و چیزیست که چیزی بهیچ وجه باو شباهت ندارد و خدائیست که بهیچ وجه خدائی غیر از او نیست و قول ما که ای واحد واحد که بمعنی یکی و یگانه است در شریعت نام مخصوصی شده از برای او نه غیر او و کسی غیر از آن جناب عز و جل بآن نامیده نمیشود چنان که قول ما اللّه یعنی خدا نامی است که غیر از او بآن نامیده نمی شود و فصل دیگر در این باب و آن اینست که چیز معین گاهست که شمرده می شود به آنچه مجانس و مشاکل و مماثل آن باشد گفته می شود که اینک مردی است و اینکها دو مرد و سه مردند و اینک بنده ای است و اینک سیاهی است و اینکها دو بنده و اینکها دو سپاهند و بنا بر این اصل روا نباشد که گفته شود که اینکها دو خدایند زیرا که خدائی نیست مگر خدای یکی پس خدا بنا بر این وجه شمرده نمیشود و از این وجه بوجهی در شماره در نیاید و گاهست که چیزی با آنچه با آن مجانست و مشاکلت ندارد شمرده

می شود گفته می شود که اینک سفیدی است و اینها سفید و سیاهند و اینکه حادث است و اینکها دو حادث و اینکها دو حادث نیستند و نه دو مخلوق بلکه یکی از اینها قدیم و دیگری حادث است و یکی از اینها پرورنده است و آن دیگر پروریده پس بنا بر این وجه دخولش در عدد صحیح باشد و بر این نحو خدای تبارک و تعالی فرمودهِ که ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا تا آخر آیه که ترجمه اش چنان که گذشت اینست که نمی باشد و واقع نمیشود از راز گفتن سه کس مگر اینکه خدا چهارم- ایشان است و نه راز گفتن پنج کس مگر آنکه او ششم ایشان است و نه پست تر و کمتر از این که دو باشد یا چهار و نه بیشتر از این که از شش است تا آنچه نهایت ندارد مگر آنکه او با ایشان است در هر جا که باشند از اقطار آسمانها و نواحی زمین بعد از آن آگاهی میدهد ایشان را بآنچه کرده اند در روز قیامت بدرستی که خدا بهر چیزی دانا است و چنان که قول ما که فلانی یک مرد است بمجرد همین بر فضیلتش دلالت نمیکند همچنین قول ما که فلانی دویمی فلانی است بمجرد همین دلالت نمیکند مگر بر بودنش و جز این نیست که بر فضیلتش دلالت میکند در هر زبان که گفته شود که او دویم او است در فضل یا در کمال یا در علم و اما توحید خدای تعالی ذکره متوحد بودن او است بصفتهای برترش و نامهای نیکو یا نیکوتری که دارد و از برای همین خدای واحد باشد که او را شریکی نیست و مانندی از برایش نه و موحد کسی است که باو اقرار کرده باشد بر آنچه آن جناب عز و جل بر آنست از اوصاف برتری که دارد و نامهای نیکو یا نیکوترش با بینائی از او معرفت و یقین و اخلاص و هر گاه این امر همچنین باشد پس هر که خدای عز و جل را نشناسد در حالتی که یگانه است باوصاف برتر و نامهای نیکوترش و بیگانه بودنش باوصاف برتری که دارد اقرار نکند چنین کسی موحد نیست و بسا است که جاهلی از مردمان گفته است که هر که خدا را توحید نماید و اقرار کند که او یکیست چنین کسی موحد است و هر چند که او را وصف نکند بصفاتی که بآنها یگانه شده زیرا که هر که چیزی را یکی داند در اصل لغت موحد

است پس باو گفته می شود که ما این را انکار کردیم بجهت آنکه کسی که گمان کند که پروردگارش یک خدا و یک چیز است بعد از آن موصوف دیگری را با او ثابت گرداند با صفاتش که بآنها یگانه شده در نزد همه امت و سایر اهل ملتها ثنوی است که بدو خدا قائل باشد و موحد نیست و مشرکی است که خدا را مانند چیزی میداند و مسلمان نیست و اگر چه گمان کند که پروردگارش خدای واحد و یک چیز و یک موجود است و چون چنین باشد واجب است که خدای تبارک و تعالی متوحد باشد بصفاتش که از جهت آنها که بالهیت متفرد و بجهت توحدش بآنها بوحدانیت متوحد شده تا آنکه محال باشد که خدای دیگری باشد و خدا یکی باشد و اله یکی باشد که او را شریکی نیست و نه شبیهی زیرا که آن جناب اگر بآنها متوحد نباشد او را شریک و شبیهی خواهد بود چنان که بنده چون به اوصافش که از جهت آنها بنده شده متوحد نشده او را شبیهی باشد و بنده یکی نباشد و هر چند که هر یک از ما یک بنده باشد و هر گاه چنین باشد پس هر که او را متوحد بصفاتش شناخت و بآنچه آن را شناخته اقرار نمود و این را اعتقاد کرد موحد و بتوحید پروردگارش عارف باشد و اوصافی که خدای عز و جل بآنها یگانه و بجهت تفردش بآنها به پروردگاریش متوجه شده همان اوصافی است که هر یک از آنها اقتضاء میکند که کسی که موصوف بآنها باشد نباشد مگر یکی که غیرش با او در آن شرکت نکند و غیر از او کسی بآن وصف نشود و این اوصاف مثل آنکه ما او را وصف کنیم باینکه یک موجود است که درست نیست که در چیزی حلول کرده باشد و روا نباشد که چیزی در او حلول کند و نیستی و فناء و زوال بر او روا نیست و وصف به این را استحقاق دارد زیرا که او اول اولها و آخر آخرها است و توانائی است که آنچه خواهد میکند و ناتوانی و درماندگی بر او جایز نیست و وصف باین را استحقاق دارد زیرا که او از همه توانایان تواناتر است و از همه غالبان غالبتر و دانائیست که چیزی بر او پنهان نیست و چیزی از او دور نمیشود و نادانی و سهو و شک و فراموشی بر او جائز نباشد و وصف باین را استحقاق دارد بواسطه آنکه از همه دانایان داناتر است و زنده ای است که مردن و خواب بر او روا نباشد و نعفی بسوی او بر نگردد و ضرری باو نرسد و وصف باین را استحقاق دارد

باینکه از همه باقی ماندگان باقی تر و از تمام کاملان کاملتر است و کننده ایست که چیزی او را از چیزی مشغول نمیکند و چیزی او را درمانده نمیگرداند و هیچ چیز از او فوت نمیشود و وصف باین را استحقاق دارد باینکه خدای اولین و آخرین است و نیکوتر آفرینندگان و شتابنده ترین حساب کنندگان و بی نیازیست که او را پریشانی نباشد و صاحب استغنائی است که او را حاجتی نباشد و عدلی است که مذمتی باو ملحق نشود و منقصتی بسوی او برنگردد و حکیم یعنی محکم کاریست که سفاهتی از او واقع نشود و مهربانی است که او را دلنرمی نباشد و در مهربانیش وسعتی باشد و بردباریست که او را خشمی ملحق نشود و تعجیل و شتابی از او واقع نشود و وصف باین را استحقاق دارد باینکه از همه عادل ها عادل تر و از همه حاکم ها حاکمتر و از همه حساب کنندگان شتابانتر است و این بجهت آنست که اول اولها نمیباشد مگر یکی و همچنین تواناترین توانایان و داناترین دانایان و حاکمترین حاکمان و نیکوترین آفرینندگان و هر چه بر این وزن آمده باشد پس باید آنچه ما گفتیم درست شد و بالله التوفیق و منه العصمه و التسدید

«باب چهارم» در تفسیر سوره توحید یعنی سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آن را سوره اخلاص و سوره الصمد و نسبه الرب نیز میگویند

حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی و بعد از آن یلاقی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید عبدان بن فضل گفت که حدیث کرد مرا أبو الحسن محمد بن یعقوب بن محمد بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد اللّٰه بن جعفر بن ابی طالب در شهر خجنده گفت که حدیث کرد مرا ابو بکر محمد بن احمد بن شجاع فرغانی گفت که حدیث کرد مرا ابو محمد حسن بن حماد عنبری در

مصر گفت که حدیث کرد مرا اسماعیل بن عبد الحلیل برقی از ابو البختری وهب بن وهب قرشی از حضرت ابو عبد اللّه صادق جعفر بن محمد از پدرش حضرت محمد بن علی باقر علیهم السلام که در قول خدای عز و جل قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فرمود قل یعنی اظهار کن آنچه را که وحی کردیم بسوی تو و تو را بآن خبر دادیم بتألیف و ترکیب حروفی که آنها را از برایت خواندیم تا آنکه بآنها راه راست یابد کسی که گوش را بیندازد و او حاضر باشد و هو یعنی او اسمی است مکنی و سرپوشیده و اشاره شده است بسوی پنهان و هاء تنبیه است از معنی ثابت و او اشاره است بسوی غایب از حواس چنان که قول تو هذا بمعنی این اشاره است بسوی حاضر در نزد حواس و بیان این آنست که کفار تنبیه کردند از خدایان خود بحرف اشاره حاضری که دریافته می شود و گفتند که هذه آلهتنا یعنی اینکها خدایان مایند که محسوس و مدرکند بدیدها پس تو یا محمد اشاره نما بسوی خدای خود که بسوی او میخوانی تا ببینیم او را و او را دریابیم و در او حیران و سرگردان نباشیم پس خدای تبارک و تعالی این را فرو فرستاد که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ پس هاء تنبیه یا ثابت کردن است از برای ثابت و او اشاره است بسوی غائب از دریافت دیدها و سودن حاسها و خدا از این برتر است بلکه او دریابنده دیدها و پدید آورنده حاسها است.

حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از امیر المؤمنین (ع) که فرمود یک شب پیش از جنگ بدر خضر (ع) را در خواب دیدم و باو گفتم که مرا چیزی تعلیم کن که بآن بر دشمنان نصرت یابم گفت که بگو

یا هو یا من لا هو الا هو

یعنی ای او ای کسی که اوئی نیست مگر او و چون صبح کردم این خواب را بر رسول خدا (ص) قصه کردم بمن فرمود که یا علی اسم اعظم بتو تعلیم شده و در روز بدر این بر زبانم جاری بود و بدرستی که امیر المؤمنین (ع) سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را خواند و چون فارغ شد فرمود که:

یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین

و ترجمه تتمه کلام بیامرز مرا و یاری کن مرا بر گروه کافران و علی (ع) در روز جنگ صفین این را میفرمود و حمله میبرد عمار بن یاسر بآن حضرت (ع) عرض

کرد که یا امیر المؤمنین این کتابها چیست و کنایه پوشیده و ناصریح سخن گفتن است حضرت فرمود که اسم اعظم خدا و عماد توحید از برای خدا است که خدائی نیست مگر از بعد از آن شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ و آخر سوره حشر را که از لو أنزلنا باشد تا آخر سوره خواند پس فرمود آمد و پیش از زوال چهار رکعت نماز بجا آورده و فرمود که امیر المؤمنین (ع) فرمود که اللّه که بمعنی خدا است معنیش معبود و پرستیده ایست که خلق در او متحیرند و باو پناه میبرند یا بسوی او باز میگردند و خدا همانست که از دریافتن دیدها مستور و از خیالها و اندیشها محجوب است و حضرت باقر (ع) فرمود که اللّه، معنیش معبودیست که خلق از دریافتن ماهیت او و احاطه نمودن بکیفیتش حیران و سرگردان شده اند و عرب میگوید که اله الرجل بالام مکسور چون آن مرد متحیر شود در چیزی و از روی علم و دانش بآن احاطه نکند و میگوید که وله بر وزن اله چون بسوی چیزی پناه برد از آنچه آن را حذر میکند و از آن میترسد بس اله یعنی خدا همانست که از حواس خلق مستور است و حضرت باقر (ع) فرمود که احد بمعنی فرد و متفرد است یعنی تنها واحد و واحد بیک معنی است و آن جناب متفردیست که او را نظیری نیست و توحید اقرار است بوحدت و آن انفراد است و واحد متباینی است که از چیزی برانگیخته نمیشود و با چیزی یکی نمیگردد و از این جهت گفته اند که بنای عدد از یکیست و یکی از جمله عدد نیست زیرا که عدد و شماره بر یکی واقع نمیشود بلکه بر دو واقع می شود پس معنی قول آن جناب که فرموده که اللّه احد یعنی معبودی که خلق از دریافتنش و احاطه کردن بکیفیتش حیرانند و بالهیت تنها و از صفات خلقش برتر است و حضرت باقر (ع) فرمود که حدیث کرد مرا پدرم حضرت زین العابدین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود صمد آنست که او را اندرونی نیست و صمد آنست که بزرگواریش بنهایت رسیده و صمد آنست که نمیخورد و نمی آشامد و صمد آنست که نمیخوابد و صمد دائمی است که همیشه بوده و همیشه میباشد و حضرت باقر (ع) فرمود که محمد بن حنیفه «رضی» میگفت که صمد آنست که بخودی خود بر پا و از غیرش بی پایان است و غیر او گفته است که صمد آنست که از کون و فساد برتری دارد و صمد آنست که بتغایر وصف نمیشود و حضرت باقر (ع) فرمود که صمد سید مطاعی است که زبرا و امرکننده و نهی نماینده نیست

و فرمود که از زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از معنی صمد سؤال شد فرمود که صمد آنست که او را شریکی نیست و نگاه داشتن چیزی او را گران نکند و چیزی از او دور نشود و وهب بن وهب قرشی گفت که زید بن علی (ع) گفت که صمد آنست که چون چیزی را خواهد بآن گوید که باشد پس میباشد و صمد آنست چیزها را پدید آورده و آنها را اضداد و اشکال و ازواج آفریده که بعضی را ضد بعضی و برخی را مثل برخی و پاره را جفت پاره گردانیده و بوحدت متفرد و تنها شده بدون ضد و بی شکل و مثل و همتا و وهب بن وهب قرشی گفت که حدیث کرد مرا حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش حضرت باقر از پدرش علیهم السلام که اهل بصره عریضه بحضرت حسین بن علی علیهما السلام نوشتند و او را از معنی صمد سؤال میکردند پس حضرت بسوی ایشان نوشت که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اما بعد پس در قرآن فرو مروید و در آن مجادله و گفتگو نکنید و بدون علم در آن سخن مگوئید چرا که از جدم رسول خدا شنیدم که میفرمود هر که در قرآن بدون علم چیزی بگوید جای خود را مهیا گرداند در آتش دوزخ و از آن جای بگیرد و منزل گزیند و بداند که از اهل جهنم است و بدرستی که خدای سبحانه صمد را تفسیر فرموده و فرموده که اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ بعد از آن آن را تفسیر فرموده و فرموده که لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ یعنی نزاد و زاده نشد و نبود او را هیچ کس مانند و همتا و حضرت فرمود لم یلد یعنی چیز کثیفی از او بیرون نیامده چون فرزند و سائر چیزهای کثیفی که از آفریدگان بیرون می آید و نه چیز لطیفی چون نفس و عوارضات که پدید می آید از او منشعب و پراکنده نمیشوند چون پینکی و خواب و اندیشه که در دل در آید و غم و اندوه و خوشحالی و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و دلتنگی و گرسنگی و سیری و خدا از آن برتر است که چیزی از او بیرون آید و آنکه چیز کثیف یا لطیفی از او متولد شود و لم یولد یعنی از چیزی متولد نشده و از چیزی بیرون نیامده چنان که چیزهای کثیف از اصلهای خود بیرون می آیند چون چیزی از چیزی و حیوان از حیوان و گیاه از زمین و آب از چشمها و میوه ها از درختها و نه چنان که چیزهای لطیف از مرکزهای خرد بیرون می آیند چون دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بوئیدن از بینی و چشیدن از دهان و سخن از زبان و شناختن و تمیز دادن از دل و چون

آتش از سنگ نه بلکه او خدای صمدیست که نه از چیزی است و نه در چیزی و مخترع چیزها است و آفریننده آنها و پدید آورنده چیزها است بقدرت خویش که آنچه از برای فناء و نیستی آفریده بخواستش از هم میپاشند و آنچه از برای بقاء و ماندن خلق کرده بعلمش باقی میماند پس این خدای صمدیست که نزاده و زاده نشده و دانای نهان و آشکار و بزرگیست صاحب برتری و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود.

و وهب بن وهب قرشی گفت که از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود گروهی از اهل فلسطین بر حضرت باقر (ع) وارد شدند و او را از مسائلی چند سؤال کردند و ایشان را جواب داد بعد از آن او را سؤال کردند از معنی صمد حضرت فرمود که تفسیرش در خود آنست و الصمد پنج حرف است پس الف دلیل است بر انیت و تحقق آن جناب و آن قول آن جناب عز و جل است که شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ یعنی گواهی داد خدا باینکه نیست خدائی مگر او و آن تنبیه و اشاره است بسوی غائب از دریافتن حواس و لام دلیل بر الهیت و خدائی او است باینکه آن جناب خدا است و الف و لام مدغم اند که در یک دیگر داخل شده اند و بر زبان ظاهر نمیشوند و در گوش واقع نمیشوند و در نوشتن ظهور دارند و دلیل اند بر اینکه خدائیش بلطفی که دارد نهان است که نه بحواس دریافته می شود و نه در زبان وصف کننده واقع می شود و نه در گوش شنونده زیرا که تفسیر اللّه همان کسی است که خلق از دریافتن ماهیت و کیفیتش حیران شده اند بحس یا بخیال نه بلکه او مخترع خیالها و آفریننده حاسها است و جز این نیست که آن در نزد نوشتن ظاهر می شود و این دلیل است بر اینکه خدای سبحانه پروردگاری خود را در اختراع خلق و ترکیب ارواح لطیفه ایشان در جسدهای کثیفه ایشان آشکار فرموده پس چون بنده بسوی نفس خود نظر کند روحش را نبیند چنان که لام الصمد ظاهر نمیشود و در یک حاسه از حواس پنجگانه در نمیآید و چون بسوی نوشته نظر کند آنچه پنهان و لطیف بوده از برایش ظاهر گردد پس در هر زمان که بنده در ماهیت آفریدگار و کیفیت او اندیشه کند در او متحیر و سرگردان شود و اندیشه اش بچیزی که از برایش متصور می شود احاطه نکند زیرا که آن جناب عز و جل آفریننده صورتها است و چون

بسوی آفرینش خود نظر کند از برایش ثابت شود و آن جناب عز و جل آفریننده ایشان و ترکیب دهنده ارواح و اجساد ایشانست و اما صاد دلیل است بر اینکه آن جناب عز و جل صادق و راستگو است و گفتارش صدق و سخنش صدق است و بندگانش را بسوی پیروی کردن صدق خوانده و بصدق خانه صدق را وعده فرموده و اما میم دلیل است بر ملک و پادشاهی او و آنکه او پادشاه حقی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهیش برطرف نخواهد شد و اما دال دلیل است بر دوام و همیشگی پادشاهیش و آنکه آن جناب عز و جل دائم و همیشه است و برتر است از بودن و زوال بلکه آن جناب عز و جل هستی دهنده صاحبان هستی است که بهستی دادنش هر هستی دارنده هستی بهمرسانیده بعد از آن حضرت (ع) فرمود که اگر حاملانی چند را از برای علم خویش که خدای عز و جل بمن عطاء فرموده می یافتم هر آینه نشر توحید و اسلام و ایمان و دین و شریعتها از لفظ الصمد میکردم و چگونه این امر مرا میسر شود و جدم امیر المؤمنین حاملانی را از برای علم خویش نیافت حتی آنکه چنان بود که آه سرد از سینه پر درد بر میکشید و بر سر منبر میفرمود که از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید پس بدرستی که در میان دنده های من علم بسیاریست آه آه آگاه باشید که کسی را نمی یابم که آن را بردارد و آگاه باشید که من بر شما از جانب خدا حجت رسایم پس دوست مدارید گروهی را که خدا بر ایشان خشم کرده بحقیقت که از آخرت نومید شده اند چنان که کافران از صاحبان قبرها که مردگانند نومید شده اند بعد از آن حضرت باقر (ع) فرمود که حمد از برای خدائیست که بر ما منت نهاده و ما را از برای پرستش خود توفیق داده یگانه صمدی که نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود و ما را از پرستش بتان دور گردانیده حمد همیشه و شکری واجب و قول آن جناب عز و جل لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ میفرماید که خدای عز و جل نزاده تا او را فرزندی باشد که پادشاهیش را از او ارث برد و زاده نشده که او را پدری باشد که با او در پروردگاری و پادشاهیش شرکت کند و کسی او را همتا نبوده تا او را در سلطنتش یاری دهد.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله گفت که

حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از ربیع بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت أبو الحسن (ع) و از صمد سؤال شده بود که فرمود صمد آنست که اندرون ندارد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از ابو ایوب از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود یهود از رسول خدا (ص) سؤال کردند و گفتند که پروردگارت را از برای مانست ده و نژاد او را بیان کن پس سه روز درنگ نمود که ایشان را جواب نمیفرمود بعد از آن این سوره تا آخرش نازل شد من بآن حضرت عرض کردم که صمد چیست فرمود که آنکه مجوف و میان تهی نیست.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد مرا محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن ابی السری از جابر بن یزید گفت که حضرت باقر (ع) را از چیزی از توحید سؤال کردم فرمود بدرستی که خدا که نامهایش که بآنها خوانده می شود مبارک و در علو کنهش برتری دارد یکیست که در توحید خویش بتوحید یگانه شده پس آن را بر خلقش جاری ساخته پس او است یگانه و پناه نیازمندان که بغایت پاکست از هر عیب و وصفی که باو لایق نباشد و هر چیزی او را می پرستد و هر چیزی بسوی او قصد میکند و هر چیزی را فرا گرفته از روی دانش.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از علی بن محمد از سهل بن زیاد از محمد بن ولید و لقبش شباب صیرفی است از داود بن قاسم جعفری که گفت بحضرت جواد (ع) عرض کردم که فدای تو گردم معنی صمد چیست فرمود سید و بزرگی که تمام خلق بسوی او قصد کنند در اندک و بسیار.

حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن حسین مروانی گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد محمد بن سلیمان در فارس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللَّه رقاشی گفت

که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان از یزید رشک از مطرف بن عبد اللَّه از عمران بن حصین که پیغمبر (ص) لشکری را بجائی فرستاد و علی (ع) را بر ایشان سردار کرد و چون برگشتند از ایشان احوال پرسید عرض کردند که همه خوبی را بجا آورد غیر از آنکه در هر نمازی با ما سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را خواند پیغمبر (ص) فرمود که یا علی چرا چنین کردی عرض کرد که بجهت آنکه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را دوست میدارم پیغمبر (ص) فرمود که آن را دوست نداشته تا آنکه خدای عز و جل ترا دوست داشته.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن هلال از عیسی بن عبد اللَّه از پدرش از جدش که گفت رسول خدا (ص) فرمود که هر که سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند در هنگامی که خوابگاه خود را فرا میگیرد خدای عز و جل گناه پنجاه ساله را از برایش بیامرزد.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که پیغمبر (ص) بر سعد بن معاذ نماز کرد و فرمود که از فرشتگان بقدر هفتاد هزار فرشته بجهت نماز بر او آمدند و جبرئیل (ع) در میان ایشان بود که بر او نماز میکردند من گفتم که ای جبرئیل بچه چیز استحقاق نماز شما را بر او بهمرسانید گفت بخواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در حالی که ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و رونده و آینده بود.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف بن عمیره از محمد بن عبید که گفت بر امام رضا (ع) داخل شدم حضرت بمن فرمود که بعباسی بگو تا از سخن گفتن در توحید و غیر آن باز ایستد و با مردم بآنچه می شناسند سخن گوید و از آنچه انکار می نمایند و نمی دانند باز ایستد و چون ترا از توحید سؤال کنند بگو چنان که خدای عز و جل فرموده که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ

و چون ترا از کیفیت و چگونگی سؤال کنند بگو چنان که خدای عز و جل فرموده که لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ یعنی چیزی در ذات و صفات مانند او نیست و چون ترا از شنیدن خدا سؤال کنند چنان که خدای عز و جل فرموده که هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ یعنی او است شنوای دانا و سخن کن با مردمان بآنچه می شناسند حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب دار «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که یک مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند گویا که ثلث قرآن و ثلث تورات و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده.

باب پنجم در بیان معنی توحید و عدل

حدیث کرد ما را أبو الحسن محمد بن سعید بن عزیز سمرقندی فقیه در زمین بلخ گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد محمد بن محمد زاهد سمرقندی باسناد خویش و آن را مرفوع ساخته بسوی حضرت صادق (ع) که مردی از او سؤال کرد و باو عرض نمود که اساس و بنیاد دین توحید و عدل است و علمش بسیار یا بزرگ و عاقل را از آن چاره نیست پس ذکر کن آنچه را که وقوف و اطلاع بر آن آسان و حفظش آماده و مهیا باشد حضرت (ع) فرمود اما توحید آنست که روا نداری بر پروردگارت آنچه را بر تو روا باشد و اما عدل آنست که نسبت ندهی بسوی آفریدگارت آنچه ترا بر آن ملامت و سرزنش فرموده.

حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنائی مکتب دار «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد اللّٰه حسنی از امام علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از

پدرش امام علی بن موسی الرضا (ع) که فرمود ابو حنیفه روزی از نزد حضرت صادق (ع) بیرون آمد و موسی بن جعفر (ع) رو باو آمد ابو حنیفه بآن حضرت گفت که ای پسر گناه از کیست فرمود که از سه قسم خالی نیست یا آنست که از خدای عز و جل میباشد و از او نیست پس کریم را نسزد که بنده خود را عذاب کند بآنچه آن را نمیکند و یا آنست که از خدای عز و جل و از بنده میباشد و چنین نیست پس شریک قوی را نسزد که بر شریک ضعیف ظلم کند و یا آنست که از بنده میباشد و حال آنکه گناه از اوست پس اگر خدا او را باز خواست کند بگناه او است و اگر از او عفو کند بکرم وجود او است.

حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن احمد بن حرابخت جیرفتی نسابه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن سلیمان بن حسن گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد صائغ گفت که حدیث کرد ما را خالد عرنی گفت که حدیث کرد ما را هیثم گفت که حدیث کرد ما را ابو سفیان مولای مزینه از کسی که حدیث کرد از سلمان فارسی رحمه اللّه، که مردی بنزد وی آمد و گفت که یا ابا عبد اللّه، من در شب قوت بر نماز ندارم فرمود که در روز خدا را نافرمانی مکن و مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین (ع) من در شب از نماز محروم شده ام امیر المؤمنین (ع) باو فرمود که تو مردی هستی که گناهانت تو را مقید ساخته.

باب ششم در بیان آنکه خدای عز و جل جسم و صورت هیچ یک نیست.

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی رحمه اللَّه گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بنی هاشم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از محمد بن حکیم که گفت قول هشام جوالیقی را از برای حضرت کاظم (ع) وصف کردم و آنچه میگوید در جوان مستوی الخلقه چنان که مذکور خواهد شد و قول هشام بن حکم را نیز از برایش وصف کردم فرمود که خدای عز و جل چیزی باو شباهت ندارد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد و آن را مرفوع ساخته از محمد بن فرج رخجی که گفت عریضه بامام موسی کاظم (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از آنچه هشام بن حکم در باب جسم و هشام بن سالم در باب صورت گفتند حضرت (ع) در جواب نوشت که سرگشتگی سر گردان را واگذار و آن را از خود دور کن و از شر شیطان بخدا پناه بجو که آنچه دو هشام گفته اند گفتار حق و درست نیست و میتواند که معنی کلام این باشد که هشامها این قول را نگفته اند و این بهتانی است که بر ایشان بسته اند چه هشامها از عدول و رؤساء اصحاب آن حضرت اند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفا و از سهل بن زیاد از حمزه بن محمد که گفت عریضه بامام موسی کاظم (ع) نوشتم و او را از جسم و صورت که مشبهه میگویند سؤال نمودم حضرت (ع) در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی مانند او نیست نه جسم است و نه صورت.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از علی بن ابی حمزه که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که شنیدم از هشام بن حکم که از شما روایت میکرد که خدا جسمی است تو پر که میان ندارد و نورانیست و معرفتش بدیهی است که احتیاج بنظر و استدلال ندارد و بآن منت میگذارد بر هر که خواهد از خلق خود حضرت (ع) فرمود که پاک و منزه است آنکه هیچ کس نمیداند که او چگونه است مگر خودش و چیزی ماند او نیست و او است شنوای بینا که باندازه در نمیآید و محسوس نمیشود و بباریک بینی او را نمیتوان شناخت و سوده نمیشود و حواس او را در نمییابند و چیزی باو احاطه نمیکند نه جسم است و نه صورت و نه خط یا سطحی که خطها بر آن فرض شود یا جوان نو خط نمیباشد و او را محدود نمیتوان ساخت باینکه جسم تو پر یا غیر آنست.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از سهل بن زیاد از محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن زید که گفت

بخدمت امام رضا (ع) آمدم که او را از توحید خدا سؤال کنم پس آن حضرت بر من املاء نمود که از بر فرمود و من نوشتم که هر ستایش و سپاسی که بود و هست و خواهد بود ثابت است از برای خدا که چیزها را شکافته و پدید آورده از کتم عدم بعرصه وجود پدید آوردنی بدون ماده و مثال و نمونه و آنها را اختراع فرموده و از سر نو پیدا نموده اختراعی بدون علت و صورت بقدرت و حکمت خویش نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه بجهت علتی خلق فرموده که ابتداع صحیح نباشد چه اختراع از نو چیزی پیدا کردن و ابتداع چیز نو آوردنست آنچه را که خواسته آفریده بآن کیفیتی که خواسته در حالتی که متوحد و تنها است باین آفرینش بجهت اظهار استواری کاری و درست کرداری و حقیقت پروردگاری خویش و عقلها او را ضبط نتوانند نمود و خیالها باو نمیرسند و دیدها او را در نیابند و اندازه باو احاطه نکند عبادت و سخن در نزد بیان وصف او باو نرسیده درمانده و دیدها و در نزد او کند و وامانده و گردشهای صفات در او گمراه شد و راهی نجسته و در پرده رفته بی پرده که از نظرها دور باشد و پنهان شده بی پوششی که مستور باشد چه در عین خفاء کمال ظهور دارد شناخته شده بغیر دیدن و وصف شده بغیر صورت و منعوت است بغیر جسم که نه جسم است و نه صورت نیست خدائی مگر او که بزرگواریست عظیم الشأن و برتر از همه یا بلند مرتبه است.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی «رضی» از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد اللَّه از احمد بن محمد بن ابی نصر از محمد بن حکیم که گفت قول هشام جوالیقی را از برای حضرت کاظم (ع) وصف کردم و قول هشام بن حکم را که خدا جسم است از برایش حکایت نمودم حضرت (ع) فرمود که چیزی بخدای تعالی نمیماند کدام سخن زشت و ناسزا یا بیهوده بزرگتر است از گفتار کسی که وصف میکند آفریننده همه چیز را بجسم یا صورت یا بیکی از آفریدگانش یا بتحدید و اندازه نمودن یا باعضاء که از برای او عضوها را قرار دهد برتر است خدا از این عیب که ایشان میگویند برتری بزرگ.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه گفت که حدیث

کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن و حسین بن علی از صالح بن ابی حماد از بکر بن صالح از حسین بن سعید از عبد اللّه بن مغیره از محمد بن زیاد که گفت شنیدم از یونس بن ظبیان که میگفت بر امام جعفر صادق (ع) داخل شدم و عرض کردم که هشام بن حکم قول بزرگی میگوید مگر آنکه من چند کلمه از آن را از برای تو مختصر میکنم گمان کرده که خدا جسم است زیرا که همه چیزها بر دو قسم اند یکی جسم و دیگری فعل جسم و جائز نیست که صانع عالم بمعنی فعل باشد و جائز است که بمعنی فاعل فعل باشد و فاعل جسم است نظر بانحصاری که مذکور شد حضرت صادق (ع) فرمود که وای بر او آیا ندانسته است که جسم و صورت محدود و متناهی اند که باندازه در می آیند و بپایان میرسند و هر گاه اندازه احتمال داشته باشد زیاده و نقصان احتمال دارد و هر گاه احتمال زیاده و نقصان متحقق شود آفریده خواهد بود نه آفریدگار یونس گفت که عرض کردم پس من چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم حضرت فرمود بگونه جسم است و نه صورت و او است که جسمها را جسم گردانیده و صورتها را تصویر کرده و نگاشته پاره پاره نمیشود و بپایان نمیرسد و نمیافزاید و کم نمیشود و اگر امر چنان باشد که او میگوید در میانه خالق و مخلوق فرقی نخواهد بود و در میان سازنده چیزها و آنکه صانع او را ساخته چیزی که موجب جدائی باشد بهم نرسد و لیکن او است پدید آورنده که در میان آنها که ایشان را مجسم و مصور گردانیده تمیز داده یعنی در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد در ایجاد فرق قرار داده باینکه بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده زیرا که بود یا در هنگامی که بود و چیزی نبود که باو شباهت داشته باشد و آن جناب بچیزی شباهت نداشت در ذات یا صفات.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت بحضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) عرض کردم که هشام بن حکم گمان کرده است که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست و دانا و شنوا و بینا

و توانا و سخنگو و ناطق است و سخنگوئی و توانائی و دانش او بیک روش جاری می شود و چیزی از اینها آفریده نیست حضرت (ع) فرمود که خدا او را بکشد آیا ندانست که جسم باندازه در می آید و سخن غیر از سخنگو است پناه میبرم بخدا و بیزاری میجویم بسوی خدا از این قول ناصواب خدا نه جسم است و نه صورت و نه او را اندازه میتوان نمود و هر چه غیر از او است آفریده شده و جز این نیست که همه چیزها باراده و خواست او موجود میشوند بی آنکه سخن گوید و بدون تردد و تفکر در نفس یا تکرار نفس و نه حرف زدن بزبان.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد از سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد همدانی که گفت بسوی آن مرد یعنی أبو الحسن حضرت امام علی نقی (ع) نوشتم که کسانی که نزد ما هستند از موالیان شما در باب توحید اختلاف کرده اند چه بعضی از ایشان میگوید که خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت (ع) بخط مبارک خود در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه باندازه در نیاید و او را وصف نتوان نمود و چیزی مانند او نیست و او است شنوای دانا یا بجای دانا بینا فرمود.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از هشام بن ابراهیم که گفت عباسی یعنی ابراهیم بن هاشم گفت که بآن حضرت یعنی ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که فدای تو کردم بعضی از موالیانت مرا امر کرده که ترا از مسأله سؤال کنم فرمود که آن بعض کیست عرض کردم حسن بن سهل فرمود که آن مسأله در چه چیز است عباسی میگوید که عرض کردم در توحید فرمود که چه چیز از توحید عرض کردم ترا سؤال میکند از خدا که جسم است یا جسم نیست عباسی میگوید که حضرت بمن فرمود که مردم را در توحید سه مذهب است یکی مذهب اثبات با تشبیه و دیگری مذهب نفی و سیم مذهب اثبات بدون تشبیه پس مذهب اثبات با تشبیه روا نباشد و مذهب نفی نیز جائز نیست و طریق درست در مذهب سیم باشد

که اثبات است بدون تشبیه.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد از عمران بن موسی از حسن بن عباس بن حریش رازی از بعضی از اصحاب ما از طیب یعنی حضرت علی بن محمد و از ابو جعفر علیهما السلام که هر دو فرمودند که هر که بجسم قائل باشد و چنان اعتقاد کند که خدا جسم است چیزی از زکاه را باو مدهید و در پشت سرش نماز مکنید.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از محمد بن علی قاسانی که گفت بسوی آن حضرت (ع) نوشتم که کسانی که نزد ما هستند در باب توحید اختلاف کرده اند چه بعضی از ایشان کسی است که میگوید خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت (ع) نوشت که پاک و منزه است آنکه محدود و موصوف نمیشود و چیزی باو شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست و او است شنوای بینا.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللَّه از پدرش از ابو سعید آدمی از بشر بن بشار نیشابوری که گفت بحضرت امام علی نقی (ع) نوشتم که کسانی که در نزد ما هستند در توحید اختلاف کرده اند بعضی از ایشان کسی است که میگوید خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت (ع) نوشت که پاک و منزه است آنکه او را اندازه نمیتوان کرد و وصف نتوان نمود و چیزی باو شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست و او است شنوای بینا.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «رضی» از پدرش از سهل بن زیاد که گفت در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت بامام حسن عسگری (ع) نوشتم که ای آقای من اصحاب ما در توحید اختلاف کرده اند بعضی از ایشان کسی است که میگوید آن جناب جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است پس اگر ای آقای من صلاح بدانی که بمن تعلیم کنی از این باب آنچه را که بر آن واقف شوم و از آن در نگذرم بفعل خواهی آورد که بر بنده خود تفضل و انعام فرموده حضرت (ع) فرمان همایونی

بخط خود نوشت که از توحید سؤال کردی و این امر از شما معزول و باز داشته شده خدا یکی و یگانه و پناه نیازمندان است نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود آفریننده است و آفریده شده نیست که کسی او را آفریده باشد و آن جناب بتارک و تعالی می آفریند آنچه را که خواسته باشد از اجسام و غیر آن و خود جسم نیست و تصویر میکند و می نگارد هر چه را که میخواهد و خود صورت نیست ثنایش از آن بزرگوارتر و نامهایش از آن پاکتر است که او را همتائی باشد او است نه غیر او لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ و ترجمه آن گذشت.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف گفت که حدیث کرد ما را ابن ابی نجران از حماد بن عثمان از عبد الرحیم قصیر که گفت عریضه بخدمت امام جعفر صادق (ع) نوشتم و بدست عبد الملک بن اعین دادم که بآن حضرت برساند در باب مسائلی چند از جمله آنها مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا وصف می شود و بصورت و شکل و بجوان نو خطی که خطش تازه دمیده باشد پس اگر صلاح دانی خدا مرا فدای تو گرداند که مذهب درست از توحید را بمن بنویسی که بسیار بجا است پس حضرت (ع) بمن نوشت و بدست عبد الملک بن اعین داد که بمن برساند باین عبارت که خدا تو را رحمت کند سؤال کردی از توحید و آنچه کسانی که نزد تواند بسوی آن رفته اند برتر است آن کسی که مانند او چیزی نیست و او است شنوای بینا و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدای تبارک و تعالی را بخلقش تشبیه میکنند آن را وصف مینمایند و بر خدا افترا میبندند و بدان خدا تو را رحمت کند که مذهب صحیح در توحید آن چیزیست که قرآن بآن نازل شده از صفات خدا پس از خدا بطلان و تشبیه را دور کن که نفی و تشبیه روانیست او است خدای ثابت موجود و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف میکنند و از قرآن در مگذر که بعد از بیان گمراه میشوی.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از سهل بن زیاد از بعضی اصحابش که گفت بامام موسی کاظم (ع) نوشتم و او را از جسم و صورت سؤال کردم در

جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی مثل او نیست نه جسم است و نه صورت.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه الله از پدرش از سهل بن زیاد آدمی از حمزه بن محمد که گفت بحضرت ابو الحسن (ع) نوشتم و او را از جسم و صورت سؤال کردم در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی مثل او نیست.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی «رضی» از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد اللَّه از پدرش از عبد اللَّه بن بحر از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از آنچه روایت میکنند که خدای عز و جل آدم را بر صورت خویش آفرید فرمود که آن صورت صورتی بود که خدا آن را احداث و خلق فرمود و خدا آن را برگزید و بر سائر صورتهای مختلفه که خلق نموده اختیار فرمود پس آن صورت را بخود نسبت داد چنان که خانه کعبه را بخود و روح را بخود نسبت داد و فرمود که خانه من و فرمود وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی یعنی و بدمم در آن از روح خویش.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از یعقوب سراج که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که بعضی از اصحاب ما گمان دارد و چنان میداند که خدا را صورتی است مثل انسان و دیگری گفته که آن جناب در صورت پسر ساده روی پیچیده موئی است که مویش بغایت پیچیده و چین و شکن دارد حضرت صادق (ع) بر رو در افتاد و بسجده رفت بعد از آن سرش را برداشت و فرمود پاک و منزه است خدائی که چیزی مثل او نیست و دیدها او را در نیابد و دانشی باو احاطه نکند نزاده زیرا که فرزند بپدرش میماند و زاده نشده که شباهت داشته باشد بکسی که پیش از او بوده و هیچ کس او را همتا نبوده از خلقش و نخواهد بود و برتر است از صفت کسی که غیر از او است برتری بزرگ.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی

بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف که گفت أبو الحسن حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) را از توحید سؤال نمودم و باو عرض کردم که من بقول هشام بن حکم قائلم حضرت (ع) غضب فرمود و فرمود که شما را بقول هشام بن حکم چه کار بدرستی که از ما نیست کسی که گمان کند که خدای عز و جل جسم است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم ای پسر دلف بدرستی که جسم محدث است که کسی آن را احداث کرده و پدید آورده و خدا پدید آورنده و جسم گرداننده آنست.

مترجم گوید که مؤلف رحمه اللَّه بعد از ذکر این حدیث میگوید که من دلیل بر حدوث اجسام را در باب دلیل بر حدوث عالم از این کتاب ذکر میکنم ان شاء اللَّه تعالی

«باب هفتم» در بیان اینکه خدای تبارک و تعالی چیزیست

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از محمد بن عیسی از کسی که او را ذکر کرده که گفت از حضرت باقر (ع) سؤال شد که آیا جائز است که گفته شود که خدای عز و جل چیزیست فرمود آری بیرون میبرد او را از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه و تعطیل در لغت بمعنی بیکار کردن و فرو گذاشتن و بی زیور نمودن و چیزی را تعهد و پایندانی نکردن و خرابه ساختن زمین است و مراد از آن در این مکان اینست که آن جناب را بیرون برند از وجود و هستی ذاتی و از صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه و مراد از حد تشبیه اتصاف آن جناب است بصفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از عباس بن عمرو از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) که در هنگامی که زندیق از آن حضرت سؤال کرد که خدا چیست فرمود که آن جناب چیزیست بخلاف چیزها و باز میگردم بگفتار

خویش بسوی ثابت نمودن مقصود از لفظ و آنکه او چیزیست که موصوف است بحقیقت چیز بودن مگر آنکه آن جناب نه جسم است و نه صورت.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بن سوید از یحیی حلبی از ابن مسکان از زراره که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی است و خلقش از او خالی اند و هر چه نام چیز بر آن واقع شود و آن را چه توان گفت غیر از خدای عز و جل مخلوق است و خدا خالق هر چیزیست در ابتداء و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است آن خدائی که چیزی مانند او نیست و مانند صفت او صفتی نه.

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی رحمه اللَّه گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از علی بن عطیه از خیثمه از حضرت باقر (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی و خلقش از او خالی اند و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود غیر از خدای عز و جل مخلوق است و خدای تعالی خالق هر چیزیست.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابو المغراء و آن را مرفوع ساخته از حضرت باقر (ع) گفت که آن حضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی و خلقش از او خالی اند و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود مخلوق است غیر از خدای عز و جل.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت از حضرت جواد (ع) سؤال کردم از توحید و عرض کردم که چیزی را توهم میکنم و تصور مینمایم حضرت فرمود آری او را چیزی توهم و تصور میکنی در حالتی که درک کنه ذاتش بادرک کلی بعقل نیست و بحدود عقلی یا حسی محدود و معین نمیشود چه

هر چه وهم تو بر آن واقع شود و آن را بقوه وهمیه ادراک نمائی بادراک کلی از هر چه باشد خدای تعالی خلاف آنست و چیزی باو شباهت ندارد و وهمها او را در نیابند و چگونه وهمها او را دریابند و حال آنکه آن جناب خلاف آن چیزیست که تعقل می شود و غیر آن چیزیست که در وهمها متصور میگردد جز این نیست که چیزی توهم می شود که معقول و محدود نیست.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسین بن سعید که گفت از حضرت جواد (ع) سؤال شد که جائز است که از برای خدا گفته شود که آن جناب چیزیست فرمود آری بیرون میبرد او او را از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه.

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد جعفر بن بطه گفت که حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما از محمد بن عیسی بن عبید که گفت امام رضا (ع) بمن فرمود که چه میگوئی چون بتو گفته شود که مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا آن جناب چیزیست یا هیچ چیز نیست محمد میگوید که بآن حضرت عرض کردم که خدای عز و جل خودش را چیزی ثابت نموده در آنجا میفرماید قُلْ أَیُّ شَیْ ءٍ أَکْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ یعنی بگو که چه چیز بزرگتر است از روی شهادت و گواهی بگو که خدا گواهست در میان من و میان شما و میگویم که آن جناب چیزیست نه چون چیزها زیرا که در نفی چیز بودن از او ابطال و نفی او است حضرت بمن فرمود که راست گفتی و درست یافتی بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که مردم را در توحید سه مذهب است یکی نفی و دیگری تشبیه و سیم اثبات بدون تشبیه پس مذهب نفی جائز نیست و مذهب تشبیه روا نباشد زیرا که خدای تبارک و تعالی چیزی باو شباهت ندارد و راه درست در طریقه سیم باشد که اثبات است بدون تشبیه.

ص: 97

«باب هشتم» در ذکر آنچه در باب دیدن خداوند وارد شده

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام که فرمود پیغمبر (ص) بر مردی گذشت و او دیده اش را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد رسول خدا (ص) باو فرمود که دیده ات را بر هم گذار که تو هرگز او را نخواهی دید و فرمود که پیغمبر (ص) بر مردی گذشت که دستهایش بسوی آسمان بلند کرده بود و او دعا میکرد رسول خدا (ص) فرمود که دستهایت را کوتاه کن که تو هرگز او را نخواهی یافت.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی از علی بن ابی القاسم از یعقوب بن اسحق که گفت بحضرت امام حسن عسگری (ع) نوشتم و از او سؤال کردم که چگونه بنده پروردگار خود را عبادت میکند و حال آنکه او خدا را نمی بیند حضرت (ع) فرمان همایونی نوشت که ای ابو یوسف سید و آقای من و آنکه بر من و بر پدرانم انعام فرموده از آن بزرگوار تراست که دیده شود و گفت که از آن حضرت سؤال کردم که آیا رسول خدا (ص) پروردگار خود را دید حضرت (ع) در جواب نوشت که خدای تبارک و تعالی برسول خود نمود بدلش از نور عظمت خویش آنچه را که دوست میداشت و میخواست که باو بنماید یعنی آن را در دل او افکند که بدل خود آن را دید.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللَّه از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از عاصم بن حمید که گفت با حضرت صادق (ع) مذاکره نمودیم در باب آنچه از دیدن خدا روایت میکنند و آن را یاد کردیم حضرت فرمود که نور آفتاب یک جزو از هفتاد جزو از نور کرسی است که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است و نور کرسی

یک جزو از هفتاد جزو از نور عرش است و نور عرش یک جزو از هفتاد جزو از نور حجاب است و نور حجاب جزویست از هفتاد جزو از نور سر پس اگر راستگو باشند در باب دیدن آن جناب گو چشمهای خود را از نور آفتاب پر کنند در حالی که ابری نزد آن نباشد که حائل باشد.

مترجم گوید که حجاب و سر هر دو بمعنی پرده است و مراد از آنها معنی حقیقی آنها که معروف است نیست بلکه مقصود دو مقام از مقامات تجلیات نور عظمت پروردگار است.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی که گفت حدیث کرد ما را ابن ابی نصر از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل (ع) مرا بجانی رسانید که هرگز پا در آنجا نگذاشته بود و بآن مکان نرسیده بود بعد از آن پرده از برایم برداشته شد و خدای عز و جل از نور عظمت خود آنقدر که دوست داشت و خواست بمن نمود.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از عبد اللَّه بن سنان از پدرش که گفت در نزد حضرت باقر (ع) حضور داشتم که مردی از خوارج بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که یا ابا جعفر چه چیز را می پرستی فرمود که خدا را می پرستم عرض کرد که او را دیده فرمود که چشمها او را ندیده بوضعی که دیدها او را مشاهده نماید یا مشاهده که دیدن باشد و لیکن دلها او را بحقائق و ارکان ایمان دیده و خدا بقیاس شناخته نمیشود و بحواس او را در نمیتوان یافت و بمردم شباهت ندارد بلکه او را بآیات وصف میکنند و بعلامات او را می شناسند و در حکم خویش ستم نمیکند اینست خدا که خدائی نیست مگر او سنان گفت که آن مرد خارجی بیرون رفت و میگفت که اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ یعنی خدا داناتر است بموضعی که پیغام یا پیغام های خود را در آن قرار میدهد یعنی آن جناب از همه کس داناتر است و بهتر میداند که کی قابلیت و صلاحیت دارد که محل رسالت و شاهد نبوت باشد پس او را برمیگزیند و بآن

مخصوص میسازد پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن موصلی از حضرت صادق (ع) که فرمود یکی از علمای یهود بخدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا پروردگارت را دیده در هنگامی که او را پرستیده حضرت فرمود که وای بر تو عادت من این نبوده که پروردگاری را بپرستم که او را ندیده باشم سائل عرض کرد که او را چون دیدی و بچه کیفیت بود حضرت فرمود که وای بر تو چشمها او را نمیتواند دید در مشاهده دیدن یا دیدها و لیکن دلها او را بحقائق ایمان دیده اند.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از احمد بن اسحق که گفت بحضرت امام علی نقی (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از دیدن خدا و آنچه مردم در آن میباشند حضرت در جواب نوشت که دیدن جائز و ممکن نباشد مادامی که میانه بیننده و دیده شده هوائی نباشد که بینائی در آن نفوذ تواند کرد باینکه شفاف باشد پس هر گاه هواء از بیننده و آنکه دیده میتواند شد بریده شود دیدن میسر نشود و در این توسط هواء و روشنی میانه این دو تشابه هر یک از اینها بدیگری باشد که باید مانند یک دیگر باشند در احتیاج بمتوسط و بودن در سمت و جهت زیرا که بیننده در هر زمان که با آنچه دیده می شود مساوی باشند در سببی کی موجب دیدن می شود در میانه ایشان لازم آید که مانند یک دیگر باشند و اعتبار مشابهت مماثلت و مستلزم تشبیه است زیرا که چاره نیست از اینکه اسباب بمسببات خود متصل باشند و تخلف آنها از یک دیگر ممکن نیست.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبیده که گفت به ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از دیدن خدا یعنی در آخرت و آنچه سنی و شیعه آن را روایت میکنند از جواز و عدم آن و از او درخواستم که این مطلب را برایم شرح و بیان فرماید حضرت (ع)

بخط شریف خود در جواب نوشت که همه امت اتفاق کرده اند بوضعی که در میان ایشان تمانعی نیست که یکی از ایشان دیگری را منع کند که معرفتی که از راه دیدن باشد بدیهی است پس هر گاه جائز باشد که خدا بچشم دیده شود بالبدیهه معرفت واقع می شود بعد از آن این معرفت خالی از این نیست که یا ایمان خواهد بود یا ایمان نیست پس اگر این معرفت که از روی دیدنست ایمان باشد آن معرفتی که در دار دنیا از روی اکتساب و استدلال بهمرسیده ایمان نخواهد بود زیرا که این معرفت ضد آنست پس در دار دنیا مؤمنی نباشد زیرا که ایشان خدای تعالی ذکره را ندیده اند و اگر این معرفت که از راه دیدن بهمرسیده ایمان نباشد معرفتی که از راه استدلال بمرسیده ناچار باید که برطرف شود چه محال است که معرفت بدیهی و معرفتی که حصولش بفکر و استدلال باشد با هم جمع شوند و حال آنکه معرفتی که باستدلال حاصل شده در معاد زائل نمیگردد چه حشر مؤمن بدون ایمان باتفاق کسانی که بمعاد قائل اند باطل است پس آنچه مذکور شد دلیل بر آنکه خدای عز ذکره بچشم دیده نمیشود زیرا که چشم و دیدن بآن میکشاند بسوی آنچه ما آن را وصف کردیم.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی که گفت ابو قره محدث از من خواهش کرد که او را بخدمت حضرت امام رضا (ع) برسانم و بر آن حضرت داخل گردانم من در این باب از حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد بعد از آن ابو قره بخدمت آن حضرت رسید و او را از حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود تا آنکه سؤال او بتوحید و خداشناسی رسید ابو قره عرض کرد که روایت بما رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در میانه دو پیغمبر قسمت فرموده پس قسمت موسی را سخن گفتن و قسمت محمد را دیدن قرار داده حضرت فرمود که پس کیست آنکه تبلیغ رسالت نموده از جانب خدا بسوی ثقلین از جن و انس که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً و لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ آیا رساننده محمد نیست ابو قره عرض کرد که بلی حضرت فرمود که چگونه مردی می آید بسوی همه خلائق و ایشان را خبر میدهد

که از جانب خدا آمده است باینکه ایشان را بسوی خدا دعوت میکند بفرموده خدا میگوید که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً و لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ بعد از آن میگوید که من او را بچشم خود دیده ام و بذات او از روی دانش احاطه کرده ام و او بر صورت آدمی است آیا شرم نمیکنند که این نوع نسبتها بپیغمبر و خدا میدهند زنادقه نتوانستند که آن حضرت را متهم کنند باینکه چنین باشد که از نزد خدا چیزی را بیاورد بعد از آن خلاف آن را بیاورد از راه دیگر چه از احوال آن حضرت بر هر که او را شناخته معلوم است که ساحت معرفتش بغبار این نوع اتهام آلوده نمیگردد و میتواند که کلام خبر نباشد بلکه استفهام باشد و معنی آن این باشد که آیا زندیقان نتوانستند که آن حضرت را متهم کنند تا آخر یعنی وجوه اتهام بسیار است چرا این وجه را که بطلانش ظاهر و هویدا است برگزیدند ابو قره عرض کرد که آن جناب می فرماید که و لقد راه نزله اخری یعنی و هر آیینه بحقیقت که دید پیغمبر او را یک بار دیگر حضرت امام رضا (ع) فرمود که بعد از این آیه چیزی هست که دلالت میکند بر آنکه چه دیده در آنجا که فرموده ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی یعنی دروغ نگفت دل آنچه را که دید حضرت فرمود که خدا می فرماید که دروغ دل محمد آن چیزی را که چشمهای آن حضرت دید و این آیه در قرآن مجید پیش از آیه اولیست نه بعکس چنان که در این حدیث است و وجه آن اینست که یا راوی اشتباه کرده یا کاتب غلط نوشته یا در قرآن اهل بیت علیهم السلام چنین است و حضرت فرمود که خدا بعد از آن بآنچه پیغمبر دیده خبر داده و فرموده که لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری یعنی هر آینه بحقیقت که دید محمد (ص) از نشانهای پروردگار خویش نشانه بزرگتر یا از نشانهای بزرگترین او را از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل بصورت اصلی و غیر آن که در تفاسیر مذکور است و حضرت فرمود که پس آیات و نشانهای خدا غیر خدا است چه مضاف و مضاف الیه غیر یک دیگراند و حال آنکه خدا فرموده که وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی و احاطه نمیتوانند نمود بذات خدا از روی علم و دانش پس هر گاه چشمها او را ببیند و احاطه نموده از روی علم و معرفت خدا واقع شود ابو قره عرض کرد که پس روایتها را تکذیب میکنی و آنها را بدروغ نسبت میدهی

حضرت فرمود که هر گاه روایات با قرآن مخالفت داشته باشد آنها را تکذیب میکنم با آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند که احاطه نمیشود باو از روی علم و چشمها او را در نیابند و هیچ چیز مانند او نیست.

پدرم رحمه اللَّه، گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی نجران از عبد اللَّه، بن سنان از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ فرمود که وهم و خیال او را احاطه نمیکند آیا نظر نمیکنی بسوی فرموده آن جناب قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی بحقیقت که آمد شما را بینائیها و آنچه موجب بینائی و دانش شما است از نشانهای روشن و دلائل ظاهره از جانب پروردگار که مقصود خدا دیدن بچشمها نیست چه بصیرت و بینائی از برای نفس ناطقه چون بصر و چشم است از برای بدن پس آنکه گفته که وضوح دلائل بر وجهی است که گویا قوه باصره آن را میتواند دید درست ندیده فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ یعنی پس هر که بینا شود پس از برای خود او است یعنی منفعت بینائی بخودش عائد گردد و حضرت فرمود که مقصود خدا دیدن بچشم خویش نیست وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها یعنی و هر که نابینا شود پس بر نفس اوست یعنی ضرر و وبال نابینائی بر آنست و نیز حضرت فرمود که مقصود خدا کوری چشمها نیست بلکه نابینائی در مقابل بینائی است که از برای نفس است و فرمود جز این نیست که مقصود خدا از آیه اینست که وهم و خیال باو احاطه نمیکند چنان که میگویند که فلانی بینا است بشعر و فلانی بینا است بفقه و فلانی بینا است بدرمها و فلانی بینا است بجامها چه معلوم است که مراد این نیست که ایشان شعر و فقه و درم و جامه را می بینند بلکه مقصود اینست که در اینها مهارت دارند و احوال اینها را خوب میدانند و در آن صاحبان سر رشته اند و خدا از آن بزرگتر است که بچشم سر دیده شود و مقصود حضرت اینست که مرئی نشدن خدا امری است بدیهی که احتیاج ببیان ندارد و رد آن کس که خلاف آن را گمان کرده ضروری نیست و اما ادراک آن جناب بوهم و خیال گاهست که از برای عوام محل شبهه شود و احتمال دارد که مراد این باشد که هر گاه ادراک آن جناب بعقل میسر نشود بچشم سر بطریق اولی میسر نخواهد شد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد از ابو هاشم جعفری از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از خدای عز و جل که آیا وصف می شود یعنی روا باشد که او را وصف کنند و نشان دهند فرمود که آیا نمیتوانی که قرآن را بخوانی یا آن را نمیخوانی عرض کردم بلی میتوانم یا میخوانم فرمود آیا فرموده خدای عز و جل را که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ نمیخوانی عرض کردم بلی میخوانم فرمود که ابصار را می شناسید و میدانید که معنی آن چیست عرض کردم بلی می شناسم فرمود که ابصار چیست عرض کردم که ابصار عبارت از چشمها است فرمود که وهمها و خیالها که در دلها سر میزند از دیدن چشمها بزرگتر و بیشتر است و آن جناب چنانست که خیالها او را در نیابند و او خیالها را دریابد و همه را بداند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی از آنکه او را ذکر کرده از محمد بن عیسی از داود بن قاسم یعنی ابو هاشم جعفری که گفت به ابو جعفر پسر حضرت امام رضا یعنی امام محمد تقی علیهما السلام عرض کردم که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ فرمود که ای ابو هاشم خیالها که در دل سر میزند از دیدن چشمها باریکتر و وسیعتر است و گاه باشد که تو بخیال خود سند و هند و شهرهائی را که در آنها داخل نشده درک میکنی و نمیتوانی که بچشمت آنها را دریابی و خیالات که در دل سر میزند نمیتواند که خدا را دریابد پس حال چشمها چگونه باشد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسین بن سعید از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین که گفتند بر ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) داخل شدیم و حکایت نمودیم از برایش آنچه را که روایت شده و مشبهه میگویند که محمد (ص) پروردگار خود را دید در هیئات و صورت

جوان مستوی الخلقه خوش اندام یا کم سال که بحد کمال رسیده باشد یا لائق بهر چیز در سن پسران سی ساله که پایهایش در سبزی بود و عرض کردیم که هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی میگویند که آن جناب از پائین تا ناف میان تهی است و باقی مانده بدنش تو پر است که میان ندارد حضرت بر رود در افتاد و سجده نمود و گفت که پاک و منزه میشمارم ترا از نقص عیب تشبیه ترا نشناختند و ترا بیگانگی پرستش نکردند پس از این جهت تو را وصف نمودند و ترا پاک و منزه میشمارم اگر تو را می شناختند هر آینه تو را وصف میکردند بآنچه تو خود را بآن وصف فرموده پاک و منزه میشمارم تو را چگونه نفسهای ایشان ایشان را فرمان برداری نمود که تو را بغیر تو تشبیه کردند خدای من تو را وصف نمیکنم مگر بآنچه تو خود را بآن وصف فرموده و تو را بآفریدگانت تشبیه نمیکنم و توئی سزاوار هر خوبی پس مرا از گروه ستمکاران مگردان بعد از آن بجانب ما التفات نمود و فرمود که آنچه را توهم کنید از هر چه باشد و بخیال شما در آید خدا را غیر از آن توهم کنید پس فرمود که ما آل محمد گروهی هستیم بیک روش و میانه رو که آن کس که از حق در گذشته یا دست بالا را گرفته ما را در نیابند و آنکه در پهلو در آمده ما را سبقت نگیرد یا بسوی ما نشتابد حاصل معنی آنکه آنها که از حد درگذشته اند بسوی ما باز نمیگردند و آنان که تقصیر کرده اند بما ملحق نمیشوند بعد از آن فرمود که ای محمد بدرستی که رسول خدا (ص) در آن هنگام که بسوی عظمت پروردگارش نظر نمود در هیئات جوان مذکور و در سن پسران سی ساله بودای محمد پروردگارم از آن عظیم تر و جلالتش از این بیشتر است که در صفت آفریدگان باشد محمد میگوید که بآن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم که بود آنکه پایهایش در سبزی بود فرمود که آن محمد است (ص) که عادتش این بود که چون بدلش بسوی پروردگارش می نگریست او را در نوری چون نور حجابها قرار میداد تا آنکه آنچه در آن حجابها است از برایش ظاهر شود بدرستی که نور خدا پاره از آن سبز است و پاره از آن سرخ و پاره از آن سفید و پاره غیر از اینها است ای محمد آنچه کتاب خدا و سنت رسول (ص) از برای آن شهادت دهد ما بآن قائلم و تفسیر این حدیث را فی الجمله در کتاب مرات الرائی ذکر کرده ام هر که خواهد بآن رجوع نماید.

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد از سهل بن زیاد و غیر او از محمد بن سلیمان از علی بن ابراهیم جعفری از عبد اللّه بن سنان از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت فرمود که خدا بزرگ و بلند مرتبه ایست که بندگان قدرت بر این ندارند که او را وصف کنند و بکنه عظمتش نمیرسند لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ و بچون و کجا و اینجا و آنجا یا کی او را وصف نتوان کرد که کسی بگوید که آن جناب چونست یا در کجا میباشد یا در مکان مخصوصی است یا در چه زمان بوده و چگونه او را بچون وصف کنم و حال آنکه او همانست که حقیقت چون را موجود فرموده تا آنکه چون چون شده پس چون را بآن چون که از برای ما چون نموده شناختم یا چگونه او را بکجا وصف نمایم و حال آنکه او همانست که حقیقت کجا را وجود داده تا آنکه کجا کجا شده پس کجا بآن کجا که از برای ما کجا نموده شناختم یا چگونه او را بحیثیت وصف کنم و حال آنکه او همانست که حقیقت حیثیت را بوجود آورده تا آنکه حیثیت حیثیت شده پس حیثیت را بآن حیثیت که برای ما حیثیت نموده شناختم پس خدای تبارک و تعالی در هر مکانی داخل و از هر چیزی بیرونست لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ نیست خدائی مگر او که برتر است از حد وهم یا متعالی است از امثال و اشباه و او است رسنده بدقائق اشیاء که باسرار همه خلائق آگاهست و دانا است بتدبیر و مصلحت ایشان و همه کردار و گفتار ایشان را میدانند.

حدیث کرد ما را پدرم رحمه اللّه، گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی نجران از محمد بن سنان از ابراهیم و فضل پسران محمد اشعری از عبید بن زراره از پدرش که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که فدای تو گردم غشیه و بیهوشی که برسول خدا (ص) میرسید چون وحی بر او نازل میشد چه بود راوی میگوید که حضرت فرمود که آن در وقتی بود که در میان او و خدا کسی نبود و آن در وقتی بود که خدای از برایش متجلی و ظاهر میشد راوی میگوید که بعد از آن فرمود که آن پیغمبریست ای زراره و شروع فرمود که فروتنی مینمود.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از مرازم از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود رسول خدا (ص) پروردگار خودش عز و جل را بدل خویش دید و تصدیق این آن چیزی است که حدیث کرد ما را بآن محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفا را از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن فضیل که گفت بحضرت کاظم (ع) عرض کردم که آیات رسول خدا (ص) پروردگار خودش عز و جل را دید فرمود آری او را بدلش دید آیا نشنیده ای که خدای عز و جل میفرماید که ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی بآن معنی که گذشت و حضرت فرمود که او را بدیده ندید و لیکن او را بدل دید.

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفض بن غیاث یا غیر او که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری که ترجمه آن در باب هشتم از این کتاب گذشت و در باب سی و ششم نیز مذکور می شود و حضرت فرمود که جبرئیل (ع) را و بر ساق پایش مروارید بود مانند قطره های باران که بر تره باشد و او را ششصد بال بود که ما بین آسمان تا زمین را پر کرده بود حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را عبید اللَّه بن موسی رؤیانی گفت که حدیث کرد ما را عبد العظیم بن عبد اللَّه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از ابراهیم بن ابی محمود که گفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در شرح قول خدای عز و جل وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ که ترجمه اش اینست که روئی چند در آن روز تازه است بسوی پروردگار خود نگرانست فرمود که یعنی آن رویها تابان و درخشانست و ثواب پروردگار خود را می نگرد یا انتظار آن دارد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که

حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران از حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند فرمود آری و پیش از روز قیامت او را دیده اند عرض کردم در چه زمان فرمود در هنگامی که بایشان فرمود که أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی یعنی آیا نیستم پروردگار شما گفتند که آری تو پروردگار مائی پس حضرت ساعتی ساکت شداند بعد از آن فرمود که و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی ابو بصیر میگوید که بآن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم پس من باین از تو حدیث کنم فرمود نه زیرا که تو هر گاه باین حدیث کنی پس منکری که جاهل باشد بمعنی آنچه ما میگوئیم آن را انکار کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث این ناخوشی تو خواهی بود و دیدن بدل چون دیدن بچشم نیست خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می کنند.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از عبد السلام بن صالح هروی که گفت بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللَّه چه میفرمائی در حدیثی که اهل حدیث آن را روایت میکنند که مؤمنان در بهشت در منزلهای خود پروردگار خود را زیارت میکنند حضرت (ع) فرمود که ای ابو الصلت بدرستی که خدای تبارک و تعالی پیغمبرش محمد (ص) را زیادتی داد بر همه آفریدگانش از پیغمبران و فرشتگان و طاعت او را اطاعت خود و متابعت او را متابعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داد پس آن جناب عز و جل فرمود که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ یعنی هر که رسول و فرستاده خدا را که محمد است فرمان برد پس بحقیقت که خدا را فرمان برده و فرموده که إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ یعنی بدرستی که آنان که با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا بیعت میکنند دست خدا در بالای دستهای ایشان است و

پیغمبر (ص) فرمود که هر که مرا زیارت کند در حیوه من یا بعد از وفات من بحقیقت که خدای تعالی را زیارت کرده و درجه پیغمبر (ص) در بهشت از همه درجها بلندتر است پس هر که او را زیارت کند در بهشت و از منزل خود بسوی درجه آن حضرت رود بحقیقت که خدا تبارک و تعالی را زیارت کرده ابو الصلت میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه معنی خبری که روایت کرده اند که ثواب لا اله الا اللّه نظر کردن بوجه خدا است چیست حضرت (ع) فرمود که ای ابو الصلت هر که خدا را وصف کند بوجه و روئی چون رویها بحقیقت که کافر شده و لیکن وجه خدا پیغمبران و رسولان و حجتهای اویند صلوات اللّه علیهم و ایشان آنانند که بایشان بسوی خدا و بسوی دین و معرفتش توجه می شود و خدای عز و جل فرموده است که کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ یعنی هر که بر روی زمین است نیست خواهد شد و باقی میماند وجه پروردگار تو و آن جناب عز و جل فرموده است که کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ که ترجمه آن و وجوهی که در آن متصور است در باب خود مذکور خواهد شد و ظاهر این حدیث چون ظاهر آیه آنست که ضمیر وجهه بخدا برگردد و حضرت (ع) فرمود. پس نظر کردن بسوی پیغمبران و رسولان و حجتهای خدا در درجهای ایشان در روز قیامت ثواب عظیمی است از برای مؤمنان و بتحقیق که پیغمبر (ص) فرمود که هر که خاندان من و عترت مرا دشمن دارد در روز قیامت مرا نبیند و من او را نبینم و آن حضرت (ع) فرمود که در میان شما کسی هست که بعد از آنکه از من مفارقت کند مرا نبیند ای ابو الصلت بدرستی که خدای تبارک و تعالی وصف نمیشود بمکانی و بدیدها و خیالها دریافته نمیشود ابو الصلت میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه مرا خبر ده از بهشت و دوزخ که آیا آنها امروز آفریده شده اند فرمود آری و بدرستی که رسول خدا (ص) داخل بهشت شد و دوزخ را دید در هنگامی که او را بسوی آسمان بالا بردند أبو الصلت میگوید که عرض کردم که گروهی میگویند که آنها امروز مقدرند و غیر مخلوقند که هنوز آفریده نشده اند حضرت (ع) فرمود که آن گروه از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که آفریدن بهشت و دوزخ را انکار کند بحقیقت که پیغمبر (ص) را بدروغ نسبت داده و ما را تکذیب کرده و از ولایت ما بر هیچ

نیست و در آتش دوزخ مخلد و جاوید باشد خدای عز و جل فرموده که هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ یعنی اینک آن دوزخی است که تکذیب میکردند بآن گناهکاران و آن را باور نمیداشتند میگردند میان دوزخ و میان آب گروهی که گرمی آن بغایت رسیده و پیغمبر (ص) فرموده که چون مرا بسوی آسمان بالا بردند جبرئیل دستم را گرفت و مرا داخل بهشت گردانید و قدری و از خرمای تر آن را بمن داد و من آن را خوردم پس آن نطفه شد در صلب من و چون بسوی زمین فرود آمدم با خدیجه مجامعت کردم و بفاطمه حامله شد پس فاطمه حور سرشتی است آدمی زاد و در هر زمان که ببوی بهشت مشتاق شوم بوی دخترم فاطمه را ببویم.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از پدرش محمد بن خالد از احمد بن نضر از محمد بن مروان از محمد بن سائب از ابو صالح از عبد اللّه بن عباس که در تفسیر قول خدای عز و جل فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ که ترجمه اش اینست که پس چون موسی بهوش باز آمد گفت که پاک و منزه میشمارم تو را توبه کردم و بازگشتم بسوی تو و من اول مؤمنانم گفت که میگوید پاک و منزه میشمارم تو را توبه کردم بسوی تو از آنکه دیدن را از تو سؤال کنم و من اول مؤمنانم باینکه تو دیده نمیشوی.

مترجم گوید که مؤلف گفته که محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب میگوید که موسی (ع) دانسته بود که خدای عز و جل دیدم بر او روا نباشد و جز این نیست که از جانب قومش از خدا سؤال نمود که خود را باو بنماید تا بسویش نظر کند در هنگامی که در این باب بر او الحاح و اصرار کردند پس موسی این را از پروردگارش سؤال نمود بی آنکه از آن جناب رخصت طلبد پس گفت که رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ یعنی در حال خورد و مرد شدن و کوبیده شدن آن کوه فسوف ترانی و معنیش آنست که تو هرگز مرا نبینی زیرا که کوه هرگز در یک حال هم

ساکن نمیباشد و هم متحرک و این مثل قول آن جناب است که لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ یعنی و این مستکبران و گردن کشان در بهشت در نیایند تا وقتی که در آید شتر در سوفار سوزن و معنیش آنست که ایشان هرگز داخل بهشت نشوند چنان که شتر در چشمه سوزن هرگز داخل نمیشود و مراد اینست که چنان که این صورت هرگز وجود نگیرد ایشان نیز ببهشت نروند و از اینجا است که شاعر گفته که آنچه بر من میرود گر بر شتر رفتی ز غم- بر زدندی کافران در جنت المأوی علم فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ یعنی آن جناب ظاهر و آشکار شد از برای آن کوه بنشانه از نشانهای او و آن نشانه نوری بود از نورهائی که خدا آنها را آفریده که قدری از آنها را بر آن کوه انداخت فجعله و در قرآن جعله بدون فاء است دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً یعنی از هول و ترس پاره پاره شدن آن کوه با وجود عظمت و بزرگی آن فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ یعنی بازگشتم بسوی معرفت و شناختم بتو در حالی که عدول کننده ام از آنچه قوم من مرا بر آن داشتند از سؤال کردن از تو دیدن را و این توبه از گناه نبود زیرا که پیغمبران گناه نمیکنند نه گناه کوچک و نه بزرگ و رخصت خواستن پیش از سؤال بر او واجب نبود لیکن آن ادبی بود که آن را استعمال مینمود و خود را بآن میگرفت در هر زمان که میخواست که از او سؤال کند با آنکه گروهی روایت کرده اند که موسی در این باب رخصت طلبید و خدا او را رخصت داد تا آنکه قومش باین دانا شوند که دیدن بر خدا روانیست و قول او که وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ میگوید و منم اول مؤمنانی از آن گروه که با او بودند و از او خواسته بودند که از پروردگارش سؤال کند که خود را باو بنماید تا بسویش نظر کند باینکه تو دیده نمیشوی و ترجمه آیه در حدیث بعد از این می آید و اخباری که در این معنی روایت شده و مشایخ ما رضی اللّه عنهم آنها را در مصنفات خویش اخراج نموده اند در نزد من صحیح است و جز این نیست که من ایراد آنها را در این باب ترک نمودم بجهت ترس آنکه کسی که جاهل بمعانی آنها است که معانی و مقصود از آنها را نمیداند آنها را بخواند و بآنها تکذیب کند و باور ندارد و بخدا کافر شود او نمیداند و اخباری که احمد بن محمد بن عیسی آنها را در نوادر خویش ذکر کرده و آنها که محمد بن

احمد بن یحیی در جامع خود ایراد نموده در معنی دیدن خدا صحیح است که آنها را رد نمیکند مگر کسی که مکذب بحق یا جاهل بآن باشد و الفاظ آنها الفاظ قرآنست و هر خبری از آنها را معنیی است که تشبیه و تعطیل را نفی میکند و توحید را ثابت میگرداند و ائمه علیهم السلام ما را امر فرموده اند که با مردم سخن نکنیم مگر بر اندازه عقلهای ایشان و معنی دیدنی که در اخبار وارد شده علم است و بیانش آنست که دنیا خانه شکها و در شک افتادن و اندیشها است که در خاطر گذرد و چون روز قیامت شود از آیات خدا و امورش در ثواب و عقابش آنقدر از برای بندگان کشف و ظاهر شود که شکها بآن بر طرف شود و حقیقت قدرت خدای عز و جل معلوم گردد و تصدیق این در کتاب خدا لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ است یعنی هر آینه بتحقیق که بودی در دنیا در بیخبری از این روز پس برداشتیم از پیش دیده تو پوشش غفلت تو را پس دیده ات امروز بسبب کشف غطاء و رفع حجاب تیز است در دیدن آنچه نمیدیدی پس معنی آنچه در حدیث روایت شده که خدای عز و جل دیده می شود آنست که دانسته شود دانستن یقینی بجهت قول خدای عز و جل أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی و ننگریستی بسوی پروردگار خود یعنی دیدی و دانستی که چگونه کشیده و گسترانیده سایه را و قول آن جناب أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ یعنی آیا ندیدی بسوی آن کسی که با ابراهیم محاجه کرد و حجت آورد در باب پروردگارش و قول آن جناب أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ یعنی آیا ندیدی و نظر نکردی بحال آن کسانی که بیرون رفتند از خانها و منزلهای خویش و حال آنکه ایشان چندین هزار کس بودند و قول آن جناب أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ یعنی آیا نظر نکردی که چگونه کرد پروردگار تو با خداوندان پیل که ابرهه و لشکر اویند و امثال این آیات از دیدن دل و از دیدن چشم نیست و اما قول خدای عز و جل اذا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ معنیش آنست که چون خدای عز و جل از برای آن کوه ظاهر شد نشانی از نشانهای آخرت که کوهها بآن سراب می شود و سراب بفتح سین روشنی است که چون آب مینماید و آب نیست و نشانهائی که کوهها را پراکنده میسازد پراکنده ساختنی یعنی آنها را چون

ریگ روان میگرداند و پراکنده میسازد پس آن کوه ریزه ریزه شد و خاک گردید زیرا که آن طاقت برداشتن این نشان را نداشت و بعضی گفته اند که نور عرش از برایش ظاهر شد حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث نخعی قاضی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا فرمود که آن کوه در دریا فرورفت پس آن فرو میرود تا این ساعت یا تا روز قیامت و تصدیق آنچه من آن را ذکر کردم آن چیزیست که حدیث کرد ما را بآن تمیم بن عبد الله، بن تمیم قرشی «رضی» گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در نزد آن ملعون بود مأمون بآن حضرت گفت که یا بن رسول اللَّه آیا از قول تو این نیست که پیغمبران معصومند که از همه گناهان نگاه داشته شده اند فرمود بلی پس آن حضرت را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در آنچه او را سؤال نمود این بود که بآن حضرت گفت که پس معنی قول خدای عز و جل چیست وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که و آن هنگام که آمد موسی از برای میقات ما یعنی وقتی که ما مقرر فرموده بودیم و سخن گفت با او پروردگارش که کلام خود را باو شنوانید گفت پروردگارا بنما بمن طلعت خود را تا بنگرم بسوی تو خدا فرمود که هرگز نمی بینی مرا و لیکن بنگر بسوی این کوه یعنی کوه زبیر که بلندترین کوههاست پس اگر قرار گیرد و ثابت بماند در جای خود با وجود تجلی نور بر آن پس زود باشد که ببینی مرا پس آن هنگام که تجلی کرد پروردگارش از برای آن کوه گردانید آن را ریزه ریزه و پاره پاره و بر رو در افتاد موسی در حالی که بیهوش بود از ترس آنچه مشاهده نموده بود تا آخر آنچه در حدیث پیش از شرح گذشت تتمه سخن مأمون آنکه چگونه روا باشد که کلیم و همسخن خدا موسی بن عمران چنان باشد که این را نداند که خدای تعالی ذکره دیدن بر او روا نباشد تا آنکه او را سؤال کند باین سؤال حضرت امام رضا (ع) فرمود که کلیم خدا موسی بن عمران دانسته بود

که خدای تعالی از آن عزیزتر است که بدیدها دیده شود و لیکن چون خدای عز و جل با او سخن گفت و او را مقرب و نزدیک گردانید در حالی که همراز بود بسوی قوم خود برگشت و ایشان را خبر داد که خدای عز و جل با او سخن گفته و او را مقرب ساخته و با او مناجات نموده و راز فرموده گفتند که هرگز بتو ایمان نیاوردیم و تو را تصدیق نکنیم تا آنکه سخن او را بشنویم چنان که تو شنیده آن قوم هفتصد هزار مرد بودند و موسی از جمله ایشان هفتاد هزار نفر را برگزید بعد از آن از هفتاد هزار نفر هفت هزار نفر را برگزید و از آن هفت هزار نفر هفتصد نفر را برگزید و از آن هفتصد نفر هفتاد نفر را برگزید از برای وقتی که پروردگارش مقرر و معین فرموده بود و با ایشان بسوی طور سیناء که کوه پر درخت است بیرون رفت و ایشان را در پائین آن کوه بازداشت و موسی (ع) بسوی طور بالا رفت و از خدای تبارک و تعالی سؤال کرد که با او سخن گوید و سخنش را به ایشان بشنواند پس خدای عز ذکره با او سخن گفت و ایشان سخن خدا را از بالا و زیر و راست و چپ و پشت سرو پیش رو شنیدند زیرا که خدای عز و جل آن را در درخت احداث فرموده و پدید آورده بود بعد از آن آن را از آن درخت منبعث و برانگیخته گردانید تا آنکه آن را از همه وجوه و اطراف و جوانب شنیدند و گفتند که لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ یعنی هرگز تو را تصدیق نکنیم و ایمان نیاوریم از برای تو باینکه اینک که ما آن را شنیده ایم سخن خدا است حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً یعنی تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم و در آن هنگام که این قول عظیم و گفتار بزرگ را گفتند و استکبار و بزرگی نمودند و سرکشی کردند خدا صاعقه را بر ایشان فرستاد و صاعقه آتشی است که از آسمان افتد پس آن صاعقه ایشان را گرفت بستم ایشان که عبارت است از سؤال رؤیت و همه مردند پس موسی عرض کرد که ای پروردگار من ببنی اسرائیل چه بگویم در وقتی که بسوی ایشان برگردم و بگویند که تو ایشان را بردی و کشتی ایشان را زیرا که تو صادق و راستگو نبودی در آنچه ادعا کردی از مناجات و همرازی خدا با تو پس خدا ایشان را زنده گردانید و با او برانگیزانید بعد از

آن گفتند که اگر خدا را سؤال میکردی که خود را بتو بنماید که بسوی او نظر کنی هر آینه تو را اجابت میفرمود و تو ما را خبر میدادی که آن جناب چگونه است پس ما او را می شناختیم چنان که حق معرفت و شناخت او است موسی (ع) فرمود که ای قوم من بدرستی که خدا بدیدها دیده نمیشود و او را کیفیت و چگونگی نیست و جز این نیست که بآیاتش شناخته می شود و او را بعلاماتش میدانند گفتند که هرگز تو را تصدیق نخواهیم کرد تا آنکه از او سؤال کنی موسی (ع) عرض کرد که ای پروردگار من بدرستی که تو گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو داناتری بصلاح ایشان خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که ای موسی آنچه را که از تو سؤال کرده اند از من سؤال کن که من هرگز تو را بجهل و نادانی ایشان مؤاخذه و بازخواست نخواهم کرد پس موسی در نزد این نوید بعرض رسانید که پروردگارا طلعت خود را بمن بنما تا بسویت نظر کنم فرمود که هرگز مرا نخواهی دید و لیکن نظر بسوی این کوه کن پس اگر قرار گیرد و در جای خود ثابت بماند و حال آنکه آن فرو میرود پس بزودی مرا خواهی دید و چون پروردگارش از برای آن کوه تجلی نمود بنشانه از نشانهایش آن را ریزه ریزه گردانید و موسی بیهوش بر رو در افتاد و آن هنگام که بهوش باز آمد گفت پاک و منزه می شمارم تو را تبت الیک میگوید که بازگشتم بسوی معرفتم بتو از جهل قومم و من اول مؤمنان از ایشانم باینکه تو دیده نمیشوی. مأمون گفت که از برای خدا است خوبی تو یا ابا الحسن که مؤلف میگوید که این حدیث طوی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این را بتمامه در کتاب عیون اخبار الرضا اخراج کرده ام و اگر همه اخباری را که در معنی دیدن خدا روایت شده ایراد مینمودیم کتاب بذکر و شرح آنها و اثبات صحت آنها طول میکشید و کسی که خدای تعالی ذکره او را از برای راه راست توفیق داده بهمه آنچه از ائمه علیهم السلام باسانید صحیحه وارد می شود ایمان آورد و از برای ایشان تسلیم کند و در آنچه بر او مشتبه شود امر را بسوی ایشان برگرداند زیرا که قول ایشان قول خدا و امر ایشان امر خدا است و ایشان نزدیکترین خلق اند بسوی خدای عز و جل و داناترین ایشان باو صلوات الله علیهم اجمعین.

ص: 115

«باب نهم» در بیان قدرت خدا و قدرت بمعنی توانائی است

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی اسحق خفاف که گفت حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که عبد اللّٰه دیصانی بنزد هشام بن حکم آمد و باو گفت که آیا تو را پروردگاری هست که تو را پرورش دهد گفت بلی دیصانی گفت که آیا آن پروردگار قادر است گفت بلی قادر است و بر همه کس و همه چیز قهر و غلبه دارد دیصانی گفت میتواند که همه دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که تخم بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد هشام گفت که مرا مهلت ده تا تو را در این باب جواب گویم گفت که یک سال تو را مهلت دادم پس از نزد هشام بیرون آمد و هشام سوار شد و بخدمت حضرت صادق (ع) روانه گردید و چون بر در خانه امام (ع) رسید و اذن طلبید او را اذن دادند و داخل خانه گردید و بحضرت (ع) عرض کرد که یا ابن رسول الله عبد اللّٰه دیصانی از من مسأله پرسیده که بسیار مشکل است و در جواب آن اعتماد بر کسی ندارم مگر بر خدا و بر تو حضرت صادق (ع) فرمود که تو را از چه چیز سؤال نمود عرض کرد که چنین و چنین بمن گفت و قصه را نزد حضرت شرح کرد حضرت صادق (ع) فرمود که ای هشام چند حواس داری عرض کرد که پنج حواس فرمود که کدام یک از آنها کوچکتر است عرض کرد که ناظر و آن مردمک دیده است فرمود که قدر ناظر چه قدر است عرض کرد مانند دانه عدس یا از آن کوچکتر است فرمود که ای هشام در پیش رو و بالای سرت نظر کن و مرا بآنچه می بینی خبر ده عرض کرد که آسمان و زمین و خانها و قصرها و خاک و کوهها و نهرها را می بینم حضرت صادق (ع) فرمود که آن کسی که قدرت دارد که آنچه تو آن را می بینی در چیزی که بقدر دانه عدس یا کوچکتر از آن باشد داخل کند قادر است که همه دنیا را در تخم مرغی داخل کند و دنیا کوچک نشود و آن تخم بزرگ نگردد هشام

بر او نگون گردید و دستها و سر و پایهای آن حضرت را بوسید و عرض کرد که یا ابن رسول اللّه آنچه فرمودی مرا بس است و بمنزل خود برگشت و بامداد که شد دیصانی نزد وی آمد و گفت که ای هشام نزد تو آمده ام که بر تو سلام کنم و نیامده ام که جواب را خواسته باشم هشام گفت که اگر آمده که جواب را بستانی این جواب را بگیر عبد اللّه دیصانی از پیش هشام بیرون رفت و کسی او را خبر داد که هشام بر حضرت صادق (ع) داخل شده و حضرت این جواب را باو تعلیم فرموده پس دیصانی رفت تا بر در خانه حضرت صادق (ع) آمد و اذن خواست که بر آن حضرت داخل شود او را اذن دادند و چون داخل شد و نشست بحضرت عرض کرد که یا جعفر بن محمد مرا بر معبودم رهنمائی کن حضرت صادق (ع) باو فرمود که اسم تو چیست دیصانی از نزد حضرت بیرون آمد و او را باسمش خبر نداد یارانش باو گفتند که چگونه حضرت را باسم خود خبر ندادی و چرا آن را باو نگفتی گفت که اگر باو گفته بودم که اسمم عبد اللّه است لا محاله میگفت که کیست آن کسی که تو او را بنده باو گفتند که بسویش برگردد و باو بگو که تو را بر معبودیت دلالت کند و تو او را از نامت نپرسد دیصانی بسوی حضرت برگشت و بخدمتش عرض کرد که یا جعفر بن محمد مرا بر معبودم دلالت کن و مرا از نامم مپرس حضرت صادق (ع) باو فرمود که بنشین ناگاه پسر کوچکی از خود را دید که تخمی در دستش بود و بآن بازی میکرد حضرت صادق (ع) فرمود که ای پسر این تخم را بمن ده پسر آن تخم را بحضرت داد حضرت صادق (ع) فرمود که ای دیصانی این حصاریست محکم و سرپوشیده که از برایش پوست ستبریست و در زیر این پوست ستبر پوستی است نازک و در زیر آن پوست نازک زرده ایست چون پارچه از طلای گداخته و سفیده ایست مانند پارچه از نقره گداخته نه آن زرده که چون طلای روانست با سفیده که مانند نقره گداخته است میامیزد و نه آن سفیده که مانند نقره گداخته است با زرده که چون طلای روان است مخلوط میگردد و این تخم بر حال خود است و هیچ صاحب اصلاحی از آن بیرون نیامده که از صلاحش خبر دهد و هیچ مفسدی در آن داخل نشده که از فسادش خبر آورد و معلوم نمیشود که از برای تو خلق شده یا از برای ماده که می شکافد و از آن رنگها بیرون می آید چون رنگهای طاوسان آیا از

برای این تخم مدبری را می بینی که تدبیر و صلاح اندیشی آن نموده باشد راوی میگوید که دیصانی مدتی طولانی سر خویش را بزیر انداخت بعد از آن گفت شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است در حالتی که یگانه است و او را شریکی نه و آنکه محمد (ص) بنده و رسول او است و تو امام و پیشوا و حجتی از جانب خدا بر خلقش و من توبه کارم از آنچه در آن بودم.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از بعضی از اصحاب ما که گفت ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) بقبری از قبرهای خاندانش گذشت و دستش را بر آن قبر گذاشت و فرمود خدای من قدرت ظاهر شد و هیبتش ظاهر نشد پس تو را نشناختند و تو را باندازه در آوردند و اندازه کردن بر غیر آن چیزیست که تو را با آن وصف کردند و من ای خدای من بیزارم از آنان که تو را بتشبیه طلب کردند هیچ چیز مانند تو نیست خدای من و تو را در نیافتند و ظاهر آنچه با ایشان است از نعمتهای تو دلیل ایشان است بر تو اگر تو را شناخته بودند و در آفریدگانت ای خدای من وسعت و گشاده گیست از آنکه تو را فرا گیرند و در تو افتند بلکه تو را با آفریدگانت برابر ساختند و از این جهت تو را نشناختند و بعضی از آیات و نشانهای تو را پروردگار گردانیدند و بآن تو را وصف نمودند ای پروردگار من تو برتری داری از آنچه قائلان بتشبیه تو را بآن وصف کردند.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت گروهی از پس نهر بلخ که آن را جیحون گویند بخدمت امام رضا (ع) آمدند و بآن حضرت عرض کردند که بنزد تو آمده ایم که تو را از سه مسأله سؤال کنیم پس اگر در آنها ما را جواب دادی میدانیم که تو عالمی حضرت فرمود که سؤال کنید عرض کردند که ما را خبر ده از خدا که در کجا بود و چگونه بود و اعتمادش یعنی در آفریدن آنچه آفریده بر چه چیز بود

حضرت فرمود که خدای عز و جل حقیقت حال را که چگونه و چون سؤال از آنست بعرصه وجود آورده بی آنکه چگونگی و چونی باشد و حقیقت مکان را که کو و کجا سؤال از آنست موجود فرموده بی آنکه کو و کجائی باشد و اعتمادش بر قدرتش بود گفتند که شهادت میدهیم که تو عالمی.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته است که مصنف این کتاب میگوید که مقصود آن حضرت بفرموده اش که اعتمادش بر قدرتش بود یعنی بر ذاتش بود زیرا که قدرت از صفات ذات خدای تعالی یعنی عین آنست: حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللّٰه از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن علی کوفی از عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم از احمد بن محمد میثمی که گفت در نزد ابو منصور طبیب بودم که گفت مردی از اصحاب من مرا خبر داد و گفت که من و ابن ابی العوجاء و عبد اللّٰه بن مقفّع در مسجد الحرام بودیم پس ابن مقفّع گفت که این خلق را می بینید و بدستش بسوی موضوع طواف اشاره نمود از ایشان یک نفر نیست که من نام انسانیت را از برای او ثابت گردانم مگر آن شیخ که نشسته است یعنی جعفر بن محمد اما باقی ماندگان فرومایگان اراذل و چهار پایانند بن ابی العوجاء گفت که چگونه این نام را از برای آن شیخ ثابت میگردانی و از برای این گروه ثابت نمیدانی گفت زیرا که من در نزد او چیزی چند دیده ام که آن را در نزد ایشان ندیده ام ابن ابی العوجاء گفت که ناچار باید که آنچه در شان او گفتی از او امتحان کنیم تا معلوم شود راوی میگوید که ابن مقفّع گفت که این را بفعل میاور زیرا که من میترسم که آنچه را که در دست داری بو تو فاسد گرداند و طریقی که داری بدلیل و برهان باطل سازد ابن ابی العوجاء گفت که اعتقاد تو این نیست و لیکن میترسی که اعتقاد تو در خصوص مدح آن حضرت و فرمود آوردنت او را در محلی که وصف کردی در نزد من سست و ضعیف گردد ابن مقفّع گفت که چون در ماده من این توهم نمودی و در باب من این دروغ را گمان کردی برخیز و بخدمتش برو و آنچه میتوانی خود را از لغزش محافظت کن و دقیقه غافل مشو و عنان خویش را بسوی مدارائی و سهل انگاری میل مده

بلکه آن را محکم نگاه دار که بمحض اندک سهل انگاری تو را ببندی مبتلی میکند که از آن خلاصی نداشته باشی و با او در آنچه بتو نفع می بخشد و تو را ضرر میرساند از بحث و جواب نهایت جد و جهد بعمل آور و هر چه میتوانی بحث و گفتگو بکن چنان که در خرید و فروخت مبصری میکنند و قیمت مبیع را کم و زیاد مینمایند راوی میگوید که ابن ابی العوجاء برخاست و من و ابن مقفّع ماندیم و در آنجا با هم نشستیم چون ابن ابی العوجاء بسوی ما برگشت گفت که ای پسر مقفّع اینکه آدمیزاده نیست چه آنچه در او موجود است معهود آدمی نباشد و این کمال نه در خور بشر است و اگر در دنیا روحانیی باشد که چون خواهد در ظاهر صاحب جسم و جسد شود و چون خواهد در باطن روح صرف گردد که از علائق جسمانی فارغ باشد منحصر است در همین شخص ابن مقفّع بوی گفت که چه وضع اتفاق افتاد که چنین میگوئی گفت در نزد او نشستم و چون در نزد او کسی غیر از من نماند مرا ابتداء فرمود که اگر امر بوضعی باشد که این گروه یعنی اهل طواف که مسلمانانند میگویند و حال آنکه امر چنانست که ایشان میگویند ایشان سالم اند و شما هلاک شده اید و اگر امر بوضعی باشد که شما میگوئید و حال آنکه چنان نیست که شما میگوئید شما و ایشان با هم برابرید من بآن حضرت گفتم که خدا تو را رحمت کند ما چه میگوئیم و ایشان چه میگویند قول من و قول ایشان نیست مگر یکی و فرقی ندارد فرمود که چگونه قول تو قول ایشان یکی باشد و حال آنکه ایشان میگویند که ایشان را معاد و ثواب و عقابی هست و باین اعتقاد دارند که آسمان را خدائی است که او را در آن عبادت میکنند و آنکه آسمان آبادانست و شما گمان میکنید که که آسمان ویرانست که هیچ کس در آن نیست ابن ابی العوجاء گفت که من این را از او غنیمت شمردم و باو گفتم که اگر امر چنان باشد که تو میگوئی چه چیز خدا را منع کرده است از آنکه از برای خلق خود ظاهر شود و ایشان را بسوی عبادتش بخواند تا از ایشان دو نفر با هم اختلاف نکنند و چرا از ایشان متعجب شده و در پرده رفته که کسی که او را نمی بیند و چرا پیغمبران را بسوی ایشان فرستاده و اگر بخودی خود متوجه ایشان میشد بسوی ایمان باو نزدیکتر بود حضرت بمن فرمود که وای بر تو و چگونه از تو متعجب شده

آنکه قدرتش را در نفس تو بتو نموده تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی و بزرگت کرده بعد از آنکه خورد بودی و توانائیت داده بعد از آنکه ناتوانی داشتی و ناتوانیت داده بعد از آنکه توانائی داشتی و بیمارت کرده و بعد از آنکه تندرست بودی و تندرستت کرده بعد از آنکه بیمار بودی و خشنودیت نموده بعد از آنکه خشم داشتی و خشمت داده بعد از آنکه خوشنود بودی و اندوهت داده بعد از آنکه دشمنی داشتی و شادیت داده بعد از آنکه اندوه داشتی و دوستیت داده بعد از آنکه شادی داشتی دشمنیت داده بعد از آنکه دوستی داشتی و عزم و آهنگ داده بعد از آنکه سستی داشتی و سستیت داده بعد از آنکه عزم داشتی و دل بر آن گذاشته بودی و خواهشت داده بعد از آنکه ناخوش داشتی و کراهتت داده بعد از آنکه خواهش داشتی و رغبتت داده بعد از آنکه ترس داشتی و ترس داده بعد از آنکه رغبت داشتی امیدواریت داده بعد از آنکه نومید بودی و نومیدیت داده بعد از آنکه امیدواری داشتی و آنچه در خیالت نبوده بخاطرت آورده که در دلت خطور کند و آنچه تو معتقد آن بوده و در دلت قرار و استقرار یافته و محکم گردیده از ذهنت دور ساخته و بیرون برده و پیوسته قدرت خدا را که در نفس من بود بر من میشمرد و همه آن چیزی بود که من آن را دفع نمیتوانستم نمود تا آنکه گمان کردم که زود باشد که بر من غالب شود در آنچه در میان من و او بود.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد اللّه از احمد بن ابی عبد اللّه از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از آنکه او را ذکر کرده از حضرت صادق (ع) که فرمود شیطان بعیسی بن مریم (ع) گفت که آیا پروردگارت بر این قدرت دارد که زمین را در تخم مرغی داخل گرداند که زمین کوچک نشود و تخم مرغ بزرگ نشود عیسی (ع) باو فرمود که وای بر تو بدرستی که خدا بناتوانی و درماندگی وصف نمیشود و کی تواناتر است از کسی که زمین را لطیف و نرم و نازک و تخم را بزرگ گرداند.

پدرم رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ربعی بن عبد اللّه از فضیل بن یسار که گفت شنیدم از

حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای عز و جل را وصف نمیتوان نمود و گفت که زراره گفت که حضرت باقر (ع) فرمود که خدای عز و علا را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال آنکه در کتاب خویش فرموده که وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی و اندازه نکردند خدا را حق اندازه او که او را تعظیم نکردند چنان که سزای تعظیم او است و او را نشناختند چنان که حق شناخت او باشد حضرت فرمود پس وصف نمیشود باندازه اش مگر آنکه از آن بزرگتر باشد حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حسین بن ابی حمزه که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود پدرم (ع) فرمود که محمد بن حنفیه مرد شجاع دلیری بود که از چیزی نمیترسید و بدستش اشاره فرمود و در خانه خدا طواف مینمود حجاج او را استقبال کرد و رو بسوی او آورد و گفت که قصد کرده ام که آنچه را که چشمهایت در آنست بزنم یعنی گردنت را بزنم و سرت را بردارم محمد بآن ملعون گفت که نچنانست بدرستی که خدای تبارک و تعالی اسمه را در هر روز در خلقش سیصد لحظه یا لمحه است و شاید که یکی از آنها تو را از من باز دارد و لحظه بفتح لام یک بار نگه کردنست بگوشه چشم و لمحه بر وزن لحظه درخشیدن برق است و یک بار اندک دیدن چیزی را و هر دو کنایه است از التفات.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی صیرفی از علی بن حماد از مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی قدرتش اندازه نمیشود و بندگان بر وصف کردنش قدرت ندارند و بکنه علم و مبلغ عظمتش نمیرسند و چیزی غیر از او نیست و او نوریست که ظلمتی در آن نیست و راستی که دروغی در آن نیست و عدلی که ستمی در آن نیست و حقی که باطلی در آن نیست پیوسته همچنین بوده و همواره همچنین خواهد بود در ابد الآباد و روزگاران و همچنین بوده در وقتی که نه زمینی بود و نه آسمانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی و نه ستارگانی و نه ابری و نه بارانی و نه بادهائی

بعد از آن خدای تبارک و تعالی دوست داشت که خلقی را بیافریند که عظمتش را تعظیم نمایند و بزرگیش را بزرگ دانند و بزرگواریش را بزرگ قدر گردانند بعد از آن فرمود که دو ظل و دو سایه باشید پس بودند چنان که خدای تبارک و تعالی فرمود.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی قول آن حضرت که آن جناب نور است یعنی نور بخش و رهنما است و معنی قول آن حضرت که دو سایه باشید روح مقدس و بنا بر بعضی از نسخ توحید روح القدس و فرشته مقرب است و مراد از آن اینست که خدا بود و هیچ چیز با او نبود پس خواست که پیغمبران و حجتهای خویش صلوات اللّه علیهم و شاهدهای خود را بیافریند و پیش از ایشان روح مقدس را آفرید و روح مقدس همانست که خدای عز و جل بواسطه او پیغمبران و شاهدان و حجتهای خود را صلوات اللّه علیهم تأیید و تقویت میکند و او همانست که ایشان را از مکر شیطان و وسوسه های او حراست و پاسبانی میکند و ایشان را راست و درست می- سازد و توفیق میدهد و باندیشه های راست که در دل سر زند امداد و کمک مینماید بعد از آن روح الامین را آفرید که بر پیغمبران خدا با وحی از آن جناب عز و جل فرود آمد و خدا بایشان فرمود که دو سایه باشید سایه دار از برای پیغمبران و رسولان و حجتها و شاهدان من پس دو سایه بودند سایه دار از برای پیغمبران و رسولان و حجتها و شاهدان آن جناب چنان که خدای عز و جل فرموده بود و ایشان را باین دو سایه اعانت مینمود و بر دستهای این دو فرشته ایشان را نصرت میداد و باین دو خلق ایشان را حراست میفرمود و بنا بر این معنی پادشاه عادل را ظل اللّه گفته اند که سایه خداست در زمینش از برای بندگانش که مظلوم بسوی او جا میگیرد و ترسان لرزان باو ایمن میگردد و راه باو امنیت بهم میرساند و ضعیف بیاری او از قوی داد خود را می ستاند و این پادشاه عادل که ظل اللّه باشد همان پادشاه و سلطان خدا و حجت او است که زمین از او خالی نباشد تا آنکه قیامت برپا شود.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللّه از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه از ابو ایوب مدائنی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از حضرت

صادق (ع) که فرمود بامیر المؤمنین (ع) عرض شد که آیا پروردگارت بر این قدرت دارد که دنیا را در تخم مرغی داخل کند بی آنکه دنیا کوچک شود یا تخم بزرگ شود فرمود که خدای تبارک و تعالی بسوی عجز منسوب نمیشود و آنچه تو مرا سؤال کردی نمیتواند که باشد.

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد اللَّه بن از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان از حضرت صادق (ع) که فرمود مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) عرض کرد که آیا خدا میتواند که زمین را در تخم مرغی داخل کند که زمین کوچک نشود و تخم بزرگ نشود حضرت بآن مرد فرمود که وای بر تو بدرستی که خدا بعجز موصوف نمیشود و کی تواناتر است از کسی که زمین را لطیف و نازک و تخم را بزرگ گرداند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را پدرم از جدش احمد بن ابی عبد اللَّه از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت مردی بخدمت امام رضا (ع) آمد و عرض کرد که آیا پروردگارت میتواند که آسمانها و زمین و آنچه را که در میانه اینها است در تخم مرغی قرار دهد فرمود آری و در کوچکتر از تخم مرغ نیز و آنها را در چشم تو قرار داده و آن کمتر از تخم مرغی است زیرا که تو هر گاه آن را بگشائی آسمان و زمین و آنچه را که در میانه آنها است ببینی و اگر میخواست تو را از آنها کور میگردانید که آنها را نبینی.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم علوی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از محمد بن عروه که گفت بخدمت امام رضا (ع) عرض کردم که خدا چیزها را بقدرت آفریده یا بغیر قدرت فرمود جائز نیست که چنان باشد که چیزها را بقدرت آفریده باشد زیرا که تو چون بگوئی که چیزها را بقدرت آفریده گویا که تو قدرت را چیزی از غیر او قرار داده و آن را آلت از برایش گردانیده که بآن چیزها را آفریده و این شرک است و چون بگوئی که چیزها را بقدرتی

آفریده جز این نیست که او را وصف میکنی باینکه آن جناب باقتدارش بر آنها و قدرت آنها را قرار داده و آفریده و لیکن او ضعیف نیست و عجز ندارد و بغیر خود محتاج نیست.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که ما چون بگوئیم که خدا پیوسته قادر و توانا بوده بآن نفی عجز را از او اراده داریم و اثبات چیزی را با او اراده نداریم زیرا که آن جناب عز و جل پیوسته یکی بوده که هیچ چیز با او نبوده و بزودی فرق میانه صفات ذات و صفات افعال را در بابش بیان خواهم کرد ان شاء اللّه تعالی.

حدیث کرد ما را حمزه بن علوی رحمه اللّه گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا بآن معنی که گذشت فرمود که آن جناب یگانه واحدی الذات است که شائبه ترکیب و تعدد در آن نیست و از خلقش جدا است و خود را باین وصف فرموده و او بهر چیزی احاطه دارد باشراف و إحاطه و قدرت لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ یعنی دور نمیشود از او همسنگ ذره از ذرات آفتاب یا مورچه سرخ در آسمانها و نه در زمین و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر و حضرت فرمود یعنی باحاطه و علم نه بذات زیرا که مکانها محدود است که حدود چهارگانه آنها را فراهم آورده و گرداگرد آنها را فرو گرفته پس هر گاه بذات باشد گرداگرد فرو گرفتن بر او لازم آید.

حدیث کرد ما را تمیم بن عبد اللّه، بن تمیم قرشی گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت که در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در نزد او بود مأمون بآن حضرت عرض کرد که یا ابن رسول اللّه آیا از قول تو این نیست که پیغمبران معصوم اند حضرت

فرمود بلی از قول من است پس او را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در آنچه او را سؤال نمود این بود که بآن حضرت عرض کرد که پس مرا خبر ده از قول إِبْراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی پروردگار را بنما بمن که چگونه زنده میگردانی مردگان را خدا فرمود که آیا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده ای باینکه من مرده را زنده میتوانم کرد ابراهیم گفت بلی ایمان آورده ام و تصدیق نموده ام و لیکن این سؤال و استدعاء که کردم از برای آنست که دلم بیارامد و ساکن گردد چه یقینی که در عین الیقین است قوی تر باشد از یقینی که در علم الیقین است حضرت امام رضا (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی بسوی ابراهیم (ع) وحی فرموده بود که من از بندگان خود آشنائی را فرا خواهم گرفت که اگر زنده گردانیدن مردگان را از من سؤال کند او را اجابت کنم پس در دل ابراهیم (ع) افتاد که او همان آشنا است و گفت که رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی و حضرت فرمود یعنی بر آشنائی قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ یعنی گفت خدا که اگر مشاهده این حال را میخواهی پس فراگیر چهار عدد از مرغان را پس میل ده آنها را بسوی خود یا پاره پاره کن آنها را در حالتی که میل دهنده و ضم کننده باشی بسوی خود بعد از آن قرار ده بر هر کوهی از آن مرغان پاره پاره شده و در هم کوفته و ممزوج ساخته پاره را بعد از آن بخوان این مرغان را بنامهای ایشان و بگو بیائید تا بیایند تو را در حالی که شتابان باشند یعنی در پریدن یا دویدن و بدان که خدای تعالی غالبی است صاحب حکمت که عاجز و درمانده نباشد از آنچه خواهد و هر چه سازد درست و استوار سازد پس ابراهیم (ع) کرکس و بط و طاوس و خروسی را گرفت و آنها را پاره پاره کرد بپاره های کوچک و آنها را بهم آمیخت بعد از آن بر هر کوهی از آن کوهها که در حوالی او بود و آنها ده کوه بود پاره از آنها را قرار داد و منقارهای آنها را در میان انگشتان خویش قرار داد و آنها را به نام های آنها خواند و دانه و آبی را در نزد خود گذاشت پس آن پارها بپرواز آمدند و بعضی

از آن پاره ها بسوی بعضی پریدند تا آنکه تنها درست شد و هر تنی آمد تا آنکه بگردن و سرش چسبیدن و ابراهیم (ع) منقارهای آنها را رها کرد و آنها پرواز کردند بعد از آن فرود آمدند و از آن آب آشامیدند و از آن دانه برچیدند و گفتند که ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده دارد ابراهیم (ع) فرمود بلکه خدا زنده میگرداند و میمیراند و او بر هر چیزی توانا است مأمون گفت که یا ابا الحسن خدا در تو برکت دهد و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی است و ما موضع حاجت را از آن فرا گرفتیم.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از حسن بن علی خزاز از مثنی حناط از ابو جعفر که او را محمد بن نعمان گمان دارم که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ یعنی و او است خدا در آسمانها و در زمین حضرت فرمود که او همچنین است در هر جایی عرض کردم بذات خویش یعنی در هر جا که بودنش بذات است فرمود وای بر تو بدرستی که مکانها اندازها است و چون بگوئی که بذاته در مکانی است تو را لازم آید که بگوئی در اندازها است و غیر آن و لیکن آن جناب از قدرتش از خلقش جدا است و از روی علم و قدرت و احاطه و سلطنت احاطه دارد بآنچه آفریده و علمش بآنچه در زمین است کمتر نیست بآنچه در آسمانست و چیزی از او دور نمیشود و چیزها از برایش برابر است از روی علم و قدرت و سلطنت و ملک و احاطه.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم که گفت ابو شاکر دیصانی گفت در قرآن آیه هست که موافق اعتقاد ما است که خدا را دو تا میدانیم گفتم آن آیه کدام است گفت که وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ یعنی و او آن خدائی است که در آسمان خدا و معبود فرشتگان و در زمین خدا و معبود جن و انس است و مراد که در آنست که آن جناب مستحق آنست که جمیع خلائق او را عبادت کنند و روی ارادت بسوی او آورند هشام میگوید که من ندانستم که او را

چه جواب گویم بعد از آن بحج رفتم و حضرت صادق (ع) را باین خبر دادم. فرمود که این سخن سخن زندیق خبیث پلید است چون بسوی او برگردی باو بگو که نام تو در کوفه چیست چه او خواهد گفت فلانی بعد از آن باو بگو که نام تو در بصره چیست خواهد گفت که فلانی و چون همان نام را بگوید بگو که همچنین است خدا که پروردگار ما است در آسمان خدا و در زمین خدا و در دریاها خدا و در هر جا خدا است هشام میگوید که پس از سفر بازگشتم و در نزد ابو شاکر آمدم و او را خبر دادم گفت که این حجاز نقل شده و از آنجا باینجا آمده.

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر از حسن بن محبوب از مقاتل بن سلیمان که گفت حضرت ابو عبد الله صادق (ع) فرمود که چون موسی (ع) بسوی کوه طور بالا رفت و با پروردگار خود مناجات نمود عرض کرد که ای پروردگار من خزینهای خود را بمن بنما فرمود که ای موسی جز این نیست که خزینهای من چون چیزی را اراده کنم آنست که بآن میگویم که باش پس میباشد.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که از جمله دلیل بر اینکه خدای تعالی قادر است آنست که چون ثابت شده که جهان صنعت از برای صانعی است و کارگری آن را ساخته و ما نیافتیم یا روا نباشد که کسی چیزی را بسازد که بر آن قادر نیست بدلالت آنکه شخص زمین گیر رفتن از او واقع نمیشود و عاجز فعل و کاری از برایش میسر نباشد درست شد که آنکه آن را ساخته قادر است و اگر غیر این جائز باشد هر آینه پرواز کردن از ما جائز باشد با فقدان آنچه پرواز بآن میباشد از آلت و هر آینه دریافتن از برای ما صحیح باشد و اگر چه حاسه نداشته باشیم و آن را نیابیم و چون تجویز کردن این خروج و بیرون رفتن از معقول بود اول که ناتوانی خدا باشد در نامعقولی مثل آن خواهد بود.

«باب دهم» در بیان علم خدا و علم در لغت بمعنی دانستن است

و آن نقیض جهل است یعنی نادانی و حد آن بنا بر مختار احاطه کردن بچیزیست بر آنچه آن چیز بر آنست.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد مرا موسی بن عمران از عمویش حسین بن یزید نوفلی از سلیمان بن سفیان که گفت حدیث کرد مرا ابو علی قصاب گفت که در نزد حضرت صادق (ع) بودم و گفتم که حمد از برای خدا است باندازه منتهی و پایان علم او حضرت فرمود این را مگو که علم او را پایانی نیست.

پدرم رحمه اللَّه و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما اللَّه گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از کاهلی که گفت بامام موسی کاظم نوشتم در دعائی که حمد از برای خدا است باندازه منتهای علمش حضرت بمن نوشت که البته مگو منتهای علمش چه آن را منتهائی نیست و لیکن بگو که منتهای رضا و خوشنودی او چه منتهای رضایش از بندگان آنست که آنچه را که بآن امر فرموده بجا آورند و آنچه را که از آن نهی نموده ترک نمایند و این چیزیست که نهایت دارد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد مرا موسی بن عمران از حسین بن یزید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) که فرمود علم از کمال خدا است پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از ابو الحسن صیرفی از بکار واسطی از ابو حمزه ثمالی از حمران بن اعین از حضرت باقر (ع) که در باب علم خدا فرمود که آن چون دست تو است نسبت بتو

مترجم گوید که بعد از این حدیث در کتاب مسطور است که در آن الحاقی است و در میانه دو سطر بخط بعضی از مشایخ رحمه اللَّه میگوید که این غلطی است از راوی و صحیح خبر اول است و امام از آن بزرگوارتر است که خدای سبحانه را تبعیض کند بعلمش نسبت از او چون بودن دست انسان نسبت باو و احمد بن محمد موصل این را در آن الحاق کرده و گفته است که امام (ع) مردم را خطاب میکند و با ایشان گفتگو مینماید بر اندازه فهما و کنه عقلهای ایشان و در این روایت چیزی نیست که با روایتی که پیش از آنست منافات داشته باشد زیرا که قول آن حضرت در علم که آن چون دست تو است نسبت بتو این را اراده فرموده است که چنان که دست انسان از کمال او است همچنین خدای سبحانه عالم بودنش از کمال او است و اگر عالم بودنش نمیبود کامل نبود چنان که انسان اگر از برایش دستی نباشد کامل نباشد و بنا بر این در میانه این دو خبر منافاتی نیست و محمد بن علی مؤلف این کتاب گفته که مقصود آنست که علم غیر او نیست و آنکه آن از صفات ذات او است زیرا که خدای عز و جل ذاتی است بغایت دانای شنوای بینا و جز این نیست که ما باینکه او را بعلم وصف میکنیم نفی جهل و نادانی را از او اراده داریم و نمیگوئیم که علم غیر او است زیرا که ما در هر زمان که این را بگوئیم و بعد از آن بگوئیم که خدا پیوسته عالم بوده چیز قدیمی را با او اثبات کرده ایم که همیشه بوده و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از منصور بن حازم از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که مرا خبر ده که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت آیا چنان نیست که در علم خدا بوده باشد راوی میگوید که حضرت فرمود بلی پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللَّه از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از علی بن اسماعیل و ابراهیم بن هاشم هر دو از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم که گفت از او یعنی حضرت صادق (ع) سؤال کردم که آیا

امروز چیزی میباشد که در علم خدای عز و جل نبوده باشد فرمود نه بلکه در علم آن جناب بوده پیش از آنکه آسمانها و زمین را ایجاد کند.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی» گفت که حدیث کرد مرا پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از محمد بن اسماعیل بن بزیع از یونس از ابو الحسن از جابر که گفت حضرت باقر (ع) فرمود که خدای عز و جل نامهایش مبارک بوده و در علو کنه خویش برتری داشته یگانه ایست که در توحیدش بیگانگی متوحد شده بعد از آن آن را بر خلقش جاری گردانیده پس او یگانه ایست پناه نیازمندان و پادشاهی بغایت پاکیزه که هر چیزی او را می پرستد و بسوی او قصد میکند و بالاتر است از آنچه ما شاید بآن برسیم و پروردگار ما هر چیزی را فرو گرفته از روی علم.

حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب گفت که حدیث کرد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصفهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن بشار از أبو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام که گفت او را سؤال کردم که آیا خدا میداند آن چیزی را که موجود نشده آنکه اگر میبود چگونه می بود یا نمیداند مگر آنچه را که میباشد و خواهد بود فرمود که خدای تعالی عالم است بچیزها پیش از بودن چیزها خدای عز و جل فرمود که إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی بدرستی که ما چنان بودیم که حافظان اعمال را امر بنوشتن میکردیم یعنی ایشان را میفرمودیم تا می نوشتند آنچه را که بودید که میکردید چه مراد از کتاب ناطق بحق که پیش از این مذکور است کتاب مکنونست که قلم بامر خدا آنچه را که بوده و آنچه را که خواهد بود تا روز قیامت در آن نوشته چنان که از حضرت رسول (ص) و حضرت صادق (ع) مرویست و حضرت صادق (ع) فرمود که آن کتاب مکنونی است که همه نسخها از آنست و فرمود که آیا شما عرب نیستید پس چگونه معنی کلام را نمی شناسید و یکی از شما بصاحب خویش میگوید که این کتاب را استنساخ کن آیا چنان نیست که آنچه می نویسید از کتاب دیگر از اصل باشد و این قول خدا است که إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و از اهل دوزخ

خبر داده و در باب ایشان فرمود وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ و معنی آن چنان که گذشت و اگر بحسب فرض باز گردانیده شوند بدنیا هر آینه باز گردند بسوی آنچه نهی کرده شده اند از آن یعنی باز مرتکب شرک و عصیان و تکذیب شوند و بدرستی که ایشان دروغگویانند در وعده ایمان پس خدای عز و جل دانسته که اگر ایشان را برگرداند هر آینه برگردند بسوی آنچه نهی شده اند از آن و فرشتگان را جواب و رد فرمود چون گفتند که أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ یعنی آیا قرار میدهی در زمین کسی را که تباهی کند در آن و بریزد خونها را و حال آنکه ما تسبیح میکنیم بحمد تو و بپاکیزگی میخوانیم تو را فرمود که إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ یعنی بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه آنچه را که شما نمیدانید پس خدای عز و جل پیوسته علمش چیزها را پیشی گیرنده و قدیم بوده پیش از آنکه آنها را بیافریند پس پروردگار ما بزرگوار و کثیر البرکات و از عیوب و نقائص مبری است و برتر است از آنها برتری بزرگ چیزهای را آفریده و علمش آنها را پیشی گیرنده بوده چنان که خواسته همچنین پروردگار ما همیشه دانای شنوای بینا بوده.

و بهمین اسناد از علی بن عبد اللَّه مرویست که گفت حدیث کرد ما را صفوان بن یحیی از عبد اللَّه بن مسکان که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از خدای تبارک و تعالی که آیا مکان را میدانست پیش از آنکه مکان را بیافریند یا علمش در نزد چیزیست که آن را آفریده و بعد از آن چیزیست که آن را آفریده فرمود که خدا از این برتر است بلکه پیوسته عالم بمکان بوده پیش از هستی و داده دادنش چون علمش بآن بعد از آنکه آن را هستی داده و همچنین علمش بهمه چیزها چون علم او است بمکان.

(مترجم گوید) که مؤلف بعد از آنکه این حدیث را ذکر کرده گفته است که مصنف این کتاب میگوید که از جمله دلیل بر آنکه خدای تعالی عالم است آنست که افعالی که تقدیرش مختلف و تدبیرش متضاد و صنعتش تفاوت دارد واقع نمیشود بر آن وجهی که سزد که بر آن باشد از حکمت از کسی که آن را نمیداند و بر راه راست صاحب

انتظامی استمرار ندارد از آن کسی که آن را نمیداند و بآن جهالت دارد آیا نمی بینی که کسی که زرگری را نمیداند گوشواره را نمیسازد که ساختنش را محکم و استوار گرداند و هر یک از اجزای کوچک و بزرگ آن را در جای خود گذارد و نه آنکه کسی که نوشتن را نمیدانند نوشته را نظم و ترتیب دهد که هر حرفی از آن پیروی کند آنچه را که پیش از آنست و عالم یعنی جهان صنعتش لطیف تر و تقدیرش بدیع تر است از آنچه ما آن را وصف کردیم پس وقوعش از غیر عالم و نادان بکیفیت آن پیش از وجودش دورتر و استحاله و امتناعش سخت تر است و تصدیق این آن چیزیست که حدیث کرد ما را بآن عبد الواحدین بن محمد بن عبدوس عطار رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان که گفت شنیدم از حضرت امام رضا (ع) که در دعاء خویش میفرمود که پاک و منزه است آنکه خلق را بقدرت خویش آفریده و آنچه را که ساخته بحکمت خویش محکم فرموده و هر چیزی از آن را بعلم خویش در جای خود گذاشته پاک و منزه است آنکه میداند خیانت چشمها را که عبارت است از دزدیده بچیزی نگاه کردن که نگاه کردن بآن حلال نباشد و میداند آنچه را که سینها پنهان میدارند یعنی علمش بضمائر و سرائر مخلوقات محیط است و هیچ چیز مانند او نیست و او است شنوای بینا.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از منصور صیقل از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا علمی است که جهلی در آن نیست و زندگی و حیاتی که مرگی در آن نیست و نوری که ظلمتی در آن نیست.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن که گفت به ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که روایت بما رسیده که خدا علمی است که جهلی در آن نیست و حیاتی است که مرگی در آن نیست و نوریست که ظلمتی در آن نیست فرمود که آن جناب همچنین است.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد

بن حسن صفار از محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از عیسی بن ابی منصور از جابر جعفی از حضرت باقر (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود خدا نوریست که ظلمتی در آن نیست و علمی است که جهلی در آن نیست و حیاتی است که مرگی در آن نیست.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابن سنان از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که فرمود خدا را علم خاص و علم عامی است اما علم خاص علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش بر آن اطلاع بهم نرسانیده اند یا خدا ایشان را بر آن مطلع نساخته و اما علم عامش همان علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش را بر آن اطلاع داده یا ایشان بر آن مطلع شده اند و آن از جانب رسول خدا (ص) بسوی ما واقع شده و بما رسیده.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی از موسی بن عمران از حسین بن یزید از یزید بن معدل نمیری و عبد اللّه بن سنان از جابر از حضرت باقر (ع) که فرمود خدا را علمی است که کسی غیر از او آن را نمیداند و علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش آن را میدانند و ما آن را میدانیم.

و بهمین اسناد مرویست از حسین بن یزید از یحیی بن ابی یحیی از عبد اللّه بن صلت از عبد الاعلی از عبد صالح یعنی حضرت موسی بن جعفر (ع) که فرمود علم خدا خدا از آن باین و کو وصف نمیشود و علم از خدا بکیف و چون وصف نمیشود و علم از خدا تنها نمیشود و خدا از آن جدا نمیشود و در میان خدا و علمش حد و اندازه نیست.

مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل آنست که هر دو چیز که خدا را بآنها وصف

کنی که هر یک از نفی و اثبات را استعمال نمائی و هر دو در وجود تحقق داشته باشند آن صفت آن صفت صفت فعل است چون اراده رضا و کراهت و غضب و هر صفتی که بآن ضد آن را از خدا دور کنی چون علم و حیوه و سمع و بصر آن صفت صفت ذات مقدس است چنان که در آخر این باب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن خالد طیالسی خراز کوفی از صفوان بن یحیی از ابن مسکان از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای عز و جل که پروردگار ماست همیشه بود و علم ذات او بود و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید و شنوائی ذات او بود و هیچ مسموعی نبود که در حیطه شنیدن در آید و بینائی ذات او بود و هیچ دیده شده نبود که در حیطه دیدن در آید و قدرت ذات او بود و هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانائی در آید بعد از آن چون چیزها را اهداف فرمود و آنها را از سر نو پدید آورد و معلوم مجود شد علم از آن جناب بر معلوم و شنیدن بر شنیده شده و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدور باشد واقع شد ابو بصیر میگوید که عرض کردم پس خدا همیشه سخنگو بوده فرمود که سخن گفتن صفتی است که حادث می شود و ازلی و همیشه نیست و خدای عز و جل بود و هیچ سخنگوئی نبود.

مترجم گوید که مؤلف پیش از این فقره یک فقره را از میان انداخته چه همین حدیث بهمین سند از علی بن ابراهیم تا آخر در کافی ایراد شده و پیش از این فقره چنین است که ابو بصیر گفت که عرض کردم پس خدا همیشه متحرک بوده حضرت فرمود که خدا از آن برتر است که حرکت کند و بجنبد زیرا که حرکت صفتی است که بفعل حادث می شود.

حدیث کرد ما را پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از اسماعیل بن سهل از حماد بن عیسی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال نمودم و عرض کردم که خدا همیشه میدانست فرمود چگونه چنین باشد که بداند و هیچ معلومی نبود راوی میگوید که عرض کردم که پس پیوسته می شنید

فرمود چگونه چنین باشد و هیچ مسموعی نبود راوی میگوید که عرض کردم که پس پیوسته میدید فرمود چگونه این میسر می شود و هیچ مبصر و دیده شده نبود بعد از آن فرمود پیوسته خدا دانای شنوای بینا بوده ذاتی است بغایت دانای شنوای بینا حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما را فضل بن سلیمان کوفی از حسین بن خالد که گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که میفرمود پیوسته خدای تبارک و تعالی دانای توانای زنده دیرینه شنوای بینا بوده بآن حضرت عرض کردم که یا بن رسول اللّه بدرستی که گروهی میگویند که خدای عز و جل دانا بوده بعلم و توانا بوده بقدرت و زنده بوده بحیاه و دیرینه بوده بقدم و شنوا بوده بگوش و بینا بوده بدیده حضرت (ع) فرمود که هر که این را بگوید و باین اعتقاد و دینداری کند بحقیقت که با خدا خدایان دیگر را فرا گرفته و از ولایت و دوستی ما بر هیچ نیست پس آن حضرت (ع) فرمود که پیوسته خدای عز و جل دانای توانای زنده دیرینه شنوای بینا بوده بخودی خود و برتر است از آنچه مشرکان و مشبهان میگویند برتری بزرگ.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هرون بن عبد الملک که گفت حضرت صادق (ع) از توحید سؤال شد فرمود که آن جناب عز و جل مثبت و موجود است نه مبطل و نه معدود و نه در چیزی از صفت آفریدگان و آن حضرت را عز و جل نعوت و صفاتی چند است پس صفات از برای او است و نامهای آنها بر آفریدگان جاریست مانند شنوا و بینا و مهربان و بخشاینده و امثال اینها و نعوت نعت های ذات است و لیاقت ندارد مگر بخدای تبارک و تعالی و خدا نوریست که ظلمتی در آن نیست و زنده ایست که مرگی در آن نیست و عالمی که جهلی در آن نیست و صمدی که مدخلی در آن نیست و زنده ایست پروردگار ما نوری الذات وحی الذات و عالم الذات و صمدی الذات است که ذاتش نور و هادی و زنده و دانا و پناه نیازمندانست حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» گفت که حدیث کرد مرا عمویم محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از پدرش از احمد بن نضر خزاز از عمر و بن

شمر از جابر از حضرت باقر (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی بود و چیزی غیر از او نبود و نوری بود که ظلمتی در آن نبود و راستگوئی که دروغی در آن نبود و عالمی که جهلی در آن نبود و زنده که مرگی در آن نبود و آن جناب امروز همچنین است و همیشه همچنین خواهد بود.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه که گفت حدیث کرد ما را یحیی بن ابی یحیی از عبد الله بن صلت از عبد الأعلی از عبد صالح یعنی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود بدرستی که خدا که خدائی غیر از او نیست زنده بود بدون چون و چگونگی و کو و کجا و در چیزی نبود و بر چیزی نبود و از برای بودن یا جای بودنش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آنکه چیزها را بعرصه وجود آورد قوی نشد و چیزی که موجود می شود باو شباهت ندارد و از قدرت بر ملک پیش از ایجاد آن خالی نبود و بعد از بردن آن از قدرت خالی نخواهد بود و آن جناب عز و جل خدای زنده بود بی زندگی حادثی که زائد بر ذات مقدسش باشد و پادشاه بوده پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند و مالک بوده بعد از آنکه آن را ایجاد فرموده و خدا را حد و تعریفی نیست و بچیزی شناخته نمیشود که باو شباهت داشته باشد چه او را شبیهی نیست و بجهت طول بقاء و ماندن پیر نمیشود و از برای دعوت چیزی بیهوش نمیگردد و همه چیزها بجهت ترس او از هوش میروند پس خدا زنده بود بی زندگی که حادث باشد و بی بودنی که بوصف در آید و بی چگونگی که محدود و معلوم باشد و بی کو و کجائی که موقوف باشد و بی مکانی که ساکن باشد بلکه زنده ایست بخودی خود و پادشاهی که همیشه او را قدرت بوده آنچه را که خواسته بخواست و قدرت خویش در آن هنگام که خواسته ایجاد فرموده اولی بود بی چگونگی و آخری خواهد بود بی کجا کجا یعنی بی مکانی که از آن سؤال شود و هر چیزی فانی و نیست شونده است مگر ذات او و او راست آفریدن همه مخلوقات و مکونات و امر نافذ که مقرون بمصلحت است بزرگست خدا که پروردگار عالمیانست حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد

ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از علی بن حسین بن محمد از خالد بن یزید از عبد الأعلی از حضرت صادق (ع) که فرمود نام خدا غیر خدا است و هر چیزی که نام چیز بر آن واقع شود مخلوق است مگر خدا و اما آنچه زبانها از آن تعبیر کند یا دستها در آن کار کند مخلوق است و لفظ اللّه که فارسی آن خدا است غایت و نام کسی است که آن را غایت و نام قرار داده که نظر خلائق بآن میرسد و غایت نظر ایشان واقع می شود و مغیی بر وطن ثریا یعنی ذات مقدس که غایت از برای آن قرار داده اند غیر غایت است که نظر خلق بآن منتهی می شود و غایت مصوف است بوصف معلوم و هر موصوفی مصنوع است که کسی آن را ساخته و صانع چیزها موصوف نیست باندازه معینی و کسی او را بوجود نیاورده که هستی او را بصنعت غیر او بشناسد و تا غایتی متناهی نشده مگر آنکه آن غایت غیر او بوده و هر که این حکم را که بیان کردیم بفهمد هرگز خوار نگردد و این توحیدیست خالص پس آن را اعتقاد کنید و بآن تصدیق نمائید و بفهمید باذن خدای عز و جل و هر که گمان کند که خدا را می شناسد بحجاب و واسطه میان او و خلائق یا بصورت عقلی یا تمثال خیالی مشرکست زیرا که حجاب و صورت و مثالی که قرار داده غیر او است و جز این نیست که آن جناب یگانه ایست که او را بیگانگی پرستیده اند پس چگونه او را بیگانگی یاد نموده آنکه گمان میکند که او را بغیر او شناخته و هر که خدا شناخته خدا را بخدا شناخته پس هر که او را بخودش نشناخته، چنان نیست که او را بشناسد بلکه غیر او را می شناسد و خدا آفریننده چیزها است نه از چیزی پس بنامهای خود نامیده شده و آن جناب غیر نامهای خود است و نامها غیر او است و موصوف غیر وصف است پس هر که گمان کند که ایمان دارد بآنچه نمی شناسد گمراه از معرفت است و هیچ آفریده چیزی را در نیابد مگر بخدا و شناخت خدا دریافته نمیشود مگر بخدا و خدا از خلقش خالی و خلقش از او خالی اند و چون چیزی را خواهد باشد چنان که خواسته بامر خود بدون نطق و سخن گفتن و بندگان را پناهی نیست از آنچه حکم فرموده و ایشان را حجت و برهانی نیست در آنچه پسندیده و بر هیچ کار و درمانی از آنچه در تنهای آفریده شده ایشان پدید آورده قدرت

ندارد مگر به پروردگار خویش پس هر که گمان کند که قوت دارد بر کاری که خدای عز و جل آن را نخواسته بحقیقت که گمان کرده که اراده اش بر اراده خدا که پروردگار عالمیانست غالب می شود.

(مترجم گوید) که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی این آنست که هر که گمان کند که قوت دارد بر کاری که خدا نخواسته است که او را بر آن قوت دهد بحقیقت که گمان کرده که اراده اش بر اراده خدا غالب می شود و بزرگوار و برتر است پروردگار عالمیان.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» گفت که حدیث کرد مرا عمویم محمد بن ابی القاسم گفت که حدیث کرد مرا محمد بن علی صیرفی کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن سنان از ابان بن عثمان احمر که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که مرا خبر ده از خدای تبارک و تعالی که پیوسته شنوای بینای دانای توانا بوده فرمود آری بآن حضرت عرض کردم که مردی که دوستی شما اهل بیت را بخود نسبت میدهد و آن را بر خود می بندد میگوید که خدای تبارک و تعالی پیوسته شنوا بوده بگوش و بینا بوده بچشم و دانا بوده بعلم و توانا بوده بقدرت حضرت (ع) غضب فرمود بعد از آن فرمود که این را بگوید و باین دینداری کند مشرک است و از ولایت و دوستی ما بر هیچ نیست بدرستی که خدای تبارک و تعالی ذاتی است که دانای شنوای بینای توانا یعنی این صفات عین ذات خدا باشد و زائد بر ذات نیست چنان که در مخلوقین صفات زائد بر ذات ایشانست و از اینجا است که فرموده اند که کمال توحید نفی صفات است از آن جناب.

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از حماد از حریز از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) که فرمود از صفت قدیم آنست یا در صفت قدیم فرمود که آن جناب یگانه و پناه محتاجانست و احدی المعنی است که معانی کثیره مختلفه نیست که سر بهم آورده باشد از جهت تعدد در ذات و صفات نه در خارج و نه در ذهن راوی میگوید که عرض کردم فدای تو گردم گروهی از مردم عراق گمان میکنند که خدا می شنود بغیر آنچه می بیند و می بیند بغیر آنچه می شنود

فرمود که دروغ گفتند و ملحد شدند که از حق میل کردند و خدا را بخلق تشبیه نمودند و خدا از این برتر است بدرستی که آن جناب شنوائی است بینا که می شنود بآنچه می بیند و می بیند بآنچه می شنود راوی میگوید که عرض کردم که گمان میکنند که بینا است بر وضعی که آن را تعقل مینمایند و میفهمند راوی میگوید که حضرت فرمود که خدا از این برتر است جز این نیست که آنچه بصفت مخلوق باشد معقول می شود و عقل آن را تعقل میکند و خدا چنین نیست.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از عباس بن عمر و از هشام بن حکم که در حدیث زندیقی که از حضرت صادق (ع) سؤال نمود گفت که زندیق بآن حضرت عرض کرد که آیا گمان داری که خدا شنوای بینا است حضرت صادق (ع) فرمود که آن جناب شنوای بینا است شنوا است بی جارحه و عضو و بینا است بی آلت و اداه بلکه بنفس خود می شنود و بنفس خویش می بیند و قول من که بنفس خود می شنود این نیست که خدا چیزیست و نفس چیز دیگر و لیکن خواستم که از جانب خود عبارتی بگویم زیرا که مسئول بودم و از من سؤال شده بود و خواستم که تو را بفهمانم زیرا که سائل بودی و چیزی پرسیده ای و جواب میخواهی پس میگویم که خدا بهمه خود می شنود نه باین معنی که همه او آن را بعضی هست و لیکن خواستم که تو را بفهمانم و از جانب خود از این مطلب تعبیر کنم و باز گشت من در این قول نیست مگر بسوی آنکه خدا شنوای بینای دانای آگاهست بی آنکه ذات مقدس اختلافی بهم رساند و نه آنکه معنی مختلف شود حاصل معنی آنکه همه اینها بذات است و عضو و آلتی ندارد.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از احمد بن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن محمد از عبد الصمد بن بشیر از فضیل بن سکره که گفت بحضرت باقر (ع) عرض کردم که فدای تو گردم اگر صلاح دانی که مرا تعلیم فرمائی تعلیم فرما که آیا خدای جل ذکره پیش از آنکه خلق را بیافریند میدانست که اوی تنها است و شریکی در وجود ذاتی ندارد یا آنکه موجود است بی آنکه دیگری وجود

داشته باشد چرا که موالیانت اختلاف کرده اند پس بعضی از ایشان گفته اند که آن جناب تبارک و تعالی پیش از آنکه چیزی از خلقش را بیافریند میدانست که اوی تنها است و بعضی از ایشان گفته اند که معنی میدانست آنست که میکرد و دانش را بوجود میاورد بنا بر اینکه علم ادراک باشد و آن فعل است و گویا که این قائل تو هم کرده که علم چون خالق و رازق و امثال اینها از صفات فعلیه است پس آن جناب امروز که چیزها را آفریده میداند که پیش از کردن چیزها او بوده نه غیر او و گفته اند که اگر ثابت کنیم که خدا همیشه باین عالم بوده که او است که وجود دارد نه غیر او را با او در ازلیت و دوامی که دارد ثابت نموده ایم پس اگر صلاح دانی ای آقای من که بمن تعلیم فرمائی آنچه را که از آن بسوی غیرش در نگذرم تعلیم فرما حضرت (ع) در جواب نوشت که خدای تبارک و تعالی ذکره همیشه عالم بوده.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود خدا بود و هیچ چیز غیر او نبود و همیشه عالم بود بآنچه هستی داده و موجود فرموده پس علمش بآن پیش از بودنش چون علم او است بآن بعد از آنکه آن را هستی داده و بوجود آورده.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از ایوب بن نوح که بخدمت حضرت امام علی نقی (ع) نوشت و او را از خدای عز و جل سؤال نمود که آیا آن جناب چیزها را میدانست پیش از آنکه چیزها را بیافریند و آنها را هستی دهد یا این را ندانست تا آنکه آنها را آفرید و اراده آفریدن و در وجود آوردن آنها نمود بعد از آن دانست آنچه آنها را که آفرید و در نزد آفریدن آن و آنچه را که در وجود آورد در نزد وجود آوردن آن حضرت (ع) فرمان همایون بخط خویش نوشت که خدا همیشه عالم بود بچیزها پیش از آنکه چیزها را بیافریند چون علمش بچیزها بعد از آنکه چیزها را آفرید.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کردند ما را

محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد اللّه هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش و حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی از ابن عمیر از هشام بن سالم که گفت بر حضرت صادق (ع) داخل شدم پس بمن فرمود که آیا خدا را نعت میکنی عرض کردم آری فرمود که بیار یعنی بگو آنچه خدا را بآن نعت میکنی عرض کردم که او است شنوای بینا فرمود که این صفتی است که آفریدگان در آن شرکت دارند عرض کردم پس چگونه او را نعت میفرمائید فرمود که آن جناب نوریست که ظلمتی در آن نیست و حیاتی است که مگر در آن نیست و علمی که جهلی در آن نیست و حقی که باطل در آن نیست پس من از نزد او بیرون آمدم و من داناترین مردم بودم بتوحید خدا.

(مترجم گوید) که صفت بکسر صاد بمعنی چگونگی و نشانه باشد و بیشتری از اهل لغت نعت را بصفت تفسیر کرده اند و بعضی از ایشان گفته اند که مشهور صفت حضرت رسالت را نعت میگویند و از این حدیث ظاهر می شود که غیر یک دیگرند و نعت از وصف بالاتر است و اختصاصی بحضرت رسالت ندارد و در شرح عده لغت مذکور است که است که نعت مبالغه در وصف است و آن نظر باین حدیث بصواب اقرب است.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن حمید از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که خدا همیشه مرید و صاحب اراده بوده فرمود که مرید نمیباشد مگر آنکه مراد با او است بلکه همیشه عالم و قادر بوده بعد از آن اراده فرموده.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از علی بن اسباط از حسن بن جهم از بکر بن اعین که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که علم خدا و مشیت که خواست اوست مختلف اند یا با هم اتفاق دارند فرمود که علم مشیت نیست آیا نمی بینی که تو میگوئی که زود باشد که چنین کنم اگر خدا خواهد و نمیگویی که زود باشد که چنین کنم اگر خدا داند پس قول تو اگر خدا خواهد دلیل

است بر آنکه آن جناب نخواسته چه احتمال دارد که نخواسته باشد پس هر گاه خواهد آنچه را که خواسته چنان که خواسته خواهد بود و علم خدا مشیت را پیشی گرفته.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «ره» از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی که گفت بحضرت کاظم (ع) یا امام رضا (ع) عرض کردم که مرا خبر ده از اراده که از خدا و از خلق است فرمود اراده نسبت بخلق اندیشه خاطر است که در دل میگیرند و امری را تصور میکنند و ذهن بسوی آن متوجه می شود و آنچه از برای ایشان ظاهر می شود از فعل و اما نسبت بخدای عز و جل اراده اش احداث و ایجاد آنست نه غیر از آن زیرا که آن جناب اندیشه نمیکند و قصد و تفکر نمینماید که خوبی و بدی چیزی را بداند و این صفتها از او دور است و اینها صفات خلق است چه اینها از لوازم جهل و نقصان است پس اراده خدا همان فعل است نه غیر آن که بآنچه اراده آن دارد میفرماید که باش پس میباشد بدون صوت و سخنی که بزبان گفته شود و بی قصد و اندیشه که در او بهمرسد و چون و چگونگی از برای آن نیست چنان که خود بیچون و چگونگی است.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد خالد از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذنیه از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود مشیت خدا احداث شده یعنی تازه بهمرسیده.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا مشیت یعنی خواست خود را بخود آن آفرید یعنی بی آنکه چیزی در خلقت آن واسطه باشد بعد از آن چیزها را بمشیت آفرید.

مترجم گوید که بامیر محمد باقر داماد حسینی رحمه الله نسبت داده اند که او گمان کرده که مراد از مشیت مشیت بندگان و از چیزها کردار ایشانست و این معنی دور است چنان که بر ناقد خبیر مستور نیست اگر چه خالی از حسنی نیست و مؤلف بعد از ذکر حدیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که ما هر گاه خدای تبارک و تعالی را بصفات ذات وصف کنیم جز این نیست که بهر صفتی از آنها ضد آن را از او دور

میگردانیم پس در هر زمان که میگوئیم که او حی و زنده است ضد زندگی را و آن مرگست از او نفی می کنیم و در هر زمان که میگوئیم علیم و دانا است ضد علم را و آن جهل است از او نفی میکنیم و در هر زمان که می گوئیم سمیع و شنوا است ضد شنوائی را و آن گریست از او نفی میکنیم و در هر زمان که می گوئیم بصیر و بینا است ضد بینائی را و آن کوریست از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوئیم عزیز و ارجمند است ضد عزت را و آن ذلت و خواری است از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوئیم حکیم است یعنی راست گفتار و درست کردار است ضد حکمت را و آن خطاء و غلط است از او نفی می کنیم و در هر زمان که میگوئیم غنی و بی نیاز است ضد بی نیازی را و آن فقر و پریشانی و احتیاج است از او نفی میکنیم و در هر زمان که می گوئیم عدل و بغایت عادل است ضد عدل را و آن جور و ظلم و ستم است از او نفی می کنیم و در هر زمان که میگوئیم حلیم و بردبار است ضد بردباری را و آن عجله و شتاب است از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوئیم قادر و توانا است عجز و درماندگی را از او نفی میکنیم و اگر چنین نکنیم چیزی چند را با او ثابت کرده ایم که همیشه با او بوده و در هر زمان که میگوئیم همیشه زنده دانای شنوای بینای عزیز بردباری بی نیاز پادشاه بوده پس چون با هر صفتی از این صفات که صفات ذات او است نفی ضد آن را قرار داده ایم ثابت کرده ایم که خدا همیشه یکی بوده که چیزی با او نبوده و اراده و مشیت و رضا و غضب و آنچه باینها شباهت دارد از صفات افعال بمثابه صفات ذات و مانند آنها نیست زیرا که جائز نباشد که گفته شود که خدا همیشه مرید و خواهان بوده چنان که جائز است که گفته شود که خدا همیشه قادر و عالم بوده.

«باب دوازدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل كُلُّ شَیْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

یعنی هر چیزی فانی و نابودشونده است مگر ذات او سبحانه و آیه را بچهار وجه

دیگر تفسیر کرده اند اول آنکه هر چیزی باعتبار امکان ذاتی فی حد ذاته هالک و معدوم است دویم آنکه هر عملی باطل است مگر آن عمل که بجهت رضای خدا و قربه الی اللّه باشد سیم آنکه هر صاحب عملی باطل و ضائع است مگر آن کس که غرضش در عمل وجه اللّه باشد و گفته اند که تعبیر کردن از ذات بوجه که عبارت است از رو در کلام عرب بسیار است و نیز تفسیر شده باینکه هر چیزی نابود می شود مگر اصل و حقیقت آن چیز که عبارت از هویت آنست بنا بر اینکه ضمیر در وجهه بسوی شیئی که چیز است برگردد نه آنکه بسوی خدا راجع باشد چنان که اکثر علماء چنین فهمیده اند و ظاهر آیه نیز آنست.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع از منصور بن یونس از همنشین ابو حمزه از ابو حمزه که گفت بحضرت باقر (ع) عرض کردم که قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ چه تفسیر دارد و چون فرقه مشبهه وجه را برو تفسیر کرده اند چنان که در در کافی در روایت حارث بن مغیره نصری وقوع یافته است که حضرت صادق (ع) از تفسیر این آیه سؤال شد حارث بن مغیره روی میگوید که حضرت فرمود که ایشان در آنچه میگویند عرض کردم که میگویند هر چیزی هلاک می شود مگر روی خدا فرمود سبحان اللّه هر آینه قول بزرگی را گفته اند لهذا حضرت باقر (ع) در رد آن بسائل فرموده آنچه را که از او بقول خود نقل نموده که فرموده پس هر چیزی هلاک می شود و رو باقی میماند بدرستی که خدای عز و جل از آن بزرگتر است که برو وصف شود و لیکن معنی آن اینست که هر چیزی نابود می شود مگر دینش و وجه آنست که از آن آمده می شود و مردم از آن رو بخدا میروند و وجه در لغت بمعنی رواست و طور و طریقه و برابر و اول روز و آنچه مدد معاش از سلاطین و ملوک متعین می شود و مراد حضرت از وجه مذکور حضرات معصومین علیهم السلام اند که ابواب ایمانند و مردم را بخدا مرسانند و از جمله لطائف آنکه عدد وجه بحساب جمل چهارده است چون عدد معصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از ابو سعید مکاری از ابو بصیر از حارث بن مغیره نصری که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود که هر چیزی نابود می شود مگر کسی که راه حق را بگیرد حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» از محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از صفوان جمال از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود که هر که بیاید خدا را با آنچه بآن امر شده از فرمان برداری محمد و امامان بعد از آن حضرت علیهم السلام آن وجهی است که هلاک نمیشود پس این را خواند که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ یعنی هر که فرمان برد رسول خدا را که محمد است پس بحقیقت که خدا را فرمان برده.

و بهمین اسناد گفت که حضرت صادق (ع) فرمود که مائیم وجه خدا که هلاک نمیشود حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش از ربیع وراق از صالح بن سهل از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود که وجه او مائیم.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» از پدرش از سهل بن زیاد از یعقوب بن یزید از محمد بن سنان از ابو سلام از بعضی از اصحاب ما از حضرت باقر (ع) که فرمود مائیم مثانی یعنی دوتا دوتاهائی که خدای تعالی آنها را بپیغمبر خود عطاء فرمود فرمود و مائیم روی خدا و راه او چه خلائق بوساطت ما بخدا میرسند و متوجه معارف الهی میشوند و با این حال در میان شما میگردیم هر که ما را شناخت ما را شناخت یعنی هر که پیش از این در عالم زر ما را شناخت امروز ما را می شناسد و میتواند که مراد این باشد که این وصف از برای ما ثابت است خواه مردم ما را باین وصف بشناسند و خواه نشناسید و احتمال دارد که معنی این باشد که می شناسیم هر که ما را شناسد و لیکن فقره بعد از

این مؤید اول است و آن این است که و هر که ما را نشناسد یقین در پیش روی او است.

مترجم گوید که مراد از یقین مرگست و مراد اینست که بعد از مرگ ما را خواهد شناخت و آنچه باید و شاید بعین الیقین خواهد دید در وقتی که آن شناخت بکارش نیاید و مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی قول آن حضرت که مائیم مثانی یعنی مائیم کسانی که پیغمبر (ص) ما را بقرآن پیوسته و بچنگ زدن بقرآن و بما وصیت فرموده و امتش را باین خبر داده که ما از هم جدا نمیشویم تا بر سر حوضش که حوض کوثر است بر او وارد شویم و من میگویم که اظهر اینست که مراد آن حضرت تفسیر این آیه است که وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ یعنی و هر آینه بحقیقت که دادیم تو را هفت از دوتا دوتاها که مکرر شده اند و قرآن بزرگ و بزرگوار را و اکثر مفسرین این هفت را بهفت آیه تفسیر کرده اند و گفته اند که مراد از آن سوره حمد است چه آن هفت آیه است و لهذا این سوره را سبع المثانی نیز میگویند و در وجه دوئیت آن گفته اند که از آن راهست که در نماز لا اقل دو مرتبه خوانده می شود و خروج نماز وتر بر فرضی که از شفع جدا باشد ضرری ندارد یا بجهت آنست که اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده یا بجهت تکرار نزول آنست که یک بار در مکه نازل شد و یک بار در مدینه و بنا بر آنچه آن حضرت فرموده میتواند که وجه هفت بودن ایشان این باشد که نامهای ایشان هفت است علی و فاطمه و حسن و حسین و محمد و جعفر و موسی سلام اللّه علیهم و تتمه مکرر است و وجه تکرار و دوئیت از اینجا معلوم می شود و احتمال دارد که مثانی از ثناء باشد زیرا که ایشان ثنای خدا را بجا آورند چنان که حق ثنای او است بحسب طاقت بشری و احتمال دوئیت ایشان باعتبار انضمام ایشان بالقرآن چنان که مؤلف ذکر کرده نیز جواز دارد.

پدرم رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از برادرش حسین بن سیف از پدرش سیف بن عمیره نخعی از خیثمه که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود یعنی دین او و رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) دین خدا و وجه او بودند و چشم او در

بندگانش که بواسطه ایشان بسوی بندگان می نگریست نه چنان که کند چشمان بوساطت عینک بخطوط می نگرند و زبانش که بآن سخن میکرد و دستش که بر آفریدگانش برحمت گشوده و مائیم وجه خدا که از آن آمده می شود که ما پیوسته در میان بندگانش باشیم مادام که خدا را در ایشان رویه باشد عرض کردم که رویه چیست فرمود که حاجت و چون خدا را در ایشان حاجتی نباشد ما را بسوی خود بردارد و بلند کند پس آنچه دوست دارد و خواهد خواهد کرد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را بکر از حسین بن سعید از هیثم بن عبد اللّه از مروان بن صباح که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که خدای عز و جل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو گردانید و ما را انگاشت و صورتهای ما را نیکو ساخت و ما را در میان بندگانش چشم خود گردانید و زبان گویای خود در میان آفریدگانش چه ایشان چون زبان او امر و نواهی او را بمردم میرسانند و دستش که بر بندگانش برأفت و رحمت گشوده و وجه خود که از آن رو باو میروند و بجنابش میرسند و درهای معرفت خویش که بر او دلالت میکنند و خزینه دارانش در آسمان و زمینش و بواسطه ما درختان میوه می آورند و میوه ها میرسند و جویها روان میشوند و بما باران از آسمان فرود می آید و گیاه از زمین میروید و بعبادت ما خدا معبود شد و اگر ما نمی بودیم خدا پرستیده نمیشد چه اساس بندگی و پرستش را ایشان بمردم تعلیم دادند.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عبد العزیز از ابن ابی یعفور که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که خدا یکیست و یگانه و بامر خویش متفرد و تنها است خلقی را آفرید و امر دین خود را بایشان تفویض فرمود و آن خلق مائیم ای پسر ابی یعفور مائیم حجت خدا در میان بندگانش و گواهان او بر خلقش و امینان او بر وحیش و خزینه داران او بر علمش و وجه او که از آن آمده می شود و چشم او در

خاکیانش و زبان گویای او درگاه او که بر او دلالت میکند و مائیم کارکنان بامر او و خوانندگان بسوی راه او بما خدا شناخته شد و بما خدا پرستیده شد و مائیم رهنمایان بر خدا و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمیشد.

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید حسن بن علی بن حسین سکری که گفت حدیث کرد ما را حکم بن اسلم گفت که حدیث کرد ما را ابن علیه از جریری از ابی ورد بن ثمامه از علی (ع) که میفرمود که پیغمبر (ص) از مردی شنید که بمردی میگفت که خدا زشت گرداند روی تو و روی کسی را که بتو شباهت دارد حضرت (ع) فرمود که چنین مکن و این سخن را مگوی که خدا آدم را بر صورت او و آدم بیکدیگر میماند.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که فرقه مشبهه از این حدیث اولش را ترک کرده اند و گفته اند که

ان اللَّه خلق آدم علی صورته

یعنی بدرستی که خدا آدم را بر صورت خود آفرید و در معنی آن گمراه شده اند و دیگران را گمراه کرده اند.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت بحضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام عرض کردم که یا ابن رسول اللَّه مردم روایت میکنند که رسول خدا (ص) فرمود که خدا آدم را بر صورت خود آفرید فرمود که خدا ایشان را بکشد اول حدیث را حذف کرده اند و آن را انداخته اند بدرستی که رسول خدا (ص) بدو مرد گذشت که یک دیگر را دشنام میدادند و از یکی از ایشان شنید که برفیقش میگفت که که خدا زشت کند روی تو و روی کسی را که بتو شباهت دارد حضرت (ص) فرمود که ای بنده خدا این را ببرادرت مگو زیرا که خدای عز و جل آدم را بر صورت او آفریده.

«باب سیزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ:

یعنی خدا فرمود که ای شیطان چه بازداشت ترا از آنکه سجده کنی از برای آنچه آفریدم بهر دو دست خود یعنی بخودی خود بیواسطه پدر و مادر و اعانت غیر و مرا دید قدرت است یعنی او را بقدرت کامله خود خلق کردم.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را بکر از ابو عبد اللّٰه برقی از عبد اللّٰه بن بحر از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال نمودم و عرض کردم که قول خدای عز و جل یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ آن تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ چه معنی دارد فرمود که ید بمعنی دست باشد در کلام عرب قوت و نعمت است خدا فرموده که وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ یعنی و یاد کن بنده ما را داود که خداوند قوت بود در دین و در تحمل مشقت و زحمت از امت یا در عبادت و فرموده که وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ یعنی و آسمان را بنا گذاشتیم و بلند افراشتیم آن را باید یعنی بقوت و توانائی و فرموده که وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ یعنی تقویت و نیرومندی داد ایشان را بچیزی که در دل ایشان بآن زنده شود از رحمت و نصرت یا نور هدایت که برهان و حجت است از نزد خود و گفته می شود که فلانی را نزد من ایادی بسیاری هست یعنی فضیلتها و احسان و او را نزد من ید بیضاء بمعنی دست سفید است یعنی نعمت.

مترجم گوید که آنچه حضرت باقر (ع) بآن استشهاد فرموده از آیات سه گانه مبنی بر اشتقاق اکبر است نه صغیر و کبیر زیرا که آن عبارت است از مناسبت حروف در نوعیت یا مخرج و صغیر عبارت است از اتحاد حروف اصول با موافقت در ترتیب و کبیر

عبارت است از موافقت حروف بدون ترتیب چون جبذ و جذب که هر دو بمعنی کشیدن است و حروف اصول ید یا و دال و یاء یا واو است بنا بر اختلاف قوانین در لام الفعل آن که محذوف است و حروف آنچه در آیات مذکوره است همزه و دال است و یا و اید بر وزن قید مصدر است بمعنی سخت شدن و قوی شدن و بمعنی قوت نیز آمده و ممکن است که در آیه اول و دویم جمع ید باشد و یا آن افتاد باشد در اول بر سبیل جواز و در دویم بر وجه وجوب اگر چه از مفسرین کسی را ندیدم که باین قائل باشد و بعضی صغیر را اصغر و کبیر را صغیر میگویند و تفصیل این مطلب در علم صرف مذکور است.

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبیده که گفت حضرت امام رضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل بشیطان که ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ فرمود یعنی بقدرت و قوت من.

مترجم گوید که مؤلف بعد از این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که شنیدم از بعضی از مشایخ شیعه در نیشابور که در این آیه ذکر میکرد که ائمه علیهم السلام بر قول آن جناب ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ ایست و وقف میکردند بعد از آن ابتداء مینمودند بقول آن جناب عز و جل بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ و گفت که این مثل قول قائلست که میگوید بسیفی تقاتلین و برمحی تطاعننی یعنی به شمشیر من با من کار زار میکنی و بنیزه من با من مطاعنه مینمائی و نیزه میزنی گویا که آن جناب عز و جل میفرماید که بنعمت من بر تکبر و گردنکشی و نافرمانی توانا شدی و بنا بر این ترجمه آیه این می شود که آیا بنعمتهای من تکبر کردی بدون استحقاق و خود را فوق اندازه است بلند ساختی یا بودی از جمله بلندمرتبگان که استحقاق تفوق دارند و بنا بر این وجه ممکن است که همزه استکبرت همزه قطع باشد چون در غیر این وجه و وصل آن نیز

محتمل است و اما بنا بر معمول که در قرآن مجید مکتوب است قطع همزه آنست و وصل آن غلط است.

یعنی باید که بیارند شرکاء او را در روزی که برداشته شود جامه از ساق پای یا ساق ظاهر گردانیده شود یا یاد کنید روزی را که چنین است و این کنایه است از خفایای امور و جنایای صدور و کشف ساق مثل است از برای بیان شدت امر و صعوبت آن روز و خوانده شوند بسوی سجده کردن پس نتوانند که سجده کنند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن از بکر از حسین بن سعید از حضرت امام رضا (ع) که در قول خدای عز و جل يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ فرمود که حجابی از نور کشف می شود و مؤمنان می افتند در حالی که سجده کنندگانند یعنی بسجده میروند و پشتهای منافقان در هم میرود و یک لخت می شود و چون چوب خشک می شود و نمیتوانند که سجده کنند.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از ابن فضال از ابو جمیله از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ فرمود که خداوند جبار برتری دارد بعد از آن بسوی ساق پایش اشاره نمود وزیر جامه را از آن دور فرمود و این را خواند که وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلا يَسْتَطِيعُونَ و فرمود که قوم درمانده شوند و هیبت و ترس بر ایشان داخل شود و دیدها باز ماند که هیچ برهم نخورد و دلها بگلو رسد خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ یعنی در حالتی که بالا رونده است چشمهای ایشان برسد

ایشان را و فروگیرد خواری و بتحقیق که بودند در دنیا که خوانده میشدند بسوی سجده کردن و حال آنکه ایشان تندرست بودند و قادر بر آن و در قرآن بجای شاخصه خاشعه واقع شده یعنی در حالتی که چشمهای ایشان فرو افتاده باشد و بجهت شدت هول و ترس نتوانند که چشم بگشایند و سر بالا کنند و شاید که مراد حضرت (ع) بیان حال ایشان باشد بطریق اقتباس از قرآن نه نقل عبارت آن با آنکه محتمل است که این اشتباه از راوی یا مؤلف یا کاتب باشد.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که قول آن حضرت که خداوند جبار برتر است و بسوی ساق پایش اشاره نمود و زیر جامه را از آن دور فرمود بآن قصد میفرماید که خداوند جبار از آن برتر است که وصف شود بساقی که صفتش اینست.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن موسی از عبید بن زراره از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ و گفت که حضرت زیر جامه اش را از ساق پایش دور کرد و دست دیگرش بر سرش بود و فرمود که

سبحان ربی الاعلی و بحمده

یعنی پاک و منزه میشمارم پروردگار خویش را که بلند مرتبه تر است و حال آنکه بحمد و ستایش او مشغولم.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مؤلف این کتاب میگوید که معنی قول آن حضرت

سبحان ربی الاعلی

تنزیه و دور گردانیدن خدای عز و جل است از آنکه او را ساقی باشد.

«باب پانزدهم» در معنی قول خدای تبارک و تعالی اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که خدا نور و

روشنی بخش آسمانها و زمین است داستان و نور او و قصه عجیبه و صفت غریبه آن چون روزنه یا قندیلی است که در آن چراغی است افروخته و بغایت روشن آن چراغ در قندیلی است از آبگینه که چراغ در آن نورانی تر و صافی تر است و باد مانع آن نمیشود آن آبگینه از غایت لطافت و صفا گویا ستاره ای است درخشنده که دفع تاریکی از خود میکند یا منسوب است بسوی در صفا و تلألؤ و آبداری افروخته می شود آن زجاجه و قندیل و چراغی که در آنست از درخت پر نفع و با برکت زیتونی که نه در جانب شرقی معموره است چون دریای چین و خطا و نه در طرف غربی معموره است چون طرطوس و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون آن اجود زیتونست و یا آنکه معنی آنست که نه در شرق است و نه در غرب که آفتاب در بعضی از اوقات روز در آن باشد که آن وقت شروق و غروب است بلکه در همه طول نهار آفتاب بر آن می تابد مانند زیتونی که در سر کوه یا صحرای گشاده و هامونست و باین جهت میوه آن پخته تر است و روغنش صافی تر و یا نه دائم در آفتابست تا بسوزد و نه همیشه در سایه است تا میوه اش خام بماند بلکه هم از شعاع آفتاب بهره مند و هم از حمایت سایه محفوظ است نزدیک باشد که روغن آن درخت خود روشن شود و روشنی دهد و اگر چه نرسیده باشد بآن آتشی یعنی از غایت صفا و درخشندگی بمرتبه ایست که نزدیکست که بی آتش روشن شود و روشنائی بخشد و این نور و روشنی است افزوده بر روشنی دیگر و بر روی آن راه مینماید خدا بنور خویش هر که را که میخواهد و بیان میکند خدا این مثالها را از برای مردمان و معقولات را در صورت محسوسات در می آورد تا همه مردمان بفهمند و خدا بهر چیزی از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات دانا است.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از عباس بن هلال که گفت حضرت امام رضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فرمود که هادی و رهنمای اهل آسمانها و رهنمای اهل زمین است و در روایت برقی چنین است که هدایت و رهنمودن کسانی است که در

آسمانهایند و هدایت کسانی که در زمینند چه آن جناب بطریقی همه را براه راست رهبری فرموده که گویا نفس هدایت و حقیقت راه راست نمودنست و از اینجا است که نور را بمنور و ذو النور و روشنی را بروشن سازنده و خداوند روشنی تغییر و تقدیر میکنند «مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که فرقه مشبهه این آیه را بر این وضع تفسیر میکنند که خدا روشنی آسمانها و زمین است و اگر چنین بود هر آینه روا نبود که زمین در وقتی از اوقات تار یافت شود و کسی آن را تاریک بیابد نه در شب و نه در روز زیرا که خدای عز و جل بنا بر تأویل ایشان نور و روشنی آنست و آن جناب موجودی است که معدوم نیست پس یافتن ما زمین را تار در شب و یافتن ما درون آن را نیز تار در روز بر این دلالت میکند که تأویل قول خدای تعالی اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ همان چیزیست که حضرت امام رضا (ع) فرموده نه تأویل مشبهه و دلالت میکند بر اینکه خدای عز و جل رهنمای اهل آسمانها و زمین است و از برای اهل آسمانها و زمین امور دین و مصالح ایشان را بیان و آشکار فرماینده و چون اهل آسمانها و زمین چنانند که بسوی صلاح و امور دین خویش بخدا و بهدایتش هدایت مییابند چنان که بنوری که خدا آن را از برای ایشان در آسمانها و زمین آفریده بسوی صلاح دنیای خود هدایت مییابند فرموده که او نور آسمانها و زمین است بنا بر این معنی و این نام را بر خودش جاری فرموده از روی توسع و مجاز زیرا که عقول بر این دلالت دارند که روا نباشد که خدای عز و جل نور و روشنی باشد و نه از جنس نورها و روشنی زیرا که آن جناب آفریننده نورها و خالق همه اجناس چیزها است و نیز قول او که فرموده مثل نوره بر این دلالت میکند و جز این نیست که صفت نوره را اراده فرموده یعنی صفت نور خدا و داستان عجیب آن و این نور غیر خدا است زیرا که خدا آن را تشبیه فرموده بچراغ و بروشنیش که او را در این آیه ذکر نموده و وصف فرموده و جائز نیست که خودش را بچراغ تشبیه کند زیرا که خدا مانند و نظیری ندارد پس درست شد که نورش که آن را بچراغ تشبیه فرموده همان دلالت او است که اهل آسمانها و زمین را بر مصالح دین ایشان و بر توحید پروردگار ایشان و حکمت و عدلش رهبری

نموده بعد از آن وضوح این دلالتش را بیان کرده و آن را نور نامیده از آنجا که بندگانش بواسطه آن بسوی دین و صلاح خویش راه مییابند و فرموده که داستان آن داستان روزنه ایست در دیوار که نهایت آن بیرون راه نداشته باشد مانند طاقچه بن بسته و آن مشکاتی است که در آن مصباح باشد و مصباح همان چراغی است که در آبگینه صافی بدون گرد و غبار که آن را تشبیه کرده بکوکب دری در صفای آن و کوکب دری همان ستاره ایست که بمروارید بزرگ تشبیه شده در رنگش و این چراغی که در این آبگینه صافی است افروخته می شود از روغن درخت زیتون پرنفع و با برکت و از آن زیتون شام را خواسته زیرا که گفته می شود که برکت داده شده در آن از برای اهلش و مقصود خدای عز و جل از اقولش که شرقی و غربی هیچ یک نیست آنست که این زیتون نه در جانب شرق است که در وقت غروب آفتاب آفتاب بر آن نیفتد و نه در جانب غرب است که در وقت طلوع آفتاب آفتاب بر آن نیفتد بلکه آن در بلندتر موضع درخت خود است و در طول نهار و تمام روز آفتاب بر آن می افتد و همین آن را نیکوتر و روغنش را روشن تر میسازد بعد از آن وصفش را تأکید و استوار فرموده بجهت صفای روغن آن درخت زیتون و فرموده که نزدیک باشد که روغن آن خود بخود روشن شود و اگر چه آتشی بآن نرسیده باشد بجهت آنچه در آنست از صفا پس بیان فرموده که دلالتهای خدا که بندگانش را در آسمانها و زمین بر مصالح ایشان و بر امور دین ایشان بآنها دلالت فرموده در وضوح و بیان بمنزله این چراغ است در این آبگینه صافی و زیت صافی که آن را وصف کرده بآن افروخته می شود پس روشنی آتش با روشنی آبگینه و روشنی زیت در آن جمع می شود و این معنی قول خدا است که روشنی است افزوده بروشنی دیگر و در بالای آن و مقصود آن جناب عز و جل از قولش که خدا راه مینماید بنور خویش هر که را که میخواهد آنست که مؤلف بقول خویش بیان نموده و گفته است که یعنی از بندگانش و ایشان مکلفانند تا آنکه بآن شناخت بهمرسانند و بآن راه راست یابند و بر توحید پروردگار و سائر امور دین خویش بآن استدلال کنند و خدای عز و جل باین آیه و بآنچه ذکر فرموده از وضوح

دلالت و آیاتش که بآنها بندگان خود را بر دین ایشان دلالت فرموده بر این رهنمائی نموده که هیچ یک از ایشان در باب آنچه بسوی آن گردیده از جهل و از تضییع دین بشبهه و آشفتگی که در آن بر او داخل شده اند از جانب خدای عز و جل آورده نشده زیرا که خدای عز و جل دلالتها و آیتهای خود را از برای ایشان بیان فرموده بر سبیل آنچه وصف نموده و آنکه ایشان جز این نیست که در این باب از جانب نفسهای خود آورده شده اند بترک کردن ایشان نظر و فکر را در دلالتهای خدا و استدلال بآنها بر خدای عز و جل و بر صلاح و دین خویش و بیان فرموده که او بهر چیزی از مصالح بندگانش و از غیر آن دانا است و از حضرت صادق (ع) روایت شده است که از قول خدای عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فِیها مِصْباحٌ سؤال شد فرمود که این مثل و داستانی است که خدا آن را از برای ما زده و بیان فرموده پس پیغمبر و امامان صلوات اللّه علیهم اجمعین از دلالتهای خدا و آیتهای اویند که بآنها راه برده می شود بسوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و سنتها و فریضها

لا قوه الا باللَّه العلی العظیم

یعنی و هیچ توانائی نیست مگر بخدای بلند و مرتبه بزرگوار و تصدیق این آن خبریست که حدیث کرد ما را بآن ابراهیم بن هرون هیثمی در شهر بغداد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن ابی الثلج گفت که حدیث کرد ما را حسین بن ایوب از محمد بن غالب از علی بن حسین از حسن بن ایوب از حسین بن سلیمان از محمد بن مروان ذهلی از فضیل بن یسار که گفت بحضرت ابو عبد اللّه صادق (ع) عرض کردم که اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فرمود که خدای عز و جل چنین است راوی میگوید که عرض کردم مثل نوره حضرت بمن فرمود که آن محمد است (ص) عرض کردم کمشکاه فرمود سینه محمد است عرض کردم فیها مصباح فرمود در آن مصباح نور علم است یعنی پیغمبری عرض کردم که الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ فرمود که علم رسول خدا (ص) است که بسوی دل علی (ع) صادر شد عرض کردم که کانها فرمود از برای چه چیز «کانها» میخوانی عرض کردم فدای تو گردم پس چگونه است و بچه وضع باید خواند فرمود کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ عرض کردم که یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ فرمود که این امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب (ع) است که نه یهودی است و نه نصرانی عرض کردم که یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ فرمود نزدیک باشد که علم از دهان عالم از آل محمد بیرون آید پیش از آنکه بآن نطق کند عرض کردم که نُورٌ عَلی نُورٍ فرمود که امام است در اثر امام یعنی امامی که بعد از امام دیگر باشد.

«مترجم گوید» که آنچه در این حدیث واقع شده از رد کانها با ضمیر مؤنث و و اثبات کانه بضمیر مذکر خفاء و اشکالی دارد زیرا که این ضمیر راجع است بلفظ «الزجاجه» و آن مؤنث است پس باید که ضمیر بسوی آن مؤنث باشد و هر چند که تذکیر ضمیرش باعتبار تذکیر خبر که کوکب است یا بتأویل زجاجه بقندیل جائز باشد و موجب صحت تذکر ضمیر شود مگر آنکه صحت تأنیث آن را دفع نمیکند مگر آنکه باین طریق نازل شده باشد که غیر آن درست نیست و هر چند که بحسب عربیت درست بلکه اظهر باشد و ممکن است که لفظ الزجاجه در آیه نباشد چنان که در این حدیث نیست و بناء بر این ضمیر در کانه راجع بمصباح است.

حدیث کرد ما را ابراهیم بن هرون هیثمی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن ابی الثلج گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن حسین زهری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن صبیح گفت که حدیث کرد ما را ظریف بن ناصح از عیسی بن راشد از حضرت محمد بن علی بن حسین (ع) که در قول خدای عز و جل کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ فرمود که مشکاه نور علم است در سینه پیغمبر (ص) الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ زجاجه سینه علی (ع) است و علم پیغمبر (ص) بسوی سینه علی (ع) منتقل گردیده که پیغمبر (ص) بعلی (ع) آموزانید الزجاجه کانه یا کانها بنا بر اختلاف نسخ توحید کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ فرمود یعنی نور علم لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ فرمود نه منسوب بیهود است و نه منسوب به نصاری یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ فرمود نزدیک باشد که عالم از آل محمد بعلم تکلم کند پیش از آنکه از او سؤال شود نُورٌ عَلی نُورٍ یعنی امامی که بنور علم و حکمت مؤید باشد و در آثر امامی دیگر از آل محمد و این امر از نزد و پیش آدم بوده تا آنکه قیامت بر پا شود پس این گروه اوصیاءاند که خدای عز و جل ایشان را خلیفه های خود

گردانیده در زمین خود و حجتهای خود بر خلق خود که زمین در هر عصر و زمانی از یکی از ایشان خالی نباشد و بر صحت این مطالب دلالت میکند قول ابو طالب در شأن رسول خدا (ص) انت الامین محمد قرم اعز مسود لمسودین اطائب کرموا و طاب المولد انت السعید من السعود. تکنفتک الا سعد من لدن آدم لم یزل فینا وصی مرشد. فلقد عرفتک صادق. بالقول لا تتفند. ما زلت تنطق بالصواب و انت طفل امرد. یعنی توئی استوار و کسی که بر او اعتماد باشد ای محمد یا توئی محمد و ستوده و مهتر بزرگوار یا عزیز و عزیز تری که مهتر گردانیده شده یعنی خدا تو را بر همه کس مهتر ساخته از برای مهتر گردانیده شدگان خوبترانی که با مروت و بزرگوار و گرانمایه و بخشنده بودند و مولد ایشان خوش بوده که حلال زاده بوده اند توئی نیک بخت خجسته از سعدها که گرد تو را گرفته اند و خجسته تر و از نزد آدم پیوسته در میان ما وصی راه راست نماینده بوده که مردم را ارشاد مینموده و آن وصی مرشد برطرف نشده پس هر آینه بحقیقت که شناخته ام تو را راست گوئی که در گفتار بدروغ نسبت نمیشوی و کسی تو را بعجز و کمی عقل و مثل اینها نسبت نمیتواند داد و ملامت نمیتواند نمود و پیوسته گویا بوده بصواب یعنی بحق و راستی و تو بچه بودی که ریش بر نیاورده بودی و مؤلف بعد از ذکر این اشعار گفته که میگوید که پیوسته بعلم تکلم میکردی و سخن میگفتی پیش از آنکه بسوی تو وحی شود و تو طفل بودی چنان که ابراهیم (ع) بقوم خود فرمود و آن حضرت کوچک بود که إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ یعنی بدرستی که من بیزارم از آنچه شما شرک می آورید و شریک خدا می سازید و چنان که عیسی (ع) در گهواره سخن گفت و گفت که إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که بدرستی که من بنده خدایم داده است مرا کتاب یعنی حکم فرموده که انجیل بمن دهد و بعضی گفته اند که در شکم مادر تورات را بمن تعلیم داده و گردانید مرا پیغمبر و ساخت مرا با برکت و نفع در هر جا که باشم و بهر موضع که توجه نمایم و وصیت کرد مرا یعنی امر فرمود بنماز و زکاه مادام که زنده باشم و ابو طالب را در قصیده لامیه اش که روی و حروف آخر آن لام است مثل این در شان رسول خدا (ص) مذکور است در وقتی که

میگوید: و ما مثله فی الناس سید معشر. اذا قایسوه عند وقت التحاصل فایده رب العباد بنوره و اظهر دنیا حقه غیر زائل یعنی و در میانه مردمان بهتر هیچ گروهی مانند او نیست چون او را بدیگران قیاس کنند در نزد وقت آشکار شدن و آماده گشتن پس قوت داد او را پروردگار بندگان بنور خویش و آشکار فرمود دینی را که حق آن نه زائل است یعنی کیشی که راستی و درستی آن نیست و تلف نخواهد شد و در این قصیده میگوید که.

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه. ربیع الیتامی عصمه للارامل بطیف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمه و فواصل و میزان صدق لا یخیس شعیره و میزان عدل و زنه غیر عائل یعنی و نیز دانستند که پسر ما سفید و سفید روئیست که بآبروی او از ابر آب خواسته می شود و او است بهار یتیمان و کسی است که بیچارگان از مردان و زنان را نگاهداری مینماید و از چیز ناپسند باز میدارد و ممکن است که مراد این باشد که حضرت پناه بیوه زنانست طواف میکنند باو و بگردش در می آیند هلاک شوندگان از آل هاشم که جان بقربانش میکنند پس ایشان در نزد او در نعمت و افزونیهایند و ترازوی راستی است که بقدر دانه جوی عذر و بیوفائی نمیکند و میزان عدالتی که سنجیدنش میل ندارد و اکثر علمای عامه و خاصه بجای ربیع ثمال بر وزن کتاب روایت کرده اند یعنی فریادرس.

حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه وراق گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسلم جبلی از خطاب بن عمر و مصعب بن عبد اللَّه کوفیان از جابر بن یزید از حضرت باقر (ع) که در قول خدای عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فرمود پس مشکاه سینه پیغمبر است (ص) که در آن مصباح است و مصباح همان علم است در زجاجه و زجاجه امیر المؤمنین است و علم پیغمبر خدا در نزد او است.

ص: 160

یعنی فراموش کردند خدا را او مراد اینست که یاد او و فرمان برداری او را ترک کردند و احکام او را واگذاشتند و پیروی آنها نکردند مانند کسی که ناشی باشد و اصلا آن را بخاطر نیاورد پس خدا فراموش کرد ایشان را یعنی ایشان را واگذاشت در آتش و بیاد نیاورد مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز بیاد نیاورند و فضل و لطف خود را از ایشان باز داشت.

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد معروف بعلان گفت که حدیث کرد ما را ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن قاسم بن رقام از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز بن مسلم که گفت حضرت امام رضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فرمود که خدای تبارک و تعالی فراموشی ندارد و سهو نمیکند و جز این نیست که آفریده که حادث شده فراموش و سهو میکند آیا از آن جناب عز و جل نمی شنوی که میفرماید وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا یعنی نبود و نیست و نخواهد بود پروردگار تو را فراموش کار و مراد این است که بر حال تو آگاهست و هر گاه مصلحت تو تقاضا کند ما را بسوی تو میفرستد پس فرو نیامدن ما فرقه فرشتگان بر تو بجهت عدم امر و مشیت او است نه بجهت نسیان او و جز این نیست که سزا میدهد کسی را که او را فراموش کرده و دیدن روز خود را فراموش نموده باینکه نفسهای ایشان را از یاد ایشان میبرد چنان که خدای عز و جل فرموده وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ یعنی و مباشید مانند آنان که فراموش کردند خدا را پس نفسهای خدا ایشان را از یاد ایشان برد این گروه ایشانند بیرون روندگان از دائره فرمان یعنی کاملان در فسق و

عصیان و متوغلان در کفر و طغیان که در آن فرو رفته اند و قول آن جناب عز و جل فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا یعنی پس امروز فراموش میکنیم ایشان را چنان که فراموش کردند ایشان دیدن این روز خود را او حضرت فرمود یعنی ترک میکنیم ایشان را چنان که ایشان ترک کردند استعداد و آماده شدن را از برای دیدن این روز خویش.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول آن حضرت که ترک میکنیم ایشان را یعنی ثواب کسی را که دیدن روز خود را امید میداشت از برای ایشان قرار نمیدهیم زیرا که ترک کردن بر خدای عز و جل روا نباشد و اما قول خدای عز و جل که وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ یعنی شتاب نکرد ایشان را بعقوبت و ایشان را مهلت داد تا توبه کنند و بسوی خدا باز گردند و ترجمه آیه اینست که واگذاشت خدا ایشان را در تاریکی های بسیار در حالتی که نمی بینند.

«باب هفدهم» در تفسیر قول خدای تعالی وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ

یعنی و زمین همه آن یک قبضه و یک کف او است در روز قیامت و آسمانها پیچیده شده اند بیمین او و یمین دست راست است و مراد از آن قدرت و قوت است چنان که بیاید.

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث که کرد ما را علی بن محمد معروف بعلان کلینی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید گفت که حضرت ابو الحسن علی بن محمد عسگری علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ فرمود که این سرزنش کردن خدای تبارک و تعالی

است کسی را که او را بآفریدگانش تشبیه کرده آیا نمی بینی که فرموده وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ و معنی آن اینست که در وقتی که گفتند یا زیرا که گفتند که زمین همه آن یک قبضه او است در روز قیامت و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست او چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَیْ ءٍ یعنی و تعظیم نکردند جهودان خدا را حق تعظیم کردن او و چنان که سزای تعظیم او باشد و او را نشناختند چنان که حق شناخت او است چون گفتند که فرو نفرستاده است خدا بر آدمیزاده هیچ چیز را از وحی و احکام شرع انزال کتب و ارسال رسل نکرده پس خودش را از قبضه و یمین تنزیه و دور فرموده و فرموده که سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ یعنی پاک و منزه میشمارم او را از آنچه لائق بجنابش نباشد از قبضه و یمین و برتر است از آنچه شرک می آورند و شریک او میسازند.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن هیثم عجلی «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن ذکریا قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللَّه بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از ابو الحسن عبدی از سلیمان بن مهران که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ فرموده که قصد میفرماید پادشاهیی را که هیچ کس با او آن را مالک نمیشود و قبض از خدای تعالی در جای دیگر منع است و بسط از او اعطاء و وسعت دادن چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ اللَّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ یعنی و خدا میگیرد و می گشاید و بسوی او باز گردانیده میشوید باین معنی که عطاء میکند و وسعت میدهد و منع میفرماید و تنگ میگیرد و قبض از آن جناب عز و جل در وجه دیگر گرفتن است و گرفتن در وجهی قبول و پذیرفتن است از او چنان که فرموده وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ که ترجمه اش اینست که و میگیرد خدا صدقه ها را یعنی آنها را از اهل و صاحبان آنها قبول میفرماید و بر آنها ثواب میدهد عرض کردم پس قول آن جناب عز و جل وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ یعنی چه فرمود که یمین دست است و دست قدرت و قوت و توانائی است خدای عز و جل میفرماید که وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بقدرته

و قوته یعنی بقدرت و توانائی او سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ.

«باب هجدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

یعنی نه چنین است باید که باز ایستند کفره و فجره از کفر و فجوری که بر دلهای ایشان غالب شده و بسبب آن زنگ غفلت بر آن نشسته بدرستی که ایشان از مثوبت و رحمت پروردگار خود در آن روز در پرده شدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند و امیر المؤمنین (ع) فرمود که یعنی از ثواب و کرامت او محرومند.

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ فرمود که خدای تبارک و تعالی بمکانی وصف نمیشود که در آن حلول کند پس بندگانش در آن از او محجوب شوند و لیکن آن جناب قصد میکند که ایشان از ثواب پروردگار خویش محجوبند.

«باب نوزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا

یعنی و آمد پروردگار تو یعنی آثار هیبت و قدرت و سطوت پروردگار تو ظاهر گردد و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صف بصف

یعنی صفی بعد از صف دیگر بحسب منازل و مراتب.

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا فرمود که خدای عز و جل بآمدن و رفتن وصف نمیشود و خدا از انتقال و از جایی رفتن برتر است جز این نیست که باین قصد میکند که و جاء امر ربک یعنی آمد امر و فرمان پروردگار تو و فرشتگان صف صف.

باب «بیستم» در تفسیر قول خدای عز و جل هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَهُ

یعنی آیا چشم می دارند و مراد نفی است یعنی چشم نمیدارند مگر آنکه بیاید ایشان را خدای یعنی عذاب او در سایه بانهای از ابر سفید تنگ که مظنه رحمت است و همه را هلاک کند و بیایند فرشتگان که بر عذاب گماشته اند.

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام که گفت او را سؤال کردم از قول خدای عز و جل هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَهُ فرمود که میفرماید هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ بالملائکه فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَهُ فرمود که میفرماید هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ بالملائکه فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ و همچنین نازل شده و بنا بر این ترجمه این می شود که چشم ندارند مگر آنکه خدا فرشتگان را بنزد ایشان بیاورند در سایه بانهای از ابر سفید تنک.

ص: 165

یعنی ریشخند کرد خدا بایشان و از کردار ایشان و مراد این است که ایشان را جزاء و سزا داد در صورت ریشخند ایشان و اسناد ریشخند بخدا در امثال این مقامات بر سبیل مزاوجت لفظی و تقدیری است و گویند که معنی آنست که خدا وبال ریشخند را بایشان راجع میسازد پس مثل کسی است که ریشخند کند بغیر خود و همچنین قول آن جناب اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی خدا ریشخند میکند بایشان و قول آن جناب وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ یعنی و ایشان مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگانست و قول آن جناب یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ یعنی فریب میدهند خدا را یعنی باعتقاد خود در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدا در فریب دادن بر ایشان غالب است.

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام که گفت او را سؤال کردم از قول خدای عز و جل سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و از قول آن جناب اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و از قول او وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ و از قولش یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ فرمود که خدای تبارک و تعالی استهزاء و ریشخند و مکر نمیکند و فریب نمیدهند و لیکن آن جناب عز و جل ایشان را جزاء میدهد بجزاء سخریه و جزاء استهزاء و جزاء مکر و فریب و خدا برتر است از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ.

«باب بیست دوم» در معنی جنب خدای عز و جل و جنب در لغت بمعنی پهلو و امیر است و مراد از آن در آخر این باب می آید.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث

کرد ما را محمد بن جعفر کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی کوفی از عمویش حسین بن یزید از علی بن حسین از آنکه او را حدیث کرده از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود منم علم خدا و منم قلب واعی خدا یعنی دل خدا که حافظ و نگاهدارنده است و زبان گویای خدا و چشم خدا و جنب و پهلوی خدا و منم دست خدا.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی قول آن حضرت که منم دل خدا که نگاهدارنده است یعنی منم آن دلی که خدا آن را وعاء و ظرف از برای علم خود قرار داده و آن را بسوی طاعتش قلب کرده و گردانیده و آن دلی است که مخلوق از برای خدای عز و جل است چنان که آن حضرت بنده خدا است و گفته می شود که دل خدا چنان که گفته می شود بنده خدا و خانه خدا و بهشت خدا و آتش خدا و اما قول آن حضرت که منم چشم خدا بآن قصد میفرماید که منم حافظ دین خدا و خدای عز و جل فرمود که تَجْرِی بِأَعْیُنِنا که ترجمه اش اینست که آن کشتی روان میشد بچشمهای ما یعنی بحفظ و نگاهداری ما و همچنین قول آن جناب عز و جل وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنِی معنی ان بر حفظ منست یعنی و از برای آنکه پروریده شوی بر چشم من و منظور نظر تربیت و محافظت من باشی چنین کردم.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از ابن سنان از ابو بصیر از از حضرت صادق (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) در خطبه خویش فرمود که منم راه نما و منم راه یافته و منم پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان و منم پناه هر ناتوان و محل ایمنی هر ترسان و منم جلودار مؤمنان بسوی بهشت و منم ریسمان استوار خدا و منم دسته محکم تر خدا و کلمه تقوی و سخن پرهیزگاری خدا و منم چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او و منم جنب و پهلوی خدا که خدا میفرماید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ یعنی بجهت کراهت و نخواستن آنکه در نزد دیدن عذاب خدا نفسی بگوید که ای افسوس و پشیمانی بر کوتاهی کردن من در باب

جنب خدا یعنی در جانب و حق او یا در امر یا در طلب قرب جوار او یا طریقه که موصل برضای او باشد و منم دست گشوده خدا بر بندگانش بمهربانی و آمرزش و منم درگاه حطه و آن کلمه استغفار بنی اسرائیل بود یعنی گناهان مرا از من بیفکن و مرا بیامرز و شرح باب حطه در تفاسیر مذکور است هر که مرا شناخت و حق مرا شناخت بحقیقت اویم پروردگار خود را شناخته زیرا که من وصی پیغمبر اویم در زمین او و حجت اویم بر خلق او و این را انکار نمیکند مگر ردکننده بر خدا و رسولش.

مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که جنب در لغت بمعنی طاعت و فرمان فرمان برداریست گفته می شود که این در جنب خدا یعنی در طاعت خدای عز و جل صغیر و خورد است معنی قول امیر المؤمنین (ع) که منم جنب خدا یعنی منم آن کسی که دوستی من طاعت خدا است خدای عز و جل فرموده که أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ یعنی در طاعت خدا و من میگویم که جنب در لغت بمعنی امیر نیز آمده چه ایشان از جانب ملک الملوک امراء بر مملوکین اویند.

«باب بیست و سیم» در معنی حجزه

بضم حاء حطی و سکون جیم ابجد بر وزن غرفه و آن از حجز بمعنی منع است و بندگاه شلوار و زیر جامه را حجزه میگویند زیرا که حاجز و مانعی است از برای دو سمت آن و مراد از آن در احادیث باب نوزدهمین و امر خدا است چنان که مذکور خواهد شد.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» از عمویش محمد بن ابو القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از پدرش از محمد بن سنان از ابو الجارود از محمد بن بشیر همدانی که گفت شنیدم از محمد بن حنیفه که میگفت حدیث کرد مرا امیر المؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) در روز قیامت حجزه خدا را میگیرد و ما حجزه پیغمبر خود

را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند عرض کردم که یا امیر المؤمنین حجزه چیست و مراد از آن چه باشد فرمود که خدا از آن بزرگتر است که بحجزه و غیر آن وصف شود و لیکن رسول خدا (ص) امر خدا را میگیرد و ما آل محمد امر پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما امر ما را میگیرند.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی خزاز از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که فرمود رسول خدا (ص) در روز قیامت حجزه خدا را میگیرد و ما حجزه پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند بعد از آن فرمود که حجزه نور است.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را حسن بن یوسف از عبد السلام از ابو الیقظان عمار از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) در روز قیامت می آید و حجزه پروردگارش را گرفته و ما حجزه پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند پس ما و شیعیان ما گروه خدائیم و گروه خدا ایشانند که غالبند بخدا سوگند که ما نمیگوئیم که آن حجزه و بندگاه زیر جامه است و لیکن آن از این بزرگتر است رسول خدا (ص) می آید و دین خدا را گرفته و ما میائیم و دین پیغمبر خدا را گرفتهایم و شیعیان ما می آیند و دین ما را گرفته اند و از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود نماز حجزه خدا است و بیانش آنست که نماز نمازگزارنده را از معصیتها حجز و منع میکند مادامی که در نماز باشد خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ یعنی بدرستی که نماز باز میدارد از کاری که نزد عقلاء قبیح است و از عملی که شرعا از آن نهی شده باشد.

ص: 169

«باب بیست و چهارم» در بیان معنی چشم و گوش و زبان خدا

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود بدرستی که خدای عز و جل را خلقی است که ایشان را از نور و رحمت خود آفریده از رحمتش بجهت رحمتش پس ایشان چشم نگران خدایند و گوش شنوای او و زبان گویایش در آفریدگانش باذن خویش و امینان او بر آنچه فرو فرستاده از محو کردن بدی یا ترسانید یا حجت و برهان پس گناهان را بایشان محو و نابود میکند و ظلم را بایشان باز میدارد و رحمت را بایشان فرود میارد و بایشان مرده را زنده میگرداند و بایشان زنده را میمیراند و خلق خود را بایشان امتحان میفرماید و بایشان در میان خلقش بحکم خویش حکم میکند من عرض کردم که فدای تو گردم این گروه کیانند فرمود که اوصیاء علیهم السلام اند.

«باب بیست و پنجم» در معنی قول خدای عز و جل وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ

یعنی و گفتند یهود که دست خدا بسته شده یعنی از عطاء و مراد آنکه آن جناب بخیل است و چیزی بما نمیدهد و روزی را بر ما تنگ میسازد بسته باد دستهای ایشان یعنی از خیر یا همیشه خوار و حقیر و عاجز و فقیر باشند و لعنت بر ایشان باد بآنچه گفتند

بلکه هر دو دستش گشاده است و این کنایه باشد از بسط رحمت و نعمت خدا یعنی جود او وافر کرمش وافی است چنان که کسی بی اندیشه و خوف فنای مال، بهر دو دست عطاء میکند.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش از علی بن نعمان از اسحق بن عمار از آنکه اسحق از او شنیده بود از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ فرمود که ایشان قصد نکردند که آن جناب چنین است و لیکن ایشان گفتند که از کار فارغ شده پس نمیافزاید و کم نمیکند خدای جل جلاله بجهت تکذیب از برای قول ایشان فرمود که غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ یعنی روزی میدهد چنان که میخواهد چه بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع نعمت میکند و وقتی تضییق آن می نماید و بنا بر آنچه در حدیث تفسیر شده معنی آیه این می شود که بهر وضع که خواهد کار میکند و تغییر و تبدیل می دهد آیا از خدای عز و جل نمی شنوی که میفرماید یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ و معنی آن در باب شصت و چهارم می آید.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از مشرفی بفاء سعفص نه قاف قرشت یعنی عبد اللَّه بن قیس از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ بآن حضرت عرض کردم که او را دو دست است همچنین و بدست خود اشاره بدستهای آن حضرت نمودم فرمود نه اگر چنین میبود مخلوق و آفریده بود.

«باب بیست و ششم» در بیان معنی خوشنودی خدای عز و جل و خشم او

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد مرا احمد بن ادریس از احمد بن ابی عبد اللَّه از

محمد بن عیسی یقطینی از مشرفی از حمزه بن ربیع و در کافی بجای ربیع مرتفع است و بعضی آن را تحریف ناسخین شمرده اند از آنکه حمزه او را ذکر کرده که گفت در مجلس حضرت باقر (ع) بودم در هنگامی که عمرو بن عبید بر آن حضرت داخل شد و بوی عرض کردم که فدای تو گردم قول خدای تبارک و تعالی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوی که ترجمه اش اینست که و هر که بر او فرود آید خشم من پس بحقیقت که هلاک شده و از اوج سعادت بحضیض شقاوت یا در هاویه و دوزخ افتاده مراد از این خشم چیست حضرت باقر (ع) فرمود که مراد از آن عقاب است ای عمر و بدرستی که هر که گمان کند که خدای عز و جل از چیزی زائل می شود و بسوی چیز دیگر می رود که از صفتی بصفتی میگردد و متغیر و متبدل می شود او را بصفت مخلوق وصف کرده و خدای عز و جل چیزی او را از جا بدر نمی آورد و او را تغییر نمیدهد که از حالی بحالی یا از وصفی بوصفی بگردد و بهمین اسناد از احمد بن ابی عبد اللّه از پدرش مرویست که آن را مرفوع ساخته بسوی حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ یعنی پس آن هنگام که ما را سخت خشمناک و اندوهگین ساختند کینه کشیدیم از ایشان فرمود که خدای تبارک و تعالی اندوهگین نمیشود و خشم نمیگیرد چون اندوه و خشم مالکین آن جناب دوستانی چند را از برای خود آفریده که اندوه میخورند و خشم میگیرند و خوشنود می شوند و ایشان آفریدگانی چندند که خدا ایشان را تدبیر فرموده پس خوشنودی ایشان را خوشنودی خود و خشم ایشان را خشم خویش قرار داده و این بجهت آنست که ایشان را خوانندگان مردم بسوی خود و دلیلان بر خود گردانیده و از برای همین چنین بلند مرتبه شده اند که بمرتبه اتحاد و یگانگی رسیده اند و مقصود خدا این نیست که این اندوه و خشم بخدا میرسد چنان که بآفریدگانش میرسد و لیکن همین که مذکور شد معنی آن چیزیست که فرموده و نیز در حدیث قدسی فرموده که هر که دوستی از دوستان مرا اهانت رساند و خوار گرداند بحقیقت که با من مبارزه نموده بجنگ و مرا بجنگ خود طلبیده و بسوی آن خوانده و نیز فرموده که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ و نیز فرموده که إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ بدرستی که آنان که با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا

بیعت میکنند پس هر یک از این و مانند این بر وجهی است که برای تو ذکر کردم و همچنین است خوشنودی و خشم خدا و غیر اینها از چیزها از هر چه باین شباهت داشته باشد در اینکه بر خدا روا نباشد و اگر چنین باشد که خشم و اندوه و دلتنگی بخدا رسد با آنکه آن جناب همانست که اینها را پدید آورده و ایجاد فرموده هر آینه گوینده را روا باشد که این را بگوید که خدای هستی دهنده در روزی هلاک میگردد و نیست و نابود می شود زیرا که هر گاه دلتنگی و خشم بر او داخل شود تغیر مزاجی بر او داخل شود و در او راه یابد و چون تغیر بر او داخل شود بر او از هلاکت ایمن نتوان بود و اگر این امر همچنین باشد هستی دهنده از هستی داده شده و توانا از آنکه بر او توانائی میتوان داشت و آفریننده از آفریده شده شناخته نشود و کسی نتواند که او و ایشان را از یک دیگر تمیز دهد و خدا برتر است از این قول و اعتقاد برتری بزرگ و او است که چیزها را آفریده بی آنکه حاجتی بآنها داشته باشد پس هر گاه آفرینش برای احتیاج نباشد باید که اندازه و چون و چگونگی را در باب آن جناب ممتنع و محال شمرد پس این را بفهم اگر خدا خواسته باشد.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عباس بن عمر و فقیهی از هشام بن حکم که مردی حضرت صادق (ع) را سؤال نمود از خدای تبارک و تعالی که آیا او را خوشنودی و خشمی هست فرمود آری و لیکن آن بروشی که از آفریدگان یافت می شود نیست و بیان آن اینست که خوشنودی و خشم حالتی است که بر شخص داخل می شود و او را از حالتی بحالت دیگر نقل میکند که عمل را می پذیرد و مرکب است از اجزای متنافیه یا از ذات و صفت و چیزها را در او مدخلیتی هست چه آنها که در صورت و کیفیت مغایرت دارند و هر یک از آنها را خواهش تغیر دیگر و شکستن سورت آنست که مدخلیتی در تحقق حقیقت او دارند که با حقیقت تغیر منافات ندارد و میتواند که معنی این باشد که ادراک و کیفیات نفسی چون خوشنودی و خشم در او داخل می شود و او را از حالی بحالی میگرداند و آفریدگار ما چیزها را در او مدخلیتی نیست یکتا و یگانه ایست که ترکیبی در او نیست نه در خارج و

نه در ذهن واحدی الذات است که وجودش بر ذات مقدسش زائد نباشد و احدی المعنی که او را صفات متکثره متغایره نباشد پس خوشنودیش ثواب او است و خشمش عقاب و باز خواستش بی آنکه در چیزی در او داخل شود که او را بهیجان آورده و از حالتی بحالت دیگر نقل کند زیرا که این صفت آفریدگان است که عاجز و محتاجند و آن جناب تبارک و تعالی توانائی است عزیز که او را هیچ حاجتی نیست بسوی چیزی از آنچه آفریده و همه آفریدگانش بسوی او احتیاج دارند جز این نیست که چیزها را بدون حاجت و سببی آفریده از روی اختراع و ابتداع که از سر نو چیزی را پدید آوردن باشد.

«مترجم گوید» که این حدیث در کافی نیز مذکور است و با آنچه مؤلف ذکر کرده مخالفت دارد بزیاده و نقصان اما زیاده بر آنچه مؤلف ذکر کرده آنست که پیش از معتمل بر وزن مشتعل که ترجمه شد باینکه عمل را می پذیرد چنین است که زیرا که مخلوق میان تهی است و احتمال دارد که اعتمال بمعنی اضطراب در عمل باشد و اما نقصان از آن جناب تبارک و تعالی است تا آخر حدیث.

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد مرا حسن بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد عماره از پدرش که گفت حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) را سؤال کردم و بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا او را خوشنودی و خشمی هست فرمود آری و آن بر آنچه از آفریدگان یافت می شود نیست و لیکن خشم خدا عقابش و خوشنودیش ثواب او است.

که ترجمه اش اینست که پس چون درست کنم او را یعنی خلقت

قامت او را تمام گردانم و خلقت صورت زیبا در بر او کنم بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد و بدمم در او از روح خود و او را زنده سازم پس بر رو در افتید در حالتی که از برای او سجده کنندگان باشید.

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فرمود که روحی است که خدا آن را اختیار کرده و برگزیده و آفریده و آن را بسوی خود نسبت داده و بر همه روحها تفضیل داده و امر فرموده و از آن در آدم دمیده شده.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال از حلبی و زراره از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی یگانه ایست تو پر که او را اندرونی نیست و جز این نیست که روح آفریده ایست از آفریدگان او و یاری و تأیید و قوتی است که خدا آن را در دلهای پیغمبران و مؤمنان قرار میدهد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را بکر بن صالح از قاسم بن عروه از عبد الحمید طائی از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی که این دمیدن چگونه بود فرمود که روح متحرکست چون باد و آن را روح نامیده اند زیرا که نام آن از ریح که بمعنی باد است مشتق شده و از این ماده بیرون آمده چه وسط ریح نیز و او بوده و بجهت اعلای صرفی بیاء مبدل شده و آن را از لفظ ریح بیرون آورده زیرا که روح با ریح مجانست دارد و هر دو از یک جنس اند چه روح در سرعت حرکت در همه اجزای بدن و جریان آثار آن در اندرون جمیع اعضاء و اصلاح آن چون جریان باد است در اجزای عالم و خدا روح آدم را بخود نسبت داده زیرا که آن را بر سائر روحها برگزیده چنان که خانه از خانها را که خانه کعبه است

برگزیده و فرموده که خانه من و در باب رسولی از رسولان خود که ابراهیم (ع) است فرموده که خلیل من و خلیل کسی است که او را بدوستی مخصوص ساخته باشی و امثال اینها از آنچه خدا بخود نسبت داده از مخلوقات و همه اینها مخلوق اند که خدا ایشان را آفریده و ساخته و از سر نو پدید آورده و ایشان را تربیت فرموده و میفرماید و تدبیر ایشان و امور ایشان را چنان که باید و شاید بعمل آورده و می آورد.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابو جعفر اصم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از آن روح که در آدم و روحی که در عیسی بود که آنها چه بودند فرمود که دو روح آفریده شده اند که خدا آنها را اختیار فرموده و آنها را برگزیده یکی روح آدم و دیگری روح عیسی علیهما السلام.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی از محمد بن اسماعیل گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را علی بن اسباط از سیف بن عمیره از ابو بصیر از حضرت باقر (ع) که در شرح قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فرمود یعنی از قدرت من حدیث کردند ما را محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب دار و علی بن احمد بن محمد بن عمران گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را عیسی بن هشام از عبد الکریم بن عمرو از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فرمود که خدای عز و جل خلقی را آفرید و روحی را خلق کرد بعد از آن فرشته را امر فرمود و در آن دمید و آن روح روحی نبود که از قدرت خدا چیزی را کم کرده باشد یا بر هم زده باشد و آن از قدرت او است.

ص: 176

«باب بیست و هشتم» در بیان نفی مکان و زمان و سکون و حرکت و فرود آمدن و بالا رفتن و منتقل شدن از خدا

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی که گفت نافع بن ارزق از حضرت باقر (ع) سؤال نمود و عرض کرد که مرا از خدا خبر ده که در چه زمان بود فرمود وای بر تو مرا خبر ده که در چه زمان نبود تا من تو را خبر دهم که در چه زمان بود پاک و منزه میشمارم کسی را که همیشه بوده و خواهد بود در حالتی که تنها و پناه نیازمندانست یا همیشه تنها و پناه نیازمندان بوده و زن و فرزندی را فرا نگرفته.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «رضی» از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر که گفت مردی بخدمت حضرت باقر (ع) آمد و بآن حضرت عرض کرد که یا ابا جعفر مرا خبر ده از پروردگار من تبارک و تعالی و بد و همیشه زنده بود بیچون و چگونگی و او را بودی در باب چیزی که نبوده و بعد از آن موجود شده گفته می شود که کی بوده بدرستی که پروردگار من تبارک و تعالی بود و همیشه زنده بود بیچون و چگونگی و او را بودی که دلالت بر تجدد و حدوث میکند نبود یا آنکه ثابت بود و چیزی نبود و از برای بودن یا جای بودنش مکانی را اختراع نفرموده و بعد از آنکه چیزی را بعرصه وجود آورد قوی نشد و پیش از آنکه چیزی را هستی دهد ضعیف نبود و پیش از آنکه چیزی را اختراع فرماید وحشتناک نبود و شباهت ندارد بچیزی که هستی داده شده که دیگری او را بوجود آورده و از قدرت بر ملک پیش از ایجاد آن خالی نبود و بعد از رفتن آن از آن

خالی نخواهد بود و همیشه زنده بود بی زندگی که زائد بر ذات مقدس باشد و پادشاه صاحب قدرتی بوده پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند و پادشاه بزرگوار عظیم الشأنی بوده بعد از آنکه بودن را ایجاد فرموده پس بودنش را چون و چگونگی نیست و از برایش کو و کجائی نه و نه او را حد و اندازه باشد و او را بچیزی که باو شباهت داشته باشد نمیتوان شناخت چه او را شبیهی نیست و بجهت طول بقاء و ماندن پیر نمیشود و از برای چیزی بیهوش نمیگردد و چیزی او را فرا نمیگیرد بلکه همه چیزها از ترس او بیهوش میشوند زنده بود بی زندگی که جاری و روان باشد و بی بودنی که بوصف در آید و نه چگونگی که محدود و معلوم باشد و نه اثری که پیروی شده باشد و نه مکانی که با چیزی مجاورت داشته باشد یا از چیزی در گذشته باشد بلکه زنده ایست که همه چیز را می شناسد یا صاحبان عقول او را می شناسند و پادشاهی که همیشه قدرت و پادشاهی داشته و آنچه را که خواسته بهر وضع که خواسته بخواست خویش ایجاد فرموده و او را اندازه نمیتوان کرد و پاره پاره نمیشود و نیست و نابود نخواهد شد اولی بود بی چگونگی و آخری باشد بی آنکه مکانی داشته باشد که از آن سؤال شود که در کجا است و هر چیزی نابودشونده است مگر ذات او و او را است آفریدن همه مخلوقات و مکونات و امر نافذ که مقرون بمصلحت است و بزرگست خدا که پروردگار عالمیانست وای بر تو ای سائل بدرستی که پروردگار من خیالها او را احاطه نمیکند و شبهها بر او فرود نمیآید و از چیزی حیران نمیشود و چیزی با او مجاورت نمیکند و تازه ها بر او فرود نمیآید و پرسیده نمیشود از چیزی که آن را میکند و بر چیزی فرود نمیآید یا چیزی بر او فرود نمیآید بنا بر اختلاف نسخ و پینکی و خواب او را فرا نمیگیرد او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر طبقات خاکست.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از احمد بن محمد بن ابی نصر از أبو الحسن موصلی از حضرت صادق (ع) که فرمود عالمی از علماء یهود بخدمت امیر المؤمنین (ع)

آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگار تو در چه زمان بود حضرت بآن مرد فرمود که مادرت بمرگت نشیند و در چه زمان نبود تا آنکه گفته شود که در چه زمان بود پروردگار من پیش از پیش بوده بی آنکه پیش باشد و بعد از بعد خواهد بود بی آنکه بعدی باشد و آخر و پایانی از برای آخرش نیست و آخرها از او بریده شده پس آن جناب پایان هر آخری است عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا تو پیغمبری فرمود وای بر تو جز این نیست که من بنده از بندگان محمد (ص).

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که مقصود حضرت از اینکه بنده محمد است بنده فرمان است نه غیر آن و روایت شده است که از آن حضرت (ع) سؤال شد که پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافریند در کجا بود حضرت (ع) فرمود که کو و کجا سؤال از مکان و جای بودنست و خدا بود و هیچ مکانی نبود.

حدیث کرد ما را علی بن حسین بن صلت «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن علی بن صلت از عمویش ابو طالب عبد اللّه بن صلت از یونس بن عبد الرحمن که که گفت بحضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم که بچه علت خدا پیغمبرش (ص) را بسوی آسمان بالا برد و از آن بسوی سدره المنتهی و از آن بسوی حجاب های نور و با او خطاب و گفتگو نمود و در آنجا با او راز گفت و خدا بمکان وصف نمیشود حضرت (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی بمکان وصف نمیشود و زمان بر او جاری نمی گردد و لیکن آن جناب جل و عز خواست که فرشتگان و ساکنان آسمانهای خود را باو تشریف دهد و ایشان را بمشاهده کردن آن حضرت بنوازد و از عجائب عظمت خویش باو بنماید آنچه را که بعد از فرود آمدنش بآن خبر دهد و این امر بر آن وضع نیست که فرقه مشبهه میگویند و پاک و منزه است خدا و برتری دارد از آنچه شرک می آورند.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از عمرو بن عثمان از محمد بن یحیی خزاز از محمد بن سماعه از حضرت صادق (ع) که فرمود رأس الجالوت بجهودان گفت که مسلمانان گمان میکنند

که علی (ع) جدال و علمش از همه مردمان بیشتر است بیائید تا با هم بنزد او رویم شاید که من او را از مسأله سؤال کنم و او را در آن بخطاء منسوب سازم بعد از آن رأس الجالوت بخدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین میخواهم که تو را از مسأله سؤال کنم فرمود که از هر چه خواهی بپرس عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگار ما در چه زمان بود فرمود که ای یهودی جز این نیست که این سخن یعنی در چه زمان بود گفته می شود در باب کسی که نبوده و بعد از آن بوده آن جناب بوده بی بودنی که حادث باشد و می باشد بی چگونگی که تحقق یابد ای یهودی چگونه او را پیشی باشد با آنکه آن جناب پیش از پیش است بی آنکه آخری داشته باشد از طرف ازل و بی پایان آخر و بی آخری که بآخر رسد از طرف ابد همه آخرها از او بریده شده و او است آخر هر آخری رأس الجالوت گفت که شهادت میدهم باینکه دین تو حق است و آنچه با آن مخالفت داشته باشد باطل است.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را عبید اللّه بن موسی ابو تراب رؤیانی از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت بحضرت امام رضا (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللّه چه میفرمائی در باب حدیثی که مردم آن را از رسول خدا (ص) روایت میکنند که آن حضرت فرموده که خدای تبارک و تعالی در هر شب بسوی آسمان دنیا فرود می آید حضرت (ع) فرمود که خدا لعنت کند آنها را که سخن را از موضعهای آن تحریف میکنند و از جای خود تغییر میدهند بخدا سوگند که رسول خدا (ص) همچنین نفرمود جز این نیست که آن حضرت (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی در هر شب در ثلث آخر و در شب جمعه در اول شب فرشته را بسوی آسمان دنیا فرو می فرستد و او را میفرماید که نداء میکند که آیا هیچ سائلی هست که باو عطاء کنم آیا هیچ توبه کننده هست که توبه او را قبول کنم آیا هیچ آمرزش خواهنده هست که او را بیامرزم ای جوینده خوبی رو بیاور ای جوینده بدی باز ایست و کوتاه کن پس پیوسته باین طریق نداء می کند تا صبح طالع شود و چون صبح طالع شد بجای خود از ملکوت آسمان

برگردد.

حدیث کرد مرا به آن حدیث پدرم از جدش از پدرانش از رسول خدا (ص) حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن سلیمان از اسماعیل بن ابراهیم از جعفر بن محمد تمیمی از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از زید بن علی که گفت از پدرم سید العابدین (ع) سؤال نمودم و بآن حضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار مرا خبر دهد از جد ما رسول خدا (ص) که چون او را بسوی آسمان بالا بردند و بمعراج رفت و پروردگار عز و جلش او را بپنجاه نماز امر کرد چگونه از آن جناب سؤال ننموده که از امتش تخفیف دهد تا آنکه موسی بن عمران (ع) بآن حضرت عرض کرد که بسوی پروردگارت برگرد و تخفیف را از او بخواه زیرا که امت تو این را طاقت ندارند حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود که ای فرزند عزیز من بدرستی که رسول خدا (ص) بر پروردگار در باب خواستن تحکیم نمی نمود و در چیزی که او را بآن امر میفرمود آن جناب را مراجعت و بازگشت نمیکرد و چون موسی (ع) این را از او سؤال کرد و در نزد او از برای امتش شفیع شد او را روا نبود که شفاعت برادرش موسی (ع) را رد کند پس باین جهت بسوی پروردگارش برگشت و تخفیف را از او سؤال کرد تا آنکه آنها را بسوی پنج نماز برگردانید زید گفت که بآن حضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار پس چرا بسوی پروردگار عز و جلش برنگشت و بعد از پنج نماز تخفیف را از او سؤال نکرد فرمود که ای فرزند دلبند من خواست که تخفیف از برای امتش حاصل شود با اجر پنجاه نماز بجهت فرموده خدای عز و جل مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها یعنی هر که بیاورد یک خوبی را پس او راست ده مثل و مانند آن آیا نمی بینی که آن حضرت (ع) چون بسوی زمین فرود آمد جبرئیل (ع) بر او نازل شد و عرض کرد که یا محمد پروردگارت تو را سلام میرساند و میفرماید که پنج نماز شد عرض کرد که یا محمد پروردگارت تو را اسلام میرساند و میفرماید که پنج نماز بپنجاه نماز حساب می شود و بازای آنست ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ یعنی تغییر داده نمیشود گفتار در نزد من و من بر بندگان خود ستمکار نیستم زید گفت که بآن حضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار آیا خدای تعالی ذکره چنان نیست که

بمکانی وصف نشود فرمود بلی چنین است خدا از این برتر است عرض کردم پس معنی قول موسی (ع) برسول خدا (ص) که بسوی پروردگارت برگرد چیست فرمود که معنی آن معنی قول ابراهیم (ع) است که إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ یعنی بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگارم بزودی مرا هدایت خواهد کرد و بمطلوب خواهد رسانید و معنی قول موسی (ع) است که وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضی یعنی و شتابیدم بسوی تو پروردگارا از برای آنکه تو خوشنود شوی و معنی قول خدای عز و جل که فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ یعنی پس بگریزد بسوی خدا و حضرت فرمود یعنی حج کنید بسوی خانه خدا ای فرزند دلبند من بدرستی که خانه کعبه خانه خدا است پس هر که خانه خدا را حج کند بحقیقت که بسوی خدا قصد نموده و مسجدها خانهای خدا است پس هر که بسوی آنها سعی کند بحقیقت که بسوی خدا سعی کرده و بسوی او قصد نموده و نمازگزارنده مادام که در نماز است در پیش رو یعنی در حضور خدای عز و جل ایستاده و اهل موقف عرفات در حضور خدای عز و جل ایستاده اند و بدرستی که خدای تبارک و تعالی را در آسمانهایش بقعه چند است پس هر که را بسوی بقعه از آنها بالا برد بحقیقت که او را بسوی خود بالا ببرده آیا نمیشنوی که خدا میفرماید که تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ یعنی بالا میروند فرشتگان و روح بسوی آن جناب و خدا عز و جل در قصه عیسی (ع) میفرماید که بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ یعنی بلکه بلند کرد خدا او را بسوی خود و آن جناب عز و جل میفرماید که إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ یعنی بسوی او بالا میرود سخن پاکیزه و خوش و کار شایسته خدا آن را بر میدارد و بلند میسازد حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از ابان محبوب از صالح بن حمزه از ابان از اسد از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که گمان کند که خدا در چیزیست یا از چیزی بحقیقت که شرک آورده اگر خدای عز و جل بر چیزی باشد هر آینه محمول باشد که چیزی او را برداشته باشد و اگر در چیزی باشد محصور باشد که چیزی دور او را گرفته باشد و اگر از چیزی باشد

محدث باشد که دیگری او را پدید آورده باشد.

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از حماد بن عمرو از حضرت صادق (ع) که فرمود دروغ گفته هر که گمان کرده که خدای عز و جل در چیزی یا از چیزیست.

مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که دلیل بر آنکه خدای تعالی نه در مکانی است آنست که همه مکانها حادث است و دلیل بر این قائم و برپا شده که خدای عز و جل قدیم است و مکانها را پیش گرفته و جائز نیست که غنی قدیم محتاج باشد بمکان که از آن غنی و بی نیاز بوده و نه آنکه متغیر شود از آنچه پیوسته بر آن موجود بوده پس درست شد که امروز آن جناب در مکانی نیست چنان که پیوسته همچنین بوده و تصدیق این خبریست که حدیث کرد ما را بآن احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریاء قطان از بکر بن عبد اللّه بن حبیب که گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از سلیمان بن حفص مروزی از سلیمان بن مهران که گفت بحضرت جعفر بن محمد علیهما السلام گفتیم که آیا جائز است که کسی بگوید که خدای عز و جل در مکانی است فرمود پاک و منزه میشمارم خدا را و خدا از این برتر است بدرستی که خدا اگر در مکانی باشد حادث باشد زیرا که باشنده در مکان احتیاج بمکان دارد و احتیاج از صفات حادث است نه از صفات قدیم.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از حسین بن راشد از یعقوب بن جعفر جعفری از ابو ابراهیم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود خدای تبارک و تعالی پیوسته بود بدون زمان و مکانی و آن جناب اکنون چنان است که بوده و هیچ مکانی از او خالی نباشد و هیچ جا باو اشتغال بهم نرسانید که آن جناب شاغل حیزی نشود و در مکانی حلول نکند.

ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا و در میانه او و خلقش حجابی نیست غیر از خلقش که آن را آفریده

و در پرده رفته بدون حجابی که محجوب باشد و پنهان شده بی پرده که مستور باشد و نیست خدائی مگر او که بزرگیست بلند مرتبه و برتر.

حدیث کرد ما را ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش محمد بن مسعود عیاشی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن اشکیب گفت که خبر داد مرا هرون بن عقبه خزانی از اسد بن سعید نخعی که گفت خبر داد مرا عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی که گفت حضرت محمد بن علی باقر علیهما السلام فرمود که ایجاد بر چه بزرگست دروغ مردم شام بر خدای عز و جل چه گمان میکنند که خدای تبارک و تعالی در زمانی که بسوی آسمان بالا رفت پایش را بر بالای سنگی که در بیت المقدس است گذاشت و هر آینه بنده از بندگان خدا پای خود را بر بالای سنگی گذاشت و خدای تبارک و تعالی ما را امر فرمود که آن را مصلی و نمازگاه فرا گیریم ای جابر بدرستی که خدای تبارک و تعالی نه نظیر دارد و نه مانند و برتر است از وصف وصف کنندگان و بزرگواری دارد از خیالات صاحبان توهم و خیال و از چشمهای نظرکنندگان محتجب شده و با نیست شوندگان زائل و نیست نمیشود و با غروب کنندگان فرو نمیرود و هیچ چیز مانند او نیست و او است شنوای دانا.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر که گفت سفیان توری حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) را دید که نماز میکرد و آن حضرت پسری بود نوجوان و مردم در پیش رویش میگذشتند بآن حضرت گفت که مردم بتو میگذرند و ایشان در طوافند حضرت (ع) فرمود که آنکه من از برایش نماز میکنم از این گروه بمن نزدیکتر است.

حدیث کردند ما را احمد بن حسین قطان و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب گفت که حدیث کرد مرا محمد بن عبید اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حکم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن اسود از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما

السلام که فرمود رسول خدا (ص) را دو آشنای یهود بود که بموسی (ع) ایمان آورده بودند و بخدمت محمد (ص) آمده و از او شنیده بودند و توریه و صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام را خوانده بودند و علم کتابهای نخستین را دانسته بودند و چون خدای تبارک و تعالی روح مطهر رسول خود را قبض کرد آن دو یهود شروع کردند که از صاحب امر خلافت بعد از آن حضرت سؤال میکردند و گفتند که هرگز هیچ پیغمبری نمرده مگر آن که او را خلیفه و جانشینی بوده که در میان امتش بعد از او بامر خلافت قیام مینموده و خویشیش باو نزدیک و از خاندان او بوده و قدرش بزرگ و شانش عظیم بوده پس یکی از آنها بیار خود گفت که آیا صاحب این امر را بعد از این پیغمبر می شناسی آن دیگر گفت که او را نمی شناسم مگر بصفتی که آن را در توریه مییابم او است آنکه پیش سرش مو ندارد و رنگش زرد است پس بدرستی که او نسبت برسول (ص) از همه قوم نزدیکتر است و چون داخل مدینه شدند و از خلیفه رسول سؤال کردند ایشان را بسوی ابو بکر رهنمائی نمودند و چون بسویش نظر کردند گفتند که اینک صاحب ما نیست بعد از آن به ابو بکر گفتند که خویشیت نسبت برسول خدا (ص) چیست گفت که من مردی از خویشان اویم و او شوهر دخترم عایشه است گفتند آیا غیر از این امر خویشی دیگری داری ابو بکر گفت نه گفتند که این خویشی خویشی نیست پس ما را خبر ده که پروردگارت در کجا است گفت که در بالای هفت آسمان گفتند که آیا غیر از این میدانی گفت نه گفتند ما را دلالت کن بر کسی که از تو داناتر است زیرا که تو آن مردی نیستی که ما صفتش را در توریه می یابیم که او وصی این پیغمبر و خلیفه او است حضرت فرمود که ابو بکر از گفتار ایشان بخشم آمد و قصد کرد که ایشان را بکشد بعد از آن ایشان را بسوی عمر ارشاد کرد و این بجهت آن بود که ابو بکر از عمر این را شناخته بود که اگر بچیزی او را استقبال کنند و در درویش سخنی بگویند ایشان را سخت میگیرد و چون بنزد عمر آمدند گفتند که خویشیت نسبت باین پیغمبر چیست گفت که من از قبیله و خویشان اویم و او شوهر دختر من حفصه است گفتند آیا غیر از این امر خویشی دیگری داری گفت نه گفتند که این خویشی خویشی نیست و این صفت صفتی نیست که ما آن را در توریه

می یابیم بعد از آن بعمر گفتند که پروردگارت در کجا است گفت که در بالای هفت آسمان گفتند آیا غیر از این میدانی گفت نه گفتند که ما را دلالت کن بر کسی که از تو داناتر است پس عمر ایشان را بسوی علی (ع) ارشاد کرد و چون بنزد آن حضرت آمدند و بسویش نظر کردند یکی از آنها برفیق خود گفت که او همان مردیست که ما در توریه صفتش را می شناسیم که او وصی این پیغمبر و خلیفه او است و شوهر دخترش و پدر دو نبیره اش و قائم بحق بعد از او پس بعلی (ع) گفتند که ای مرد خویشیت نسبت برسول خدا چیست فرمود که آن حضرت برادر منست و منم وارث و وصی او و اول کسی که باو ایمان آورده و منم شوهر دخترش فاطمه بآن حضرت گفتند که اینک همان خویشی فاخر و نازنده و منزله نزدیکست و این صفت همان صفتی است که ما آن را در توریه می یابیم پس بگو که پروردگار عز و جل تو در کجا است علی (ع) بایشان فرمود که اگر خواهید شما را خبر دهم بآنچه در زمان پیغمبر شما موسی (ع) بوده و اگر خواهید شما را خبر دهم بآنچه در عهد پیغمبر ما محمد (ص) بوده گفتند که ما را خبر ده بآنچه در عهد پیغمبر ما موسی (ع) بوده علی (ع) فرمود که چهار فرشته رو آوردند و آمدند یک فرشته از مشرق و فرشته از مغرب و فرشته از آسمان و فرشته از زمین پس صاحب مشرق بصاحب مغرب گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگار خود آمده ام و آنکه از آسمان فرود آمده بود بآن که از زمین بیرون آمده بود گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگارم آمده ام و آنکه از زمین بیرون آمده بود بآن که از آسمان فرود آمده بود گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگارم آمده ام پس اینک آن چیزیست که در عهد پیغمبر شما موسی (ع) بوده و اما آنچه در زمان پیغمبر ما محمد (ص) بود همان قول خدا است در کتاب محکمش که ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا تا آخر آیه که ترجمه آن گذشت یهودیها گفتند که پس چه چیز دو صاحبت را منع کرد که چنان باشند که تو را قرار دهند در جایت که تو اهل و سزاوار آنی پس قسم بآن کسی که توریه را بر موسی فرو فرستاده که توئی خلیفه از روی راستی و درستی و ما صفت تو را در کتابهای خود

می یابیم و آن را در کنشتهای خود میخوانیم و بدرستی که تو باین امر احق و بآن اولی و سزاوارتری از کسی که تو را بر آن غالب شده علی (ع) فرمود که مقدم داشتند و بتأخیر انداختند و حساب ایشان بر خدای عز و جل است و در موقف حساب باز داشته میشوند و از ایشان سؤال خواهد شد.

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد نسوی گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد اللَّه صفدری یا صوری در مرو گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یعقوب بن حکم عسکری و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن عاصم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از ابو هاشم رمانی از زادان از سلمان فارسی در حدیث طویلی که در آن ورود جاثلیق در مدینه با صد کس از نصاری را ذکر میکند بعد از وفات پیغمبر (ص) و سؤال کردند جاثلیق ابو بکر را از مسائلی چند که او را از آنها جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ارشاد شد و حضرت را از آنها سؤال کرد و او را جواب فرمود و در آنچه او را سؤال نمود این بود که بآن حضرت عرض کرد که مرا خبر ده از وجه و روی پروردگار تبارک و تعالی علی (ع) آتشی و هیزمی را طلبید و آن را افروخت و چون افروخته شد علی (ع) فرمود که روی این آتش در کجا است نصرانی گفت که این آتش از همه اطراف و جوانبش رواست علی (ع) فرمود که این آتش تدبیر شده ایست مصنوع و رویش شناخته نمیشود و آفرینندش بآن نمی ماند وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ یعنی خدا را است مشرق و مغرب پس در هر جا که رو آورید پس در آنجا وجه خدا است و هیچ پوشیده و پنهانی بر پروردگار ما پنهان نباشد و این حدیث طول دارد و ما موضع حاجت را از آن فرا گرفتیم.

حدیث کرد ما را ابو عبد اللَّه حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ گفت که حدیث کرد ما را علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان مغرا از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود

که موسی بن عمران چون با پروردگارش مناجات کرد گفت که ای پروردگار من آیا تو از من دوری تا من تو را نداء کنم یا در نزدیکی که با تو راز گویم خدای جل جلاله وحی فرمود که من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند موسی عرض کرد که ای پروردگار من من در حالی باشم که تو را از این بزرگتر میشمارم که در آن حال تو را یاد کنم فرمود که ای موسی مرا بر هر حالی یاد کن.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر جعفری از ابو ابراهیم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت در نزد او گروهی مذکور شدند که گمان میکردند یا مذکور شد که گروهی گمان میکنند که خدای تبارک و تعالی بسوی آسمان دنیا فرود می آید فرمود که خدای تبارک و تعالی فرود نمیآید و احتیاج باین ندارد که فرود آید جز این نیست که منظر و نظرگاهش از نزدیک و دور برابر است نزدیکی از او دور نباشد و هیچ دوری باو نزدیک نباشد و احتیاج ندارد بلکه باو احتیاج باشد و او است خداوند افزونی و نیست خدائی مگر او که عزیزیست حکیم که آنچه گوید و کند درست باشد اما قول وصف کنندگان که خدای تبارک و تعالی فرود می آید جز این نیست که این را کسی میگوید که او را بسوی نقصان یا زیاده نسبت میدهد و هر متحرکی محتاج است بکسی که او را حرکت دهد یا بآن حرکت کند پس گمانهای بد را بخدا گمان کرده و هلاک شده پس در صفاتش حذر کنید از آنکه بر حدی بایستید که او را بنقصان یا زیاده یا حرکت یا زوال یا برخاستن یا نشستن اندازه کنید چه خدا جلیل و بزرگتر است از وصف آنها که او را وصف میکنند و از نعت آنها که او را نعت گویند و از توهم آنها که در باب او توهم مینمایند وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ یعنی و توکل نما بر خداوند غالب مهربانی که تو را می بیند در هنگامی که برمیخیزی و می بیند گردیدن تو را در میان نمازگزارندگان یا در صلب خدا پرستان.

و بهمین اسناد از حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر از حضرت کاظم (ع) مرویست

که فرمود نمیگویم که خدا ایستاده است که او را از مکانش زائل کنم و او را بمکانی حد و اندازه نمیکنم که در آن باشد و او را باین حد و اندازه نمیکنم که در چیزی از ارکان و جوارح حرکت میکند و او را حد نمیکنم بلفظی که از شکاف دهان باشد و لیکن چنانست که خدای تبارک و تعالی فرموده که باش پس میباشد بخواست او بدون ترددی در نفس تنهائیست صمد که بشریکی احتیاج که در ملکش از برایش باشد و درهای علمش از برایش نمیگشاید.

حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه اسدی کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که فرمود که خدای تبارک و تعالی نه بزمان وصف می شود و نه بمکان و نه بحرکت و نه بانتقال و نه بسکون بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است و برتر است از آنچه ستمکاران می گویند برتری بزرگ.

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق غرائمی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی گفت که خبر داد ما را عبد العزیز بن اسحق گفت که حدیث کرد مرا جعفر بن محمد حسنی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن خلف عطار گفت که حدیث کرد ما را بشر بن حسن مرادی از عبد القدوس و او پسر حبیب است از ابو اسحق سبیعی از حرث اعور از علی بن ابی طالب (ع) که داخل بازار شد و دید که مردی پشت خود را باو گردانیده میگوید که بحق آن کسی که بآسمان هفتگانه در پرده رفته علی (ع) بر پشتش زد و فرمود کیست آنکه هفت آسمان را حجاب قرار داده گفت خدایا امیر المؤمنین حضرت فرمود که خطاء کردی مادرت بمرگت نشنید بدرستی که خدای عز و جل در میانه او و خلقش حجابی نیست زیرا که او با ایشانست در هر جا که باشند عرض کرد که یا امیر المؤمنین کفاره آنچه گفتم چه چیز است فرمود آنست که بدانی که خدا با تو است در هر جا که باشی عرض کرد که بیچارگان را طعام دهم فرمود نه جز این نیست که بغیر پروردگارت قسم خوردی.

حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد مرا ابو سعید رمیحی گفت که خبر داد ما را عبد العزیز بن اسحق گفت که حدیث کرد مرا محمد بن عیسی بن هرون واسطی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریاء مکی گفت که خبر داد مرا سیف مولای حضرت جعفر بن محمد گفت که حدیث کرد مرا آقای من جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نماز میکرد که مردی در پیش رویش گذشت بعضی از همنشینان آن حضرت او را نهی کردند چون حضرت از نماز فارغ شد بآن نهی کننده فرمود که چرا آن مرد را نهی کردی عرض کرد یا ابن رسول اللّه در میان تو و محراب مانع شد حضرت فرمود وای بر تو بدرستی که خدای عز و جل بمن از آن نزدیکتر است که کسی در میانه من و او مانع شود.

«باب بیست و نهم» در بیان نامهای خدای تبارک و تعالی و فرق میانه معانی آنها و معانی نامهای آفریدگان

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از حضرت ابو الحسن یعنی امام موسی کاظم (ع) یا امام رضا یا امام علی نقی علیهما السلام که میفرمود او است لطیف و آگاه و شنوا و بینا و یکتا و یگانه و پناه محتاجان تا قول آن حضرت که خدای آفریدگار و صاحب لطف بزرگوار چیزی را از چیزی نیافریده و نساخته که در باب دویم گذشت با ما قبل و ما بعد آن و چون محض تکرار بود لهذا بحواله اکتفاء کردم.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد از محمد بن

عیسی از حسین بن خالد از أبو الحسن حضرت امام رضا (ع) که فرمود خدا خیر و خوبی را بتو تعلیم فرماید بدان که خدای تبارک و تعالی قدیم است و قدیم بودن صفت او است که عاقل را دلالت میکند بر اینکه چیزی پیش از او نبوده و در وجود ازلی که دارد هیچ چیز با او نبوده پس ظاهر شد از برای ما باقرار و اعتراف عامه مردمان یا همه آفریدگان بزبان حال یا مقال بواسطه صفتی که ایشان را عاجز نموده که بآن متصف شوند که چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی درماندن دائمی با او نخواهد بود و باطل شد گفته کسی که گمان کرده که پیش از او یا با او همیشه چیزی بوده و بیانش این است که اگر همیشه چیزی در ماندن با او میبود جائز نبود که خدای خالق آن چیز باشد زیرا که همیشه با او بوده پس چگونه می شود که خالق چیزی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او میبود آن چیز اول بود نه این که تو او را خدا میدانی و آن اول اولی و احق بود باینکه خالق باشد از برای دویم که تو او را اول فرض کردی بعد از آن خدای تبارک و تعالی خویش را وصف نمود بنامی چند بجهت دعاء و خواندن آن جناب خلائق را بسوی اینکه او را باین نامها بخوانند زیرا که ایشان را آفرید و بایشان فرمود که در بندگی او مشغول باشند و ایشان را امتحان فرمود و مبتلی گردانید چه اگر نامی نداشت خواندن و بندگی ممکن نبود و خود را نامید بسمیع و بصیر و قادر و قائم و ناطق و ظاهر و باطن و لطف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه باین نامها شباهت داشته باشد پس چون غالیان که از حد درگذشته اند یا دشمنان و تکذیب کنندگان ما از نامهای خدا این را دیدند و حال آنکه از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث میکردیم که چیزی مانند او نیست و هیچ خلقی در حال وصفت با او موافقت ندارد بر ما اعتراض کردند و گفتند که چون شما گمان میکنید که خدا را مثل و شبیهی نیست ما را خبر دهید که چگونه با او مشارکت نموده اید در نامهای نیک یا نیکوتر آن جناب و بهمه این نامها نامیده شده اید در این پس دلیل است بر اینکه شما مثل اوئید در همه حالاتش یا در بعضی از آنها نه بعضی دیگر زیرا که نامهای پاکیزه اش شما را جمع کرده و شما باین صفات متصف شده اید و در آن با خدا شریکید بایشان

گفتیم که خدای تبارک و تعالی چند نامی از نامهای خود را بر سبیل الزام ببندگانش شناسانیده و تعلیم فرموده با اختلاف معانی این نامها که بر او و ایشان اطلاق می شود و این اختلاف چنانست که یک نام دو معنی مختلف را جمع میکند و دلیل بر این گفته مردمان است که در نزد ایشان جائز و شائع است و این طریقه همانست که خدا خلق خود را بآن خطاب فرموده و با ایشان با آنچه میفهمند تکلم نموده تا آنکه حجتی باشد بر ایشان در باب ضائع کردن آنچه را که ضائع کردند و گاهست که مردی را کلب و حمار و ثور و سکره و علقمه و اسد میگویند چه این اعلام در میانه عرب شائع بوده و هست و هر یک از اینها بر خلاف معنی آن و خلاف اوصاف آنست چه این نامها واقع نشده اند بر معانی خویش که بر آنها بنا شده اند و واضع لغت عرب این الفاظ را از برای آنها وضع نموده و استعمال فرموده زیرا که کلب در اصل لغت بمعنی سگست و حمار بمعنی خر و ثور بمعنی گاو یا گاو نر و سکره بمعنی پارچه شکر و علقمه بمعنی پارچه چیز تلخ یا درخت حنظل یا درخت تلخ و اسد بمعنی شیر است و آدمی شیر و سگ نیست و همچنین سائر آنچه مذکور گردید پس این را بفهم خدا تو را رحمت کند و جز این نیست که خدا بعلم یعنی عالم نامیده می شود بجهت غیر علمی که حادث باشد و عارض او گردیده باشد که بواسطه آن چیزها را دانسته باشد و بسبب آن بر حفظ و نگاهداری آنچه از امرش که باو رو آورد و بر نظر و تفکر در خلق کردن خلائقی که آفریده و در فاسد کردن آنچه فانی گردیده از خلائقی که درگذشته اند از آنچه اگر آن علم را نزد او حاضر نباشد و از او غائب و پنهان باشد جاهل و ضعیف باشد استعانت و یاری جسته باشد چنان که ما اگر علمای خلق را ببینیم که بعلم یعنی عالم نامیده شده اند میدانیم که بجهت علمی است که حادث شده زیرا که در باب آن جاهل بودند و بعلم حادثی عالم شده اند و بسا است که علم بچیزها از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا عالم نامیده شده زیرا که همه چیز را میداند و بچیزی جاهل نیست پس اسم علم یعنی نام عالم خالق و مخلوق را جمع نموده و در آن اشتراک دارند و معنی مختلف است بوضعی که دیدی.

پروردگارا ما سمیع نامیده شده نه باعتبار سوراخ گوشی که در او باشد و بواسطه آن آواز را بشنود و بآن نتواند دید چنان که سوراخ گوشی که ما بآن میشنویم نمی توانیم که بآن ببینیم و لیکن خدا با این نام خبر داده است باینکه هیچ آوازی بر او پوشیده و پنهان نیست نه بطوری که ما را سمیع می نامند چه ما در شنیدن محتاج باین عضویم و ما را بدون آن شنیدن میسر نمیشود پس نامی شنوائی ما و خدا را جمع نموده و در آن شرکت لفظی داریم و معنی مختلف است.

همچنین چشم و دیدن بآن که خدا را بصیر و بینا مینامند نه باعتبار سوراخ چشمی است که داشته باشد و بآن دیده باشد چنان که ما بسوراخ چشمی که داریم می بینیم و بآن در غیر دیدن منتفع نمیشویم و لیکن خدا بینا است که شخصی را که باز نگریسته می شود بر نمیدارد پس این اسم ما و خدا را جمع نموده و معنی مختلف است آن جناب قائم است نه باین معنی که راست ایستاده باشد و بر ساق پا بر پا باشد یا سختی و رنج و انواع مشقت چنان که چیزها چنین برپا شده اند و لیکن این لفظ قائم خبر میدهد که خدا حفظکننده و مطلع است بر احوال خلق چنان که مردی میگوید که قائم بامر ما و آنکه متوجه اصلاح امور ما است فلانی است و خدا است که نگهبانست بر هر نفسی از آنچه میکند از نیکی و بدی و قائم در کلام مردم بمعنی باقی نیز باشد چه آن جناب را زوالی نیست و قائم نیز خبر میدهد از کفایت چنان که بمردی میگوئی که بامر پسران فلانی قائم باش یعنی مهمات ایشان را کفایت کن و قائم از ما گروه خلائق بر ساق پا ایستاده باشد پس این اسم ما را جمع نموده و معنی ما را جمع نکرده و در آن با خدا اشتراکی نداریم.

اما لطیف در باب خدا بمعنی کمی و لاغری و کوچکی نیست چنان که در خلائق است و لیکن معنی لطف آن جناب آنست که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده و در کوچک و بزرگ آن جاری و روانست و ممتنع است که او را ادراک نمایند چون قول تو لطف عنی هذا الامر یعنی بامر فلانی پی نبردم و لطف فلان فی مذهبه و قوله یعنی کسی بمذهب و اعتقاد و طریقه فلانی پی نتواند برد و همین قول تو را خبر میدهد

که عقل در آن بجهت دوری از فهم چشم فرو خوابانیده و آن را نمی بیند و بآنچه مطلوب است نمیرسد و نهایت عمق و لطافت بهمرسانیده که وهم و خیال درک آن نمیتواند نمود پس همچنین خدای تبارک و تعالی لطافت دارد از آنکه او را بحد و اندازه درک نمایند یا او را بوصفی تعریف کنند و لطافتی که ما داریم کوچکی و کمی است پس این اسم ما را جمع نموده و معنی مختلف است.

اما خبیر در باب خدا بمعنی آنست که چیزی از او پوشیده نباشد و از او فوت نشود نه بجهت تجربه و اعتبار که باندیشه و فکر در پی آن که رفته باشد زیرا که در نزد تجربه و اعتبار دو علم است یکی تجربی که ضروری و بدیهی است و دیگری اعتباری که بفکر احتیاج دارد و اگر چنان که تجربه و اعتبار نمیبودند چیزی را نمیدانست زیرا که هر که چنین باشد جاهل خواهد بود و خدای تبارک و تعالی همیشه بآنچه آفریده خبیر و آگاه بوده و میباشد و خبیر از مردمان آنست که بعد از جهل خبیر و آگاه شده باشد و متعلم است که از تعلیم و تجربه و امتحان چیزی می آموزد و این اسم ما را جمع نموده و معنی مختلف است و اما ظاهر در باب خدا نه از این راهست که بر بالای چیزها بر آمده باشد بآن که در بالای آن سوار شده باشد یا بر آن نشسته باشد یا با علی مرتبه آن بالا رفته باشد و لیکن ظهورش بجهت قهر و غلبه او بر همه چیز است و قدرتی که بر آنها دارد چه همگی مقهور قدرت اویند چنان که مردی میگوید که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمنانم غالب شدم و اظهرنی الله علی خصمی یعنی خدا مرا بر دشمنم غالب گردانید و لهذا حضرت در بیان معنی این دو عبارت فرموده که این قائل خبر میدهد از فیروزی و غلبه خویش پس همچنین است ظهور خدا بر دشمنان و ظهور خدا را وجهی دیگر است و آن اینست که خدا ظاهر و آشکار است برای آنکه او را اراده نماید و چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و تدبیر میفرماید هر چه را که آفریده پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است زیرا که تو در هر جا که رو آوری غیر از صنعت او چیزی را مشاهده ننمائی و از آثار قدرتش آنقدر در تو هست که تو را بس باشد و احتیاج بغیر آن نداشته باشی و ظاهر از ما آنست که بخود آشکارا باشد و آنکه او را بحدش بشناسند پس این اسم ما را جمع

کرده و معنی ما را جمع نکرده اما باطن در باب خدا نه بمعنی زیر چیزی پنهان شدنست بطوری که در آن فرو رفته باشد و لیکن این وصف نسبت بآن جناب باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش در باطن همه چیز سرایت فرموده چنان که قائل میگوید که ابطنته یعنی بآن آگاهی بهم رسانیدم و راز پوشیده او را دانستم و باطن نسبت بما آنست که در چیزی ناپیدا شده و در پرده رفته باشد و این اسم ما را جمع کرده و معنی مختلف است.

اما قاهر در باب خدا نه باین معنی است که بچاره و حیله و زحمت و آمیزش و خلطت و مکر بر کسی غالب شود چنان که بعضی از بندگان بر بعضی باین اسباب و آلت غالب میشوند و مغلوب از ایشان غالب می شود و غالب مغلوب میگردد و لیکن این وصف نسبت بخدای تبارک و تعالی باین معنی است که فاعل و خالق همه چیز است و تمام آنچه آفریده جامه خواری و فروتنی از برای او بر خود پوشیده همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و نمیتوانند که امتناع کنند و قبول ننمایند آنچه را که نسبت بایشان اراده فرموده و یک چشم بر همزدن از او بیرون نمیرود آن سلطنتی که دارد بوضعی که بهر چه میگوید که باش میباشد و قاهر نسبت بما بآن معنی است که ذکر کردم و وصف نمودم پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است و همه نامهای خدا چنین است و هر چند که ما تمام آنها را جمع نمودیم و نام نبرده باشیم زیرا که گاهست که اعتبار اکتفاء میکند بچیزی که ما بسوی تو افکندیم و تو را تعلیم نمودیم و خدایا یاور تو و یاور ما است در ارشاد و توفیق ما و تو.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد از صالح بن ابی حماد از حسین بن یزید از حسین بن علی بن ابی حمزه از ابراهیم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی نامها را بحروف آفرید و آن جناب عز و جل بحرفها منعوت نبود و بدون آنکه بلفظی تلفظ کند یا جسدی داشته باشد کامل در مرتبه جسمیت که سیاهی آن از دور نمایان باشد و موصوف نبود بتشبیه که کسی او را بچیزی تشبیه کند و برنگی

رنگ نشده بود و گوشه و کنارها از او برده شده و اندازه ها از او دور شده بود و حس و شعور هر صاحب توهمی از او پوشیده و پنهانی بود که پوشیده نبود چه کنه ذات و حقیقتش از خلق پنهان و آثارش هویدا و ظاهر است یا آنکه در کمال پنهانی نهایت ظهور دارد و میتواند که همه اینها بیان احوال آن نام مخلوق باشد بنا بر آنچه در بعضی از نسخ کافی است از افراد نام نه بنا بر آنچه در بعضی از نسخها است چون تمام نسخ توحید از ذکر نامها بجای نام و مؤید اول است آنچه بعد از این مذکور است که پس آن نام را کلمه تمام و سخن کاملی گردانید که مشتمل بود بر چهار جزء که هر یک از آن اجزاء نامی است با هم که یکی از آنها پیش از دیگری نبود پس سه نام از آن نامها را ظاهر گردانید بجهت احتیاج خلائق بسوی آنها و یک نام از آن نامها را محجوب و مستور ساخت و آن نامی است پوشیده از نظر جمیع خلائق که در خزانه علم خدا است که غیر از او کسی آن را نمیداند و این نامهای سه گانه که ظاهر شدند آنچه در میانه آنها کمال ظهور دارد لفظ الله است تبارک و تعالی و حق سبحانه از برای هر نامی از این نامها چهار رکن را رام و مسخر گردانید پس آنچه مذکور شده دوازده رکن می شود که از ضرب سه در چهار و یا چهار در سه بهم میرسد بعد از آن از برای هر رکنی از این رکنهای دوازده گانه سی نام را آفرید که هر یک از آنها دلالت میکند بر فعلی از افعال او که بآن رکنها منسوبند و مجموع سیصد و شصت نام می شود و آن رحمان است و رحیم و ملک و قدوس و خالق و باری و مصور و حی و قیوم و لا تأخذه سنه و لا نوم و علیم و خبیر و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و جبار و متکبر و علی و عظیم و مقتدر و قادر و سلام و مؤمن و مهیمن و باری و منشی و بدیع و رفیع و جلیل و کریم و رازق و محیی و ممیت و باعث و وارث پس این نامها و آنچه از نامهای نیکو یا نیکوتر آن جناب باشد غیر از اینها تا آنکه سیصد و شصت نام تمام شود همه باین نامهای سه گانه منسوبند و این نامهای سه گانه ارکانند و آن یک نام مکنون و مخزون بواسطه این نامهای سه گانه و ظهور و کفایت اینها محجوب و مستور شده و این معنی فرموده خدای تعالی است.

که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى که ترجمه آن گذشت.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از حسین بن عبد اللّه از محمد بن عبد اللّه و موسی بن عمرو حسن بن علی بن ابی عثمان از ابن سنان که گفت از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) سؤال کردم که آیا خدا پیش از آنکه خلق را بیافریند بخود عارف بود و خود را می شناخت فرمود بلی عرض کردم که نفس خود را میدید و بآن سخنی را می شنوانید یعنی چنان که یکی از ما نفس خود را می بیند و گاهی با آن صحبت میدارد و او را وعده میدهد که فردا چنین میکنم و آن را فرمان میدهد که چنین کن آن جناب نیز چنین بود حضرت فرمود که باین محتاج نبود زیرا که از نفس خود سؤال نمینمود و از آن طلب نمی فرمود آن جناب نفس خویش و نفسش آن جناب بود و قدرتش نافذ بود و محتاج باین نبود که نفس خود را بنامی بنامد و لیکن از برای خودش نامی چند را از برای غیر خویش برگزید که غیرش او را بآن نامها بخواند زیرا که هر گاه بنامش خوانده نشود شناخته نخواهد شد پس اول چیزی که از برای خودش برگزید علی عظیم بود یعنی برتر از حد وهم و بزرگتر از اندیشه فهم زیرا که آن جناب از همه چیز برتر است و بر همه برتری دارد پس معنیش اللّه و ذات مقدس است و نامش علی عظیم و آن اول نامهای او است زیرا که آن جناب بر هر چیزی برتری گرفته.

بهمین اسناد از محمد بن سنان روایت است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از اسم خدا که آن چیست فرمود صفتی است از برای موصوف یعنی نشانه از برای مسمی.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه از محمد بن اسماعیل از بعضی از اصحابش از بکر بن صالح از علی بن حسین بن محمد از خالد بن یزید از عبد العلی از حضرت صادق (ع) که فرمود اسم خدا غیر خدا است تا قول حضرت و نامهای خدای غیر او است که در باب یازدهم بسند دیگر مذکور شد و چون در اصل معنی تفاوتی نبود لهذا بترجمه آن و حواله

در اینجا اکتفاء شد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن بشیر از ابو هاشم جعفری که گفت در نزد حضرت امام محمد تقی (ع) بودم که مردی از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که مرا خبر ده از پروردگار عالم تبارک و تعالی که او را نامها و صفاتی چند است در کتابش که قرآنست که آیا آن نامها و صفاتش خود آن جناب است حضرت ابو جعفر (ع) فرمود که این سخن دو وجه دارد اگر میگوئی که اینها اویند باین معنی که خدا صاحب عدد و کثرت است خدا از این برتر است و اگر میگوئی که این صفات و نامها همیشه بوده اند این لفظ همیشه دو معنی را احتمال دارد پس اگر بگوئی که همیشه اینها در نزد خدا در علمش بوده اند و آن جناب سزاوار اینها بوده آری و اگر میگوئی که همیشه تصویر و تعداد حروف اینها و تقطیع حروف اینها بوده معاذ اللّه پناه میبریم بخدا از آنکه با او چیزی غیر از او باشد بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده نبود بعد از آن نامها و صفات را آفرید تا دست آویزی باشد در میانه او و آفریدگانش که باینها بسویش تضرع و زاری نمایند و او را عبادت کنند و اینها یا دو یادگار اویند که مردم او را فراموش نکنند و خدا بود و یادی نبود و آنکه بذکر مذکور است خدائی است قدیم که همیشه بوده و نامها و صفات مخلوقات المعانیند که معانی لغوی و مفهومات عرفی آنها که بنفوس و عقول برپایند آفریدگانند و مقصود از اینها خدائی است که اختلاف و ایتلاف لائق بشأن او نیست و جز این نیست که متجزی و صاحب اجزاء که پاره پاره باشد جمع و پراکنده می شود پس نمیتوان گفت که خدا چیزیست بهم آمیخته و نه آنکه خدا بسیار است و نه اندک و لیکن فی حد ذاته قدیم است زیرا که آنچه غیر از یکی باشد صاحب اجزاء است و خدا یکیست و یگانه که جزئی ندارد و او را بکمی و بسیاری تو هم نمیتوان کرد و هر چه جزء داشته باشد یا بکمی و بسیاری تو هم شود مخلوق است که دلالت دارد بر اینکه او را خالقی هست پس قول تو که خدا توانا است خبر داده که چیزی او را عاجز نمیکند پس بهمین

کلمه عجز را از او دور نموده و عجز را غیر از او قرار داده و همچنین قول تو که میگوئی که خدا دانا است بهمین کلمه جهل را از او نفی کرده و جهل را غیر او قرار داده چون خدا چیزها را نیست و نابود گرداند صورتهای لفظی و معنوی و حروف هجاء و تقطیع آن را نیست و نابود کند و کسی که همیشه عالم بوده منقطع و زائل نمیشود آن مرد عرض کرد که ما چگونه پروردگار خود را سمیع و شنوا نامیدیم فرمود زیرا که آنچه بگوشها دریافته می شود بر او پنهان نباشد و او را وصف نکردیم بگوشی که در سر تعقل شود و همچنین او را بصیر و بینا نامیدیم زیرا که آنچه بچشمها دریافته می شود از رنگ و شخص و غیر آن بر او پنهان نباشد و او را وصف نکردیم بنظر و نگریستن ملاحظه چشم و همچنین او را لطیف نامیدیم بجهت علمش بچیز کوچک و ریزه چون پشه بسیار خورد و آنچه از آن خورد تراست و موضع نشو و نما یا شق و شکافتن و عقل و خواهش مجامعت نر با ماده و مهربان شدن بر فرزند خویش و فهمانیدن بعضی از آنها از بعضی و نقل کردن آنها خوردنی و آشامیدنی را بسوی فرزندان خویش در کوهها و بیابانها و رودخانه ها و صحراهای خشک بی آب و علف پس دانستیم که خالق اینها لطیف است که علم باین امور لطیفه دارد و خالق این امور لطیفه است بدون چون و چگونگی و جز این نیست که کیفیت و چگونگی از برای مخلوق است که بچون و چگونه متصف میگردد و همچنین پروردگار ما قوی و توانا نامیده شده نه بقوت نفس که از مخلوق معروف است یعنی زور و سخت گرفتن و حمله بردن و اگر قوتش قوت بطش و سخت گیری بود که از خلق معروف است هر آینه تشبیه او بخلق واقع میشد و احتمال زیادتی داشت و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد احتمال نقصان دارد و آنچه ناقص و ناتمام باشد قدیم نباشد و آنچه قدیم نباشد عاجز و درمانده خواهد بود پس پروردگار ما تبارک و تعالی شبیه و ضد و همتا ندارد و او را چون و نهایت و قطرها نیست حرام است بر دلها که او را ممثل و مصور سازند و بر وهمها و خیالها که او را اندازه نمایند و بر اندیشهای خاطر که هویت و ماهیت او را تصور کنند و بزرگوارتر از اینست که هویات و صفات آفریدگان یا آلت دیدن و شنیدن که در ایشانست در او باشد و عزیزتر از این است که علامتها و

نشانهای خاکیانی که ایشان را از خاک آفریده داشته باشد و برتری دارد از این برتری بغایت بزرگ.

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریاء قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللّه بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از أبو الحسن عبدی از سلیمان بن مهران از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نام باشد که عبارت است از صد نام مگر یکی هر که آنها را احصاء کند داخل بهشت شود و آنها اللّه است و

واحد و احد و صمد و اول و آخر و سمیع و بصیر و قدیر و قاهر و علی و اعلی و باقی و بدیع و باری و اکرم و ظاهر و باطن وحی و حکیم و علیم و حلیم و حفیظ و حق و حسبی و حمید و حفی و رب و رحمان و رحیم و ذاری و رازق و رقیب و رؤف ورائی و سلام و مؤمن و مهمین و عزیز و جبار و متکبر و سید و سبوح و شهید و صادق و صانع و طاهر و عدل و عفو و غفور و فنی و غیاث و فاطر و فرد و فتاح و فالق و قدیم و ملک و قدوس و قوی و قریب و قیوم و قابض و باسط و قاضی الحاجات و مجید و مولی منان و محیط و مبین و مقیت و مصور و کریم و کبیر و کافی و کاشف الضر وتر و نور وهاب و ناصر و واسع و ودود و هادی و وفی و وکیل و وارث و بر و باعث و نواب و جلیل و جواد و خبیر و خالق و خیر الناصرین و دیان و شکور و عظیم و لطیف و شافی.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل را نود و نه نامست هر که بآنها دعا کند و خدا را بخواند خدا او را جواب دهد و دعایش را مستجاب کند و هر که آنها را احصاء کند داخل بهشت شود.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که محمد بن علی بن حسین مؤلف این کتاب میگوید که معنی قول پیغمبر (ص) که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نام است هر که آنها را احصاء کند داخل بهشت شود آنست که مذکور می شود یعنی قول مؤلف که احصای او همان احاطه بآنها و اطلاع بر معانی آنها است و معنی احصاء شمردن آنها نیست و باللّه التوفیق و هر چند که بمعنی شمردن نیز آمده باشد و در منتخب پنج معنی از برایش ذکر کرده و از جمله آنها شمردن و توانستن و دانستن است و در شرح عده میگوید که احصاء احاطه علم است باستقضای عدد و احصاء نیز توانستن و معرفت است و چون مؤلف این نامها را شرح و بیان نموده انسب آنست که ترجمه آنها را ذکر کنیم تا در خلال عبارتش احتیاج بترجمه نباشد و ترجمه نامها بطریق اجمال اینست که اله یعنی خدا که بر وجوب وجود و جامعیت صفات کمال مستحق پرستش است و واحد واحد هر دو بمعنی یکیست یا اول بمعنی یکی و دویم بمعنی یگانه باشد و صمد پناه نیازمندان نیز نخواهد بود و سمیع شنواست بذات خویش که همه چیز را می شنود و بصیر بینا است و اول نخستین است و آخر پسین که پیش از او چیزی و کسی نبوده و بعد از او نیز نخواهد بود و سمعی شنوا است بذات خویش که همه چیز را می شنود و بصیر بینا است و بذات خویش که هر چیزی را می بیند حتی نشانه پای مورچه بر سنگ خارا در شب تار و آنچه از آن پنهان تر باشد و قدیر چون قادر و مقتدر بمعنی توانا است و در اقتدار شدتی است که در قدرت نیست و قدیر دلالت بر ثبوت دارد که قادر دلالت بر آن ندارد و چیزی از نفوذ قدرت آن جناب در آن سرباز میزند و طاقت امتناع ندارد و قاهر قهرکننده و شکننده گامها است چون قهار مگر آنکه دویم دلالت بر مبالغه دارد که اول ندارد و علی بلند مرتبه و اعلی بمعنی برتر است و باقی بمعنی باز پس ماده از چیزی باشد و همیشه و بدیع بمعنی مبدع است و مبدع از سر نو پدید آورنده باشد که بی ماده و مدت چیزی را پیدا کند و باری با همزه آفریننده است بی مثال سابق و با یاء آفریننده از خاکست چه غیر از آدم خلق بسیاری را نیز از خاک آفریده و می آفریند و اکرم بمعنی بزرگوارتر و بخشنده تر است و ظاهر بمعنی پیدا و باطن نهان و داننده نهان است وحی زنده است بحیاه ابدی که هرگز نمیرد و فناء و نیستی بر او روا نیست و حکیم

راست گفتار و درست کردار است که شائبه عیب و نقصی در آنچه می کند و میگوید نباشد و علیم دانای نهان و آشکار است و چیزی نیست که نداند خواه جزئی باشد و خواه کلی و حلیم بردبار است و حفیظ چون حافظ بمعنی نگاه دارنده است و حق درست و راست و سزاوار ملک و پادشاهی است و حسیب بمعنی ضابط و شمارنده است و حمید ستوده و حفی یعنی مهربان و دانا و رب بمعنی خداوند است و پروردگار آفریننده و بصلاح آورنده و یار و رحمان بسیار بخشاینده است بر خلق دنیا از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار و رحیم نیک بخشاینده بر مؤمنان است که در عاقبت ایشان را برحمت خویش تخصیص میدهد و زاری بمعنی آفریننده است و رزاق روزی دهنده است که همه آفریدگان را روزی میدهد اگر چه آن روزی خورنده در شکم سنگ خارا باشد و آنجا که عیانست چه حاجت ببیانست و رقیب بمعنی نگاه دارنده و پاسبانست و رؤف بغایت مهربانست ورائی یعنی بیننده و سلام یعنی مسلم و مبری از همه ناشایست و نابایست و مؤمن تصدیق کننده انبیاء و رسولان خویش است یا آنکه بندگانش را از ظلم ایمن داشته که بر کسی ستم نمیکند یا تصدیق مؤمنان میکند در توحید یا همه راست گویان در آنچه راست گویند و مهیمن امین است یا شاهد و گواه بر خلائق یا مصدق یا مأمون الجنایه که خلق از ظلمش ایمن باشند یا رقیب و نگهبان یا قاضی و حاکم یا مهربان یا رهنما و از ابن کیسان منقول است که تاویل این نام را غیر از خدا کسی نمیداند و عزیز ارجمند است یا غالب در حکم که هیچ کس بوجهی چاره او نتواند کرد و بمعنی بی همتا نیز آمده و جبار بزرگوار و کامکار و شکننده کامها است و آنکه شکسته را درست کند و بعضی گفته اند که جبر کند بندگانش را اگر خواهد و کسی او را عاجز نمیتواند کرد و بعضی گفته اند که معنی جبار آنست که دستها بآن نرسد و عرب میگوید که نخله جباره یعنی درخت خرمای بلندی که دستها بان نرسد و متکبر بزرگوار است و متعالی از همه قبائح و اصل کبریاء امتناع از انقیاد است و سید بمعنی مهتر و آقا و بزرگست و سبوح یعنی پاک از هر بدی و شهید دانا بهر چه بنده کند و صادق راستگو است و صانع کردگار و طاهر پاک و عدل چون عادل داد دهنده و عفو

درگذرنده و پوشنده گناه و غفور آمرزنده و غنی بی نیاز و غیاث فریادرس بندگان و فاطر نو آفریننده و فرد یگانه و فتاح داور است و فالق یعنی شکافنده دانه و صبح و غیر آن و قدیم همیشه و دیرینه و ملک پادشاهست و خداوند ملک و همه ممالک ملکوت او است و همه چیز در تحت تصرف و فرمان اویند و قدوس پاکست از هر عیبی و وصفی که لائق نباشد باو و منزه است از همه قبائح و بعضی گفته اند که قدوس بمعنی مبارکست و بعضی گفته اند که بمعنی ممجد است و اشتقاق آن از قدس است و آن طهارت و پاکی و پاکیزگیست و قوی یعنی توانا و قریب یعنی نزدیک بعلم نه بمکان و قیوم پاینده است بر وجه دوام و یا قائم بحفظ و اصلاح امر مخلوقات و قابض یعنی فراگیرنده و باسط یعنی گستراننده و فراخ کننده روزی چنان که قابض تنگ کننده آنست و قاضی الحاجات یعنی رواکننده حاجتها که حاجتهای خلق را برمیآورد و مجید یعنی بزرگوار و مولی یعنی آزادکننده و سزاوار هر خوبی و دوست و یار و صاحب اختیار و منان بغایت انعام کننده و منت نهنده و محیط یعنی دورگیرنده و مبین یعنی هویدا یا آشکارکننده و مقیت توانا و گواه و نگهبان و روزی دهنده است و مصور نگاه دارنده صورتها است که بهر وضع که خواسته باشد مینگارد و بعضی گفته اند که معنی آن ممیز میان صورتها است باختلاف تألیف و ترکیب و کریم نیکوکار و بخشنده و بزرگوار و گرانمایه و گناه بخش است و کبیر یعنی بزرگوار و کافی بسنده کار و کاشف الضر بر طرف کننده ناخوشی و برنده بد حالی و زیان و وتر بفتح واو و کسر آن بمعنی طاق است و نور یعنی روشنی و مراد از آن روشنی بخش و رهنما است و وهاب یعنی بسیار دهنده و بخشنده و ناصر یعنی یاری دهند و واسع یعنی فراغ عطاء و احاطه کننده و دریابنده چیزها بدانش و ودود یعنی دوست مطیعان و هادی راه راست نماینده که این کس را بمطلوب میتواند رسانید و وفی یعنی وفاءکننده بآنچه وعده دهد و وکیل یعنی کار ران و کسی که کاری باو گذاشته شده باشد و وارث میراث برنده چه هر چه بهر که داده بعد از مردن بخود آن جناب بر میگردد و اصل وارث بمعنی باقی است و از اینجا است که وارث را وارث میگویند چون که بعد از میت مانده و بر

بفتح باء و تشدید راء یعنی نیکوکار و باعث یعنی برانگیزنده مردگان چه همه آنها را که در قبرهایند بیرون می آورد و در قیامت ایشان را محشور مینماید یا مراد فرستنده رسولانست یا هر دو و تواب یعنی بسیار توبه پذیرنده و جلیل بزرگ و بزرگوار و صاحب جلال است و جلال ضد جمال است و صفات حق تعالی بر دو نوع است یکی جمال و دیگری جلال پس آنچه در آن رفق باشد و لطف آن را جمال گویند و آنچه در آن قهر و غلبه باشد آن را جلال گویند و نیز صفات باطن را جلال نامند و صفات ظاهر را جمال و جواد یعنی صاحب جود و بخشش و خبیر آگاهست باسرار بندگان و دانا بتدابیر و مصالح و افعال ایشان و خالق آفریدگار است و در وجود آورنده معدومات مقدر بتقدیر حکمت و خیر الناصرین یعنی بهتر از همه یاری دهندگان و دیان جزاء دهنده و مالک باشد و شکور یعنی سپاسگزار و مراد مزد و ثواب دهنده بر سپاس است و عظیم یعنی بزرگ و لطیف یعنی باریک بین و نیکوکار و یاری کننده و بغایت نازک و بمعنی باریک و خورد نیز میباشد و شافی یعنی صحت دهنده و به کننده.

مؤلف بعد از تعداد نامهای حضرت ذو الجلال بر سبیل اجمال شروع در شرح و بیان آنها نموده و میگوید که اللّٰه اللّٰه و آله همان مستحق عبادت است که بندگی را سزاواری دارد و عبادت درست و حق نباشد مگر از برای او و میگوئی که خدا پیوسته آله بوده باین معنی که عبادت از برایش حق و درست بوده و از برای همین چون مشرکان گمراه شدند و تقدیر کردند یا چنان دیدند که عبادت از برای بتان واجب است آنها را آلهه بر وزن قافله نامیدند که جمع اله است و اصل آن یعنی لفظ اللّٰه الالاهت بوده و آن عبادت است و گفته می شود که اصل آن الاله بوده و بمعنی مألوه که معبود است گفته می شود که اله الرجل یأله الیه یعنی این مرد بسوی او فزع کرد و پناه برد از امری که بر او فرود آمده بود و الهه یعنی آن مرد او را پناه داد و مثال آن از کلام عرب امام است که بمعنی مؤتم به است یعنی مقتدی که باو اقتداء شده باشد پس دو همزه در آن جمع شد در ضمن کلمه که استعمال کردن ایشان آن را بسیار بود و باین جهت آن را گران شمردند و همزه اصلی را انداختند زیرا که ایشان در آنچه باقی مانده بود دلالتی بر آن یافتند

بعد از آن دو لام جمع شد که اول آنها ساکن بود پس آن را در لام دیگر ادغام کردند و در قول تو که میگوئی اللّه لام مشددی شد.

«مترجم گوید» که بنا بر آنکه اصلش الاله بوده همزه مکسوره که بعد از الف و لام تعریف است افتاده و بنا بر آنکه الإلاهه بوده تاء در آخر که در وقف بهاء می شود نیز افتاده و سخن در این لفظ جلاله بحسب اصل و معنی و اشتقاق و لغت بسیار است که این رساله گنجایش همه آن را ندارد از آن جمله قاضی میبدی در شرح دیوان امیر مؤمنان (ع) گفته که اصل اللّه الاله بوده همزه را انداخته اند و حرف تعریف را عوض ساخته اند و در لام اصلی ادغام کرده اند و مشتق است از اله یأله الاهه و الوهیه ای عبد و ابن عباس «رضی» خوانده و یذکرک و الاهتک ای عبادتک و بعضی که گفته اند از اله یأله الها اذا تحیر چه ارباب کشف و اصحاب تفکر در معرفت او غریق بحر تحیرند یا از اله اذا فزع چه آن حضرت پناه اهل فزع و ملجا صاحب جزع است یا از ألهت بالمکان اذا اقمت به قال الشاعره الهتا بدار ما تبین رسومها. چه حق ثابت و دائم و باقی قائم است یا از اله الفصیل اذا ولع بامه چه سائر اهل ملک و عقائد حریصند در تضرع باو در شدائد یا ازوله اذا تحصیر و تخبط عقله چه اهل خبرت در شأن او حیرت دارند و اصل او ولاه بوده چون کسره بر واو ثقیل بود قبل کردند بهمزه چنان که در اشاح و وشاح یا ازوله بمعنی شدت محبت چه آن حضرت مطلوب موافق و منافق و مرغوب صدیق و زندیق است يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یا از لاه یلیه لیها و لاها اذا احتجب او ارتفع چه محجوب است از اغیار و لا تدرکه الابصار و او را رفعت ذات دائم و علو صفات لازم و بعضی گفته اند سریانی معرب است و در اصل لاها بود الف اخیر افتاد دو حرف تعریف آمد واحد واحد احد معنیش آنست که آن جناب فی حد ذاته واحد است که صاحب ابعاض و اجزاء و اعضاء نیست و اعداد و شمارها و اختلاف بر او روا نباشد زیرا که اختلاف چیزها از آیات و علامات وحدانیت او است از آنچه بواسطه آن بر خویش دلالت کرده و گفته می شود که خدا همیشه واحد بوده و معنی دویم آنکه آن جناب واحدیست که او را نظیر و مانندی نیست و غیرش در معنی وحدانیت با او شرکت نمیکند زیرا که هر کس که او را نظیر و همتایان باشد

فی الحقیقه واحد نباشد و گفته می شود که فلانی واحد و یگانه مردم است یعنی او را نظیری نیست در آنچه بآن وصف می شود و خدا است نه از عدد و شماره زیرا دو خدای عز و جل در اجناس شمرده نمیشود و لیکن خدا واحدیست که او را نظیری نیست و بعضی از حکماء در واحد واحد گفته که جز این نیست که گفته شده که واحد زیرا که او متوحد است و اول که دومی با او نیست بعد از آن همه خلائق را اختراع فرموده در حالی که بیکدیگر محتاج اند و واحد از جمله عدد است در حساب که پیش از آن چیزی نیست بلکه آن پیش از هر عددیست و واحد بهر وضع که آن را اراده نمائی یا پاره پاره کنی چیزی در آن زیاد نشود و از آن چیزی کم نگردد میگوئی که یک در یک یکیست پس چیزی بر آن نیفزود و لفظ از واحد متغیر نشد پس دلالت کرد بر اینکه خدا چیزی پیش از او نیست و هر گاه دلالت کند بر اینکه چیزی پیش از او نیست دلالت میکند بر اینکه او محدث و موجد یعنی پدید آورنده هر چیز است و هر گاه او مفنی شیئی باشد که هر چیزی را نابود کند دلالت میکند بر اینکه چیزی بعد از او نیست و چون پیش از او چیزی نباشد و بعد از او چیزی نباشد او است که در ازل یگانه بوده و همیشه متوحد است و از برای همین گفته شد که او واحد واحد و در احد خصوصیتی است که در واحد نیست میگوئی که واحدی در این خانه نیست و روا باشد که واحدی از جنبندگان یا مرغان یا وحشیان یا انسان در این خانه نباشد پس واحد بعضی از مردمان و غیر مردمان باشد و چون بگوئی که احدی در این خانه نیست مخصوص بآدمیانست نه سائر آنها واحد ممنوع است از دخول در ضرب و عدد و تشبیه و در چیزی از حساب و او با حدیث متفرد و تنها است و واحد منقاد است از برای عدد و قسمت و غیر این دو امر و داخل در حساب است میگوئی که واحد و اثنان و ثلثه یعنی یک که و و سه پس اینکه عدد و قسمت است و واحد علت عدد است و آن از عدد بیرون است و عدد نیست و میگوئی که واحدی در اثنین یا ثلثه و ما فوق آن یعنی یک که ضرب شود در دو یا سه و آنچه زبر و بالاتر از آنست و از قسمت میگوئی که واحدی در میانه دو یا سه هر یک از دو را یکی و نصفی و از سه را ثلثی و این قسمت است واحد در همه اینها ممتنع است گفته نمیشود که احد و

اثنان و نه احدی در احد و نه واحدی در احد و گفته نمیشود که احدی در میانه دو واحد و واحد و غیر اینها از این الفاظ همه از وحدت بمعنی تنهائی مشتق اند و از آن بیرون آمده اند.

صمد صمد معنیش سید و مهتر است و هر که بسوی این معنی رفته و مذهبش اینست او را روا باشد که بگوید خدا همیشه صمد بوده و سیدی را که در میان قومش مطاع باشد و چنان باشد که یک امر را بدون او بجا نیاورند صمد میگویند و شاعر گفته است که علوته بحسام ثم قلت له. خذها حذیف فانت السید الصمد یعنی بلند نمودم او را شمشیری جان ستان پس گفتم باو که بگیر این ضربت را ای حذیفه که توئی بزرگی که مطاعی و این شعر از شداد بن معویه است که در باب حذیفه بن بدر گفته و شداد این را از روی استهزاء و ریشخند بحذیفه گفت چنان که فرشتگان بفرموده خدا از روی ریشخند بگناهکار میگویند که ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ بعد از آنکه بقهر و عنف او را گرفته و در میان جهنم کشیده و آب جوش بر سرش ریخته اند که بدنش بآن گداخته شود و ترجمه آیه اینست که بچش و این عذاب را بکش بدرستی که توئی عزیز گرانمایه و بزرگوار و صمد را معنی دویمی باشد و آن اینست که صمد مصمود الیه و مقصود است و در حوائج که تمام خلق در اندک و بسیار بسوی این معنی رفته او را جائز نباشد که بگوید خدا همیشه گفته و صمد کسی است که جسم نیست و اندرون ندارد و مؤلف میگوید که در معنی صمد در تفسیر سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در این کتاب چند معنی دیگر را اخراج کردم که اعاده آنها را در این باب درست ندانستم.

اول و آخر اول و آخر معنی این دو نام آنست که خدای اول است بی آغاز و ابتداء و آخر است بدون پایان و انتهاء سمیع سمیع معنیش آنکه هر گاه مسموعی که قابل شنیدن باشد یافت شود آن را شنونده باشد و معنی دویم آنکه شنونده دعاء و مستجاب کننده آنست و اما سامع که

بمعنی شنونده است بسوی مسموعی متعدی می شود و موجب وجود آنست و باین معنی لم یزل که بمعنی همیشگی باشد در او روا نباشد و خدای عز و جل بخودی خود سمیع است.

بصیر بصیر معنیش اینست که هر گاه مبصرات باشند که آنها را توان دید خدا آنها را بیننده باشد و از برای همین جائز است که گفته شود که خدا پیوسته بصیر و بینا بوده و جائز نیست که گفته شود که پیوسته مبصر و بیننده بوده زیرا که آن بسوی مبصری متعدی می شود و موجب وجود آنست و بصارت بفتح و کسر باء در لغت مصدر بصیر است بمعنی بینا شدن و دانا شدن گفته می شود که بصر بصاره یعنی بینا شد بیناشدنی و ضم صاد بصر و کسران هر دو جائز است که بر وزن کرم و فرح باشد و خدای عز و جل بخودی خود بصیر است و وصف ما که آن جناب تبارک و تعالی را باین وصف میکنیم که سمیع و بصیر است وصف کردن ما نیست باینکه آن جناب عالم است یعنی مراد ما از سمیع و بصیر عالم نیست چنان که بعضی گمان کرده اند که این دو صفت بعلم برمیگردد بلکه معنیش آن چیزیست که ما آن را پیش داشتیم از مدرک بودنش و این صفت صفت هر زنده ایست که آفت و ناخوشی با او نباشد قدیر و قاهر قدیر و قاهر معنی این دو نام آنست که چیزها امتناع از او را طاقت ندارند و از جمله آنچه این را تأیید میکند اتفاق در آنها است و ظاهر اینست که این کلام تصحیف و غلط باشد بقرینه آنچه بعد از این می آید و بعضی گفته اند که قادر کسی است که فعل از او صحیح باشد و میتواند که کاری را بکند هر گاه در حکم ممنوع نباشد و قهر غلبه است و قدرت مصدر قول تو است که قدر قدره یعنی مالک شد فهو قدیر و قادر و مقتدر یعنی پس او که فاعل فعل است هر یک از قدیر و قادر و مقتدر بر او اطلاق می شود با تفاوتی که در ترجمه نامها مذکور شد و قدرتش بر آنچه یافت نشده و اقتدارش بر ایجاد آن همان قهر و مالک بودن او است آنها را و خدای عز ذکره فرمود که مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ یعنی خداوند روز جزاء و روز جزاء هنوز موجود نشده و گفته می شود که خدای عز و جل قاهریست که همیشه بوده و معنیش آنست که چیزها امتناع از او و آنچه انفاذ و اجراء آن را در آنها اراده دارد طاقت

ندارند و پیوسته بر آنها مقتدر بوده و حال آنکه موجود نبوده اند چنان که گفته می شود که مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ و روز دین که روز قیامت است موجود نشده.

«مترجم گوید» که این تفسیر بنا بر آنست که یوم الدین که مضاف الیه مالک است مفعول به یعنی مالک امور در روز جزاء چنان که مفسر آن گفته اند و عجب از ایشان که هیچ یک وجه اول را ذکر نکرده اند با آنکه آن در تفسیر امام (ع) در اول مذکور است و لفظ آیه در این معنی کمال ظهور دارد.

علی علی معنیش قاهر است پس خدای علی خداوند علی و علاء و تعالی یعنی صاحب قدرت و مظهر قهر و اقتدار است گفته می شود که علا الملک علوا یعنی بزرگوار و غالب شد پادشاه و بر بالای زیر دستان بر آمد و در باب هر چیزی که بلند شده باشد گفته می شود که علا یعلو علوا او علا یعلی علایه و معلاه بفتح میم جای کسب شرف است و در کتب لغت آن را بکسب شرف و بزرگواری تفسیر کرده اند و آن از معالی است و علو هر چیزی برفع عین و خفض آن یعنی ضم و کسر و بفتح آن نیز اعلا و برتر آنست و فلانی از علیه مردمانست و آن اسم است و در صحاح جوهری مذکور است که گفته می شود که فلانی از علیه مردمانست و آن جمع رجل علی است یعنی مرد بزرگوار بلند مرتبه مانند صبی و صبیه یعنی کودک و کودکان و علیه بالا خانه است و در قاموس مذکور است که علیه مردمان و علی ایشان بکسر هر دو معظم ایشان است و معنی ارتفاع و بلند شدن و از جابر آمدن و ببالا رفتن و فرود آمدن از خدای تبارک و تعالی منفی و دور شده و معنی دویم آنکه آن جناب برتری دارد یعنی متعالی است از امثال و همتایان و آنچه وسوسه های جاهلان در آن فرورفته و فکرهای گمراهان بسوی آن انداخته شده پس آن جناب علی و بزرگواریست متعالی از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ و اما اعلی پس معنیش علی و قاهر است و قول خدای عز و جل بموسی (ع) که لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلی آن را تأکید میکند و ترجمه آیه اینست

که مترس از آنچه تو را در وهم انداخته که کار و بار ساحران درهم خواهد شکست و امر تو از غایت وضوح بر خاص و عام پوشیده نخواهد گشت بدرستی که توئی برتر از ایشان یعنی غالب بر ایشان و البته غلبه تو را خواهد بود و همه ایشان مغلوب تو خواهند شد و همچنین قول خدای عز و جل در تحریص و ترغیب مؤمنان بر کار زار که وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار و اندوهناک مباشید از جراحاتی که بشما رسیده و حال آنکه شما غالب و منصور خواهید شد بر ایشان و یا شما برترانید بحسب مرتبه و شما بر حقید و ایشان بر باطل و کشتگان شما در صدر بهشتند و از ایشان در قعر دوزخ اگر هستید گرویدگان و ایمان آورده باشید بوعده حق که فرموده و وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ یعنی و بدرستی که لشکر ما که مؤمنانند ایشانند که غالبند و قول خدای عز و جل إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ یعنی بدرستی که فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر یعنی غلبه کرد ایشان را و بر ایشان مستولی شد و شاعر در این معنی گفته که فلما علونا و استونیا علیهم. ترکناهم صرعی لنسر و کاسر. یعنی پس چون غالب شدیم و مستولی گردیدیم بر ایشان گردانیدیم ایشان را افتادگان از برای کرکس و عقاب و معنی دویم آنکه آن جناب از امثال و همتایان متعالی یعنی منزه است و دوری دارد چنان که فرموده که تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ یعنی برتری دارد از آنچه شرک می آورند.

«باقی» باقی معنیش باشنده و موجود بدون حدوث و فناء است و بقاء ضد فناء است و فناء که نیستی باشد بقاء بمعنی هستی است میگوئی بقی الشی ء بقاء یعنی این چیز باقی ماند ماندنی و گفته می شود که

ما بقیت منهم باقیه و لا وقتهم من اللَّه واقیه

یعنی هیچ نفس باقی مانده از ایشان باقی نماند و هیچ نگاه دارنده ایشان را از خدا نگاه نداشت و دائم در صفات خدا نیز همان باقی است که هلاک نمیشود و فناء ندارد.

«بدیع» بدیع یعنی مبدع بدائع یعنی مخترع تازها و پدید آورنده چیزها است و نه بروجه مثال و پیروی کردن و آن فعیل بمعنی مفعل بر وزن محسن است چون قول خدای عز و جل

عذاب الیم و معنی آن مؤلم است یعنی عذابی درد آورنده و بعضی دردناک گفته اند و عرب میگوید که ضرب و جمیع و معنی آن موجع است یعنی زدنی درد آورند و شاعر در این معنی گفته که

أ من ریحانه الداعی السمیع یؤرقنی و أصحابی هجوع

و معنی آن داعی مسمع است یعنی خواننده شنواننده و ترجمه شعرا نیست که آیا کسی که ریحانش خواننده شنواننده است بیخواب و بیدار میکند مرا و حال آنکه اصحاب و یاران من خفتگانند و بدع بکسر باء و سکون دال چیزیست که اول باشد در هر امری یعنی تازه و نو و از آنست قول خدای عز و جل ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ یعنی بگو که نیستم تازه و پیداشده از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که بپیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبران بوده اند پس من اقتداء بایشان نموده ام و آنچه ایشان امتان خود را بآن دعوت میکرده اند من نیز شما را بآن میخوانم و هر معجزه که بآن مأمور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مأمور قدرت ندارم پس چرا منکر پیغمبری منید و بدعت نام آن چیزیست که اختراع شده و از نو پیدا شده باشد خواه از دین و خواه از غیر آن و شاعر در این معنی گفته است که کفاک لم تخلفنا للندی و لم یک تجلهما بدعه. فکف عن الخیر مقبوضه. کما حط من مائه سبعه. و اخری ثلثه آلافها. و تسع مائیها لها شرعه.

یعنی کفهای دست تو آفریده نشده اند از برای بخشش و نیست بجهل آنها چیز تازه پس یک کف از خوبی گرفته شده چنان که فرو ریخت از صد هفت او کف دیگر سه تا هزار آن و نهصد آنست در حالی که روشی است از برای آن و گفته می شود که امر بدیعی را آوردی یعنی کار مخترع عجیبی کردی. باری باری معنیش آنست که خدا باری برایا یعنی خالق خلائق و آفریدگار آفریدگانست گفته می شود که برأهم یبرؤهم یعنی خلقهم یخلفهم و بر به خلیفته و مخلوقات است و بیشتر عرب بر ترک همزه آنند و آن فعلیه بمعنی مفعوله است از برء و همزه آن از باب تخفیف بیاء قلب شده و بعضی گفته اند که بلکه آن مأخوذ است از بیت العود یعنی چوب را تراشیدم و از جمله ایشان کسی است که گمان دارد که آن مشتق از براء بفتح باء باشد و آن خاکست یعنی ایشان را از

خاک آفریده و گفته اند که از برای همین همزه داده نمیشود و این سخن مردود است بقرائت نافع و ابن ذکوان که هر دو در سوره لم یکن هر دو لفظ البریه را بهمزه خوانده اند و دیگران بیاء میخوانند و ظاهر اینست که مشتق منه هر دو قرائت یکی باشد اگر چه غیر آن از آنچه مذکور شد نیز احتمال دارد.

اکرم اکرم معنیش کریم تر و گاهی افعل بمعنی فعیل می آید مثل قوی خدای عز و جل وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ یعنی و آن که مراد باز آوردن و زنده گردانیدن باشد در بار دویم اهون بر او است یعنی سهل و آسان است بر او و بعضی گفته اند که بمعنی آسانتر است اما مراد در آنچه واجب است در نزد منکران اعاده و باندازه در می آید و قیاس می شود بر اصول ایشان و معقول ایشان آن را اقتضاء میکند زیرا که هر که از ما صنعت چیزی را اعاده کند و دوباره بسازد بر او اسهل و آسانتر باشد از انشاء و ایجاد آن و از برای کارگر عذر میخواهند هر گاه در بعضی از آنچه آن را انشاء میکند تخطئه شود که اول کار اوست و هرگز نکرده و امثال این و ممکن است که اهون افعل صفتی باشد بمعنی هین و آسان نه افعل تفضیل که در ترک تفضیل بآن استشهاد نشود و مثل قول خدای عز و جل لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى یعنی در نیاید در آن آتش بطریق دوام و لزوم مگر اشقی و قول آن جناب و سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى یعنی و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش اتقی و مقصودش از اشقی و اتقی شقی و تقی است یعنی بد بخت و پرهیزکار نه بدبخت تر و پرهیزکارتر زیرا که هر بدبختی در آن داخل می شود و هر پرهیزکاری از آن دور گردانیده می شود و بدبخت ترین بدبختان بدر آمدن در آتش اختصاص ندارد چنان که پرهیزکارترین پرهیزکاران بنجات و رهائی اختصاص ندارد و بعضی گفته اند که مراد و شخص مخصوصند و شاعر در این معنی گفته است که. ان الذی سمک السماء بنی لنا. بیتا دعائمه اعزوا طول. یعنی بدرستی که آنکه بلند گردانیده آسمان را بنا گذاشته از برای ما خانه را که ستونهایش عزیزتر یا عزیز و درازتر یا دراز است «ظاهر» ظاهر معنیش آنکه خدا ظاهر است بآیات و علامات خویش که آنها را آشکار فرموده

از شواهد قدرت و آثار حکمت و بینات حجتش که همه خلق از پدید آوردن خوردتر آنها و ایجاد آسانتر و کوچکتر آنها در نزد ایشان در مانده اند چنان که خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ یعنی بدرستی که آنان را که میخوانید و می پرستید غیر از خدا هرگز نیافرینند مگسی را با وجود خوردی که دارد و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند از برای آفریدن آن پس چیزی از خلق خدا نیست مگر آنکه آن شاهد از برای او است بر وحدانیتش از همه جهاتی که دارد و خدای تبارک و تعالی از وصف ذاتش اعراض فرموده پس او بآیاتش ظاهر و بذاتش محتجب است و معنی دویم آنکه خدا ظاهر است یعنی غالب و قادر است بر آنچه میخواهد و از اینست قول خدای عز و جل فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ یعنی پس قوت دادیم آن را که ایمان آورده بودند بعیسی و برسالت و عبودیت او تصدیق کرده بودند بر دشمنان ایشان که بپسر بودن او از برای خدا و بالوهیتش قائل بودند پس کشتند آن مؤمنان ظاهران یعنی غالبان بر ایشان در مجاهده و محاربه یا بتصدیق محمد (ص) باینکه عیسی کلمه اللّه و روح اللّه است.

باطن باطن معنیش آنست که خدا از خیالها باطن و پنهان شده پس او باطن است بی احاطه که چیزی دور او را گرفته باشد چه هیچ محیطی باو احاطه نمیکند زیرا که او فکرها و اندیشها را پیش شده پس آنها از او دور شده اند و معلوم را سبقت گرفته پس باو احاطه نکرده و خیالها را در گذشته پس بکنه او نرسیده اند و دیدها از او حیران و خیره شده اند پس او را در نیافته اند پس او باطن هر باطنی است و محتجب هر محتجبی که بالذات باطن و بآیات ظاهر شده پس او باطن است بدون حجاب و ظاهر است بی نزدیکی و اقتراب و معنی دویم آنکه خدا باطن هر چیزیست یعنی آگاهیست بینا بآنچه پنهان میکنند و آنچه آشکار مینماید و بهر چه آفریده و بطانه مرد که اصل آن بمعنی آستر جامه باشد دوست و صاحب سر او است از قومی که ایشان را در دخله کار خویش که بهم آمیخته و پریشان و نهان باشد داخل میکند و ایشان او را در آن

داخل میکنند و معنی آن این است که خدا دانا است بنهایتهای ایشان نه آنکه آن جناب عز و جل باطن و نهان می شود در چیزی که او را بپوشاند.

«حی» حی معنیش آنست که خدا فعالی است مدبر که کارها از او سر میزند و تدبیر آنها میفرماید و او زنده است بخودی خود که مردن و نیستی بر او روا نباشد و بحیاتی که بآن زنده باشد احتیاج ندارد «حکیم» حکیم معنیش آنست که خدا عالم است و حکمت در لغت علم است و از اینست قول خدای عز و جل یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ یعنی میدهد خدا حکمت را بهر که میخواهد از کسانی که طالب ارشادند و حکمت علمی است که بآن میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد و غیر از این نیز گفته اند و معنی دویم آن که خدا محکم و استوار کار است و افعالش محکم و متقن و استوار است از فساد و تباهی و قد حکمه و احکمته دو لغت است و هر دو باین معنی است که آن را استوار و منع از فساد کردم و حکمه لجام بفتح حاء و کاف و آن چیزیست که احاطه میکند بکام حیوان یعنی حلقه آهنین که در دهنه لجام کنند باین نام نامیده شده زیرا که آن حیوان را از روان شدن سخت منع میکند «علیم» علیم معنیش آنست که خدا بخودی خود دانا است و نهانیها را میداند و بر اندیشها که در خاطر گذرد اطلاع دارد و هیچ نهانی بر او پنهان نباشد و همسنگ ذره از او دور نشود چه چیزها را دانسته پیش از حدوث آنها و بعد از آنکه آنها را احداث فرموده و نهان و آشکار و ظاهر و باطن آنها را دانسته و در علم آن جناب عز و جل بچیزها بر خلاف علم خلق دلیل است بر اینکه او تبارک و تعالی بر خلاف ایشانست در همه معانی ایشان و خدا دانا است بخودی خود و دانا کسی است که کار محکم و متقن یعنی استوار از او درست باشد پس گفته نمیشود که آن جناب چیزها را بعلم و دانش میداند چنان که قدیمی غیر از او با او ثابت نمیشود بلکه گفته می شود که او ذاتی است دانا و همچنین در همه صفات ذاتش گفته می شود.

«حلیم» حلیم معنیش اینست که خدا بردبار است از کسانی که او را نافرمانی کرده اند و بعقوبت و باز خواست خویش بر ایشان تعجیل و شتاب نمیکند.

«حفیظ» حفیظ حافظ است و آن فعیل بمعنی فاعل است و معنیش آنکه خدا چیزها را حفظ میکند و بلاء و زحمت را از آنها میگرداند و بحفظ وصف نمیشود بنا بر معنی علم زیرا که ما بحافظ وصف میشویم بحفظ قرآن و علوم بر وجه مجاز و مراد از آن اینست که ما هر گاه آن را دانستیم از ما نمیرود و فراموش نمیکنیم چنان که هر گاه چیزی را حفظ کردیم فراموش نمیکنیم.

«حق» حق معنیش محق است یعنی بر حق و خدا بآن وصف می شود از روی توسع زیرا که آن مصدر است و این چون قول ایشان غیاث المستغیثین است که بعد از این می آید و معنی دویم آنکه بآن اراده می شود که عبادت خدا حق است و عبادت غیر او باطل و قول خدای عز و جل ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ این را تأیید میکند و ترجمه آیه آنکه این سعت علم و شمول قدرت و عجائب صنع بسبب آنست که خدا او است حق یعنی ثابت در ذات خود و واجب در جمیع جهات الوهیت خود و بسبب آنکه آنچه شما میخوانید ای مشرکان یا آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند غیر از خدا باطل و ناحق است و مؤلف گفته که یعنی باطل و بیهوده و نابود می شود و میرود و از برای کسی ثواب و عقابی را مالک نمیشود.

«حسیب» حسیب معنیش اینست که خدا هر چیزی را احصاءکننده ایست که بآن دانا است و چیزی بر او پنهان نباشد و معنی دویم آنکه خدا محاسب است از برای بندگانش که ایشان را باعمال ایشان محاسبه میکند و ایشان را بر آنها جزاء میدهد و آن فعیل است بر معنی مفاعل بضم میم مثل جلیس و مجالس یعنی همنشین و معنی سیم آنکه او کافی است و اللّه حسبی و حسبک یعنی خدا ما را بس و کفایت میکند و احسبنی هذا الشی ء یعنی این چیز مرا بس بود و احسبته یعنی باو دادم تا آنکه گفت مرا بس است و از اینست قول خدای عز و جل جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً یعنی

جزاء داده شدند این پرهیزکاران جزاء دادنی از پروردگار تو بخششی حساب یعنی کافی و وافی یا بر حسب اعمال ایشان.

حمید حمید معنیش محمود است و آن فعیل بمعنی مفعول است و حمد نقیض ذم و ضد نکوهش است و گفته می شود که حمدت فلانا یعنی فلانی را حمد کردم هر گاه فعلش را بپسندی و آن را در میان مردم منتشر سازی.

حفی حفی معنیش عالم است و از اینست قول خدای عز و جل يَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها یعنی سؤال میکنند ترا از ساعت که قیامت است که گویا تو دانائی بوقت آمدن آن و معنی دویم آنکه او لطیف است و حفایت بکسر حاء چون حفاوت بفتح و کسر آن مصدر حفی است یعنی مهربانی کردن و بمبالغه پرسش حال کسی کردن و لطیف کسی است که بغایت مهربانست بنیکی و تلطف کردن با تو و در آن مبالغه دارد و بنا بر بعضی از نسخ توحید معنی آنست که با تو نیکی و لطف میکند.

«رب» رب مالک است و هر که چیزی را مالک شود رب آنست و از اینست قول خدای عز و جل که از یوسف حکایت میکند که بساقی گفت که ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ یعنی برگرد بسوی رب خود یعنی بسوی آقا و مالکت و گوینده که مراد از آن صفوان بن امیه است در روز غزوه حنین که موضعی است در میان مکه و طائف در وقتی که ابو سفیان بن حرب در نزد جولان و کشتنی که از مسلمانان واقع شد گفت بخدا قسم که هوازن غالب شدند به ابو سفیان گفت که خاکت بدهان لان یربینی رجل من قریش احب الی من ان یربینی رجل من هوازن و چنین اراده داشت که هر آینه اگر مردی از قریش مرا مالک شود و رب و مالک من گردد دوست تر است در نزد من از آنکه مردی از هوازن مالک من شود و از برای هیچ آفریده رب با الف و لام نمیگویند زیرا که الف و لام دلالت بر عموم دارند و جز این نیست که از برای آفریده میگویند که رب فلان چیز پس باضافه شناخته می شود زیرا که او غیر آن را مالک نیست پس نسبت داده می شود بسوی چیزی که آن را مالک باشد و ربانیون نسبت داده شده اند بسوی تاله یعنی تعبد و عبادت از برای رب در

معنی ربوبیت از برای او و ربیون آنانند که با پیغمبران علیهم السلام صبر کردند.

«مترجم گوید» که در شرح عده لغت مذکور است که ربیون علماءاند و مفردش ربی بر وزن جنبی است و بعضی گفته اند که جماعتهایند و ربانیون فقهاء و اشرافند و مفرد آنها ربانی است و ابن اعرابی گفته است که ربانی آنست که درجه و پایه اش در علم عالی و بلند باشد و قول خدای تعالی کُونُوا رَبَّانِیِّینَ ربانیون ارباب علم اند که میدانند و عمل میکنند بآنچه میدانند و اصل آن از رب است یعنی پروریدن زیرا که ایشان علم را میپرورند و بعضی از اهل علم گفته که ربانیون دانایان بحلال و حرام اند.

رحمان رحمان معنیش خدائی است که رحمتش بر بندگانش واسع است و ایشان را بروزی و انعام بر ایشان نعیم میدهد و گفته می شود که آن نامی است از نامهای خدای تبارک و تعالی که در کتابها ذکر شده و او را در آن همنامی نیست و مرد را دلرحیم میگویند و دلرحمن نمیگویند زیرا که رحمان قدرت بر کشف بلوی و بردن زحمت دارد و رحیم از خلقش بر آن قدرت ندارد و گروهی تجویز کرده اند که مرد را رحمان بگویند و از آن غابت و نهایت در رحمت را اراده نموده اند و این خطاء است و رحمان رحمان است بهمه عالم و رحیم مؤمنان بخصوص است.

«رحیم» رحیم معنیش این که خدا رحیم است بمؤمنان که ایشان را در عاقبت امرشان برحمت خود مخصوص میسازد چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً یعنی و بود خدا بمؤمنان مهربان و هست و خواهد بود و رحمان و رحیم دو اسمند که مشتق اند از رحمت و بروزن ندمان و ندیم اند که بمعنی هم صحبت اند و معنی رحمت نعمت است و راحم منعم چنان که خدای تعالی برسولش (ص) فرموده که وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ یعنی و نفرستادیم تو را مگر رحمت و بخشایشی از برای عالمیان یعنی نعمت بر ایشان و معنی رحمت رقت و دلنرمی نیست زیرا که رقت از خدا منفی است و جز این نیست که رقیق القلب از مردمان که دلرحیم باشد برحیم نامیده شده بجهت بسیاری یافت

شدن رحمت از او و گفته می شود که چه نزدیکست رحم فلانی هر گاه صاحب مرحمت و نیکی باشد و مرحمت بمعنی رحمت است و گفته می شود که او را رحم کردم بمرحمتی و رحمتی بیک معنی.

«ذاری» ذاری معنیش خالق است گفته می شود که ذر اللَّه الخلق و برهم یعنی خدا ایشان را آفریده و بعضی گفته اند که ذریه بمعنی فرزندان و فرزندان ایشان نامش مشتق از آنست گویا که ایشان بسوی این رفته اند که اینها خلق خدای عز و جل اند که ایشان را از مرد آفریده و بیشتر عرب بر ترک همزه آنند چه در اصل ذروءه یا ذریئه بر وزن فعوله یا فعلیه بضم فاء بوده و جز این نیست که همزه را در این مذهب ترک کرده اند باینکه آن را بیاء قلب نموده اند بجهت بسیاری تردد آن در دهانهای ایشان چنان که همزه بریه و بری بمعنی بیزار و امثال آن را ترک کرده اند و از جمله ایشان کسی است که گمان میکند که ذریه مشفق از ذروت یا ذریت با هم است و اراده دارد که خدا ایشان را بسیار کرده و در زمین پراکنده نموده پراکنده نمودنی بغایت چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً یعنی و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حواء بطریق توالد و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان را.

«مترجم گوید» که ذرو بفتح ذال و سکون راء چون ذرء بهمزه بمعنی افشاندنست و اما ذری بیاء در لغت ندیدم و در آن قول ثالثی است که آن مشتق از ذر بمعنی تفریق است زیرا که خدایشان را در زمین متفرق کرده و بنا بر این معنی می شود که از ذرو بمعنی پرانیدن باشد یا مشتق است از ذر بمعنی مورچه سرخ زیرا که خدا خلق را از صلب آدم بیرون آورد در حالی که مانند مورچگان بودند در هنگامی که ایشان را بر نفسهای خویش گواه گردانید و آن را عالم ذر میگویند و بنا بر این دو وجه وزن آن فعلیه است یا فعوله بضم است اگر اصلش ذروره باشد و راء سیم چون و او بیاء و ضمه راء بکسره قلب شد باشد.

«رازق» رازق معنیش اینست که خدای عز و جل بندگانش را روزی میدهد خواه

نیکوکار ایشان باشد و خواه نابکار ایشان رزق و روزی دادنی و مؤلف گفته که رزق بفتح راء روایت عرب است و اگر مصدر را اراده کرده بودند رزق بکسر راء میگفتند و آن خطاء است زیرا که رزق باول مکسور روزی است و هر چه از آن نفعی توان گرفت و و هر چند که بمعنی روزی دادن و بخشیدن نیز می باشد و اما رزق بفتح راء بمعنی روزی دادن و بخشیدنست و بس گفته می شود که ارتزق الجند رزقه واحده یعنی لشکر روزی را یک مرتبه گرفتند و در قاموس میگوید که رزق و بفتح راء مصدر حقیقی است و یک مرتبه رزقه با هاء است.

رقیب رقیب معنیش حافظ است و آن فعیل بمعنی فاعل است و رقیب قوم پاسبان ایشانست.

«رؤف» رؤف معنیش رحیم است و رأفت رحمت است.

رائی رائی معنیش عالم و رؤیت علم است اگر رؤیت بصری و دیدن بچشم نباشد و معنی دویم آنکه آن بمعنی بیننده است و معنی رؤیت دیدن و در معنی عالم روا باشد که بگوئی که خدا همیشه رائی بوده و این در معنی دیدن جائز نیست.

«سلام» سلام معنیش مسلم و سلامتی دهنده است و آن توسع است زیرا که سلام مصدر است و مراد از آن اینست که سلامتی از جانب او یافته می شود و سلام و سلامت بفتح سین در هر دو مثل رضاع و رضاعت و لذاذ و لذات است در وزن و در اینکه هر دو مصدرند بیک معنی و اول بمعنی شیر خوردن و دویم بمعنی خوشمزه یافتن باشد و معنی دویم آنکه خدا باین صفت وصف می شود بسلامتیش از آنچه بخلق ملحق می شود از عیب و نقص و زوال و انتقال و فناء و مرگ پس مصدر بمعنی اسم مفعول است که مسلم باشد و قول خدای عز و جل لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ یعنی از برای پند پذیرانست خانه سلام در نزد پروردگار ایشان یعنی در عهده و ضمان او یا در نزد او ذخیره گذاشته شده و سلام همان خدای عز و جل و خانه اش بهشت است و اضافه آن بسوی خدا بجهت تعظیم آنست چنان که در دنیا خانه

کعبه معظمه و سائر مسجدها را خانه خدا میگویند و جائز است که خدا بهشت را سلام نامیده باشد زیرا که رونده بسوی آن و کسی که بجانب آن می شود در آن سالم میماند از هر چه در دنیا باشد از بیماری و رنجوری و مردن و پیری و امثال اینها پس آن خانه سلامتی است از آفات و عاهات که هیچ ناخوشی و آفتی در آن نیست و من میگویم که و نیز ممکن است که مراد خانه تحیت باشد که آن سلام است چه تحیت خدا و فرشتگان بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یک دیگر سلام است و قول خدای عز و جل فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ یعنی و اما اگر باشد آن مرد از اصحاب دست راست پس سلام از برای تو است از اصحاب دست راست میفرماید که پس سلامتی از برای تو است از ایشان یعنی تو را از جانب ایشان بسلامتی خبر میدهیم و سلام در لغت سداد و صواب نیز میباشد و از این است قول خدای عز و جل وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً یعنی و چون خطاب کنند بندگان خداوند رحمان را جاهلان و نادانان و سخنی بی ادبانه بایشان گویند در جواب گویند سلام یعنی قولی سلامت و سخنی که بدان سالم مانند از ضرر ایشان و یا مراد از سلام ترکست در وداع یعنی ما شما را بشما گذاشتیم و در معرض خطاب شما در نمی آئیم یا مراد سلام علیکم است یعنی چون جاهلان را ببینید بر ایشان سلام کنید تا از شر ایشان ایمن گردید و مؤلف در بیان سلام گفته یعنی سداد و صواب و سداد بکسر سین راست شدن و حق شدن و بفتح آن راستی و صواب ضد خطأ است یعنی حق و راست و درستی و گفته می شود که صواب از گفتار بسلام نامیده شده زیرا که آن از عیب و گناه سالم باشد.

«مؤمن» مؤمن معنیش مصدق است و ایمان در لغت تصدیق است و قول خدای عز و جل حکایت از برادران یوسف (ع) وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ تو را بر این دلالت میکند و ترجمه آیه این است که و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را که میگوئیم که گرگ یوسف را خورد تصدیق و باور نمیکنی و اگر چه هستیم راستگویان و بنده مؤمن تصدیق کننده است بتوحید خدا و بآیات و علاماتش و خدا

مؤمن و مصدق است آنچه را که وعده داده و تحقیق کننده آنست که آن را ثابت خواهد خواهد فرمود و معنی دوم آنکه خدا محقق است که وحدانیت خود را در نزد آفریدگانش تحقیق کرده و حقیقت خود را بایشان شناسانیده بجهت آنچه از علامات و آیاتی چند از بینات و گواهان و عجائب تدبیر و لطائف تقدیرش آشکار فرموده و معنی سیم آنکه خدا ایشان را از ظلم و جوار ایمن ساخته و حضرت صادق (ع) فرمود که جناب باری عز و جل مؤمن نامیده شده زیرا که او کسی را که فرمان برادرش باشد و او را اطاعت کند از عذاب خویش ایمنی دهد و بنده خدا مؤمن نامیده شده زیرا که او بر خدا ایمن باشد و خدا امان و زنهار او را اجازه میکند و ممضی میدارد و آن حضرت (ع) فرمود که مؤمن کسی است که همسایه اش را از بدیهای خود ایمن سازد و نیز آن حضرت (ع) فرمود که مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر مالها و جانهای خود ایمن دارند.

«مهیمن» مهیمن معنیش شاهد است و این چون قول خدای عز و جل وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ یعنی و نیز این قرآن که ما بسوی تو فرو فرستادیم نگهبانی است بر کتب که محافظت آنها میکند از تغییر چه هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست می شود و مؤلف گفته یعنی شاهد بر آنست یعنی گواهیست بر آنچه پیش از این بوده از کتاب بصحت و حقیقت آن و معنی دویم آنکه مهیمن از آن نامی است مبنی آن امین و امین نامی است از نامهای خدای عز و جل بعد از آن مهیمن از آن بنا شده بزیادتی میم و یاء چنان که مبیط بروز مسیطر از بی طرف بروزن حیدر و بیطار بناء شده و هر سه کسی است که پزشکی چاروا یعنی طبابت و درمان خدای عز و جل بعد از آن بنا شده بزیادتی میم و یاء چنان که مبیطر بروزن مسیطر آنها کند و اصل در آن مؤیمن بوده و همزه بهاء قلب شده چنان که همزه رقت و ایهات بهاء قلب شده و هر وقت و هیهات گفته شده و اراقه و هراقه هر دو بمعنی ریختن آب و امثال آنست و هیهات و ایهات اسم فعل بمعنی ماضی اند بمعنی بعد یعنی دور شد و امین نامی است از نامهای خدای عز و جل و کسی که الف را طول داده و آمین بر وزن یاسین گفته یا آمین را اراده کرده یعنی ای امین و مراد این است که همزه مفتوح را که حرفی است از حروف نداء بر سرش بیرون آورده و بعد از اجتماع دو همزه مفتوح دویم را

ساکن کرده و بجنس حرکت ما قبلش که فتحه است یعنی الف قلب کرده چه الف از جنس فتحه است پس آمین را مخرج قول ایشان از ید بر معنی یا زید یعنی ای زید اخراج کرده و گفته می شود که مهیمن از نامهای خدای عز و جل است در کتابهای آسمانی.

«عزیز» عزیز معنیش آنست که چیزی خود را عاجز نمیکند و چیزی که خدا را آن را خواسته باشد بر او امتناع ندارد و سرباز نمیتواند زد پس او قهرکننده چیزها است و غالبی که مغلوب نیست و گاهی در مثل گفته می شود که من عزیز یعنی هر که غالب شد ربود و قول خدای عز و جل بطریق حکایت از دو خصم که با هم گفتگو داشتند که وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ یعنی برادرم غلبه کرد بر من و غالب شد در جواب دادن سخن و نگذاشت که سخن بگویم و معنی دویم آنکه عزیز پادشاهست و پادشاه را عزیز میگویند چنان که برادران یوسف بیوسف (ع) گفتند که یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ یعنی ای عزیز مراد از آن ای پادشاه باشد.

«جبار» جبار معنیش قاهریست که باو نتوان رسید و او را بجبر و جبروت یعنی تعظیم و عظمت است و درخت خرمائی که بآن نتوان رسید بجهت درازی و بلندی جباره میگویند و جبر آنست که انسانی را جبر کنی بر آنچه آن را ناخوش دارد و نخواهد از رویی قهر و غلبه میگوئی که او را بر فلان کار جبر کردم یعنی آن را نمیخواست و من بزور او را بر آن داشتم و حضرت صادق (ع) فرمود که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نه صرف جبر است و نه محض تفویض بلکه امر سیمی است میانه این دو امر که بشکستن سورت هر یک مزاجی یافته غیر از مزاج هر یک نظیر سکنجبین نسبت بسرکه و انگبین نه آنکه قدری از آنست و قدری از این و مؤلف گفته که حضرت باین قول قصد فرموده که خدای تبارک و تعالی بندگانش را بر گناهان جبر نکرده و کار دین را بایشان تفویض نفرموده که بایشان واگذاشته باشد تا آنکه در آن برأیها و قیاسهای خود سخن گویند زیرا که خدای عز و جل حد و وظیفه قرار داده و شریعت و فرض و سنتی گذاشته و دین را از برای ایشان کامل گردانیده پس با وجود تحدید و توظیف و شرع و

فرض و سنت و کامل ساختن دین تفویضی نیست.

«متکبر» متکبر مأخوذ از کبریاء است و آن اسم است از برای تکبر و تعظیم.

«سید» سید معنیش پادشاهست و پادشاه قوم و بزرگ ایشان را سید میگویند و در تعریف آن میگویند که سادسهم یسودهم یعنی بزرگ ایشان شد و بر ایشان بزرگی دارد و بقیس بن عاص گفتند که بچه چیز سید قوم خود شدی گفت ببخشیدن عطاء و بازداشتن رنج و آزار و یاری دادن مولی که همسایه و خویش و امثال ایشان را یاری دادم یا خدا مرا با وجود آن دو کار یاری داد و اول اظهر است و پیغمبر (ص) فرمود که من سید عرب است پس عایشه گفت که یا رسول اللّه آیا تو سید عرب نیستی فرمود که من سید فرزندان آدمم و علی سید عرب عایشه گفت یا رسول اللّه سید چیست و معنی و مراد از آن چه باشد فرمود کسی که اطاعتش واجب باشد چنان که اطاعت من واجب شده و مؤلف میگوید که من این حدیث را بطور مسند در کتاب معانی- الاخبار اخراج کرده ام پس بنا بر معنی این حدیث سید همان پادشاهی است که فرمان برداریش واجب است.

«سبوح» سبوح حرفی است یعنی کلمه و اسمی که مبنی است بر وزن فعول بضم فاء و عین با تشدید آن و در کلام عرب فعولی نیست مگر سبوح و قدوس و معنی این دو یکیست و سبحان اللّه یعنی تنزیه کردن و او را دور داشتن از هر چه نسزد که بآن وصف شود و نصب سبحان اللّه بجهت این است که در موضع فعل است بر معنی تسبیحا لله در حالی که این را اراده داری که سبحت تسبیحا للّه و جائز است که منصوب باشد بر ظرف یعنی حال و معنیش اینست که تسبح للّه و سبحو للّه یعنی خدا را تسبیح میکنم و خدا را تسبیح کنید.

«شهید» شهید معنیش شاهد و حاضر است در هر مکانی در حالی که صانع و مدبر است بنا بر آنکه مکان مکان تصنع و تدبیر او است نه بر این وجه که مکان مکان

از برای او است زیرا که خدای عز و جل بود و هیچ مکانی نبود.

«صادق» صادق معنیش آنست که خدا صادقی است که در وعده اش غدر و بیوفائی نمیکند و ثواب کسی را که بعهد و پیمانش وفاء میکند کم نخواهد کرد.

«صانع» صانع معنیش آنست که خدا صانع هر مصنوع یعنی خالق هر مخلوق و پدید آورنده همه بدائع و تازها است و هر یک از اینها با همه اینها دلالت بر این دارد که خدا بچیزی از خلقش نمیماند زیرا که مادر آنچه مشاهده کرده ایم کاری را نیافتیم که بفاعل و کننده اش شباهت داشته باشد زیرا که ایشان اجسام اند و کارهای ایشان اجسام نیست و خدا از آن برتر است که بکارهای خود شباهت داشته باشد و کارهای او گوشت است و استخوان و مو و خون و پی و رگها و اعضاء و جوارح و اجزاء و روشنی و تاریکی و زمین و آسمان و سنگ و درخت و غیر اینها از اصناف خلق و همه اینها کار و کارگری آن جناب عز و جل است و همه اینها دلیل اند بر وحدانیت او و شاهداند بر انفرادش و بر آنکه او بخلاف خلق خویش است و بر اینکه او را شریکی نه و بعضی از حکماء یعنی ابو نواس در این معنی شعری گفته و او نرگس را وصف میکند که

عیون فی جفون فی فنون بدت فاجاد صنعتها المليک

بابصار البغنج طامحات کان حداقها ذهب سبیک

علی غض الزمرد مجزات بان اللّه لیس له شریک

یعنی چشمهای چندی در پلکها که در شاخها ظاهر و هویدا شده اند و پادشاه عالم صنعت و ساخت آنها را نیکو کرده که بدیدهای تغنج و کرشمه کردن ببالا نگرانند گویا که سیاهیهای چشمهای آنها زریست گذاحته بر شاخ زمرد و خبر دهندگانند باینکه خدا نیست از برایش شریکی.

«طاهر» طاهر معنیش آنست که خدا منزه است از اشتباه و همتایان و اضداد و امثال و اندازها و زوال و انتقال و معنیهای خلق از درازی و پهنا و اطراف و گرانی و سبکی و تنگی و شبری و داخل شدن و برون رفتن و

بهم چسبیدن و از یک دیگر جدا شدن و بو و مزه و رنگ و سودن و درشتی و نرمی و گرمی و سردی و حرکت و سکون و اجتماع

و افتراق و جا گرفتن در جایی نه جای دیگر زیرا که همه اینها محدث و موجود است که کسی اینها را احداث کرده و مخلوق و عاجز و ضعیف است از همه جهات و دلیل بر موجد و محدثی که آن را احداث کرده و صانعی که آن را ساخته و قادر قوی که پاکست از معنیهای آنها و بچیزی از آنها نمیماند زیرا که آنها از همه جهاتی که دارند دلالت میکنند بر صانعی که آنها را ساخته و محدثی که آنها را احداث کرده و بر همه آنچه از آنها پنهان باشد از اشتباه و امثال آنها واجب گردانیده اند که رهنما باشند بر صانعی که آنها را ساخته و خدا برتر است از این برتری بزرگ.

«عدل» عدل معنیش حکم بعدل و حق است و خدا باین نام نامیده شده از روی توسع و مجاز زیرا که عدل مصدر است و مراد از آن اسم فاعل است یعنی عادل و عدل از مردمان کسی است که گفتار و کردار و حکمش پسندیده است.

«عفو» عفو نامی است مشتق از عفو و بر وزن فعول است و عفو محو و پاک نمودن و ناپیدا کردن نشانه است گفته می شود که عفا الشی ء هر گاه آن چیز ناپیدا شود و برود و کهنه گردد و گفته می شود که عفوته انا هر گاه تو آن را محو و ناپیدا کنی و مراد اینست که عفو لازم و متعدی هر دو آمده و ترجمه فقره اول آنکه آن چیز کهنه شد و ترجمه فقره دویم آنکه من آنها را کهنه کردم و از این است قول خدای عز و جل عَفَا اللّٰهُ عَنْکَ یعنی محو کرد خدا را از تو دستوری دادنت ایشان را.

«غفور» غفور نامی است مشتق از مغفرت و آن جناب غافر و غفار است و اصل آن در لغت تغطیه و پوشیدن است میگوئی که غفرت الشی ء هر گاه آن را بپوشانی و گفته می شود که هذا اغفر من هذا یعنی این پوشنده تر از این است و غفر پشم و خز بفتح عین و سکون و فاء آن چیزیست که در بالای جامه از پشم خز بر بر آمده باشد چون زئبر و زئبر بکسر اول و سیم ریشه و تار جامه است که از جامه بیرون آمده باشد و آن را غفر بفتح غین و سکون فاء مینامند زیرا که آن جامه را پوشیده و سپر یعنی خود را مغفر بکسر میم میگویند زیرا که آن سر را میپوشد و غفور آنست که بنده اش را برحمت خود

پوشاننده است «غنی» غنی معنیش آنست که خدا بخودی خود از غیر و از غیر و از استعانت بآلات و ادوات و غیر اینها غنا و بی نیازی دارد و همه چیزها غیر از خدای عز و جل در ضعف و و حاجت بیکدیگر شباهت دارند و بعضی از آنها بر پا نمیشود و مگر ببعضی دیگر و بعضی از آنها از بعضی بی نیازی نمیتواند جست.

«غیاث» غیاث بکسر غین معنیش مغیث است و خدا باین نام نامیده شده از روی توسع زیرا که آن مصدر است و بعضی از اهل لغت گفته که غیاث باول مفتوح فریاد و فریاد رسنده چنان که گویند یا غیاث المستغیثین و این غلط است.

«فاطر» فاطر معنیش خالق است گفته می شود که فطر الخلق یعنی خلقهم باین معنی که ایشان را آفریده و ساختن چیزها را آغاز فرمود و آنها را از نو پدید آورد پس او فاطر آنها یعنی خالق و مبدع آنها است.

«فرد» فرد معنیش آنست که خدا متفرد و تنها است بربوبیت و پروردگاری و امر و فرمان نه آفریدگانش و معنی دویم آنکه او موجودیست تنها که هیچ موجودی با او نیست.

«فتاح» فِتاح معنیش آنست که خدا حاکم است و از اینست قول خدای عز و جل وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ یعنی و تو بهترین حکم کنندگانی و قول خدای عز و جل وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ یعنی و او است حکم کننده در همه امور که دانا است بکیفیت حکم بر وجه حکمت.

«فالق» فالق نامی است مشتق از فلق و معنیش در اصل لغت شق یعنی شکافتن و شکاف است گفته می شود که سمعت هذا من فلق فیه یعنی این را از شکاف دهانش شنیدم و فلقت الفشقه فانفلقت یعنی پسته را شکافتم پس آن قبول شکافتن نمود و خلق اللّه تبارک و تعالی کل شی ء فانفلق عن جمیع ما خلق یعنی خدای تبارک و تعالی هر چیزی را آفرید پس آن از همه آنچه آفرید شکافته شد زهد آنها را شکافت پس

آنها از حیوان شکافته شدند که حیوان از آنها بیرون آمد و دانه و استخوان خرما را شکافت پس آنها از گیاه شکافته شدند که گیاه از آنها بیرون آمد و زمین را شکافت پس آن شکافته شد از هر چه از آن بیرون آورد و این چون قول خدای عز و جل است که. وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ یعنی و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته می شود تا از آن نباتات بیرون می آید و چشمها روان می شود و خدا آن را شکافت پس آن شکافته شد و تاریکی را شکافت پس آن از عمود صبح شکافته شد و آسمان را شکافت پس آن از باران شکافته شد و دریا را از برای موسی (ع) شکافت فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ یعنی پس دریا شکافته شد و دوازده را پدید آمد.

پس بود هر پاره که از هم جدا شده بود چون کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند بر آمده و قرار گرفته.

«قدیم» قدیم معنیش آنست که خدا همه چیزها را پیش گیرنده است و هر صاحب تقدمی که چیزی را پیشی گرفته قدیم نامیده می شود هر گاه در وصف آن مبالغه شود و لیکن خدای سبحانه قدیم است بخودی خود بدون اول و پایانی و باقی چیزها اول و پایانی دارند و در آغاز آنها این نام از برای آنها نبوده و آنها از راهی قدیم و از راهی محدثند که خدا آنها را احداث فرموده و بعضی گفته اند که معنیش آنست که خدا موجودیست که همیشه بوده و هر گاه غیر آن جناب عز و جل را گویند که قدیم است بر وجه مجاز باشد زیرا که غیر او محدث است و قدیم نیست.

«ملک» ملک مالک ملک و خداوند پادشاهیست که هر چیزی را مالک شده و ملکوت بمعنی ملک و پادشاهی خدای عز و جل است و تاء در آن زیاد شده چنان که در رهبوت و رحموت زیاده شده و عرب میگوید که رهبوت خیر من رحموت یعنی هر آینه اگر ترسیده شوی بهتر است از آنکه رحم کرده شوی و این مثل است و زمخشری در مستقصی الامثال این را ذکر کرده و گفته که مرا رحمت و رهبت است و در قاموس این را در ماده رهب و رحم هر دو ذکر کرده و در ماده رحم گفته که و رهبوت خیر لک من رحموت و

گفته که استعمال نمیشود مگر بطور ازدواج یعنی اگر ترسیده شوی بهتر است از آنکه رحم کرده شوی و در ماده رهب میگوید و رهبوتی و رهبوت محرکتین خیر من رحموت ای لان ترهب خیر من ان ترحم حاصل آنکه اگر چنان باشی که مردم از تو بترسند بهتر است از آنکه چنان باشی که مردم بر تو رحم کنند و این خلاف طریقه سنت است چه در حدیث وارد شده که عبد اللّه مقتول باش و عبد اللّه قاتل مباش یعنی بنده خدائی باش که تو را کشته باشند نه آنکه بنده خدائی باشی که دیگری را کشته باشی.

«قدوس» قدوس معنیش طاهر و پاکست و تقدیس تطهیر و تنزیه است و قول خدای عز و جل بر وجه حکایت از فرشتگان وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ یعنی نسبت میدهیم ترا بسوی طهارت و پاکی از چرکهائی که در دنیا میباشد و رنجوریها و دردها و امثال اینها و معنی آیه اینست که فرشتگان از روی تعجب و علم بمصلحت حکمت در آفریدن خدا آدم را نه بر وجه اعراض گفتند که آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد و تباهی کند در آن و خونها را بریزد و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم ترا تسبیح و تنزیهی مقترن و بحمد و ثنای تو یعنی تو را بپاکی یاد میکنیم و بستایش تو قیام و اقدام مینمائیم و بپاکیزگی تو را میخوانیم و صفتهای نقص و عیب را از تو دور میدانیم و تو را بعظمت و بزرگی یاد مینمائیم و بعضی گفته اند که قدوس از جمله نامهای خدای عز و جل است در کتابها و نسبحک وَ نُقَدِّسُ لَکَ بیک معنی است و حظیره القدس موضع طهارت و جای پاکی و پاکیزگیست یعنی بهشت.

قوی قوی معنیش معروفست و او است که قوت دارد بی رنج چیزی را کشیدن و بدون استعانت و یاری خواستن.

«قریب» معنیش مجیب است و قول خدای عز و جل فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ این را تأیید و تقویت میکند و ترجمه آیه اینست که و چون پرسند تو را بندگان من از صفت من یا از معامله من با ایشان در وقت خواندن پس بدرستی که من نزدیکم که اجابت میکنم خواندن خواننده را هر گاه بخواند مرا و معنی دویم آنکه آن جناب

دانا است بوسوسهای دلها که در میانه او و آنها نه حجاب و پرده ایست و نه مسافت و و دوری و قول خدای عز و جل وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ این معنی را تقویت و تأیید میکند و ترجمه آیه اینست که هر آینه بحقیقت که ما آفریدیم آدمی را و میدانیم آنچه را که وسوسه میکند بآن نفس او و مراد از وسوسه حدیث نفس است که آدمی در دل با خود میگوید یعنی میدانیم آنچه را که نزد نفس او حاضر است از مکنونات ضمائر و سرائر قلوب و ما نزدیکتریم بسوی او از رگ گردن پس آن جناب نزدیکست بدون سودن و مماست و جدا است از خلقش بدون راه و مسافت بلکه او با وجود جدائی و مفارقت از ایشان در عین آمیزش و مخالطت است و با وجود محالفت با ایشان در عین مشابهت و همچنین تقرب و نزدیک شدن بآن جناب از جهت راهها و مسافتها نیست جز این نیست که آن از راه طاعت و حسن عبادت است پس خدای تبارک و تعالی قریبی است نزدیک که نزدیکش از جایی بجائی رفتن نیست زیرا که او چنان نیست که بقطع کردن مسافتها نزدیک شود و نه بگذشتن هواء بلند گردد و برآید و چگونه چنین باشد و حال آنکه پیش از تنقل و علو بوده و پیش از آنکه بعلو و دنو وصف شود.

«قیوم» قیوم و قیام این دو لفظ فیعول و فیعال اند از قمت بالشی ء بلکه از قمت علی الشی ء هر گاه بخودی خود متوجه آن شوی و متوجه حفظ و اصلاح آن باشی یعنی بکار آن چیز قیام کردم و برپا شدم و تقدیر و نظیر آن قول ایشانست که ما فیها من دیور و لا دیار یعنی در این خانه مثلا هیچ گردنده نیست که بگردد.

«قابض» قابض نامی است مشتق از قبض و قبض را چند معنی است از جمله آنها ملک است گفته می شود فلانی در قبض من و این مزرعه در قبض منست و از این است قول خدای عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ و این چون قول خدای عز و جل است که وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ یعنی و او را است ملک و پادشاهی بی منازعی و و مدعی روزی که دمیده شود در صور و قول خدا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یعنی و حکم و فرمان

در آن روز از برای خدا است و قول خدای عز و جل مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ و از جمله آنها نابود ساختن چیز است و از اینست قول ایشان در باب مرده که قبضه اللَّهُ إِلَیْهِ یعنی خدا او را گرفته بسوی خود برد و از اینست قول خدای عز و جل ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسِیراً یعنی آیا نمی بینی و نظر نمیکنی ای بیننده بسوی پروردگار خود و بصنع او که از محض قدرت چگونه سایه را کشیده و گسترانیده از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و اگر خدا خواستی هر آینه آن سایه را ثابت و آرام یافته گردانیدی پس گردانیم آفتاب را بر سایه و شناختن آن رهنما چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود پس فرا گرفتیم آن را بسوی خود فرا گرفتنی اندک و بتدریج پس آفتاب ببندهای انگشتان گرفته نمیشود و خدا فراگیرنده و رهاکننده آنها است و از اینست قول خدای عز و جل وَ اللَّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ یعنی خدا فرامی گیرد و میگستراند پس از فضل خود را بر بندگانش گستراننده و آنچه را که میخواهد از صله و نعمتهایش فراگیرنده است و قبض نیز قبض بند انگشتانست و آن از خدای تعالی ذکره منفی و دور شده است و اگر قبض و بسطی که خدای عز و جل ذکر کرده از جانب بند انگشتان میبود هر آینه روا نبود که در یکزمان قابض و باسط هر دو باشد بجهت محال و ممتنع بودن این امر و خدای تعالی ذکره در هر ساعت و زمانی جانها را میگیرد و روزی را می گستراند و آنچه خواهد میکند.

«باسط» باسط معنیش منعمی است مفضل که فضل و احسانش را بر بندگانش گسترده و نعمتهای خود را بر ایشان تمام گردانیده.

«قاضی» قاضی نامی است مشتق از قضاء و قضاء از خدای عز و جل بر سه وجه است پس وجهی از آنها همان حکم و الزام است گفته می شود که قضی القاضی علی فلان هکذا یعنی قاضی و حاکم بر فلانی بآن حکم کرد و او را بآن الزام نمود و از این است قول خدای عز و جل وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ یعنی و حکم فرمود پروردگار تو باینکه نپرستید یعنی واجب کرد که بر تو و امتانت که پرستش ننمائید مگر او را

و وجهی از آنها خبر است و از اینست قول خدای عز و جل وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ یعنی اعلام کردیم فرزندان یعقوب را و پیغام فرستادیم بسوی ایشان در توریه یعنی ایشان را باین خبر دادیم بر زبان پیغمبر (ص) و وجهی از آنها اتمام است و از اینست قول خدای عز و جل فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ یعنی پس تمام ساخت خدا آسمانها را در حالتی که هفت آسمان بودند در دو روز و از اینست قول مردم که قضی فلان حاجتی و کسی که این را میگوید اراده دارد که او حاجتم را تمام گردانید بر آنچه از او خواستم.

«مجید» مجید معنیش کریم و عزیز است و از اینست قول خدای عز و جل بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ یعنی بلکه آنچه تکذیب آن کردند قرآن مجید است یعنی کریم و عزیز و شریف و بزرگوار و مجد در لغت یافتن شرف و بزرگواریست و مجد الرجل بر وزن نصر و کرم و امجد دو لغت است یکی ثلاثی مجرد و دیگری ثلاثی مزید فیه و معنی هر دو اینست که این مرد بزرگوار شد و امجده چون کردار او را خوب دانست یا او را تعظیم نمود و بر او ثناء گفت و معنی دویم آنکه خدا مجید است فعیل بمعنی مفعول باشد نه فاعل چون وجه اول یعنی ممجد بروزن محمد که خلقش او را تمجید کرده اند یعنی او را بزرگ داشته اند.

«مولی» مولی معنیش ناصر و یاور است که مؤمنان را یاری میدهد و متوجه نصرت ایشان بر دشمن ایشان می شود و ثواب و کرامتها و نوازشهای ایشان را توجه میفرماید و ولی طفل همانست که اصلاح شأن و درست کردن کار او را متوجه باشد و خدا ولی مؤمنان و او مولای ایشان و یاور ایشانست و مولی در وجه دیگر همان اولی و سزاوارتر است و از اینست قول پیغمبر (ص) که

من کنت مولا فعلی مولا

و این بعد از سخنی بود که از او پیشی گرفته بود و آن اینست که فرمود الست اولی بکم بانفسکم یعنی آیا من سزاوارتر نیستم بشما از شما بنفسهای شما گفتند بلی یا رسول اللّه تو اولی و احقی فرمود که

فمن کنت مولاه

یعنی کسی که من باو اولی باشم از او بخودش

فعلی مولاه

یعنی علی اولا

است باو از او بخودش.

«منان» منان معنیش عطاکننده صاحب انعام است و از اینست قول خدای عز و جل فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ یعنی پس عطاء کن بهر که خواهی یا منع بخشش نما و بازدار آن را از هر که خواهی یعنی تصرف تو در این عطای ما بسته بخواست تو باشد در حالتی که این عطاء از شما بیرونست یا منت و امساک تو در روز حساب بر آن حسابی نیست و مخاطب باین آیه حضرت سلیمان (ع) است و قول خدای عز و جل وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ یعنی و نبخش در حالی که جویای بیشتر از آن باشی.

«محیط» محیط معنیش احاطه کننده بچیزها است که عالم، بهمه آنها است و هر که چیزی را فرا گیرد بتمامه یا علمش باقصای آن برسد بآن احاطه کرده و این بر وجه توسع و مجاز است زیرا که احاطه در حقیقت احاطه کردن جسم بزرگیست بجسم کوچک از اطراف و جوانب آن چون احاطه خانه بآنچه در آنست و احاطه حصار بشهرها و از برای همین معنی دیوار حائط نامیده شده و معنی دویم احتمال دارد که نصب بر ظرف یعنی منصوب بر حال باشد و معنیش مستولیا مقتدرا یعنی صاحب استیلاء و غلبه و اقتدار و توانائی چون قول خدای عز و جل وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ یعنی و یقین کردند که ایشان احاطه شد بایشان و فرا گرفته شد دور ایشان از همه اطراف که طریق خلاصی و راه نجات نداشته باشند پس خدا این را احاطه از برای ایشان نامیده زیرا که قوم هر گاه بدشمن خویش احاطه کنند و دور ایشان را بگیرند دشمن بر خلاصی از ایشان قدرت ندارند.

«مبین» مبین معنیش ظاهریست که حکمتش آشکار و آن را آشکارکننده است بآنچه از بینات و آثار قدرتش اظهار فرموده و گفته می شود که بان الشی ء و ابان و استبان بیک معنی و معنی همه اینست که این چیز آشکار شد و همه بمعنی آشکار کردن نیز میباشند زیرا که اینها لازم و متعدی هر دو آمده اند.

«مقیت» مقیت معنیش حافظ و رقیب است و گفته می شود که آن بمعنی قدیر است یعنی توانا

«مصور» مصور نامی است مشتق از تصویر یعنی نگاشتن چه صورتها را مینگارد در رحمها بهر وضع که میخواهد پس او مصور هر صورت و خالق هر مصوری است که در رحم تصویر شده و بچشم دریافته و در نفس متمثل می شود و خدای تبارک و تعالی چنان نیست که بصورتها و جوارح وصف شود و نه آنکه بحدود و ابعاض شناخته شود و نه آنکه در گشادی هواء بوهمها و خیالها طلب شود و لیکن بآیات شناخته می شود و بعلامات و دلالات تحقیق می شود و بآنها بی گمان دانسته می شود و بقدرت و عظمت و جلال و کبریاء وصف می شود زیرا که او را در خلقش شبیهی نیست و نه در خاکیان و آفریدگانش عدیلی که با او برابری کند.

«کریم» کریم معنیش عزیز است گفته می شود که فلانی کریم تر است از فلانی یعنی از او عزیزتر است و از اینست قول خدای عز و جل إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ یعنی بدرستی که آنچه حضرت رسول (ص) بر شما میخواند هر آینه قرآنی است بزرگوار و همچنین قول خدای عز و جل ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ و معنی دویم آنکه او جوادیست صاحب افضال گفته می شود که مرد کریم یعنی جواد و بخشنده و قوم کرام بکسر کاف یعنی بخشندگان و کریم و کرم بفتح کاف وراء مثل ادیم و أدم است و ادیم پوست خوشبوی باشد که هنگام طلوع سهیل آن را رنگ و بوی حاصل آید و آن دو نوع است ادیم یمنی و ادیم طائفی و بمعنی روی زمین و ظاهر هر چیزی نیز آمده و أدم بفتح اول و دویم جمع آنست و در قاموس مذکور است که رجل کرم محرکه کریم للواحد و الجمع.

«کبیر» کبیر سید است گفته می شود از برای سید قوم کبیر ایشان و کبریاء اسم است از برای تکبیر و تعظم.

«کافی» کافی نامی است مشتق از کفایت و هر که بر او توکل کند آن جناب او را کفایت کند و او را بسوی غیر خود ناچار نکند.

«کاشف» کاشف معنیش مفرج و برنده اند و هست که ناچار را اجابت میکند چون او را بخواند و بدی را کشف میکند و کشف در لغت برداشتن و وابردن تو است چیزی

را از آنچه آن را پنهان کند و بپوشاند.

«وتر» وتر فرد و یگانه است و هر چیزی که فرد باشد آن را وتر میگویند.

«نور» نور معنیش منیر و نور بخش است و از این است قول خدای عز و جل اللَّه نور السموات و الارض یعنی نور بخش از برای ایشان یعنی اهل اینها و فرمان دهنده و راهنمای ایشانست پس ایشان در مصالح خویش باو راه راست مییابند چنان که در نور و روشنی راه راست مییابند پس این توسع و مجاز است و نور روشنی است و خدای عز و جل از این برتر است برتری بزرگ زیرا که نورها حادث شده اند و احداث کننده آنها قدیمی است که چیزی باو نمیماند و بر وجه توسع و مجاز گفته شده که قرآن نور است زیرا که مردم در دین و کیش خویش بآن راه است مییابند چنان که در رفتن گاهها و راههای خویش بروشنی راه راست مییابند و باین معنی پیغمبر (ص) نور بود.

«وهاب» وهاب معروف است و آن از هبه است که آنچه میخواهند ببندگانش میبخشد و بر ایشان منت میگذارد بآنچه میخواهد و از اینست قول خدای عز و جل یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ یعنی میبخشد هر که را میخواهد دختران و میبخشد هر که را میخواهد پسران.

ناصر و نصیر ناصر و نصیر بیک معنی است و نصرت حسن معونت و خوش یاری کردنست.

«واسع» واسع غنی است و سعه غنی است گفته می شود که فلانی عطاء میکند از سعه یعنی از غنی و وسع توانگری مرد است و توانائی آنچه در دست او است و گفته می شود که بر اندازه وسع خویش انفاق و خرج کن.

«ودود» ودود فعول بمعنی مفعول است یعنی دوست داشته شده چنان که هیوب بمعنی مهیب گفته می شود و هیوب و مهیب کسی است که از وی ترسند و بآن اراده می شود

که خدا ودودیست محبوب که خلق او را دوست میدارند و گفته می شود که بلکه ودود بمعنی فاعل است چون قول تو غفور بمعنی غافر یعنی بندگان شایسته اش را دوست میدارد و بایشان محبت دارد و ود و وداد بهر سه حرکت در هر دو مصدر مودت است بمعنی دوست داشتن و فلانی ود تو و دید تو است یعنی حب تو و حبیب تو است و ود بهر سه حرکت و ودید چون حب بکسر حاء و حبیب بمعنی محبوبست یعنی کسی که او را دوست میداری.

«هادی» هادی معنیش آنست که خدای عز و جل ایشان را بحق هدایت میکند و هدی از خدای عز و جل بر سه وجه است پس وجهی همان دلالت و رهنمائی است که همه ایشان را بر دین دلالت و رهنمائی کرده و دویم ایمانست و ایمان هدایت است از خدای عز و جل چنان که آن نعمتی است از خدای عز و جل و سیم نجات است و خدای عز و جل بیان فرموده که زود باشد که مؤمنان را بعد از وفات ایشان هدایت کند و فرموده که وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ سَیَهْدِیهِمْ وَ یُصْلِحُ بالَهُمْ یعنی و آنان که کشته شدند در راه خدا پس هرگز ضائع و باطل نگرداند خدا کارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بر وجه اتم و اکمل بایشان خواهد رسانید باین وجه که زود باشد که هدایت کند ایشان را و بصلاح آورد حال ایشان را و هدایت بعد از مردن و کشته شدن نمیباشد مگر ثواب و نجات و این بنا بر قرائت حفص و ابو عمر و است که قتلوا بضم قاف و کسر تاء بدون الف بعد از قاف خوانده اند که فعل مجهول از قتل باشد نه بنا بر قرائت باقی قراء که قاتلوا بفتح قاف و الفی بعد از آن و فتح تاء خوانده اند که فعل معلوم از مقاتله باشد یعنی کارزار کردن و همچنین قول خدای عز و جل إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ یعنی بدرستی که آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند هدایت میکند ایشان را پروردگار ایشان بسبب ایمان ایشان و آن ضد ضلالی است که عقوبت کافر است و خدای عز و جل فرموده که وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ یعنی و ضلالت میدهد خدا ستمکاران را یعنی ایشان را

هلاک و نابود میسازد و عقوبت میکند ایشان را و این چون قول خدای عز و جل است که أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ یعنی نابود کرد خدا کارهای ایشان را و آنها را بسبب کفر ایشان باطل گردانید و فرو ریزانید.

«وفی» وفی معنیش آنست که خدا بعهد ایشان وفاء میکند و بعهد خویش ایفاء مینماید و تمام میفرماید گفته می شود که مرد وفی و موفی یعنی کسی که عهد خود را بجا می آورد و قد وفیت بعهدک و اوفیت دو لغت است.

«وکیل» وکیل معنیش متولی است یعنی کسی که قائم بحفظ ما است و بآن قیام دارد و این معنی وکیل بر مال از ما است و معنی دویم آنکه خدا معتمد و پناهست و توکل اعتماد بر او است و پناه آوردن بسوی او.

«وارث» وارث معنیش آنست که هر که خدا او را مالک چیزی گرداند میمیرد و آنچه در ملکش بوده میماند و کسی غیر از خدای تعالی آن را مالک نمیباشد.

«بر» بر معنیش صادق است گفته می شود که صدق فلان و بر یعنی فلانی راست گفت و گفته می شود که برت یمین فلان هر گاه سوگندش راست باشد و ابرها اللَّه یعنی خدا آن را بر صدق و راستی امضاء فرمود.

«باعث» باعث معنیش آنست که خدا برمیانگیزد هر که را در قبرها است و ایشان را زنده میگرداند و از برای جزاء و بقاء ایشان را محشور میسازد.

«تواب» تواب معنیش آنست که خدا توبه را قبول میکند و از گناه در میگذرد هر گاه بنده از آن توبه و بازگشت کند گفته می شود که تاب العبد الی اللَّه یعنی بنده بسوی خدا باز گشت نمود فهو تائب و تواب الیه یعنی پس آن بنده باز گردنده است بسوی آن جناب و تائب و تواب هر دو بر او صادق است و تاب اللَّه علیه یعنی خدا توبه او را قبول فرموده فهو تواب علیه یعنی پس آن جناب تواب بر او است که توبه او را قبول فرموده و او را تائب نمیگویند و توب بمعنی توبه است و گفته می شود که أتاب فلان من کذا در حالی که

مهموز باشد هر گاه فلانی از آن شرم کند و گفته می شود که طعام توبه نیست یعنی از آن احتشام و شرم داشته نمیشود.

«جلیل» جلیل معنیش سید است چه سید قوم را جلیل و عظیم ایشان میگویند و جل جلال اللّٰه یعنی بزرگواری خدا بزرگواری دارد فهو الجلیل ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ یعنی پس آن جناب بزرگواری است خداوند جلال و اکرام یعنی جامع جمیع صفاتی که مستلزم کمال او است و مبری است از هر صفتی که موجب تنقص عزت و کبریاء او باشد و نزد اهل تحقیق جلال اشاره است بصفات قهریه و اکرام عبادت از اوصاف لطیفه است پس ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ جامع جمیع صفات حق سبحانه باشد و گفته می شود که جل فلان فی عینی یعنی فلانی در چشم بزرگ آمد و اجللته یعنی او را بزرگ داشتم و بزرگ قدر ساختم.

«جواد» جواد معنیش محسنی است منعم که انعام و احسانش بسیار است گفته می شود که جاد السخی من الناس یجود جود او رجل جواد و قوم اجواد وجود بضم جیم یعنی سخاوت داران گفته نمیشود که خدا سختی است زیرا که اصل سخاوت راجع بسوی نرمی است و گفته می شود که زمین سخاوی و کاغذ سخاوی هر گاه نرم باشد و سخی بسخی نامیده شده بجهت نرمی او در نزد حوائج حاجتمندان بسوی او «مترجم گوید» که در شرح عده سخی را مأخوذ از سخاوی دانسته و آن را بسعه بیابان تفسیر کرده و در قاموس میگوید که سخی جواد است تا آنکه میگوید که سخاویه نرم یا واسع زمین است و بعضی علت منع اطلاق سخی را بر خدا مقید بودن جود مفهوم از آن را بصفت نقض گفته اند چه سخی جوادیست که از شانش بخل باشد.

«خبیر» خبیر معنیش عالم است و خبیر بر وزن قفل و کتف در لغت یکیست و خبر هم وزن قفل علم تو است بچیزی و میگوئی که لی به خبر یعنی مرا بآن علم و دانشی است.

«خالق» خالق معنیش خلاق است چه آن جناب خلق بسیاری را آفریده و

می آفریند خلق الخلائق خلقا و خلقه بفتح هر دو و خلیقه بمعنی خلق است و جمع هر دو خلائق است و ابن شمیل گفته که خلق آدمیانند و خلیقه چارپایان و جنبدگان و خلق در لغت اندازه کردن تو است که چیزی را اندازه کنی و در مثل گفته می شود که انی اذا خلقت فریت لا کمن یخلق و لا یفری یعنی بدرستی که چون اندازه کنم میبرم نه چون کسی که اندازه میکند و نمیبرد و مراد اینست که هر چه گفتم میکنم و هر بنائی که گذاشتم بعمل می آورم و در کارها عزم دارم و در قول امامان ما علیهم السلام واقع شده که کارهای بندگان مخلوق است بخلق تقدیر و اندازه کردن نه خلق تکوین و هستی دادن و خلق کردن عیسی (ع) از گل چیزی را چون هیئات و صورت مرغ نیز خلق تقدیر است و هستی دهنده مرغ و خالق آن در حقیقت همان خدای عز و جل است.

خَیْرُ النَّاصِرِینَ خیر الناصرین و خیر الراحمین معنیش آنست که فاعل خیر که خوبی می کند چون این امر از او بسیار شود از روی توسع و مجاز خیر نامیده می شود.

«دیان» دیان همانست که بندگان را دین و ایشان را جزاء میدهد بکارهای ایشان و دین بمعنی جزاء است و جمع نمیشود زیرا که آن مصدر است یعنی پاداش دادن گفته می شود که دان یدین دینا یعنی جزاء داد جزاء دادنی و در قاموس مصدر را بفتح گفته و گفته که کسره داده می شود و در مثل گفته می شود که کما تدین تدان یعنی کما تجزی تجزی چنان که جزاء میدهی جزاء داده میشوی و مراد اینست که چنان که میکنی جزاء داده می شوی و ذکر کردن کلمه اول بلفظ دویم باعتبار مزاوجت است و شاعر گفته که:

کما یدین الفتی یوم یدان به من یزرع الثوم لا یقلعه ریحانا.

یعنی چنان که جوان مرد جزاء میدهد و میکند روزی جزاء داده می شود بآن هر که سیر میکارد نمیکند آن را در حالتی که ریحان باشد و ریحان گیاه خوشبو است و چه خوش گفته آنکه گفته که:

گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو

«شکور» شکور و شاکر معنی این دو نام آنست که خدا از برای بنده عملش

را شکر میکند و این توسع و مجاز است زیرا که شکر در لغت شناختن احسان و او است که با بندگانش محسن و نیکوکار و بر ایشان منعم است و لیکن خدای سبحانه و تعالی چون فرمانبرداران را بر فرمان برداری ایشان جزاء دهنده بود جزاء دادن خود را شکر از برای ایشان قرار داد بر وجه مجاز چنان که مکافات منعم شکر نامیده شده.

«عظیم» عظیم معنیش سید است و سید قوم عظیم و جلیل ایشانست و معنی دویم آنکه خدا بعظمت وصف می شود بجهت غلبه او بر چیزها و قدرتش بر آنها و از برای همین وصف کننده باین تعظیم کننده باشد و معنی سیم آنکه خدا عظیم است زیرا که همه آنچه غیر از او باشد از برایش خوار و فروتنی نماینده است پس او است که سلطانش بزرگ و شانس عظیم است و معنی و معنی چهارم آنکه خدا مجید است گفته می شود که عظم فلان فی المجد عظامه یعنی فلانی در مجد بزرگ شد بزرگ شدنی و عظامت بفتح عین مصدر امر عظیم و کار بزرگست و عظمت از تجبر است و معنی عظیم ستبر و دراز و پهن و گران نیست زیرا که این معنیها معانی خلق و نشانهای صنع و حدوث است و اینها از خدای تبارک و تعالی منفی است و در خبر روایت شده که خدا عظیم نامیده شده زیرا که او خالق خلق عظیم و پروردگار عرش عظیم و خالق آنست.

«لطیف» لطیف معنیش آنست که خدا ببندگانش لطف دارد پس او بایشان لطف دارد و با ایشان نیکوکار و منعم بر ایشانست و لطف نیکی و نواختن است گفته می شود که فلانی لطیف است بمردمان یعنی نیکوکار با ایشانست که با ایشان نیکی میکند و یلطفهم الطافا بمعنی ببرهم برا باشد و لیکن الطف با باء استعمال می شود که بر سر مفعول دویم باشد چون الطفه بکذا و معنی دویم آنکه خدا در تدبیر و کار خود لطیف است و گفته می شود که فلانی لطیف العمل است یعنی کارش پاکیزه و در خبر روایت شده که معنی لطیف همان خالق از برای ما خلق لطیف است چنان که خدا عظیم

نامیده شده زیرا که او خالق خلق عظیم است.

«شافی» شافی معنیش معروف است و آن از شفاء است چنان که خدای عز و جل بطور حکایت از ابراهیم (ع) فرمود که وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ یعنی و چون بیمار شوم پس او شفاء می دهد مرا پس همه این نامهای خوب یا خوب تر نود و نه نام است.

و اما تبارک پس آن را از برکت است بمعنی افزون شدن و آن جناب عز و جل صاحب برکت است و اوست که فاعل برکت و خالق آن و قرار دهنده آنست در خلق خویش و متبارک و متعالی است از فرزند و زن و شریک و از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ و بعضی گفته اند که معنی قول خدای عز و جل تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً این است که جز این نیست که باین قصد فرموده که خدائی که بقاء و ماندنش دوام دارد و نعمتهایش میماند و ذکرش بر بندگانش برکت و استدامت از برای نعمتهای خدا در نزد ایشان می شود همان کسی است که فرقان را بر بنده خود فرو فرستاده تا آنکه آن بنده از برای عالمها بیم کننده و ترساننده باشد و فرقان همان قرآن است و جز این نیست که آن را فرقان نامیده زیرا که خدای عز و جل بآن در میان حق و باطل جدا کرده و بنده اش که این فرقان بر او فرود آمده همان محمد (ص) است و او را بنده نامیده تا آنکه پروردگار پرستش شده فرا گرفته نشود و این لفظ رد بر کسی است که در باب آن حضرت غلو میکند و از حد در میگذرد و خدای عز و جل بیان فرموده که این فرقان بر او فرود آمده تا آنکه عالمها را بآن بیم کند و از برای آنکه ایشان را بآن از نافرمانیهای خدا و عقاب درد آورنده یا دردناکش بترساند و عالمها آدمیانند الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً یعنی آن خدائی که از برای او است پادشاهی آسمانَها و زمین و فرا نگرفته فرزندی را چنان که نصاری گفتند در هنگامی که از روی دروغ گفتن بر او و بیرون رفتن از توحیدش فرزند را بسوی او اضافه نمودند و نسبت دادند وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً

یعنی و نبوده او را شریکی در پادشاهی و آفریده هر چیزی را پس اندازه کرده آن را اندازه کردنی یعنی آنکه خدا همه چیز را آفریده بر اندازه که آن را می شناسد و میداند و آنکه آن جناب چیزی از این را بر سبیل سهو و غفلت و بر وجه کوشش و سختی و بر وضع گزاف نیافریده بلکه باندازه میداند که آن صواب است از تدبیر خویش و آنکه آن صلاح جوئیست از برای بندگانش در کار دین ایشان و آنکه آن عدلی است از او بر آفریدگانش زیرا که او اگر آن را نیافریده بود و بر اندازه که آن را می شناخت و میدانست بر سبیل آنچه ما وصف کردیم هر آینه همان تفاوت و ظلم و بیرون رفتن از حکمت و صواب تدبیر بسوی عبث و بسوی ظلم و فساد یافت میشد چنان که مثل این یافت می شود در کردار آفریدگانش که در کارهای خویش بخت و و طالع دارند و از آن میکنند آنچه را که اندازه اش را نمیشناسند و باین قصد نفرموده است که از برای آن اندازه را آفریده و بآن اندازه آنچه را که میکند شناخته و کارهای خود را بعد از آن کرده زیرا که این یافت نمیشود مگر از کار کسی که اندازه آنچه میکند نمیداند مگر باین تقدیر و این تدبیر و خدای سبحانه پیوسته بهر چیزی دانا بوده و جز این نیست که بقول خویش فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً این را قصد فرموده که یعنی این را بفعل آورده بر اندازه که آن را می شناسد و میداند بنا بر آنچه ما بیان کردیم و بر اندازه کردن کارهایش از برای بندگانش باینکه اندازه آنها و وقت بودن آنها و جای بودن آنها را که در آن حادث میشوند بایشان بشناساند تا آنکه آن را بشناسند و این اندازه کردن از خدای عز و جل نوشته و خبر نوشتهای او است که فرشتگان خود را خبر داده و ایشان را بآن خبر داد تا آنکه آن را بشناسند و چون سخن خدا چنان بود که یافت نمیشد مگر بر اندازه که آن را می شناخت و میدانست تا آنکه بیرون نرود از حد راستی بسوی دروغ و از حد صواب بسوی خطا و از حد بیان بسوی آشفتگی همین دلالتی بود بر اینکه خدا آن را اندازه فرموده بر آنچه آن با آنست که و آن را استوار فرموده و احداث نموده و از برای همین استواری گردیده که خللی در آن

نیست و نه تفاوت و فسادی دارد.

«مترجم گوید» که شمردن تبارک که فعل است از جمله نامهای خدا چون شمردن لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ باشد که جمله فعلیه است از آنها یعنی فرا نگیرد خدا را پینکی و نه خواب که مراد از آن بنا بر قولی غفلت از امور نزدیک و دور است و سببش آنست که مراد از نام در اینجا هر چیزیست که دلالت بر ذات یا صفات آن جناب کند خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه مفرد باشد و خواه جمله.

حدیث کردند ما را چندین نفر گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن همام از علی بن حسن که گفت حدیث کرد مرا جعفر بن یحیی خزاعی از پدرش که گفت با حضرت صادق (ع) بر بعضی از موالیانش داخل شدم که او را عیادت کنیم پس آن مرد را دیدم که از قول آه بسیار میکرد و مکرر آه میگفت من باو گفتم که ای برادر من پروردگارت را یاد کن و باو استغاثه نما حضرت صادق (ع) فرموده که آه نامی است از نامهای خدای عز و جل پس کسی که آه بگوید بخدای تبارک و تعالی استغاثه نموده.

حدیث کرد ما را أبو الحسن علی بن عبد اللَّه بن احمد اصفهانی اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو اسحق ابراهیم بن عبد الرحمن قرشی در دمشق و من می شنیدم گفت که حدیث کرد ما را ابو عامر موسی بن عامر مردی گفت که حدیث کرد ما را ولید بن مسلم گفت که حدیث کرد ما را زهیر بن محمد از موسی بن عقبه از اعرج از ابو هریره که رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نامست صد نام مگر یکی زیرا که او طاق است که طاق را دوست میدارد هر که آنها را احصاء کند داخل بهشت می شود و بما رسیده که یکی از اهل علم نه بلکه چندین نفر گفته اند که اول آنها ابتداء می شود

بلا اله الا اللَّه وحده لا شریک له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر لا اله الا اللَّه له الاسماء الحسنی

یعنی نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها

است نیست شریکی از برای او واو راست پادشاهی و او راست ستایش بدست اوست خوبی و او بر هر چیزی توانا است نیست خدائی مگر خدا او را است نامهای نیکو یا نیکوتر و تتمه آنها اللّه است و

واحد و صمد و اول و آخر و ظاهر و باطن و خالق و باری و مصور و ملک و قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر و رحمان و رحیم و لطیف و خبیر و سمیع و بصیر و علی و عظیم و بار و متعالی و جلیل و جمیل وحی و قیوم و قادر و قاهر و حکیم و قریب و مجیب و غنی و وهاب و ودود و شکور و ماجد واحد و ولی و رشید و غفور و کریم و حلیم و تواب و رب و مجید و حمید و وفی و شهید و مبین و برهان و رؤف و مبدی و معید و باعث و وارث و قوی و شدید و ضار و نافع و وافی و حافظ و رافع و قابض و باسط و معز و مذل و و رازق و ذو القوه المتین و قائم و وکیل و عادل و جامع و معطی و مجتبی و محیی و ممیت و کافی و هادی و ابد و صادق و نور و قدیم و حق و فرد و وتر و واسع و محصی و مقتدر و مؤخر و منتقم و بدیع

«مترجم گوید» که در این حدیث غیر از نام اول سی و سه نام دیگر مذکور است که در حدیث سابق مشروح شد مذکور نبود اما مرادف نه نام از این سی و سه نام که عبارت است از

بار و حافظ و عادل و قادر و مقتدر و قائم و ماجد و وافی و ولی

در آن مذکور بود و ترجمه شد یعنی

بر و حفیظ و عدل و قدیر و قیوم و مجید و وفی و مولی

و بعضی از اینها در این حدیث نیز مذکور است و شادی که وجه تعدد همان دلالت بر حدوث و ثبوت باشد که مفاد اصل صیغه فاعل و صفت مشبهه است چون مبالغه و عدم آن بر حدوث مفاد مصدر و صیغه مبالغه و غیر انس و ترجمه بیست و چهارم نام دیگر که عبارت است از

ابد و مؤخر و مبدی و برهان و مجتبی و جامع و جمیل و مجیب و محصی و محیی مذل و رشید و رافع و شدید و ضار و معز و معطی و متعالی و معید و مقدم و ذو القوه المتین و ممیت و نافع و منتقم

در اینجا مذکور می شود پس میگوئیم که ابد بفتح همزه و باء یعنی دائم و همیشه و قدیم ازلی و مؤخر یعنی واپس اندازه و واپس برنده

چه آن جناب آن چه خواهد بتأخیر می اندازد و می شود که بمعنی متأخر باشد بمعنی آخر چه بعد از او چیزی نیست و او آخر هر چیزی است و مبدئ بر وزن محسن یعنی آشکارکننده و چه چیزی را او آشکار نموده و مینماید و از کتم عدم بعرصه وجود آورده و می آورد و برهان بر وزن قرآن بحجت و تحجب استوار روشن تفسیر شده و ظاهر آنست که بمعنی بیان حجت و روشن ساختن آن باشد و مراد از آن در اینجا مبین حجت و روشن سازنده آنست و مجتبی یعنی برگزیننده یا بسوی خود کشنده چنان که فرموده که اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ یعنی خدا میکشد بسوی خود و جمع میکند هر که را خواهد از آن کسانی که مطیع و منقاد اویند یا برمیگزیند برای خود بجهت رسالت آن را که اراده میفرماید چنان که فرموده که اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ یعنی خدا برمیگزیند از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان او و پیغمبران برسانیدن وحی چون جبرئیل و غیر او و برمی گزیند فرستاده گان را از آدمیان که پیغمبرانند تا خلق را باو دعوت کنند و جامع فراهم آورنده باشد چه آن جناب همه کمالات را فراهم آورده و همه مردمان را در روز قیامت فراهم خواهد آورد و بالفعل در کار فراهم آوردنست و جمیل یعنی نیکو و صاحب جمال و جمال ضد جلال است که در حدیث سابق مذکور شد و مجیب یعنی اجابت کننده و جواب دهنده چه آن جناب خواندن خواننده را اجابت میفرماید چنان که فرموده که أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ و محصی شمارنده و ضبط کنده است چنان که فرموده که وَ أَحْصی کُلَّ شَیْ ءٍ عَدَداً یعنی و شمرده هر چیزی را و ضبط آن نموده از روی شماره و عدد قطره های باران و ریگهای بیابان و برگهای درختان و امثال آن بر او پوشیده و پنهان نیست و محیی زنده کننده است که همه مردگان را زنده میگرداند و مذل خوار و بی مقدار گردانده چه هر که را خواهد خوار و بی مقدار گرداندن بجهت کفر و عناد چنان که فرموده وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ و رشید راه راست یافته است و در اینجا بمعنی مرشد است که فعیل بمعنی مفعل باشد چون الیم بمعنی مؤلم یعنی ارشادکننده و راه راست نماینده و رافع بردارنده و بلند

گرداننده است چه هر که و هر چه را که خواهد برمیدارد و بلند میگرداند و اگر چه در نهایت پستی باشد و شدید بمعنی سخت است و صاحب شدت و سختی چه عذاب و نکالش در نهایت شدت و غایت سختی است و ضار گزند رساننده است که بهر که خواهد گزند میرساند بجهاتی که خود میداند و معز یعنی عزیز و ارجمند سازنده چه هر که را خواهد عزیز و ارجمند گرداند و بتوفیق ایمان و معرفت چنان که فرموده وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ و معطی بخشنده است و چه بخشش است که از او نسبت ببندگان ناتوان نشده باشد و متعالی بر آمده و بلند است و کیست که زیر دست او نباشد و چیست که زبر او باشد و معید یعنی برگرداننده چه آن جناب در آخرت همه خلائق را بر میگرداند از برای حساب و جزاء و مقدم در پیش اندازه است چه آن جناب آنچه خواهد پیش میاندازد و می شود که بمعنی متقدم باشد بمعنی اول و سابق چه پیش از او چیزی نیست و ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِینُ یعنی خداوند توانائی استوار چه کرد درماندگی بر گرد سراپرده توانائیش نگردد پس نه در قوتش فتوری باشد و نه در متانتش قصوری و ممیت میراننده است که تمام زندگان را میمیراند چنان که فرموده وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْیا و نافع سود دهنده و نفع بخشنده است که به هر که خواهد نفع میرساند بجهاتی که خود میداند و در اینجا سودکننده درست نیست و منتقم کینه کشنده و و عقاب کننده است چه بهر وضع که خواهد از هر که خواهد انتقام می کشد بآنچه کرده باشد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از حسن بن محبوب از علی بن ریأب از چندین نفر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که خدا را عبادت کند بتوهم و گمان بی آنکه یقین بوجود آن جناب داشته باشد بحقیقت که کافر شده و کسی که اسم خدا را عبادت کند بواسطه حروف یا مفهوم وصفی و معنی آن اسم را عبادت نکند که از آن به این اسم تعبیر می شود کافر شده و آنکه اسم و معنی هر دو را عبادت کند

شرک آورده و آنکه معنی را عبادت کند بواقع ساختن اسمها بر او که اسمهای آن- جناب را بر او واقع سازد با آن صفاتی که خدا خویش را بآنها وصف فرموده و دل خود را بر آن محکم گرداند که بآن اعتقاد کند و زبانش بآن گویا شود در نهان کار یا نهانیها و آشکار خویش این گروه اصحاب امیر المؤمنین اند و در حدیث دیگر چنین است که این گروه ایشانند مؤمنان از روی حق و راستی بایمان درست و راست و خالص از شک و ریب و کاملان در ایمانند.

حدیث کردند ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «ره» و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از نضر بن سوید از هشام بن حکم که حضرت صادق (ع) را از اسمهای خدا و اشتقاق آنها سؤال نمود فرمود که اللّه مشتق است از اله و اله مألوه و معبودی را اقتضاء و خواهش میکند و اسم غیر مسمی است چه اسم همان مرکب از حروف است چون زید که مرکب است از زای و یاء و دال و مسمی آن شخص معین مشخص است که این اسم بر او دلالت میکند پس هر که اسم خدا را عبادت کند نه معی را کافر شده و چیزی را عبادت نکرده و کسی که اسم و معنی را هر دو عبادت کند شرک آورده و دو چیز را عبادت کرده و هر که معنی را عبادت کند نه اسم این عبادت توحید است ای هشام آیا آنچه گفتم فهمیدی هشام میگوید که عرض کردم که مرا زیاد کن و بیش از این بمن بفرما فرمود که خدای عز و جل را نود و نه اسم است پس اگر اسم همان مسمی باشد هر آینه هر اسمی از آنها خدائی خواهد بود و لیکن خدای عز و جل معینی است که بواسطه این اسمها بر او دلالت می شود و همه این اسمها غیر اویند ای هشام نان اسم است از برای آنچه خورده می شود و آب اسم است از برای آنچه خورده می شود و آب اسم است از برای آنچه پوشیده می شود و آتش اسم است از برای آن سوزاننده معروف ای هشام آیا فهمیدی چنان فهمیدی که بآن دفع کنی و مخاصمه نمائی با دشمنان ما و کسانی که در باب خدا الحاد میکنند و از حق میل می نمایند و آنان که با خدای عز و جل

غیر او را شریک میسازند عرض کردم آری فرمود که ای هشام خدا تو را بآن نفع بخشد و تو را ثابت و پا بر جای دارد هشام گفت بخدا قسم که بعد از آنکه از این مقام و مجلس برخاستم کسی در باب توحید خدا بر من غالب نشد.

حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن عبد اللَّه بن احمد اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه برذعی گفت که خبر داد ما را اسماعیل بن محمد بن فضل بن محمد بن مسیب بیهقی گفت که حدیث کرد مرا جدم گفت که حدیث کرد مرا افلح بن کثیر از ابن جریح از عمر و بن شعیب از پدرش از جدش از پیغمبر (ص) که جبرئیل با این دعاء از آسمان بر او فرود آمد و بر او فرود آمد شادان و خندان و عرض کرد که

السلام علیک یا محمد

حضرت فرمود

و علیک السلام یا جبرئیل

جبرئیل عرض کرد که خدای عز و جل هدیه را بسوی تو فرستاده حضرت فرمود که ای جبرئیل آن هدیه چیست جبرئیل عرض کرد که سخنانی چند است از گنجهای عرش که خدا تو را بآنها گرامی داشته و نواخته حضرت فرمود که ای جبرئیل آن سخنان چه چیز است عرض کرد که بگو

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفره یا باسط الیدین بالرحمه یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا و یا غایه رغبتنا أسألک یا الله ان لا تشوه خلقنی بالنار

یعنی ای آنکه نیکو را آشکار کرده و زشت را پوشیده ای آنان که بگناه مؤاخذه و باز خواست نفرموده و پرده را ندریده ای بزرگ عفو ای خوش درگذشتن ای گشاد آمرزش ای گشاده و گسترده دستها به مهربانی ای صاحب هر راز و ای پایان هر گله ای خوب فرو گذاشتن ای بزرگ عطاءای آغازکننده بنعمتها پیش از سزاواری آنها ای پروردگار ما وای بزرگ ما و ای

آقای ما و ای پایان خواهش ما سؤال میکنم تو را ای خدا آنکه زشت نکنی خلقت مرا بآتش دوزخ پس رسول خدا (ص) فرمود که ای جبرئیل ثواب

این سخنان چیست عرض کرد که هیهات هیهات این مطلب دور است علم و دانش بریده شده و بآن نرسیده اگر فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین بر این اجتماع کنند که ثواب آن را وصف کنند تا روز قیامت از هزار جزء یکجزء را وصف نکنند پس چون بنده بگوید که

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح

خدا در دنیا او را برحمت خود بپوشاند و در آخرت او را نیکو گرداند و در دنیا و آخرت هزار پرده بر او بپوشاند و چون بگوید که

یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر

خدا او را در روز قیامت حساب نکند و پرده اش را ندرد در روزی که پرده ها دریده می شود و چون بگوید که

یا عظیم العفو

خدا گناهان او را از برایش بیامرزد و اگر چه گناهش چون کف دریا باشد و چون بگوید که

یا حسن التجاوز

خدا از او درگذرد حتی دزدی و شراب خوردن و ترسهای دنیا و غیر این از گناهان کبیره و چون بگوید که

یا واسع المغفره

خدای عز و جل از برایش هفتاد دراز رحمت بگشاید پس او در رحمت خدای عز و جل فرو میرود تا از دنیا بیرون رود و هر گاه که بگوید

یا باسط الیدین بالرحمه

خدا دست خود را برحمت بر او بگشاید و چون بگوید که

یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی

خدای عز و جل از اجر ثواب هر مصیبت زده و هر بی آفتی و هر بیماری و هر گزند رسیده و هر بیچاره و هر فقیری و هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت باو عطاء فرماید و چون بگوید که

یا کریم الصفح

خدا او را بنوازد بنوازش پیغمبران و چون بگوید که

یا عظیم المن

خدا در روز قیامت آرزوی او و آرزوی خلائق را باو عطاء کند و چون بگوید که

یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها

خدای تعالی از اجر بشماره هر که نعمتهای او را شکر کرده باو عطاء کند و چون بگوید که

یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا

خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای فرشتگان من شاهد باشید که من او را آمرزیدم و باو از اجر عطاء کردم بشماره هر که و هر چه آن را آفریده ام از کسانی که در بهشتند و در آتش دوزخ و آسمانهای هفتگانه و زمین هفتگانه و آفتاب و ماه و ستارگان و قطره های بارانها و انواع خلائق و کوهها و سنگریزه و خاک و غیر آن و عرش و کرسی و چون بگوید

که یا مولانا خدا دل او را از ایمان پر کند و چون بگوید که یا غایه رغبتنا خدا در روز قیامت خواهش او و مثل خواهش همه خلائق را باو عطاء کند و چون بگوید که

أسألک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار

خداوند جبار جل جلاله بفرماید که بنده من خواهش آزادی از آتش دوزخ را از من نمود ای فرشتگان من شاهد باشید که من او را از آتش دوزخ آزاد کردم و پدر و مادر و برادران و خواهران و کسان و فرزندان و همسایگانش را نیز آزاد کردم و او را شفیع گردانیدم در حق هزار مرد از کسانی که آتش دوزخ از برای ایشان واجب شده بود و او را از آتش پناه دادم پس یا محمد این سخنان را بپرهیزکاران بیاموزان و اینها را بمنافقان میاموزان زیرا که اینها دعائیست که از برای گوینده اینها مستجاب است ان شاء اللّٰه و این دعاء اهل بیت المعمور است در گرداگرد آن هر گاه چنان باشند که بآن طواف کنند و بدور آن بگردند.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که دلیل بر اینکه خدای عز و جل عالم و قادر وحی است بخودی خود نه بعلم و قدرت و حیات که هر یک غیر او باشد آنست که اگر عالم باشد بواسطه علمی علمش از یکی از دو امر خالی نباشد یا آنست که این از صفات نقص است و هر منقوصی که نقص باو رسیده محدث است که دیگری او را احداث کرده بآنچه ما آن را مقدم داشتیم و اگر قدیم باشد واجب شود که چیزی غیر از خدای عز و جل قدیم باشد و این بالاجماع کفر است و همچنین است قول در قادر و قدرتش و در حی و حیاتش و دلیل بر اینکه آن جناب عز و جل همیشه عالم و قادر وحی بوده آنست که ثابت شد که خدا عالم و قادر وحی است بخودی خود و بدلیلها بصحت پیوسته که خدای عز و جل قدیم است و هر گاه امر چنین باشد همیشه عالم خواهد بود زیرا که ذاتش که علم از برای آنست همیشه بوده و خود همین امر دلالت میکند بر اینکه آن جناب همیشه قادر وحی بوده:

«باب سی ام» در بیان اینکه قرآن چه چیز است

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت بحضرت امام رضا (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه مرا خبر ده از قرآن که آیا خالق است مخلوق یعنی آفریننده یا آفریده شده است فرمود که نه خالق است و نه مخلوق و لیکن قرآن کلام خدای عز و جل است حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از پدرش از ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت بحضرت امام رضا (ع) عرض کردم که در باب قرآن چه میفرمائی فرمود کلام خدا است از آن در نگذرید و راه راست را در غیر آن مجوئید که گمراه میشوید حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن سالم از پدرش که گفت حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام را سؤال نمودم و بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه در باب قرآن چه میفرمائی فرمود که آن کلام خدا و قول خدا و کتاب خدا و وحی خدا و تنزیل او است که آن را فرو فرستاده و آنست کتاب عزیزی که باطل آن را نمیآید از پیش رویش و نه از پشت سرش یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی آن راه نیابد فرو فرستاده شده ایست از نزد راست گفتار درست کردار ستوده.

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث

کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید یقطینی گفت که حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بسوی بعضی از شیعیانش نوشت در بغداد که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ خدا ما و تو را از فتنه و آزمایش نگاه دارد پس اگر چنین کند و نگاه دارد آن چه نعمت بزرگیست یا نعمتهای خود را بآن بزرگ گردانیده و اگر نکند همان عین هلاکت و نابودیست ما چنان میبینیم و اعتقاد داریم که جدال و بحث در قرآن بدعتی است که سائل و مجیب در آن شرکت دارند پس سائل میگیرد آنچه را که از برای او نیست و مجیب تکلف میکند آنچه را که بر او نیست و کسی و چیزی خالق نیست مگر خدای عز و جل و آنچه غیر او باشد مخلوق است و قرآن کلام خدا است و از برایش از نزد خود نامی قرار مده که از جمله گمراهان باشی بگرداند خدا ما و تو را از آنان که از پروردگار خود می ترسند در نهانی و ایشان از قیامت ترسانند.

حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن احمد گفت که حدیث کرد مرا سلیمان بن جعفر جعفری گفت که به ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللّه در باب قرآن چه میفرمائی چه کسانی که در نزد ما هستند یا پیش از ما بوده اند در آن اختلاف کرده اند پس گروهی گفتند که آن مخلوق است و گروهی دیگر گفتند که آن مخلوق نیست حضرت (ع) فرمود آگاه باش که من در آن آنچه ایشان میگویند نمیگویم و لیکن میگویم که آن کلام خدا است.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان جعفری گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد اللّه بن فضل هاشمی از سعد خفاف از اصبغ بن نباته که گفت چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بر سر خوارج ایستاد و ایشان را پند داد و متذکر ساخت و ایشان را از جنگ ترسانید بایشان فرمود که شما از من هیچ چیز را ناخوش ندارید

و عیب نمی توانید کرد مگر آنکه من اول کسی هستم که بخدا و برسولش ایمان آورده ام گفتند که تو چنینی و لیکن تو ابو موسی اشعری را در دین خدا حکم کردی که حکم کند حضرت (ع) فرمود بخدا سوگند که من مخلوقی را حکم نکردم و جز این نیست که قرآن را حکم کردم و اگر نه این بود که من بر کار خویش مغلوب شدم و در رأی خود مخالفت شدم هر آینه راضی نمیشدم که جنگ اسلحه خود را بگذارد و آتش قتالی که در میان من و اهل جنگ با خدا است فرو نشیند تا سخن خدا را بلند گردانم و دین خدا را یاری دهم و هر چند که کافران و جاهلان ناخوش داشته باشند.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که در باب کتاب خدا وارد شده که قرآن کلام خدا و وحی خدا و قول خدا و کتاب خدا است و در باب آن وارد نشده که آن مخلوق است و جز این نیست که ما از اطلاق نام مخلوق بر آن منع شده ایم زیرا که مخلوق در لغت گاهی مکذوب میباشد یعنی دروغ گفته شده و گفته می شود که کلام مخلوق یعنی مکذوب خدای تبارک و تعالی فرموده که إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْکاً یعنی جز این نیست که می پرستید از غیر خدا بتانی چند را و بر می بافید افک را یعنی دروغ میگوئید دروغ گفتنی و آن جناب از روی حکایت از منکران توحید فرموده که ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ یعنی نشنیده ایم اینکه محمد میگوید از وحدانیت خدا و نبودن شریکان او در کیش باز پسین یعنی ملت عیسی که آخرین ملتها است چه ترسایان بسه خدا قائلند نه بتوحید نیست این توحید که او میگوید مگر اختلاق یعنی بربافتن و دروغی از نزد وی پس هر که گمان کند که قرآن مخلوق است باین معنی که آن مکذوب است بحقیقت که کافر شده و کسی که میگوید که آن مخلوق نیست باین معنی که محدث و منزل و محفوظ نیست خطا کرده و غیر حق و صواب گفته و اهل اسلام بر این اجماع کرده اند که قرآن کلام خدای عز و جل است بر وجه حقیقت نه مجاز و بر اینکه هر کس غیر از این بگوید بحقیقت که انکارشده از سخن یعنی گفتار ناشناخته و نادانسته و دروغ و باطل و منحرف از حق

گفته و ما قرآن را مفصل و موصل یافتیم که بعضی از آن ببعضی پیوند و بعضی از آن از بعضی جدا است و بعضی از آن غیر از بعضی دیگر و بعضی از آن پیش از بعضی است چون ناسخی که از منسوخ متاخر باشد پس اگر آنچه اینک صفت آنست حادث نباشد دلالت بر حدوث محدثات باطل شود و اثبات محدث و پدید آورنده آنها بتناهی و تفرق و اجتماع آنها متعذر و محال باشد و چیز دیگر و آن اینست که عقول شهادت داده اند و امت اجماع کرده اند که خدای عز و جل در اخبارش صادق است و معلوم است که دروغ آنست که خبر دهد بودن آنچه نبوده باشد و خدای عز و جل از فرعون و قولش خبر داده که أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى یعنی منم پروردگار شما و متولی.

همه امور شما که بزرگتر و برترم از همه شما و از خدایان دیگر که بهر که میخواهم ضرر میتوانم رسانید و هیچ کس ضرر بمن نتواند رسانید پس هیچ خدای از من برتر نباشد و از نوح خبر داده که آن حضرت پسرش را آواز داد و او بر کرانه از کشتی دور ایستاده بود که یا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنا وَ لا تَكُنْ مَعَ الْكافِرِينَ یعنی ای پسرک من سوار شود در کشتی با ما و مباش از ناگرویدگان تا غرق نشوی پس اگر این قول و این خبر قدیم باشد پیش از فرعون و پیش از گفتنش آنچه را که از او خبر داده خواهد بود و اینکه دروغ است و اگر یافت نشده باشد مگر بعد از آنکه فرعون این را گفته باشد پس آن حادث است زیرا که آن موجود شده بعد از آنکه نبوده و امر دیگر و آن این است که خدای عز و جل فرموده که وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ یعنی و هر آینه اگر خواهیم هر آینه ببریم آن چیزی را که وحی کرده ایم بسوی تو و قول آن جناب ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها یعنی هر چه منسوخ میکنیم از آیتی آیات قرآن بر وفق مصلحت خلقان و مقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آن را و از دلهای میبریم می آوریم بهتر از آن آیه منسوخ را در نفع بندگان یا مثل و مانند آن و آنچه مثل دارد یا جائز است که بعد از وجودش معدوم شود لا محاله حادث است و تصدیق این آن چیز است که استاد ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» آن را در جامع خویش اخراج نموده

و حدیث کرد ما را بآن محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف که گفت حدیث کرد مرا عبد الرحمن بن ابی نجران از حماد بن عثمان از عبد الرحیم قصیر که گفت عریضه ای بخدمت امام جعفر صادق (ع) نوشتم و بدست عبد الملک بن اعین دادم که بآن حضرت برساند باین مضمون که فدای تو گردم مردم در چیزی چند اختلاف کرده اند و من آنها را بخدمتت نوشته ام از برایم شرح و بیان فرمائی شرح فرما که بسیار محتاجم فدای تو گردم مردم در عراق در باب معرفت و جحود که شناخت و انکار است اختلاف کرده اند پس مرا خبر ده فدای تو گردم که آیا این دو امر مخلوقند که خدا اینها را آفریده یا نه و در قرآن اختلاف کرده اند پس گروهی پنداشته اند که قرآن کلام خدا است که مخلوق نیست و دیگران گفته اند که کلام خدا است که مخلوق است و مرا خبر ده از استطاعت و توانائی که آیا پیش از فعل یا با فعل است چه اصحاب ما در آن اختلاف کرده اند و در آن روایت نموده اند و از خدای تبارک و تعالی که آیا توصف می شود بصورت و شکل و بجوان نو خطی که خطش تازه دمیده باشد پس اگر صلاح بدانی خدا مرا فدای تو گرداند که مذهب درست از توحید را بمن بنویسی، بنویس که بسیار بجا است و از حرکات که آیا آنها مخلوق است یا غیر مخلوق و از ایمان که آن چه چیز است پس حضرت (ع) بمن نوشت و بدست عبد الملک بن اعین داد که بمن برساند باین عبارت که سؤال کردی از معرفت که آن چیست پس بدان خدا تو را رحمت کند که معرفت از صنع و کارگری خدای عز و جل باشد در دل که مخلوق است و جحود نیز صنع خدا است که در دل مخلوق است و بندگان را در این دو امر صنعی نیست و ایشان را در این ها اختیار است از اکتساب پس بشهوت ایشان که ایمان را خواهش داشتند معرفت را اختیار کردند و باین واسطه مؤمن عارف شدند و بشهوت ایشان که کفر را خواهش داشتند جهود را اختیار کردند و باین واسطه کافر جاحد گمراه شدند و این بتوفیق خدا است که ایشان را توفیق داده و خذلان و واگذاشتن کسی است که خدا او را واگذاشته پس خدا باختیار و اکتساب

ایشان را عقاب میفرماید و ثواب میدهد و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از قرآن و اختلاف مردمان پیش از شما پس بدرستی که قرآن کلام خدا است که محدث است و مخلوق نیست و با خدای تعالی ذکره ازلی نبوده که همیشه با خدا بوده باشد و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ و خدای عز و جل بود و هیچ چیز غیر از خدا نبود نه معروف و نه مجهول و خدای عز و جل بود و هیچ متکلمی نبود و نه مریدی و نه متحرکی و نه فاعلی و پروردگار ما از این جلیل تر و عزیزتر است پس همه این صفات محدث است غیر از حدوث فعل از او یا در نزد آن و پروردگار ما جلیل تر و عزیزتر است و قرآن کلام خدا است که مخلوق نیست و در آنست خبر کسی که پیش از شما بوده و خبر کسی که بعد از شما خواهد بود و از نزد خدا بر محمد که رسول خدا است فرو فرستاده شده و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از استطاعت و توانائی از برای فعل پس بدرستی که خدای عز و جل بنده را آفرید و آلت صحت را از برایش قرار داده و آن قوه ایست که بنده بآن متحرک و مستطیع از برای فعل میباشد و هیچ متحرکی نیست مگر آنکه او فعل را اراده دارد و آن را میخواهد و آن صفتی است مضاف بسوی شهوتی که آن آفریده خدای عز و جل است که در انسان مرکب است و در او برنشانیده شده پس هر گاه شهوت در انسان بجنبش آید چیز را خواهش کند و بعد از آن اراده نماید و از این جهت انسان را مرید گفته اند پس هر گاه فعل را اراده کند و بجا آورده با استطاعت و حرکت باشد و از این جهت بنده را مستطیع و متحرک گفته اند پس هر گاه انسان ساکن باشد و فعل را اراده نداشته باشد و آلت با او باشد و آن قوت و صحتی است که حرکات انسان و فعلش بآنها میباشد سکونش بجهت علت سکون شهوت باشد و گفته می شود که ساکن و بسکون وصف شود پس هر گاه انسان شهوت بهمرساند و شهوتش که در او مرکب شده بحرکت آید فعل را خواهش و کند بقوه که در او مرکب شده حرکت کند و آلتی که فعل را بآن بجا می آورد بکار دارد و فعل از او بوجود آید در نزد آنچه حرکت کرده و آن را کسب نموده پس گفته می شود که فاعل و متحرک و

و مکتسب و مستطیع آیا نمی بینی که همه این ها صفاتی است که انسان بآنها وصف می شود. و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از توحید و آنچه کسانی که در نزد تواند یا پیش از تو بوده اند بسوی آن رفته اند پس برتر است خدائی که مانند او چیزی نیست و او است شنوای بینا و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدای تبارک و تعالی را بخلقش تشبیه میکنند آن را وصف می نمایند و بر خدای عز و جل افتراء می بندند پس بدان خدا تو را رحمت کند که مذهب صحیح در توحید آن چیزی است که قرآن بر آن نازل شده از صفات خدای عز و جل پس بطلان و تشبیه را از خدا دور کن که نفی و تشبیهی نیست او است خدای ثابت موجود و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف میکنند و از قرآن در مگذر که بعد از بیان تو را گمراه میکند و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از ایمان پس ایمان اقرار بزبان و عقد بدل و عمل به ارکانست و ایمان بعضی از آن از بعضی است و گاهست که بنده مسلمان میباشد پیش از آنکه مؤمن باشد و مؤمن نمیباشد تا آنکه مسلمانان باشد پس اسلام پیش از ایمان است و آن با ایمان شرکت دارد پس هر گاه بنده کبیره را از گناهان کبیره بعمل آورد که خدای عز و جل از آنها نهی فرموده خارج از ایمان باشد و نام ایمان از او ساقط و نام اسلام بر او ثابت باشد پس اگر توبه نمود و آمرزش طلبید بسوی ایمان برگردد و او را بیرون نبرد بسوی کفر و انکار و حلال شمردن و هر گاه از برای حلال بگوید که اینک حرام است و از برای حرام که اینک حلال است و باین دینداری و اعتقاد کند پس در نزد آن بیرون باشد از ایمان و اسلام بسوی کفر و بمنزله مردی باشد که در حرم داخل شود و بعد از آن داخل خانه کعبه شود و در خانه کعبه حدثی را پدید آورد از خانه کعبه و از حرم بیرون شود و گردنش را بزنند و بسوی آتش دوزخ باز گردد «مترجم گوید» که مؤلف این کتاب میگوید که مراد ما از این حدیث آن چیزی بود که در آن موجود است از ذکر قرآن و معنی آنچه در آنست که قرآن غیر مخلوق است یعنی غیر مکذوب است و بآن قصد نمیکند که آن محدث

نیست زیرا که آن حضرت فرموده که و محدثی است غیر مخلوق و غیر ازلی با خدای تعالی ذکره.

«باب سی و یکم» در ذکر معنی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ)

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی «رضی» گفت که خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم از بسم اللّه فرمود که معنی قول قائل بسم اللّه یعنی نشان میکنم بر نفس خود سمه را از سمات خدای عز و جل و آن عبادت است راوی میگوید که بآن حضرت عرض کردم که که سمه چیست فرمود علامت و نشان.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از عبد اللّه بن سنان که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از معنی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فرمود که باء آن بهاء و روشنی است و حسن خدا است و سین سناء و رفعت و شرف خدا و میم و مجد و کرم و کثرت عطای خدا و بعضی از ایشان روایت کرده است که میم ملک و مالکیت یا پادشاهی خدا است و اللّه اله و معبود هر چیزیست و رحمان بخشاینده است بهمه آفریدگان خویش یعنی در دنیا و رحیم و مهربان است بمؤمنان بخصوص یعنی در آخرت.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی از آنکه او را حدیث کرده از حضرت صادق (ع) که آن حضرت سؤال شد از معنی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فرمود که باء بهاء خدا است

و سین سناء خدا و میم ملک خدا راوی میگوید که عرض کردم که الله یعنی چه فرمود که الف آلاء و نعمتهای خدا است بر خلقش از نعیم بولایت ما و لام الزام خدا است خلق خود را که ولایت ما را بر ایشان لازم گردانیده عرض کردم که هاء چه معنی دارد فرمود که هوان و خواری از برای کسی است که با محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین مخالفت کرده عرض کردم که رحمان فرمود که بخشاینده است بهمه عالم عرض کردم که رحیم فرمود که مهربانست بمؤمنان بخصوص حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از سلمه بن خطاب از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر (ع) که گفت سؤال کردم او را از معنی الله فرمود یعنی مستولی شده بر آنچه دقیق و جلیل باشد یعنی بر همه چیز غلبه دارد.

حدیث کرد ما را محمد بن قاسم جرجانی مفسر «ره» گفت که حدیث کردند ما را ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن حضرت علی بن محمد بن سیار و هر دو از شیعه امامی مذهب بودند از پدران خویش از ابو الحسن حضرت علی بن محمد علیهما السلام در قول خدای عز و جل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فرمود که الله همان کسی است که هر مخلوقی در نزد بریده شدن امید از هر که غیر او است و پاره پاره شدن اسباب از همه آنچه سوای او باشد در نزد حاجتها و سختیها بسوی او پناه میبرد میگوید یا میگوئی بسم الله یعنی یاری میجویم بر همه کارهای خویش بخدائی که عبادت و پرستش درست نباشد مگر از برای او آنکه فریاد رسنده است هر گاه فریادرسی از او خواسته شود و جواب دهنده هر گاه خوانده شود و این آن چیزیست که مردی بحضرت صادق (ع) عرض کرد که یا ابن رسول الله مرا بر خدا دلالت و رهنمائی کن که او چیست چه صاحبان جدال بر من بسیار شده اند و مرا حیران و سرگردان نموده اند حضرت بآن مرد فرمود که ای بنده خدا هرگز بر کشتی سوارشده عرض کرد آری فرمود که آیا کشتی شکسته که تو در آن باشی در جایی که نه کشتی باشد که تو را برهاند و نه شنائی که تو را بی نیاز گرداند عرض کرد آری فرمود که آیا در آنجا و در آن زمان دلت باین در آویخته و چنک

در زده که چیزی از چیزها قادر است بر اینکه تو را از ورطه و محل هلاکتت برهاند عرض کرد آری حضرت صادق (ع) فرمود که این همان خدائیست که قادر است بر نجات دادن در جایی که هیچ نجات دهنده نیست و فریاد رسنده در جایی که فریاد رسنده نه بعد از آن حضرت صادق (ع) فرمود و هر آینه بسا است که بعضی از شیعیان ما در ابتدای کار خویش بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ را ترک کرده پس خدای عز و جل او را بمکروه و ناخوشی می آزماید تا آنکه او را بر شکر خدای تبارک و تعالی و ثنای بر او آگاهی دهد و عیب و تقصیرش را از او بکاهاند و باطل و نابود گرداند در نزد ترکش گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ را و فرمود که مردی بسوی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام برخاست و عرض کرد که مرا خبر ده که معنی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ چیست علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از برادرش حضرت امام حسن (ع) از پدرش امیر المؤمنین علیهم السلام که مردی بسوی او برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ که معنی آن چیست فرمود که قول تو اللّه بزرگتر نامی است از نامهای خدای عز و جل و آن نامی است که نسزد که غیر خدا بآن نامیده شود و هیچ مخلوقی بآن نامیده نشده آن مرد عرض کرد که پس تفسیر و بیان قول آن جناب اللّه چیست فرمود که آنکه هر مخلوقی در نزد بریده شدن امید از هر که غیر از او است و پاره پاره شدن اسباب از هر که سوای او باشد در نزد حاجتها و سختیها بسوی او پناه میبرد و بیانش آنست که هر سرداری در این دنیا و بزرگواری در آن و هر چند که بی نیازی و طغیانش بزرگ باشد و حاجتهای کسی که غیر او یا پست تر از او است بسوی او بسیار باشد پس بدرستی که ایشان بزودی محتاج شوند بحاجاتی چند که این بزرگی نما بر آنها قدرت ندارد و همچنین این بزرگ نما محتاج می شود بحاجتی چند که بر آنها قدرت ندارد پس در نزد ضرورت و ناچاری وفاقه و پریشانیش بسوی خدا منقطع می شود تا وقتی که مقصودش کفایت شود بسوی شرک برگردد آیا نشنیده ای که خدای عز و جل میفرماید که قُلْ أَ رَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتاکُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ أَ غَیْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِکُونَ یعنی بگو ای محمد با کفار بر وجه محاجه و الزام که چه می بینید اگر بیابد شما

را عذاب خدا یا بیاید شما را روز قیامت یعنی هول و عذاب آخرت آیا غیر خدا را میخوانید تا عذاب از شما بردارد و اگر هستید راستگویان که بتان خدایانند بلکه نه چنانست که در آن زمان بتان را بخوانید بلکه او را میخوانید و بس و تضرع جز بدرگاه او نبرید پس میبرد و دفع میکند از شما در دنیا آنچه او را بسوی دفع آن میخوانید اگر خواهید و حکمتش مقتضی کشف و دفع آن باشد و فراموش میکنید آنچه را که شریک ساخته اید باو یعنی خدایان خود را میگذارید و در دفع عذاب متوجه او میشوید پس خدای جل جلاله ببندگانش فرمود که ای کسانی که بسوی رحمت من فقیر و محتاجید بدرستی که من حاجت بسوی خود را الزام کرده ام بر شما در هر حالی و همچنین خواری بندگی را در هر وقتی پس بسوی من فزع کنید در هر کاری که در آن شروع میکنید و تمام و بلوغ غایت و پایان آن را امید دارید پس بدرستی که من اگر خواهم که بشما عطاء کنم غیر من بر منع شما قدرت ندارد و اگر خواهم که شما را منع کنم غیر من بر عطاء کردن بشما قدرت ندارد پس من سزاوارتر کسی هستم که از او سؤال شده و اولی کسی که بسوی او تضرع و زاری شده پس در نزد ابتدای هر کار کوچک یا بزرگی بگوئید که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ یعنی یاری میجویم بر این کار بخدائی که عبادت درست نباشد از برای غیر او آنکه فریاد رسنده است هر گاه از او فریادرسی خواسته شود و جواب دهنده هر گاه خوانده شود رحمان و بخشاینده که رحم میکند بگستردن رزق بر ما و رحیم یعنی مهربان در دینهای ما و دنیا و آخرت ما که دین را بر ما سبک گردانیده و آن را آسان و سبک قرار داده و او ما را رحم میکند بجدا شدن ما از دشمنانش بعد از آن فرمود که رسول خدا (ص) فرمود که هر که امری که او را فرا گرفته او را اندوهناک سازد و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ بگوید و او صاحب اخلاص از برای خدا باشد و بدل خویش بسویش رو آورد از یکی از دو خصلت جدا نباشد یا بلوغ و رسیدن بحاجاتش در دنیا و یا آنکه آماده می شود از برایش در نزد پروردگارش و ذخیره می شود در پیش آن جناب و آنچه نزد خدا است بهتر و باقی تر است از برای مؤمنان

ص: 260

یعنی اعجام و آن مصدر است چون مدخل بمعنی ادخال یعنی از شانس آنست که اعجام می شود چنان که در قاموس گفته و اعجام حرف را نقطه دادن و سخن را عجمی کردنست و بعضی گفته اند که معجم اسم مفعول است و صفت از برای محذوف یعنی حروف خطی که اعجام بر آن واقع شده و اطلاق حروف معجم بر همه از باب تغلیب است چنان که پدر و مادر را والدین و ابوین میگویند و حال آنکه پدر والد است و مادر والده و یکی اب و دیگری ام است و ملا سعد تفتازانی تجویز کرده که معنی اعجام از اله و برطرف کردن عجمه باشد بنقطه دادن و دمامینی گفته که این سخن تمام نمیشود مگر هر گاه قرار دادن همزه از برای سلب و ربودن مقیس یا در این کلمه مسموع باشد و بهر طریق که باشد مراد از آن حروف بیست و نه گانه است که پانزده و حروف از آن نقطه دار و باقی بی نقطه است.

حدیث کرد ما را محمد بن بکران نقاش «ره» در کوفه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) که فرمود بدرستی که اول چیزی که خدای عز و جل آفرید تا بواسطه آن نوشتن را بخلق خود بشناساند یا خلقش بآن نوشتن را بشناسند حروف معجم بود و بدرستی که مرد چون کسی عصائی بر سرش زند پس چنان پندارد که نمیتواند بعضی از کلام و سخن را ظاهر کند حکم در آن آنست که حروف معجم بر او عرض شود بعد از آن بقدر آنچه نمیتواند که ظاهر کند از آنها باو دیه داده شود و هر آینه حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از امیر المؤمنین علیهم السلام در شرح ا ب ت ث که آن حضرت فرمود الف آلاء و نعمتهای خدا است و باء بهجت و نیکوئی خدا و تاء تمام امر

است بقائم آل محمد (ص) و ثاء ثواب مؤمنان است بر اعمال شایسته ایشان ج ح خ پس جیم جمال خدا و جلال خدا است و حاء حلم و بردباری خدا است از گناه کاران و خاء خمول و بی نامی ذکر اهل گناهانست نزد خدای عز و جل د ذ پس دال دین خدا و ذال از ذو الجلال است یعنی خداوند بزرگواری ر ز پس راء از رؤف و رحیم است یعنی مهربان و زای زلزله های قیامت است س ش پس سین سناء و رفعت خدا است و شین یعنی شاء اللَّه ما شاء اللَّه یعنی خدا خواست آنچه خواست و اراده فرمود آنچه اراده فرمود وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ یعنی و نمیخواهید شما بنا بر قرائت کوفیین و نافع یا نمیخواهند ایشان بنا بر قرائت دیگران مگر آنکه خدا خواسته باشد ص ض پس صاد از صادق الوعد است یعنی آنکه وعده اش راست است در حمل کردن مردم بر صراط و حبس کردن ظالمان نزد کمینگاه و ضاد یعنی ضال و گمراه شد آنکه با محمد و آل محمد (ص) مخالفت کرد ط ظ پس طاء طوبی از برای مؤمنانست یعنی درخت طوبی و آن درختی است که خدای عز و جل آن را نشانیده و از روح خود در آن دمیده تا آخر آنچه در حدیث آخر باب بعد از این باب می آید یا معنی آنست که خوشا حال مؤمنان و خوشی از برای ایشانست و خوبی باز گشتن کاه و ظاء ظن و گمان مؤمنان بخدا خوبست و ظن کافران بآن جناب بد ع غ پس عین از عالم است یعنی دانا و غین از غنی است یعنی بی نیاز ف ق پس فاء فوج و گروهی است از گروههای آتش یا بوئی از بویهای آن وقاف قرآنست که بر خدا است فراهم آوردن آن و خواندن آن ک ل پس کاف از کافی است یعنی بسند و کفایت کننده و لام لغو و بیهوده و سخن کافران است در بهم بافتن ایشان دروغ را بر خدا م ن پس میم ملک و پادشاهی خدا است در روز قیامت روزی که هیچ مالکی غیر از او نیست و خدای عز و جل میفرماید که لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ یعنی از برای کیست پادشاهی و فرمان برداری در این روز پس ارواح انبیاء و رسولان و حجتهای آن جناب گویا میشوند و میگویند لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ یعنی از برای خدائیست یکتا و بی همتا در کارگزاری و فرمان دهی که شکننده جمیع منازعان و مدعیان و پادشاهانست پس خدای جل جلاله میفرماید که الْیَوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ یعنی امروز پاداش و سزا

داده می شود هر کسی بآنچه کسب کرده هیچ ستمی نیست در این روز بدرستی که خدا.

شتابان شما راست یعنی مشغول او بحساب شخصی او را از حساب دیگری باز ندارد بلکه در یکزمان حساب همه کرده هر یک را بآنچه استحقاق دارد برساند و نون نوال و بخشش خدا است از برای مؤمنان و نکال و عقوبت او است با کافران و ه پس واو ویل و عذاب است از برای کسی که خدا را نافرمانی کرده و هاء یعنی هون و خواری بهمرسانیده کسی که او را معصیت نموده لای لام الف یعنی لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و آن کلمه اخلاص است که هیچ بنده نیست که آن را گفته باشد در حالی که با اخلاص باشد مگر آنکه بهشت از از برایش واجب شده و یاء ید یعنی دست خدا که مراد از آن قدرت است در بالای خلائقش بروزی دادن گشوده پاک و منزه است آن جناب و برتر از آنچه شکر می آورند بعد از آن حضرت (ع) فرمود بد درستی که خدای تبارک و تعالی این قرآن را فرو فرستاد باین حروفی که همه عرب آنها را از یک دیگر فرا میگیرند پس فرمود که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً یعنی بگو که هر آینه اگر اجتماع کنند همه آدمیان و پریان و اتفاق نمایند بر آنکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند مانند آن را و قدرت بر آن نداشته باشند و اگر چه باشد بعضی از ایشان بعضی را هم پشت قوی و یاری کننده.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مقری حاکم گفت که حدیث کرد ما را ابو عمرو محمد بن جعفر مقری جرجانی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریقی گفت که حدیث کرد ما را ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحال مولای زید بن علی گفت که خبر داد مرا پدرم یزید بن حسن گفت که حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود یکی از یهودان بخدمت پیغمبر (ص) آمد و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در نزد آن حضرت بود بآن حضرت عرض کرد که فائده در حروف هجاء چیست رسول خدا (ص) بعلی فرمود که او را جواب بازده و فرمود بار خدایا

توفیق ده او را و او را تسدید فرما و تسدید راست گردانیدن و توفیق دادنست برای راستی و صواب پس علی بن ابی طالب (ع) فرمود که هیچ حرفی نیست مگر آنکه آن نامی از نامهای خدای عز و جل است بعد از آن فرمود که اما الف اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ است یعنی خدای سزاوار پرستش هیچ خدائی نیست در وجود بحقیقت مگر او که استحقاق عبادت از برایش ثابت است زنده بحیات ابدی که پاینده است بر وجه دوام و بقاء در ذات یا قائم بحفظ و سر مخلوقات و اما باء باقی است بعد از فناء نیستی خلق خویش و اما تاء تواب است که توبه را از بندگانش قبول میفرماید و اما ثاء ثابتی است کائنی که باشنده و موجود است یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که ثابت میدارد خدا آنان را که ایمان آوردند و استحکام میدهد بگفتار راست و محکم و بحجت قاطعه که نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان ثابت گشته در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلاء و مصائب شکیبائی ورزند و از جاده مستقیم توحید نلغزند و یا ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیک مردن تاختم حیوه ایشان بر کلمه توحید باشد و ثابت دارد ایشان را در آن سرای یعنی در قبر که منزل اول آخرت است تا جواب منکر و نکیر بطریق حق و صواب باز دهند یا در موقف حساب و فرو گذارد خدا ستمکاران یعنی کافران و معاندان را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس در دنیا بکلمه توحید راه نیابند و در وقت سؤال در قبر و حساب از جواب فرو مانند و میکند خدا آنچه را که میخواهد از هدایت مؤمن مخلص و تخلیه کافر معاند و اما جیم جل ثناؤه و تقدست اسماؤه یعنی ستایش بزرگوار و نامهایش پاک و پاکیزه است و اما حاء حقی است که حی حلیم است یعنی خدای بر حق و زنده بردبار و اما خاء خبیر و آگاهست بآنچه بندگان میکنند و اما دال دیان و جزاء دهنده روز جزا است و اما ذال ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ است که معنی آن در اسماء حسنی گذشت و اما راء رؤف و مهربانست ببندگان خویش و اما زای زینت و آرامش معبودین است و اما سین سمیع بصیر است یعنی شنوای بینا و اما شین شاکر است که بندگان مؤمن خود را شکر میکند یعنی جزای شکر میدهد و اما صاد صادق است در وعده و وعید

خویش و اما ضاد ضار نافع است یعنی زیان رساننده نفع بخشنده و اما طاء طاهر مطهر است یعنی پاک پاک گردانیده شده یا پاک کننده و اما ظاء ظاهر و هویدا است که آیات خود را مظهر و آشکارکننده است و اما عین عالم و دانا است ببندگان خویش و اما غین غیاث المستغیثین و فریادرس فریاد خواهانست از همه آفریدگانش و اما فاء فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی شکافنده دانه و استخوان خرما است و اما قاف قادر و توانا است بر همه آفریدگانش و اما کاف کافی و بسندیست که کسی او را همتا نبوده و نخواهد بود و نزاد و زاده نشده و اما لام لطیف و صاحب لطف و نرمیست ببندگانش و اما میم مالک الملک و خداوند مملکت و پادشاهی است و اما نون نور و روشنی آسمانها از نور عرش او است و اما واو واحد و یکیست که یگانه و پناه نیازمندانست نزاد و زاده نشده و اما هاء هادی و رهنما است از برای خلقش و اما لام الف لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له است که ترجمه آن گذشت و اما یاء ید و دست خدا است که بر خلق خود گشوده پس رسول خدا (ص) فرمود که اینک همان قولی است که خدای عز و جل از برای خود پسندیده از همه آفریدگانش بعد از آن یهودی مسلمان شد

جمل و جمل بضم جیم و فتح میم است و تشدید و تخفیف میم آن هر دو جائز باشد و مراد از آن حروف ابجد است حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد همدانی مولای بنی هاشم گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن عبد اللّه بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب (ع) گفت که حدیث کرد ما را کثیر بن عیاش قطان از ابو الجارود زیاد بن منذر از ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر (ع) که فرمود چون حضرت عیسی بن مریم (ع) متولد شد پسر یک روزه که بود گویا بچه دو ماهه بود یعنی در روزی

بقدر دو ماه ترقی میکرد و بزرگ میشد و چون پسر هفت ماهه شد مادرش دستش را گرفت و او را بجانب مکتب خانه آورد و در پیش روی مکتب دار نشانید مکتب دار بعیسی گفت که بگو.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عیسی (ع) گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مکتب دار بآن حضرت عرض کرد که بگو ابجد عیسی (ع) سر خود را برداشت و بمکتب دار گفت که آیا میدانی که ابجد چیست و چه معنی دارد و مکتب دار دره را بلند کرد که بآن حضرت زند فرمود که ای معلم مرا مزن اگر میدانی فبها و اگر نه از من بپرس تا از برایت شرح و بیان کنم گفت که از برایم بیان کن عیسی (ع) فرمود که الف آلاء و نعمتهای خدا است و باء بجهت خدا و بجهت بفتح باء و سکون هاء خوبی و خرمی و آراستگی و زیبائیست و جیم جمال خدا و دال دین خدا است هوز هاء هول و ترس دوزخ است و واو ویل و عذاب است از برای اهل آتش و زاری زفیر و نعره دوزخ است حطی یعنی حطت الخطایا عن المستغفرین یعنی فرو ریخته شد گناهان از آنان که آمرزش میطلبند کلم کلام خدا است که هیچ بدل کننده از برای کلمات و سخنان او نیست سعفص یعنی صاعی در برابر صاعی و جزاء مقابل جزاء است قرشت یعنی ایشان را قرش و جمع نمود و ایشان را محشور ساخت پس آن مکتب دار گفت که ای زن دست پسرت را بگیر که آنچه باید بداند دانسته و او را حاجتی بمعلم نیست و معلم نمیخواهد.

«مترجم گوید» که شاید مراد این باشد که صاد در سعفص اشاره بسوی صاع است و اعتبار مساوات و قرینه آنست که سعف بتحریک سین و عین جمع سعفه است و آن شاخه درخت خرما است و اکثری که اغلب است در شاخهای درخت خرما تساوی و برابریست و عدم تفاوتی که محسوس باشد و قول آن حضرت (ع) که فرموده جزاء بجزاء است از برای بیانست نه تأسیس و بنای تازه گذاشتن.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن حسن بن علی بن فضال از علی بن اسباط از حسن بن زید که گفت حدیث کرد مرا محمد بن

سالم از اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین (ع) فرمود که عثمان بن عفان رسول خدا (ص) را از تفسیر و بیان ابجد سؤال نمود رسول خدا (ص) فرمود که تفسیر ابجد را بیاموزید که همه اعجوبه ها در آنست و ای بر عالمی که تفسیر آن را نداند پس عرض شد که یا رسول اللّه تفسیر ابجد چیست فرمود اما الف آلاء و نعمتهای خدا است و حرفی از نامهای آن جناب و اما باء بجهت و نیکوئی خدا است و اما جیم جنت و بهشت خدا و جلال خدا و جمال او است و اما دال دین خدا است و اما هوز پس هاء هاویه و دوزخ است پس وای بر کسی که در آتش دوزخ فرو رود و اما واو ویل و وای بر اهل آتش دوزخ و اما زای زاویه و سه کنجی است در آتش دوزخ پس پناه میبریم بخدا از آنچه در آن زاویه است یعنی زاویه های جهنم و اما حطی پس حاء حطوط و فروریختن گناهانست از آنها که استتغفار میکنند در شب قدر و آنچه جبرئیل با فرشتگان با آن فرود آمده اند تا طلوع صبح و اما طاء طوبی از برای ایشانست و خوبی بازگشتنگاه و طوبی درختی است که خدای عز و جل آن را نشانیده و از روح خود در آن دمیده و بدرستی که شاخهای آن از پشت دیوار و حصار بهشت دیده می شود و آن درخت زیور و جامها میرویاند در حالی که آویزان و سخت نزدیکست بر در دهانهای ایشان و اما یاء ید و دست خدا است یعنی قدرت آن جناب در بالای آفریدگانش سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ یعنی پاک و منزه است آن جناب و برتر از آنچه شرک می آورند و شَریک او می سازند و اما کلمن پس کاف کلام خدا است و کلمات خدا را هیچ تبدیلی نیست و هرگز غیر از آن جناب تعالی پناهی را نمی یابی که بآن میل کنی و ملتجی شوی و اما لام پس المام و فرود آمدن اهل بهشت است در میان خویش در زیارت و تحیت و سلام و تلاوم یعنی بهم ملامت کردن اهل دوزخ در آنچه در میان ایشانست و اما میم پس ملک و پادشاهی خدا است که زوال ندارد و دوام خدا که فانی نمیشود و اما نون ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ است و نزد بعضی نون اسم سوره است و نزد بعضی دیگر این حرف مفتاح اسم نور و ناصر است و اشاره است بکلمه کن یا مطلق ماهیست یا آن ماهی که زمین بر پشت آنست که آن را یهموت یا برموت یا ملهوت گویند یا لوحی از نور یا طلا یا نهری در

بهشت یا نون جزو الرحمن است یا دوات و غیر از این گفته اند و عالم ربانی مفسر کاشانی در تفسیر خود میگوید که اصح اقوال آنست که نون اسم دوات است و معنی آن است که سوگند بدوات و قلم و آنچه مینویسند یعنی حافظان بقلم زبان و مداد دهان بر بندگان از گفتار و کردار ایشان گویند که مراد همه نویسندگانند از آدمیان و جنیان و فرشتگان و لیکن محمود بن عمر زمخشری در کشاف معنی دوات را چون سائر معانی که ذکر کرده بغایت انکار دارد و میگوید که مراد از نون همین حرف است از حروف معجم تتمه حدیث و قلم قلمی است از نور و نوشته از نور در لوح محفوظ که فرشتگان که مقربان گاه کبریاءاند گواهی میدهند بر آنچه در آنست در روز قیامت و خدا کافی است که شاهد باشد و اما سعفص صاد صاعی در برابر صاعی است و فص و سر سینه در مقابل فص یعنی جزاء در عوض جزاء و بقدر آنست و چنان که میکنی جزاء داده میشوی بدرستی که خدا ستمی را بر بندگان اراده ندارد و اما قرشت یعنی ایشان را قرش و جمع فرماید و فراهم آورد پس ایشان را محشور سازد و بر انگیزد تا روز قیامت بعد از آن در میان ایشان حکم میفرماید و ایشان ستم کرده نخواهند شد.

«باب سی و چهارم» در تفسیر و بیان حروف اذان و اقامه.

و حروف جمع حرف است و مراد از آن در اینجا فصل است یعنی فصول اذان و اقامه و اذان بفتح همزه در لغت بمعنی اعلام و آگاهانیدنست و در اصطلاح بانک نماز گفتن و بکسر همزه بانک نماز است و اقامه در لغت یعنی ایستادنست و بر پا کردن و راست کردن و مداومت نمودن و حق چیزی گذاردن و شرعا اقامه نماز است و اقامه نماز گفتن و در هر دو در اینجا معنی غیر مصدری مراد است و اول اذکار مخصوصه ایست که موضوع است از برای اعلام بدخول اوقات نماز و دویم اذکار معهوده ایست در نزد برخاستن بسوی نماز و بنا بر مشهور معمول اول هجده فصل است و دویم هفده فصل زیرا که اینها در فصول

اشتراک دارند و در اول اول چهار تکبیر است و در اول دویم دو تکبیر و در آخر دویم یک تهلیل است و در آخر اول دو تهلیل و دویم دو قد قامت الصلاه دارد که اول ندارد و ذکر نکردن حی علی خیر العمل در این حدیث بجهت تقیه است چنان که مذکور خواهد شد و در عدد فصول هر یک چند قول دیگر هست که این مقام موضع ذکر آنها نیست.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی حاکم مقری گفت که حدیث کرد ما را ابو عمر محمد بن جعفر مقری جرجانی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریقی گفت که حدیث کرد ما را ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحال مولای زید بن علی گفت که خبر داد مرا پدرم یزید بن حسن گفت که حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود در مسجد نشسته بودیم در وقتی که مؤذن بر مناره بالا رفت و گفت

اللَّه اکبر اللَّه

اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) گریست و ما بگریه آن حضرت گریستیم چون مؤذن فارغ شد حضرت فرمود آیا میدانید که مؤذن چه میگوید عرض کردیم که خدا و رسول او و وصی رسولش داناتر و بهتر میدانند فرمود اگر بدانید که چه میگوید هر آینه کم بخندید و بسیار بگرید.

پس قول او را که میگوید اللَّه اکبر معنیهای بسیار است از جمله آنها آنکه قول مؤذن اللَّه اکبر بر قدم و ازلیت و ابدیت و علم و قوت و قدرت و حلم و کرم وجود و عطاء و کبریاء آن جناب واقع می شود پس هر گاه مؤذن بگوید که اللَّه اکبر میگوید که خدائی که او را آفرینش و فرمانست و بمشیت و خواست او خلق موجود شده اند و از او هر چیزی از برای خلق بوده و خلق بسوی او برمیگردند و او است اول پیش از هر چیزی که همیشه بوده و او است آخر بعد از هر چیزی که همیشه خواهد بود و ظاهر است در بلایی هر چیزی که دریافته نمیشود و باطن است در نزد هر چیزی که محدود و اندازه نمیشود پس او است و هر چیزی که غیر او باشد فانی است و معنی دویم اللَّه اکبر یعنی دانای آگاه دانسته آنچه را که بوده و

آنچه خواهد بود و پیش از آنکه بوجود آید و معنی سیم اللّه اکبر قادر بر هر چیزی

که آنچه را که خواهد میتواند و صاحب قوتی که بجهت قدرتش بر خلقش اقتدار دارد و بخودی خود قوت دارد و قدرتش بر همه چیزها قیام دارد هر گاه امری را حکم کند جز این نیست که بآن میگوید که باش پس میباشد و معنی چهارم اللّه اکبر بر معنی حلم و کرم او است حلم می ورزد که گویا نمیداند و اعراض میفرماید که گویا نمی بیند و می پوشد که گویا نافرمانی نمیشود و تعجیل و شتاب نمیکند بعقوبت و سزا دادن از روی کرم و اعراض و حلم و وجه دیگر در معنی اللّه اکبر یعنی جودی که عطایش بزرگ و بسیار و کردارش خوب و خوش است و وجه دیگر اللّه اکبر در آن نفی کیفیت او است گویا که مؤذن میگوید که خدا از آن بزرگتر است که وصف کنندگان قدر صفتش را که او بآن موصوف است دریابند و جز این نیست که وصف کنندگان او را بر اندازه فهم خویش وصف میکنند نه بر اندازه عظمت و جلالش و خدا برتر است از آنکه وصف کنندگان صفتش را دریابند برتری بزرگ و وجه دیگر اللّه اکبر گویا که مؤذن میگوید که خدا برتر و بزرگوارتر است و او است که از بندگانش بی نیاز است و با او حاجتی بسوی اعمال خلقش نیست و اما قول مؤذن

اشهد ان لا اله الا اللّه

یعنی شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا اعلام است باینکه شهادت روا نباشد مگر بمعرفت و شناختی از دل گویا که او میگوید که میدانم که هیچ معبودی نیست مگر خدای عز و جل و میدانم که هر معبودی باطل است غیر از خدای عز و جل و بزبانم اقرار و اعتراف میکنم آنچه را در دل منست از علم باینکه هیچ خدائی نیست مگر خدا و شهادت میدهم که پناهی از خدا نیست مگر بسوی او و رهیدنگاهی نیست از بدی هر صاحب بدی و فتنه هر صاحب فتنه مگر بخدا و قول او در مرتبه دویم

اشهد ان لا اله الا اللّه

معنیش آنست که شهادت میدهم که هدایت کننده نیست مگر خدا و دلیلی نیست مگر خدا و خدا را شاهد می گیرم باینکه من شهادت میدهم که خدائی نیست مگر خدا و نیز ساکنان آسمانها را شاهد میگیرم با ساکنان زمینها و آنچه در اینها است از فرشتگان و همه مردمان و آنچه در اینها است از کوهها و درختها و جنبنده ها و وحشها و هر تر و خشکی باینکه من

شهادت میدهم که هیچ آفریننده نیست مگر خداوند روزی دهنده و نه معبودی و نه ضرر

رساننده و نه نفع بخشنده و نه فراگیرنده و نه گستراننده و نه بخشنده و نه منع کننده و نه دفع نماینده و نه خیر خواهی و نه کفایت کننده و نه شفاء دهنده و نه پیش دارنده و نه پس اندازنده مگر خدا که او را است آفریدن و فرمان و بدست او است همه خیر و خوبی و پر خیر و برکت است خدائی که پروردگار عالمیانست.

و اما قول مؤذن که

اشهد ان محمدا رسول الله

که باین معنی است که شهادت میدهم که محمد فرستاده خداست میگوید که شاهد میگردانم خدا را که من شهادت میدهم باین که خدائی نیست مگر آن جناب و اینکه محمد بنده و رسول و پیغمبر و برگزیده و همراز او است که او را بسوی کافه مردمان و همه ایشان فرستاده بهدایت و راه راست و کیش درست تا آنکه او را غالب گرداند بر همه دینها اگر چه مشرکان ناخوش داشته باشند و شاهد میگردانم هر که را که در آسمانها و زمین است از پیغمبران و رسولان و فرشتگان و همه مردمان که من شهادت میدهم باینکه محمد سید و بزرگ اولین و آخرین است و قول او در مرتبه دویم

اشهد ان محمد رسول الله

میگوید که شهادت میدهم که کسی را حاجتی بسوی کسی نیست مگر بسوی خدا یگانه قهار که از بندگانش و همه خلائق بی نیاز است و باینکه آن جناب محمد را بسوی مردم فرستاده که مژده دهنده و ترساننده و خواننده بسوی خدا برخصت او و چراغی روشنی بخش باشد پس هر که او را انکار کند و از روی دانش قبول نکند و باو ایمان نیاورد خدای عز و جل او را داخل آتش دوزخ گرداند در حالی که در آن جاوید و مخلد باشد و هرگز از آن جدا نشود.

و اما قول مؤذن

حی علی الصلاه

بفتح یاء یعنی بیاور و آورد چنان که در قاموس گفته و حضرت فرمود یعنی بیائید بسوی بهترین اعمال خویش و دعوت پروردگار خویش و بشتابید بسوی آمرزشی از پروردگار خویش و فرو نشانیدن آتش خویش که آن را بدستهای خویش افروخته اید و رها کردن گردنهای خویش که آنها را بگناهان خویش گرو کرده اید تا خدا بدیهای شما را از شما بپوشاند و گناهان شما را از برای شما بیامرزد و بدیهای شما را بخوبیها بدل کند زیرا که او پادشاهی است صاحب کرم و خداوند فضل بزرگ و ما گروههای مسلمانان را بدخول در

خدمتش و تقدیم بسوی حضورش رخصت داده و قول او در مرتبه دوم حی علی الصلاه یعنی برخیزید بسوی مناجات پروردگار خویش و عرض کردن حاجات خویش بر پروردگار خویش و بکلامش بسوی او دست آویز و نزدیکی جوئید و بآن در خواست کننده خواهید و ذکر و قنوت و رکوع و سجود و خضوع و خشوع و فروتنی را بسیار کنید و حاجتهای خود را بسوی او بردارید چه ما را در آن رخصت داده و اما قول موذن

حی علی الفلاح

یعنی بیائید بر سر رستگاری و حضرت فرمود میگوید که رو بیاورید بسوی بقائی که فنائی با آن نیست و نجاتی که هلاکی با آن نیست و بیائید بسوی زندگی که مردن و مرگی با آن نیست و بسوی نعیمی که تمام شدن ندارد و بسوی پادشاهی که زوالی از آن نیست و بسوی شادیی که اندوهی با آن نیست و بسوی گشادگی که تنگی با آن نیست و بسوی بهجتی که بریده شدن ندارد و بسوی بی نیازی که پریشانی با آن نیست و بسوی تندرستی که بیماری با آن نیست و بسوی عزتی که ذلتی با آن نیست و بسوی قوتی که ضعفی با آن نیست و بسوی کرامتی که که ایهای از آن از کرامتی که کسی قدر آن را نمیداند و بشتابید بسوی شادی دنیا و عقبی و رهائی آخرت و اولی و قول او در مرتبه دوم که

حی علی الفلاح

میگوید که پیشی گیرید بسوی آنچه شما را بسوی آن خوانده ام و بسوی نوازش بسیار و عطای بزرگ و نعمت بلند و رستگاری عظیم و نعیم همیشه در همسایگی محمد فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ ملک مقتدر یعنی در مجلس حق و مکان پسندیده در نزد پادشاه صاحب اقتدار که توانائی دارد بر همه چیز.

و اما موذن

اللَّه اکبر

میگوید که خدا از آن برتر و بزرگوارتر است که یکی از آفریدگانش بداند آنچه را که در نزد او است از کرامت و نوازش از برای بنده که او را اجابت و اطاعت کرده و والیان امر او را فرمان برده و او را شناخته و پرستش

نموده و بآن جناب و بیادش اشتغال داشته و در آن بوده و او را دوست داشته و باو انس گرفته و بسویش آرمیده و باو وثوق و اعتماد داشته و از او ترسیده و او را امید داشته و

باو مشتاق شده و در حکم و قضایش با او موافقت نموده و باو خوشنود شده و قول او در مرتبه دویم

اللَّه اکبر اللَّه اکبر

میگوید که خدا از آن بزرگتر و برتر و بزرگوارتر است که کسی مبلغ و مقدار کرامتش را از برای دوستانش و عقوبتش را از برای دشمنانش و مبلغ عفو و غفران و نعمتش را از برای کسی که او را اجابت کرده و رسولش را اجابت کرده و مبلغ عذاب و نکال و هوانش را از برای کسی که او را انکار نموده و دانسته او را قبول ننموده بداند.

و اما قول موذن

لا اله الا اللَّه

معنیش آنست که خدا را حجت رسا است و بر ایشان برسول در رسالت و بیان و دعوت و او از آن بزرگوارتر است که یکی از ایشان را بر او حجتی باشد پس هر که او را اجابت نماید از برایش نور و کرامت است و هر که او را انکار کند خدا از همه عالمیان بی نیاز است و او است شتابنده ترین حساب کنندگان و معنی قد قامت الصلاه در قامه نماز یعنی وقت زیارت و مناجات و بر آمدن حاجات و دریافتن آرزوها و رسیدن بخدای عز و جل و بکرامت و غفران و عفو و رضوانش نزدیک شد و هنگام آن رسید «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که راوی این حدیث ذکر حی علی خیر العمل را که باین معنی است که بیائید بر سر بهترین کارها ترک نکرده مگر بجهت تقیه و نگاهداری جان خود چه سنیان در اقامه و اذان این را نمیگویند و عمر شدد الله علیه العذاب فی سقر بجای این فقره الصلاه خیر من النوم را در اذان صبح زیاد کرده یعنی نماز بهتر است از خواب زیرا که قدر نماز را نمی شناخته و مؤلف میگوید که در خبر دیگر روایت شده است که حضرت صادق (ع) از معنی حی علی خیر العمل سؤال شد فرمود که بهترین عمل ولایت است و در خبر دیگر چنین است که بهترین عمل نیکی با فاطمه و فرزندان آن حضرت علیهم السلام است

و هدی بضم هاء راه راست است و ضلالت گمراهی و توفیق سزاوار گردانیدن

اسباب و خذلان فرو گذاشتن یاری.

حدیث کردند ما را علی بن عبد اللَّه وراق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که حدیث کرد ما را أبو العباس احمد بن یحیی بن زکریاء قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللَّه بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش جعفر بن سلیمان بصری از عبد اللَّه بن فضل هاشمی که گفت ابو عبد اللَّه حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرْشِداً که ترجمه اش اینست که هر که خدا او را راه نماید بتوفیق و لطف پس او راه یافته است بفلاح و ارشاد و هر که خدا او را گمراه گرداند و بجهت فرط عناد او را فرو گذارد و لطف و توفیق را از او بردارد و وی را در وادی خذلان بگذارد پس هرگز نیابی از برایش دوستی را راه راست نماینده که او را بر آن دلالت کند و از ضلالت بهدایت رساند و حضرت (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی در روز قیامت ستمکاران را از خانه کرامت خویش که بهشت است گمراه گرداند و اهل ایمان و عمل صالح را بسوی بهشت خویش هدایت فرماید چنان که آن جناب عز و جل فرموده که وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ و ترجمه آن گذشت و خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ و ترجمه صدر این آیه در اسماء حسنی گذشت و ترجمه تتمه اینست که روان می شود از زیر مساکن و قصرهای ایشان جویهای آب در بوستانهای با نعمت و ناز و ایشان بر بالای غرفها بآن نگران باشند راوی میگوید که من عرض کردم که قول خدای عز و جل که از شعیب حکایت میفرماید وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ یعنی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بسر منزل ثواب و صلاح مگر بخدا یعنی بهدایت و معاونت او چه معنی دارد و همچنین قول آن جناب عز و جل إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ که ترجمه اش اینست که اگر یاری دهد خدا شما را چنان که در جنگ بدر واقع شد پس هیچ غلبه نیست شما را که کسی بر شما غالب شود و اگر فرو گذارد شما را چنان که در جنگ احد اتفاق افتاد پس کیست آنکه یاری دهد شما

را بعد از فرو گذاشتن او و حضرت فرمود که هر گاه بنده آنچه را که خدای عز و جل او را بآن امر فرموده از طاعت بجا آورد کردارش با امر خدای عز و جل موافق باشد و بنده بآن موفق نامیده شود و چون بنده اراده کند که در چیزی از معصیتهای خدا داخل شود و خدای تبارک و تعالی در میانه او و آن معصیت حائل و مانع شود و بنده آن معصیت را ترک کند ترکش که آن را واگذاشته و نکرده بتوفیق خدای تعالی ذکره باشد و در هر زمان که در میان او و آن معصیت رها کند و میان او و آن حائل و مانع نشود تا آنکه آن را مرتکب شود بحقیقت که او را واگذاشته و یاری نکرده و توفیق نداده.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از عبد اللّه بن قراء از محمد بن مسلم و محمد بن مروان از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) ندانست که جبرئیل از جانب خدای عز و جل است مگر بتوفیق حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسین بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد اللّه محمد بن زکریاء بصری گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از جابر بن یزید جعفر از ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از معنی

لا حول و لا قوه الا بالله

که ترجمه اش اینست که نیست گردیدنی و نه توانائی مگر بخدا فرمود که معنیش آنست که نیست گردیدنی از برای ما از نافرمانی خدا مگر بیاری خدا و نه توانائی از برای ما بر فرمان برداری خدا مگر بتوفیق خدای عز و جل.

حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار «رضی» در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که حدیث کرد مرا علی بن محمد بن قتیبه از سلمان نیشابوری که گفت حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ که ترجمه اش اینست که پس هر که خدا خواهد او را راه راست نماید میگشاید سینه او را از برای قبول اسلام و حضرت فرمود که هر که خدا خواهد که او را هدایت نماید بایمانش در دنیا بسوی

بهشت و خانه کرامتش در آخرت میگشاید سینه او را از برای تسلیم و انقیاد از برای خدا و وثوق و

اعتماد باو و سکون و آرام بسوی آنچه او را وعده فرموده از ثوابش تا بسوی آن آرمیده شود وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یعنی و هر که خدا خواهد که او را گمراه کند و فرو گذارد و حضرت فرمود که گمراه کند او را از بهشت و خانه کرامتش در آخرت بجهت کفرش بآن جناب و نافرمانیش از برای او یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً یعنی میگرداند سینه او را تنک بسیار تنگ یا چون بیشه پر درخت که چیزی در آن نتواند رفت چه دل کافر و منافق چیزی از خوبی بآن نمیرسد و حضرت فرمود تا آن که در کفرش شک میکند و دلش از اعتقادش مضطرب می شود و میلرزد و چنان میگردد که کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ یعنی گویا بالا میرود در آسمان یعنی از قبول حق میگریزد و میخواهد که بآسمان بالا رود و قبول آن نکند و این از غایت تباعد در گریختن است هم چنان که دلتنگ میگرداند کافر و منافق را بر وجه تخذیل و تخلیه قرار میدهد خدا و مسلط میگرداند عذاب یا لعنت را بر آنان که نمی گروند و بر وجه عناد و انکار توحید را تصدیق نمی کنند

و ثنویه فرقه از مردمانند که بدو خدا قائلند و می شود که مراد از آن حکمای فلاسفه باشند نه ثنویه مشهور چه مذهب ایشان آنست که هر حادثی مسبوق است بماده و مده و وجه نامیدن ایشان بثنویه برای آنست که ایشان بمؤثریت عقول قائلند و آنها را صاحب اثر میدانند و امیر المؤمنین (ع) در خطبه مشهوره خویش در بیان ثنویه میفرماید که و آنها آنانند که گمان کرده اند که خدا چیزی را احداث نمیفرماید مگر از اصل و ماده و تدبیر نمیکند مگر باندازه صورت و برابر کردن با آن و این مذهب حکما است و زنادقه جمع زندیق است و آن بر وزن کبریت معرب زن دیقست و مراد از آن کسی است که بخدا قائل نیست یا آنها که بدو خدا قائلند و نور و ظلمت را هر دو خدا میدانند و بنا بر اخیر عطف آن بر ثنویه عطف تفسیری باشد.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم علوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم بن هاشم قمی گفت که حدیث کرد ما را عباس بن عمر و فقیمی از هشام بن حکم در حدیث زندیقی که بخدمت حضرت صادق (ع) آمد و از جمله قول آن حضرت (ع) که باو فرمود این بود که آنچه تو میگوئی که خدایان دواند خالی از این نباشد که یا هر دو قدیم باشند و قوت داشته باشند بر هر فعلی که اراده آن کنند و خواهند که در آن تنها باشند که هر یک از ایشان دیگری را مدخلیت ندهد یا هر دو ضعیف باشند که هیچ یک از ایشان بتنهائی قدرت بر آن نداشته باشد و اراده آن نداشته باشد و هر یک قوت و قدرت بر بعضی از کارها داشته باشد یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف باشد پس اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک از این دو خدا صاحب خود را که آن دیگر است دفع نمیکند و بتدبیر عالم متفرد و تنها نمیشود چه خواهش غلبه و استعلاء در هر صاحب قوتی مرکوز است و بقدر قوت و قدرت خویش آن را بعمل می آورد و این امر نفی هر دو را لازم دارد زیرا که ممکن است که اراده هر یک بنفی دیگری تعلق گیرد و اگر گمان کنی که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف است ثابت شود که خدا یکیست چنان که ما میگوئیم بجهت عجز و درماندگی که ظاهر و آشکار است در دویم چه آن محتاجست بقوی زیرا که قوی وجودش از آن اقوی است و ضعیف وجود متصور نمیشود مگر بجواز خالی بودن ماهیست از وجود پس اگر بگوئی که ایشان دو خدایند خالی از این نباشد که یا هر دو از هر جهت و هر وجه با هم اتفاق داشته باشند یعنی در حقیقت که ما به الامتیاز و آنچه موجب جدائی ایشان از یک دیگر می شود در میانه ایشان نباشد و این مستلزم نفی تعدد است چنان که بیاید یا هر دو از هر جهتی با هم افتراق و اختلاف داشته باشند و ما چون خلق را منتظم دیدیم و دیدم که انتظارم و ترتیب نیکی دارند و چرخ را دیدیم که روانست و میگردد و اختلاف شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم صحت امر و تدبیر عالم و ایتلاف و تناسب امر بر این دلالت کرد که مدبر عالم یکیست بعد از آن بر تو لازم آید اگر دو خدا را ادعاء کنی که سه خدا باشند چه چاره نیست

از فرجه که در میان ایشان باشد تا آنکه دو تا باشند و فرجه بمعنی رخنه و شکاف است و مراد از آن در اینجا چیزی باشد که موجب امتیاز هر یک از ایشان از دیگری شود و ایشان را از هم جدا کند چه از فاصله میان دو جسم بفرجه و شکاف و رخنه تعبیر می کنند و در این اشعاریست باینکه مخاطب فهم درستی نداشته و تا چیزی محسوس او نمیشده آن را نمی فهمیده و حضرت فرمود که پس این فرجه در میانه ایشان سیم می شود که قدیم است با این دو خدا و او نیز باید که خدا باشد پس بر تو لازم می آید که بسه خدا قائل شوی با آنکه دو خدا را ادعاء داری و اگر سه خدا را ادعاء کنی آنچه در دو خدا گفتیم بر تو لازم آید و آن صورت نبندد تا آنکه در میانه ایشان دو فرجه باشد و بواسطه دو فرجه سه خدا را که ادعاء میکنی پنج خدا می شود پس کلام متناهی می شود در عدد و شماره.

بسوی آنچه آن را در بسیاری نهایتی نباشد هشام گفت که از جمله سؤال آن زندیق این بود که عرض کرد پس دلیل بر خدا چیست حضرت صادق (ع) فرمود که وجود کارهای غریبه که در غایت استحکام و متانت است دلالت میکند بر اینکه صانعی اینها را ساخته آیا نمی بینی که تو هر گاه نظر کنی بسوی عمارت بلند افراشته یا گچ کاری کرده که آن را ساخته اند میدانی که آن را بناکننده ایست که آن را ساخته و هر چند که تو آن بانی را ندیده باشی و او را مشاهده نکرده باشی که آن را میسازد زندیق عرض کرد که پس او چیست فرمود که آن جناب چیزیست بخلاف چیزها که بهیچ یک از آنها نمیماند و من بگفتار خویش که میگویم چیزیست بسوی ثابت کردن معنی و مقصود از لفظ برمی گردم و برگشت قول من باین است و آنکه خدا چیزیست که موصوف است بحقیقت چیز بودن و باین اعتبار چیز بر او اطلاق می شود و او را چیز میگویند غیر از آنکه نه جسم است و نه صورت و محسوس نمیشود و سوده نمیگردد و جستجوی از او نمیتوان کرد و بحواس پنچگانه که سمع و بفروشم و ذوق و لمس است او را در نتوان یافت و همه او خیالها او را در نیابند و روزگارها او را ناقص نکند و زمان او را تغییر ندهد که پیر و شل و کر و کور و بیمار نشود و همچنین سایر ناخوشیها که بر معمرین وارد می شود در او راه نیابد سائل عرض کرد که پس میگوئی که خدا شنوا و بینا است فرمود که آن جناب شنوا و بینا است و لیکن

شنوا است بی جارحه و گوشی که داشته باشد و بینا است بی آنکه آلت و چشمی داشته باشد بلکه بنفس خود می شوند و بنفس خود می بیند و اینکه میگویم که بنفس خود میشوند و بنفس خود می بیند مقصودم این نیست که خدا چیزیست و نفس چیزی دیگر و لیکن خواستم که از خود تعبیر کنم و سخن بگویم زیرا که مسئول بودم و از من سؤال شده بود و بایست که از آن جواب گویم و خواستم که تو را بفهمانهم زیرا که سائلی و جواب میخواهی و میگویم که همه خدا می شنود نه باین معنی که همه از او بعضی دارد و لیکن فهمانیدن تو را اراده کردم و خواستم که از خود تعبیر کنم و بازگشت من در این تعبیر و جواب نیست مگر بسوی آنکه خدای شنوای بینای دانای آگاهست بی آنکه ذات مقدس اختلافی بهمرساند و نه آنکه معنی مختلف شود حاصل معنی آنکه غیر خدا شنوای بگوش است و بینای بچشم و آلت دیدن و شنیدنش غیر یک دیگر است و بآنچه می شنود نمی بیند و به آنچه میبیند نمیشنود و بدون اینها نمی شنود و نمی بیند و خدا را آلت دیدن و شنیدن نیست بلکه ذات مقدس هم شنوا باشد و هم بینا سائل عرض کرد که پس خدا چیست حضرت صادق (ع) فرمود که آن جناب رب و پروردگاریست که می پرورد و او است معبودی که خلائق او را می پرستند و او اللّه است که جامع جمیع صفات کمال است و اینکه میگویم که اللّه مرادم ثابت کردن این حروف که الف و لام و لام و هاء باشد نیست و لیکن باز میگردم بسوی معنیی که آن جناب چیزی که خالق چیزها و صانع آنها است که این حروف بر او واقع شده و او همان معنی است که بلفظ الله و رحمان و رحیم و عزیز و امثال اینها از نامهای آن جناب نامیده می شود و آن معنی همان معبودیست جل و عز که بندگان او را پرستش میکنند سائل عرض کرد که پس بدرستی که ما موهومی را نیافتیم مگر آنکه آن را مخلوق یافتیم حضرت صادق (ع) فرمود که اگر این امر چنان باشد که تو میگویی هر آینه توحید خدا از ما برداشته خواهد بود زیرا که ما مکلف نیستیم باینکه غیر موهوم را اعتقاد کنیم و لیکن میگوئیم که هر موهومی که در وهم و خیال در آید بواسطه حواس بآنها دریافته می شود پس آنچه حواس آن را تحدید و تعیین کند و بحقیقتش احاطه نماید و آن را ممثل و مصور گرداند بصورت و کالبدی که دارد آن مخلوق است و می شود

که معنی این باشد که آنچه حواس آن را بیابد و ممثل گرداند آن را چه در بعضی از نسخ توحید چنین است که پس آنچه ما آن را بحواس بیابیم و آن را ممثل و مصور گردانیم مخلوق است و چاره نیست از اثبات صانع چیزها که بیرون است از این دو جهت مذموم یکی از آنها نفی است زیرا که نفی آن در وهم یا رفتنش از آن همان عین ابطال و موجب باطل ساختن و نیستی حقیقت باشد چه هر چه معدوم باشد یا عدم و نیستی آن را عارض شود ممکن است نه واجب و جهت دوم که حصول صورت باشد متضمن تشبیه است و آن بر خدا روا نیست زیرا که تشبیه که مماثلت است در هیئات و صفت صفت مخلوق است که ترکیب و تالیفش هویدا و ظاهر است یا از اجزاء و یا از ذات و صفت و لازم نیست که آنچه بوهم درک شود حقیقتش در وهم در آید پس چاره نبود و یا چون چاره نبود از اثبات صانع بجهت وجود آنها که مصوع اند و ثبوت اضطرار و احتیاج از ایشان بسوی او ثابت شد که ایشان در ظاهر ترکیب و تألیف بایشان شباهت دارد و همچنین در آنچه که بر ایشان جاری می شود از حدوث ایشان بعد از آنکه نبوده اند و منتقل شدن ایشان از کوچکی بسوی بزرگی و از سیاهی بسفیدی و از قوت بسوی ضعف و احوالی چند که موجودند و ما را احتیاجی بتفسیر و بیان آنها نیست و بجهت ثبات و وجود آنها سائل عرض کرد که پس او را تحدید کردی زیرا که وجود و هستی او را اثبات نمودی حضرت صادق (ع) فرمود که او را تحدید نکردم و حدی از برایش نگفتم و لیکن او را اثبات نمودم زیرا که در میانه نفی و اثبات منزله و واسطه نیست که کسی بآن قائل شود و مراد اینست که چون نفی و نیستی بر طرف شد بثبوت ثابت گردید و وجود از صفاتی نیست که تحدیدی با آن باشد سائل عرض کرد که پس او را انیت و مائیت یعنی وجود انتزاعی و حقیقتی است که با وجود از آن انتزاع می شود فرمود بلی چیزی ثابت و موجود نمیباشد مگر با نیت و مائیت سائل عرض کرد که پس او را کیفیت و چگونگی است فرمود نه زیرا که کیفیت جهت صفت و احاطه است و لکن چاره نیست از بیرون رفتن از جهت تعطیل و تشبیه بآن معنی که مذکور شد زیرا که هر که

او را نفی کند بطریقی که ذکر شد او را انکار کرده و ربوبیت و پروردگاریش را برداشته و آن جناب را بیکار قرار داده یا باطل گردانیده و هر که او را بغیرش تشبیه کند او را ثابت کرده بصفت آفریدگان که مصنوعی چندند که ربوبیت را سزاوار نباشند و لیکن چاره نیست از اثبات ذاتی بدون کیفیت که غیر او آن را استحقاق ندارد و در آن با او شرکت نمیشود و احاطه بآن ممکن نباشد و غیر از او کسی آن را نمیداند چه آن کیفیتی است خلاف آنچه ما میدانیم سائل عرض کرد که پس رنج و زحمت چیزها را بخودی خود میکشد حضرت صادق (ع) فرمود که آن جناب از آن بزرگوارتر است که رنج و زحمت آفریدن چیزها را بکشد بمتوجه شدن و چاره و درمان نمودن زیرا که این تعب و مشقت صفت مخلوق است که چیزها بسوی او نمیآید و حصول آنها از برایش میسر نمیشود مگر بمتوجه شدن و چاره کردن و خدای تعالی اراده و مشیتش روانست که آنچه را اراده کند موجود می شود و هر چه را خواسته باشد میکند سائل عرض کرد که پس او را خوشنودی و خشمی هست حضرت صادق (ع) فرمود آری و لیکن آن بروشی نیست که در آفریدگان یافت می شود و بیانش آنست که خوشنودی و خشم حالتی است که بر صاحب این دو صفت داخل می شود و او را از حالتی بحالت دیگر نقل میکند و این صفت آفریدگان درمانده محتاج است و آن جناب تبارک و تعالی که عزیز و رحیم است حاجتی ندارد بچیزی از آنچه آفریده و همه آفریدگانش باو محتاجند سائل عرض کرد که پس قول خدا که میفرماید الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی که ظاهر ترجمه اش اینست که خداوند رحمان بر عرش و تخت استواء دارد چه معنی دارد حضرت صادق (ع) فرمود که باین خود را وصف فرموده و همچنین آن جناب مستولی و غالب بر عرش و از خلق خود جدا است بی آنکه عرش او را حامل و بردارنده باشد و نه آنکه عرش او را در بر داشته باشید یا او را فرا گرفته باشد و نه آنکه عرش گذارنده عرش است و از این آنچه فرموده میگوئیم که آن جناب حامل عرش و نگاه دارنده عرش است و از این آنچه فرموده میگوئیم که وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ یعنی فرا رسیده است کرسی او که مراد از آن علم است همه آسمانها و زمین را پس ثابت نمدیم از عرش و کرسی آنچه را که ثابت نمانده و نفی کردیم که عرش

یا کرسی او را در برداشته باشد یا آنکه آن جناب عز و جل بمکان یا چیزی از آنچه آفریده محتاج باشد بلکه آفریدگانش باو محتاج اند سائل عرض کرد که پس چه فرق است در میان آنکه شما دستهای خود را بسوی آسمان بردارید و آنکه آنها را بجانب زمین پست کنید حضرت صادق (ع) فرمود که این دو امر در علم و احاطه و قدرتش برابر است و لیکن خدای عز و جل دوستان و بندگانش را امر فرموده ببرداشتن دستهای خویش بسوی آسمان بجانب عرش زیرا که آن را معدن روزی گردانیده پس ما آنچه قرآن آن را ثابت نموده ثابت نمودیم و همچنین اخبار و روایات از رسول (ص) در هنگامی که فرموده که دستهای خود را بسوی خدای عز و جل بردارید و بلند کنید و اینک همه فرقهای امت بر آن اجماع دارند سائل عرض کرد که پس از کجا و بچه دلیل پیغمبران و رسولان را اثبات کردی حضرت صادق (ع) فرمود که ما چون ثابت کردیم که ما را آفریننده ایست که ما را ساخته و برتری دارد از ما و از صفات ما و از همه آنچه آفریده و این صانع حکیمی بود که جائز نبود که خلقش او را مشاهده نمایند و نه آنکه او را لمس کنند که دست یا غیر آن از اعضای خود را باو بمالند و نه آنکه با یک دیگر مباشرت کنند که روبرو شوند و با هم مکالمه و محاجه و گفتگو کنند ثابت شد که آن جناب را ایلچیان هستند در میان خلائق و بندگانش که ایشان را دلالت میکنند بر مصالح و منافع ایشان و آنچه بقای ایشان بآن و در ترکش فناء و نیستی ایشانست پس از جانب خداوند علیم حکیم جماعتی ثابت شدند که در میانه خلقش مردم را امر و نهی میفرمایند پس در نزد این ثابت شد که او را معبرانی چند هستند که از جانب او تعبیر میکنند و آنچه میفرماید بمردم میرسانند و ایشان پیغمبران و برگزیدگان اویند از خلقش که حکیمان و تأدیب دهندگان مردمانند بحکمت و بآن مبعوث شده اند و با وجودی که در آفرینش و ترکیب و صورت با عامه مردمان شرکت دارند در چیزی از احوال ایشان از اخلاق و صفات با ایشان مشارکت ندارند و از نزد خداوند علیم حکیم مؤیدند بحکمت که ایشان را بحکمت و دلائل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان شهادت دهد یاری نموده و تقویت فرموده از زنده کردن مردگان و به نمودن کور مادر زاد و پیس پس زمین

خدا خالی نباشد از حجتی که با او علمی باشد که بر راستی گفتار رسول و وجوب عدالتش دلالت کند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که چیست دلیل بر اینکه خدا یکیست فرمود که اتصال تدبیر عالم که پیوند دارد و تمام صنع که نقص و فطوری ندارد و چنان که خدای عز و جل فرمود که لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش محمد بن ابی القاسم که گفت حدیث کرد مرا ابو سمینه محمد بن علی صیرفی از محمد بن عبد اللّه خراسانی خادم حضرت امام رضا (ع) که گفت مردی از زندیقان بر حضرت امام رضا (ع) داخل شد و در نزد آن حضرت جماعتی بودند امام رضا (ع) بآن مرد فرمود که مرا خبر ده که اگر گفتار درست گفتار شما باشد و آن چنان نیست که شما میگوئید آیا ما و شما چون یک دیگر و با هم برابر نیستیم و آنچه نماز کرده ایم و روزه داشته ایم و زکاه داده ایم و اقرار نموده ایم بما ضرر نرساند آن مرد سکوت کرد و هیچ نگفت پس حضرت امام رضا (ع) فرمود که اگر قول درست قول ما باشد و حال آنکه قول ما است و چنان که ما میگوئیم آیا شما چنان نیستید که هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم آن مرد گفت خدا تو را رحمت کند مرا بجواب خود بی نیاز ساز که دیگر احتیاج بسؤال نداشته باشم و بفرما که خدا چون و چگونه است و آن جناب در کجا است حضرت فرمود که وای بر تو بدرستی که آنچه تو بسوی آن رفته و آن را مذهب خود ساخته غلط و اشتباه است خدا حقیقت کو و کجا را موجود فرموده و آن جناب بود و کو و کجائی نبود یعنی مکان را که کور و کجا سؤال از آنست بوجود آورده بی آنکه مکانی باشد که بکو و کجا از آن سؤال شود و او حقیقت حال را که چگونه و چون سؤال از آنست بعرصه وجود آن سؤال شود و آنکه چیزی را خلق میکند خود متصف بآن نمیشود زیرا که اتصاف

بیرون رفتن است از قابلیت بسوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف آن را ندارد و کسی که چیزی را ندارد آن را اعطاء نمیتواند کرد و خدا که خالق است بخود چیزی نمیدهد که بآن کامل گردد و لهذا میفرماید که آن جناب بچگونه بودن و در کجا بودن شناخته نمیشود چه معلوم شد که چون و کجا مخلوق او است و او بر آنها مقدم است و بهیچ حاسه که چیزها را دریابد او را نتوان شناخت و او را بچیزی قیاس نمیتوان نمود آن مرد عرض کرد که پس در این هنگام خدا هیچ نیست هر گاه بهیچ حاسه از حواس درک نشود حضرت امام رضا (ع) فرمود که وای بر تو چون حواست از دریافتنش عاجز شدند پروردگاریش را انکار کردی و ما حواسی که داریم چون از دریافتنش عاجز شدند یقین کردیم که آن جناب پروردگار ما و بخلاف چیزها است آن مرد عرض کرد که پس مرا خبر ده که در چه زمان بوده و کی موجود شده حضرت امام رضا (ع) فرمود که مرا خبر ده که در چه زمان نبوده تا تو را خبر دهم که کی بوده آن مرد عرض کرد که پس دلیل بر او چیست حضرت امام رضا (ع) فرمود که من چون نظر کردم بسوی بدن خود و مرا زیادتی و نقصانی در پهنا درازی آن و دفع کردن ناخوشیها از آن و کشیدن منفعت بسوی آن ممکن نبود دانستم که این بنا را بناگذارنده هست پس بوی اقرار و اعتراف نمودم با آنچه میبینم از گردش چرخ بقدرت او و پدید آوردن ابرها و گردانیدن بادها و روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر اینها از آیتهای عجیبه محکمات دانستم که هر یک از اینها را تقدیرکننده ایست که این تقدیرات نموده و پدید آورنده ایست که اینها را پدید آورده آن مرد عرض کرد که پس چرا محتجب شده و در پرده رفته که کسی او را نمی بیند حضرت امام رضا (ع) فرمود که حجاب و پرده بر خلق بجهت بسیاری گناهان ایشان است و اما آن جناب هیچ پنهان و پنهان شده در ساعتهای شب و روز بر او پوشیده و پنهان نباشد آن مرد عرض کرد که پس چرا حاسه دیده او را در نمییابد فرمود بجهت فرق میانه او و خلقش که حاسه دیدها از ایشان و از غیر ایشان ایشان را در می یابد بعد از آن خدا از این بزرگوارتر است که دیده او را دریابد یا خیالی باو احاطه نماید یا عقلی او را ضبط کند آن

مرد عرض کرد که پس او را از برایم حد و اندازه کن فرمود که او را حدی نیست عرض کرد چرا فرمود زیرا که هر محدودی نهایت پذیر و بپایان رسنده است تا حدی و هر گاه تحدید را احتمالی داشته باشد احتمال زیادتی خواهد داشت و هر گاه احتمال زیادتی داشته باشد احتمال نقصان نیز دارد پس آن جناب محدود نیست و افزون نمیشود و نقصان نمیپذیرد و پاره پاره نمیگردد و بخیال در نمیآید آن مرد عرض کرد که پس مرا خبر ده از قول شما که خدا لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است آیا شنوا میباشد مگر بگوش و بینا مگر بچشم و لطیف مگر بکار دستها و حکیم مگر بصنعت و کارگری یعنی ممکن نیست که این اوصاف بدون این آلات و چیزها دست بهم دهد و موجود شود حضرت امام رضا (ع) فرمود که لطیف از ما آفریدگان بر اندازه فرا گرفتن صنعت و کارگریست آیا مردی از ما را ندیده ای که چیزی را فرا میگیرد که در فرا گرفتنش لطف بکار میبرد پس گفت می شود که فلانی چه لطیف است پس چگونه خالق جلیل را لطیف نمیگویند زیرا که خلق لطیف و جلیلی را خلق کرده و در حیوانات ارواح و جانهای آنها را ترکیب نموده و هر جنسی را متباین و جدا از جنس خویش در صورت آفریده که بعضی از آن با بعضی شباهت ندارد پس هر یک را لطفی است از خالق لطیف خبیر در ترکیب صورتش بعد از آن نظر کردیم بدرختان و بار برداشتن آنها میوه های خوبترین خود را که مأکول است از آنها و آن را میخورند و غیر مأکول که آن را نمیتوان خورد پس در نزد این گفتیم که خالق ما لطیف است نه چون لطف خلائقش در صنعت ایشان و گفتیم که او شنوائی است که آوازهای خلقش در ما بین عرش تا تحت الثری از ذره تا بزرگتر از آن که در بیابان آن و دریای آنست بر او پوشیده و پنهان نیست و دیدیم که نعمتهای آنها بر او مشتبه و آشفته نمیشود پس در نزد این گفتیم که او شنوا است اما نه بگوش و گفتیم که او بینا است لیکن نه بدیده زیرا که او اثر پای مورچه سیاه را در شب تار بر سنگ سیاه می بیند و جنبیدن مورچه را در شب تاریک می بیند و مضرتها و منفعتها و اثر مجامعت آنها و جوجه ها و نسل آنها را می بیند پس در نزد این گفتیم که او بینا است نه چون بینائی خلقش راوی میگوید که پس آن مرد از جای

خود نرفت تا آنکه اسلام آورد و در او کلامی است غیر از این حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم حمزه بن قاسم علوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل گفت که حدیث کرد ما را ابو سلیمان داود بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد مرا عمرو بن محمد گفت که حدیث کرد مرا عیسی بن یونس گفت که ابن ابی العوجاء از جمله شاگردان حسن بصری بود و از توحید رو گردان شد پس باو گفتند که مذهب صاحب خود را واگذاشتی و در چیزی داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد گفت بدرستی که صاحب من در دین تخلیط و فساد می نمود و کارش آشفته و تباه بود یک بار بقدر و یک مرتبه بجبر قائل بود و نمیدانم او را که مذهبی را اعتقاد داشته باشد که بر آن بماند بعد از آن ابن ابی العوجاء وارد مکه شد بجهت سرکشی و انکار بر کسی که حج میکند و علماء ناخوش میداشتند که ابن ابی العوجاء از ایشان چیزی بپرسید و با ایشان همنشینی کند بجهت خباثت زبان و فساد آنچه در دل داشت پس بنزد حضرت صادق (ع) آمد و در خدمتش نشست با جماعتی از امثال خود و گفت که یا ابا عبد اللّه بدرستی که مجلسها با امانتها است که باید آنچه در آنها ذکر می شود کسانی که در آنها حاضرند بکسی نگویند و چاره نیست از برای کسی که با او سرفه باشد از آنکه بسرفد تا در میان سخن گفتن مخل و مانعی بهم نرسد و بعد از اینها مرا رخصت میدهی در سخن گفتن حضرت فرمود که بآنچه خواهی تکلم کن ابن ابی العوجاء گفت که تا چند این خرمن را لگدکوب میکنید و باین سنگ پناه میبرید و این خانه را که بآجر و کلوخ بلند شده می پرستید و در گرداگرد آن چون هروله و لوک لوک رفتن شتر هر گاه برمد هروله مینمائید بدرستی که هر که در این اندیشه نماید یا تقدیر و اندازه کند می داند که این کاریست که کسی آن را بنیاد کرده که نه حکمت داشته و نه فکر و اندیشه پس جواب بگو زیرا که تو سر این کار و کوهان آنی و پدرت اصل و نظام آنست حضرت صادق (ع) فرمود بدرستی که هر که خدا او را گمراه کرده و دلش را کور گردانیده حق را بد عاقبت و گران شمرده و آن را شیرین و خوش حساب نکرده و شیطان اختیار دار و مالک او شده که او را وارد آبشخوارهای هلاکت میسازد و او را باز نمیگرداند و اینک خانه ایست

که خدا خلق خود را بآن پرستش خواسته تا آنکه فرمان برداری ایشان را در باب آمدن آن آزمایش و امتحان فرماید پس ایشان را بر تعظیم و زیارت آن ترغیب و تحریص نموده و آن را جای پیغمبران و قبله از برای نمازگزارندگان از برایش گردانیده پس آن شعبه ایست از خوشنودی او و راهی که بسوی آمرزشش میرساند و این خانه منصوب است بوضعی که کمالش برابر است و بلندی و پستی ندارد و موضع اجتماع عظمت و جلال است خدا آن را دو هزار سال پیش از پهن کردن زمین آفریده و سزاوارتر کسی که فرمان برداری شود در آنچه فرموده و مردم باز ایستند از آنچه نهی و زجر نموده خدا است که موجود جانها و صورتها است ابن ابی العوجاء عرض کرد که یا ابا عبد اللّه خدا را یاد نمودی و حواله کردی بر غائب که ناپیدا است حضرت صادق (ع) فرمود که وای بر تو چگونه غائب باشد کسی که با خلق خود در همه جا حاضر است و بایشان نزدیکتر است از رگ گردن و سخن ایشان را می شنود و شخصیتهای ایشان را می بیند و رازهای ایشان را می شنود و جز این که مخلوق آنست که چون از مکانی منتقل شود مکانی دیگر بان اشتغال بهمرساند و مکانی دیگر از آن خالی گردد و در مکانی که بسوی آن منتقل شده اند که در مکانی که پیش از این در آن بوده چه حادث شده و چه روی داده اما خدای عظیم الشأن که پادشاه جزاء دهنده است هیچ مکانی از او خالی نباشد و هیچ مکانی بواسطه او مشتغل نشود و بمکانی نزدیکتر نباشد از خود بمکانی دیگر و کسی که خدا او را با آیات محکم و برهانهای روشن مبعوث گردانیده و بنصرتش او را تقویت داده و از برای رسانیدن پیغامهایش برگزیده گفتار او را باور داشتیم باینکه پروردگارش او را مبعوث گردانیده و با او سخن گفته پس ابن ابی العوجاء از پیش آن حضرت بر خواست و رفت و باصحاب خود گفت که کی مرا در دریای این مرد افکند و در روایت محمد بن حسن بن ولید «ره» چنین است که کی مرا در دریای این مرد افکند من از شما خواستم که آتش پاره را از برایم طلب کنید پس شما مرا بر بالای آتش پاره افکندید گفتند که در مجلسش نبودی مگر حقیر و کوچک گفت بدرستی که او پسر کسی است که سرهای کسانی را که می بیند تراشیده «مترجم گوید» که ظاهر اینست که از این حدیث چیزی افتاده باشد چنان که از

کافی مفهوم و معلوم می شود حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی از بکر بن عبد اللّه بن حبیب که گفت حدیث کرد مرا احمد بن یعقوب بن مضر یا مطر گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن عبد العزیز احدب جند نیشابوری گفت که در کتاب پدرم یافتم که بخط خود نوشته بود که حدیث کرد ما را طلحه بن یزید از عبد اللّه بن عبید از ابو معمر سعدانی که مردی بخدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین من در کتاب منزل خدا شک کرده ام علی (ع) بآن مرد فرمود که مادرت بمرگت نشیند و چگونه در کتاب منزل خدا شک کرده ای گفت از برای آنکه من کتاب خدا را چنان یافتم که بعضی از آن بعضی را تکذیب میکند پس چگونه در آن شک نکنم علی بن ابی طالب (ع) فرمود که کتاب خدا بعضی از آن بعضی را تصدیق میکند و بعضی از آن بعضی را تکذیب نمیکند و تو را چنان گمان میکنم که عقلی بتو روزی نشده که بآن منتفع شوی پس آنچه را که در آن شک کرده از کتاب خدای عز و جل بیاور و بگو تا ببینم آن مرد بحضرت عرض کرد که من خدا را یافتم که میگوید فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا و نیز گفته که نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ و گفته است که وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا پس یک بار خبر میدهد که فراموش میکند و بار دیگر خبر میدهد که فراموش نمیکند پس یا امیر المؤمنین این چگونه باشد امیر المؤمنین فرمود آنچه را که در آن شک کرده نیز بیاور عرض کرد که و خدا را میبابم که میگوید یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً یعنی روزی که روح و فرشتگان همه میایستند در حالی که صف زدگانند که هیچ سخن نگویند مگر کسی که خداوند مهربان او را رخصت داده باشد و صواب گوید یا گفته باشد و گفته است که و از ایشان طلب نطق و گفتن شود پس بگوئید که وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ یعنی سوگند بخدا که پروردگار ما است که ما مشرک نبودیم یعنی مشرکان بدروغ این سوگند یا میکنند با آنکه میدانند که نفع بایشان ندهد اما از غایت دهشت و حیرت باین گویا شوند و ظاهر کلام در این آیه خلاف قرآن بود لهذا غیر قرآن را بترجمه و قرآن را بلفظ آن اداء نمودیم و گفته است که یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً یعنی در

روز قیامت کافر میشوند بعضی از شما که متبوعانند ببعضی دیگر که تابعانند و لعنت میکنند بعضی از شما که پیروان اراذلند بعضی دیگر را که سر کردگانند و گفته است که إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ یعنی بدرستی که اینکه مذکور شد از احوال دوزخیان و سخنان ایشان هر آینه راست و درستی است جدال و نزاع اهل دوزخ که با یک دیگر گفتگو میکنند و گفته است که لا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ یعنی منازعه و گفتگو میکنید پیش من و حال آنکه بتحقیق که پیش داشته ام بسوی شما وعید خود را یعنی پیش از این در دنیا در کتب خود بر زبانهای رسولان خود بشما اعلام کرده بودم آنچه را که موجب اند از شما از این روز بود پس مخاصمه شما در این روز مستلزم الزام حجت بر من نخواهد بود و عذر شما در این باب مسموع نه و گفته است که الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ یعنی امروز مهر میگذاریم بر دهانهای ایشان و سخن میکند با ما دستهای ایشان و گواهی میدهد پایهای ایشان بآنچه بودند که کسب میکردند و مراد اینست که اعضای ایشان را که در دنیا از شأن آنها نطق نبود گویا گردانیم تا گواهی دهند بر ایشان و بر زبانهای ایشان که در دنیا بآن سخن میکردند مهر گذاریم تا دروغ از آنها صادر نشود پس یک مرتبه خبر میدهد که ایشان سخن نمیگویند و یک مرتبه خبر میدهد که إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً و یک بار خبر میدهد که خلق نطق نمیکنند و از گفتار ایشان میگوید که وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ و بار دیگر خبر میدهد که ایشان با هم مخاصمه و گفتگو میکنند پس یا امیر المؤمنین این چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت که خدای عز و جل را میبایم که میگوید وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ و میگوید که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ و میگوید که وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی و میگوید که یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی در آن روز در خواست سود ندهد مگر کسی را که خداوند بخشاینده او را دستوری داده باشد و پسندیده باشد

و اقوال ایشان پیش از خلق ایشان و بعد از آن و در زمان حیوه یا ممات ایشان تا آخر آنچه گذشت و کسی که دیدها او را دریابد بحقیقت که علم باو احاطه کرده پس یا امیر المؤمنین این چگونه می شود و چگونه در آنچه می شنوی شک نکنم حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای تبارک و تعالی را می یابم که میگوید که وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ یعنی و نیست و نشاید آدمی را که خدا با او سخن گوید مگر بوحی که آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند یا از پس پرده که سخن شنیده شود و کسی دیده نشود یا باینکه بفرستد فرستاده را پس وحی کند بدستوری خویش آنچه را که خواهد و گفته است که وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً یعنی و خدا سخن گفت با موسی سخن گفتنی و گفته است که و ناد بهما ربهما یعنی و نداء و آواز کرد آدم و حواء را پروردگار ایشان و گفته است که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ یعنی ای پیغمبر بگو بزنانت و دخترانت و گفته است که یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ یعنی ای فرستاده برسان آنچه را که فرو فرستاده شده بسوی تو از پروردگارت پس یا امیر المؤمنین این چگونه می شود و چگونه در آنچه می شنوی شک نکنم حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت که خدای جل ثناؤه را می یابم که میگوید هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا یعنی میدانی از برای خدا هم نامی را و گاهست که آدمی سمیع و بصیر و ملک و رب نامیده می شود یعنی شنوا و بینا و پادشاه و پروردگار پس یک بار خبر میدهد که او را نامهای بسیار است که اشتراک دارد و یک بار میگوید هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم و در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت که و خدای تبارک اسمه را یافتم که میگوید وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ و میگوید که وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ یعنی و خدا در روز قیامت بسوی ایشان

نظر نمیکند و ایشان را پاکیزه نمیسازد و میگوید که كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ چگونه نظر میکند بسوی ایشان که از او محجوب باشد پس این یا امیر المؤمنین چگونه باشد و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده نیز بیاور گفت و خدای عز ذکره را می یابم که میگوید أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ یعنی آیا ایمن شده اید از کسی که در آسمانست که فرو برد شما را بزمین پس ناگاه آن زمین پیوسته اضطراب داشته باشد تا شما را بزیر افکند و گفته است که الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی و گفته است که وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ و گفته است وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ و در قرآن هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ است و گفته است که وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ و گفته است که وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای جل ثناؤه را می یابم که میگوید وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و گفته است که وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی و هر آینه بحقیقت که آمدید ما را یعنی بحساب و جزای ما در حالتی که منفردید نه مال با شما است و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مدد کار چنان که آفریده ایم شما را در اول بار در رحم مادر سر و پا برهنه منفرد از همه چیز و گفته است که هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ و گفته است که يَوْمَ يَأْتِی بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِيمانِها خَيْراً یعنی آیا انتظار میبرند و مراد اینست که انتظار نمیبرند مگر آنکه بیایند ایشان را فرشتگان و مقصود این است که ایشان چون کسانی باشند که منتظر ملائکه موت یا ملائکه عذاب باشند یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی از نشانهای پروردگار تو روزی که بیاید بعضی از نشانهای پروردگار تو سود ندهد هیچ نفسی را ایمان آن که چنان نبوده باشد که ایمان آورده باشد پیش از این و امروز ایمان آورده باشد یا نبوده باشد که کسب کرده باشد در ایمانش نیکی را که عمل پسندیده است حاصل

آنکه ایمان کافر و توبه فاسق در آن روز قبول نباشد پس یک بار میگوید که یأتی ربک و بار دیگر میگوید که یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای جل جلاله را می یابم که میگوید بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ یعنی بلکه ایشان بلقای پروردگار خویش کافرند و مؤمنان را ذکر کرده و گفته است که الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ راجِعُونَ یعنی آنان که ظن دارند که ایشان ملاقات کنندگان پروردگار خویش اند و آنکه ایشان بسوی او باز گردندگانند تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ یعنی درود دادن خدا اهل ایمان را روزی که او را ملاقات میکنند سلام است و گفته است که مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ یعنی هر که چنان باشد که لقای خدا را امید داشته باشد پس بدرستی که مدتی که خدا مقرر فرموده هر آینه آینده است و گفته است که فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً یعنی پس هر که چنان باشد که لقای پروردگار خود را امید داشته باشد پس باید که بکند کاری را که شایسته و پسندیده خدا باشد پس یک بار خبر میدهد که ایشان او را ملاقات میکنند و بلقای او میرسند و بار دیگر میگوید که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ و بار دیگر میگوید که وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه میشنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای تبارک و تعالی را مییابم که میگوید که وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها یعنی و گناهکاران آتش دوزخ را ببینند پس ظن بهمرسانند که ایشان افتادگان و در آیندگان در آنند و گفته است که یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ یعنی در آن روز خدا تمام بدهد ایشان را جزای ایشان که سزاوار و در خور ایشان باشد و بدانند که خدا او است ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت و مثوبت بر وجهی که هیچ کس در این صفات شریک او نیست و گفته است وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا یعنی و ظن میبردید بخدا ظنهای مختلف و انواع گمانها را پس یک بار خبر میدهد که ظن و

گمان دارند و یک بار خبر میدهد که ایشان علم دارند و میدانند و ظن شک است پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای تعالی ذکره را می یابم که میگوید قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ یعنی بگو که تمام فرا گیرد یا بمیراند شما را فرشته مرگ یعنی عزرائیل که گماشته شده است بر شما بسوی پروردگار خویش باز گردانیده میشوید و گفته است که اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها یعنی خدا قبض میکند و می میراند جانها را در هنگام مردن آنها و گفته است که تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ یعنی می میرانند او را فرستادگان ما و ایشان تفریط و کوتاهی نمیکنند و گفته است که الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ یعنی آنان که میمیرانند ایشان را فرشتگان در حالتی که آن کسان ستمکارانند بر نفسهای خویش پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی و بحقیقت که هلاک شده ام اگر مرا رحم نکنی و سینه ام را از برایم نگشائی در آنچه امیدی هست که آن بر دستهای تو جاری شود پس اگر پروردگار عالم تبارک و تعالی حق باشد و کتاب خدا حق و رسولان حق باشند بحقیقت که من هلاک شده ام و زیان کرده ام و اگر رسولان باطل باشند بر من باکی نیست و نجات یافته ام علی (ع) فرمود که پاک و پاکیزه است پروردگار ما پاک و پاکیزه است و تبارک و متعالی است علوی بزرگ شهادت میدهیم که او است دائمی که بر طرف نمیشود و همیشه خواهد بود و در او شک نمیکنیم و چیزی مثل او نیست و او است شنوای بینا و کتاب خدا حق است و رسولان حق اند و ثواب و عقاب حق است پس اگر زیادتی ایمان بتو روزی شود یا از آن محروم شوی بدرستی که آن بدست خدا است اگر خواهد تو را روزی کند و اگر خواهد تو را از آن محروم کند لیکن بزودی آنچه را که در آن شک کرده بتو اعلام کنم و بیاموزانم و لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ پس اگر خدا بتو خیر و خوبی را اراده کند تو را بعلمش اعلام فرماید و ثابت بدارد و اگر آن بد باشد گمراه گردی و هلاک شوی اما قول آن جناب نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ جز این نیست که این را قصد دارد که خدا را در دار دنیا

فراموش کردند و بطاعتش عمل نکردند پس خدا ایشان را در آخرت فراموش کرد یعنی از برای ایشان در ثوابش چیزی را قرار نداد پس منسی و فراموش کرده شدند و همچنین است تفسیر قول خدای عز و جل فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا و از نسیان و فراموشی این را قصد میکند که ایشان را ثواب ندهد چنان که دوستان خود را که در دار دنیا مطیع و ذاکر بودند در هنگامی که باو و رسولانش ایمان آوردند و در پنهانی از او ترسیدند و اما قول آن جناب وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا بدرستی که پروردگار ما تبارک و تعالی علوا کبیرا کسی نیست که فراموش کند و بی خبر نمیباشد بلکه او است نگاهدارد انا و گاهست که عرب در باب نسیان میگویند که قد نسینا فلان فلا یذکرنا و ترجمه اش اینست که فلانی ما را فراموش کرده و ما را یاد نمیکند یعنی از برای ما بخوبی فرمان نمیدهد و ایشان را بآن یاد نمیکند پس آیا آنچه را که خدای عز و جل ذکر کرده فهمیدی عرض کرد آری اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی خدا مزد ترا بزرگ گرداند حضرت فرمود و اما قول آن جناب یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً و قول آن جناب وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ و قول آن جناب یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً و قول آن جناب إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ یوم القیمه و قول آن جناب لا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ و قول آن جناب الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ بآن وضعی است که مذکور می شود پس بدرستی که این در چند موطن است از موطنهای آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال باشد خدای عز و جل در آن روز خلائق را در موطنها جمع کند که متفرق باشند و با یک دیگر سخن گویند و از برای همدیگر استغفار کنند و این گروه آنانند که در دار دنیا طاعت از ایشان بوده یعنی سر کردگان و پیروان و اهل معاصی که دشمنی از ایشان ظاهر شده و یک دیگر را بر ظلم و عدوان در دار دنیا یاری کرده اند خواه گردن کشان و خواه ضعیفان یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً و کفر در این آیه برائت و بیزاری است میفرماید که پس بعضی از ایشان از بعضی بیزاری جوید و نظیر این آیه در سوره

ابراهیم گفتار شیطان است که خدا از او حکایت فرموده که إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ یعنی بدرستی که من کافر و بیزار شدم بآنچه شریک ساختید مرا پیش از این و قول ابراهیم خلیل خداوند رحمان کفرنا بکم یعنی بیزاری جستیم از شما بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند و در آنجا میگریند که اگر آن آوازها از برای اهل دنیا ظاهر و هویدا شود همه خلائق را از معایش و اسباب زندگی خویش فراموشی دهد و دلهای ایشان شکافته شود مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته خون بگریند و بعد از آن در موطن دیگر اجتماع کنند و در آن از ایشان در خواسته شود که سخن گویند پس بگویند که وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ بعد از آن خدای تبارک و تعالی مهر بر دهنهای ایشان میگذارد و از دستها و پایها و پوستها خواهش سخن گفتن میفرماید و آنها را گویا میگرداند و آنها شهادت میدهند بهر گناهی که از ایشان بوجود آمده بعد از آن مهر را از دهانهای ایشان بردارد و ایشان بپوستهای خویش بگویند که چرا بر ما شهادت دادید قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ یعنی پوستها در جواب گویند که خدائی که هر چیزی را گویا گردانیده ما را گویا گردانید بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند و از ایشان طلب نطق می شود پس از یک دیگر میگریزند و این معنی قول خدای عز و جل است که یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ یعنی روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و زن و پسران خود میگریزد پس طلب نطق از ایشان می شود و ایشان سخن نمیگویند إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً پس رسولان خدا صلوات اللّه علیهم بر میخیزند و در این موطن شهادت میدهند و این معنی قول خدا است که فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً یعنی پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امتهای گذشته گواهی را و آن پیغمبران ایشان است و بیاوریم تو را بر این گروه گواه تا گواهی دهی بر ایشان بعد از آن اجتماع میکنند در موطن دیگر که در آن مقام محمد (ص) باشد و آن مقام محمود و جای پسندیده است پس بر خدای تبارک و تعالی ثناء گوید بآنچه کسی پیش از او بر آن جناب ثناء نگفته باشد بعد از آن بر همه فرشتگان ثناء گوید پس فرشته نماند مگر آنکه

محمد (ص) بر او ثناء گوید بعد از آن بر رسولان ثناء گوید بآنچه هیچ کس مثل آن حضرت بر ایشان ثناء نگفته باشد بعد از آن بر هر مردم مؤمن و زن مؤمنه ثناء گوید و بصدیقان و شهیدان آغاز کند بعد از آن بصالحان پس اهل آسمانها و اهل زمین او را حمد و ستایش کنند و این معنی قول خدای عز و جل است که عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً یعنی شاید که بر انگیزد تو را پروردگار تو در مقام پسندیده و ستوده ستایش کنندگان و آن مقام شفاعت است پس خوشا بحال کسی که او را در این مقام حظی و بهره باشد و وای بر کسی که او را در این مقام حظی و نصیبی نباشد بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند و بعضی از ایشان از بعضی یاری داده می شود و انتقام از برایش میکشند و همه اینها پیش از حساب است و چون در حساب شروع کند هر انسانی بآنچه در پیش او است مشغول گردد و ما برکت آن روز را از خدا سؤال میکنیم آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی یا امیر المؤمنین و گروهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند حضرت (ع) فرمود و اما قول خدای عز و جل وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ و قول آن جناب لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ و قول آن جناب و لقد راه نَزْلَهً أُخْری عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی و قول آن جناب یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً بآن وجهی است که مذکور می شود اما قول آن جناب وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ پس بدرستی که این امر در موضع است که دوستان خدای عز و جل در آن منتهی میشوند بعد از آنکه از حساب فارغ شده باشند بسوی نهری که حیوان نامیده می شود پس در آن نهر غسل میکنند و از آن می آشامند و روی ایشان تازگی بهم میرساند از روی روشنی و چون آفتاب تابان می شود و هر خاشاک و نقصان شکستگی که مراد از آنها کثافات و عیوبی است که لازم بشریت است از ایشان میرود و برطرف می شود بعد از آن بدخول در بهشت امر میشوند پس از این مقام بسوی پروردگار خود می نگردند که چگونه ایشان را ثواب میدهد و از آن داخل بهشت میشوند و این تفسیر قول خدای عز و جل است در سلام کردن فرشتگان بر ایشان سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ یعنی خازنان بهشت

که رضوان و پیروان اویند بایشان گویند که سلامتی و ایمنی و تحیت و رحمت از جانب خدا بر شما باد پاک و پاکیزه شدید پس در آئید در حالتی که جاوید باشید پس در نزد این یقین بدخول بهشت و نظر بسوی آنچه پروردگار ایشان ایشان را وعده فرموده بهمرسانند و این معنی قول آن جناب است که إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ و جز این نیست که بنظر بسوی خویش نظر بسوی ثواب خود تبارک و تعالی را قصد دارد و اما قول آن جناب لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ پس آن چنانست که فرموده لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ و خیالها باو احاطه نمیکند وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ یعنی او بآنها احاطه میکند وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ این مدح و ستایشی است که پروردگار ما نفس خود را تبارک و تعالی و تقدس عُلُوًّا کَبِیراً بآن ستوده و موسی (ع) سؤال کرد و از حمد خدای عز و جل این بر زبانش جاری شد که رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ و این مسألت او امر عظیمی بود و کار بزرگی را خواهش نمود و باین جهت از او بازخواست شد پس خدای تبارک و تعالی فرمود که لَنْ تَرانِی یعنی مرا در دنیا نبینی تا بمیری پس در آخرت مرا خواهی دید بآن معنی که مذکور شد و لیکن اگر خواهی که در دنیا مرا ببینی بسوی این کوه نظر کن فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی پس خدای جل ثناؤه بعضی از آیات خود را آشکار نمود و پروردگار ما از برای آن کوه تجلی فرمود پس آن کوه پاره پاره شد و چون چیز پوسیده ورزیده گردید وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً بعد از آن خدا او را زنده گردانید و بر انگیخت پس موسی گفت که سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی منم اول مؤمنی که از ایشان بتو ایمان آورده که هرگز تو را نخواهد دید و اما قول آن جناب وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی یعنی محمد (ص) در جایی که آفریده از آفریدگان خدای تعالی از آن در نمی گذرد و قول آن جناب در آخر آیه ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری یعنی جبرئیل (ع) را در صورتی که دارد دو مرتبه دید این مرتبه و یک مرتبه دیگر و بیانش آنست که خلق جبرئیل (ع) بزرگست چه او از جمله روحانیانست که خلق و صفت ایشان را کسی در نیابد مگر خدا که پروردگار عالمیانست و قول آن جناب یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا یَعْلَمُ

ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی خلائق از روی علم و دانش بخدای عز و جل احاطه نمیکنند زیرا که آن جناب تبارک و تعالی بر دیدهای دلها پرده و پوشش قرار داده پس هیچ فهمی بکیف و چگونگی او را نیابد و هیچ دلی او را بحدود و اندازها ثابت نگرداند پس او را وصف مکن مگر چنان که او خود را وصف کرده لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اول است و آخر و ظاهر و باطن و خالق و باری و مصوریست که چیزها را آفریده پس چیزی از چیزها مانند او تبارک و تعالی نیست آن مرد گفت که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند یا امیر المؤمنین حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ و قول آن جناب وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً و قول آن جناب وَ نادَاهُما رَبُّهُما و قول آن جناب يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ بآن تفضیلی است که مذکور می شود و ظاهر آنست که آیه آخر از سؤال آن مرد افتاده باشد چه آن در سؤال مذکور نیست و ترجمه اش اینست که گفتیم ای آدم ساکن شو تو با زنت حواء در بهشت و حضرت میفرماید که اما قول آن جناب وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ یعنی سزاوار نباشد بشری را که خدا با او سخن گوید مگر بوحی و آن باشنده نیست مگر از پس پرده یا فرستاده را بفرستد پس بسوی او وحی کند آنچه را که خواهد و خدای که تبارک و تعالی است بعلوی بزرگ چنین فرموده و رسول چنین بود که از فرستادگان آسمان بسویش وحی میشد پس فرستادگان آسمان بفرستادگان زمین میرسانیدند و گاه بود که کلام در میانه فرستادگان اهل زمین و خدا بود بی آنکه کلام را با فرستادگان اهل آسمان بفرستد و رسول خدا (ص) فرمود که ای جبریل آیا پروردگار خود را دیده جبرئیل عرض کرد که پروردگار من دیده نمیشود رسول خدا (ص) فرمود که وحی را از کجا فرا میگیری عرض کرد که آن را از اسرافیل فرا میگیریم فرمود که اسرافیل آن را از کجا فرا میگیرد عرض کردم که آن را فرا میگیرد از فرشته که زبر او است از روحانیان فرمود که آن فرشته از کجا فرا میگیرد عرض کرد که در دلش افکنده

می شود افکنده شدنی پس این وحی است و آن کلام خدای عز و جل است و کلام خدا بیک نحو نیست از جمله آنها چیزیست که خدا بآن با فرستادگان سخن گفته و از آن جمله آن چیزیست که خدا آن را در دلهای ایشان انداخته و از آن جمله خواب دیدنی است که آن را برسولان نموده و از آن جمله وحی و تنزیلی است که تلاوت کرده و خوانده می شود و آن کلام خدا است پس بآنچه از برایت وصف کردم از کلام خدا اکتفاء کن زیرا که معنی کلام خدا بیک نحو نیست چه از آن جمله آن چیزیست که فرستادگان آسمان بفرستادگان زمین میرسانند آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند یا امیر المؤمنین و حضرت فرمود اما قول آن جناب که هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا تأویلش اینست که آیا هیچ کس را میدانی که نامش اللَّه باشد بجز اللَّه تبارک و تعالی چه از جمله آثار سطوت الهی و غیرت احدیت آنست که هیچ یک از اهل شرک نیز معبود خود را اللَّه نام نکرده بلکه آله گفته و حضرت (ع) فرمود که پس بپرهیز از آنکه قرآن را برای خود تفسیر کنی تا آنکه آن را بفهمی و از علماء فراگیری زیرا که بسا تنزیلی است که بسخن آدمیان میماند و آن کلام خدا است و تاویلش بسخن آدمیان نمیماند و چنان که چیزی از خلق خدا چنان نیست که باو بماند همچنین کار آن جناب تبارک و تعالی بچیزی از کردارهای آدمیان نمیماند و چیزی از کلامش بسخن آدمیان نمی ماند چه کلام خدای تبارک و تعالی صفت او است و سخن آدمیان کردارهای ایشان است پس کلام خدا را بسخن آدمیان تشبیه مکن که هلاک و گمراه میشوی آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گروهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند یا امیر المؤمنین حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ همچنین است پروردگار ما که چیزی از او دور و پنهان نباشد و چگونه کسی که چیزها را آفریده چنان باشد که آنچه را که آفریده نداند وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ یعنی و او است آفریدگار دانا و اما قول آن جناب وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ خبر میدهد که خیر و خوبی بایشان نمیرساند و گاهست که

عرب میگویند که و اللَّه لا ینظر الینا فلان یعنی بخدا سوگند که فلانی بسوی ما نظر نمیکند و جز این نیست که بآن این را قصد دارند که از جانب او خوبی بما نمیرسد پس این نظر در اینجا از خدای تبارک و تعالی است بسوی خلقش چه نظرش بسوی ایشان رحمت از برای ایشانست آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد یا امیر المؤمنین و گروهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند حضرت فرمود و اما قول آن جناب كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ جز این نیست که این را قصد دارد که روز قیامت ایشان از ثواب پروردگار خویش محجوب اند و قول آن جناب أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ و قول آن جناب وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ و قول آن جناب الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى و قول آن جناب وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ و قول آن جناب وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ خدای تبارک و تعالی همچنین است در حالی که پاک و پاکیزه است که از او جاری شود آنچه از آفریدگان جاری می شود و او است لطیف آگاه و از ان بزرگوارتر و بزرگتر است که چیزی از آنچه بر خلقش فرود می آید بر او فرود آید و هر رازی را حاضر است و او است که بر هر چیزی وکیل است و هر چیزی را آسان کننده و همه چیزها را تدبیر نماینده و خدا از آن برتری دارد که بر عرش خود باشد برتری بزرگ و اما قول آن جناب وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و قول آن جناب وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ و قول آن جناب هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ و قول آن جناب هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِیَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِیَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ پس بدرستی که این حق است چنان که خدای عز و جل فرموده و او را آمدنی نیست چون آمدن خلائق و تو را اعلام کردم که بسا چیزی هست از کتاب خدا که تاویلش بر غیر تنزیل آنست و بسخن آدمیان نمیماند و بزودی تو را بپاره از آن خبر دهم و تو اکتفاء کنی ان شاء الله و از اینست قول ابراهیم (ع) إِنِّی ذاهِبٌ إِلى رَبِّی سَيَهْدِينِ یعنی بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگار خود بزودی مرا راه راست خواهد نمود پس رفتن آن حضرت بسوی پروردگارش توجه او است بسوی آن جناب از روی عبادت و اجتهاد

و قربه الی الله عز و جل آیا نمی بینی که تاویلش غیر از تنزیل آنست و فرموده که وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ یعنی و فرو فرستادیم آهن را در حالی که در آن قوت سختی است یعنی سلاح و آلت کار زار و غیر آن قول آن جناب هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ محمد (ص) را خبر میدهد از مشرکان و منافقان که خدا و رسول او را استجابت نکرده اند پس فرموده که هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ از آنجا که ایشان خدا و رسول او را استجابت نکردند أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ و از این عذاب در دار دنیا را قصد دارد چنان که قرنهای اول را عذاب کرده پس اینک خبریست که پیغمبر (ص) را بآن خبر میدهد از ایشان بعد از آن فرموده که یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً یعنی پیش از آنکه این آیه و نشانه بیاید و این آیه طلوع آفتابست از مغرب آن و جز این نیست که خداوندان عقلهای خالص و خردهای مانع از ناشایست و صاحبان عقول بازدارنده اکتفاء میکنند باینکه بدانند که چون پرده برداشته شود آنچه را که وعده داده میشوند ببینند و در آیه دیگر فرموده که فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا یعنی پس بیامد ایشان را خدا از آنجا که نمی پنداشتند و تصور آن نمینمودند و حضرت فرمود که یعنی عذاب را برایشان فرستاد و همچنین آمدنش بناهای ایشان را عز و جل فرموده که فَأَتَی اللَّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ یعنی پس بیامد خدا بناهای ایشان را از جانب ستونها که بناها بر آنها بود باین وجه که متحرک و متزلزل شدند و حضرت فرمود که پس آمدن خدا بناهای ایشان را از ستونها فرستادن عذاب است و همچنین آنچه آن جناب تبارک اسمه و تعالی علوا کبیرا از امر آخرت وصف فرموده و امورش در آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال باشد چنان جاری می شود که در دنیا جاری می شود بازی نمیکند و با غروب کنندگان که پنهان میشوند غروب نمیکند و پنهان نمیشود پس اکتفا کن بآنچه در این باب از برایت وصف کردم از آنچه در سینه ات جولان زده از آنچه خدای عز و جل در کتاب خویش وصف فرموده و کلام او را چون سخن آدمیان قرار مده چه آن جناب از این بزرگتر و

بزرگوارتر و کریم تر و عزیزتر و متبارک و متعالی است از آنکه وصف کنندگان او را وصف کنند مگر بآنچه خود خود را بآن وصف فرموده در قول خویش که لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی حضرت فرمود و اما قول آن جناب بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ و ذکر کردنش مؤمنانی را که ظن دارند که پروردگار خود را ملاقات میکنند و قول آن جناب در باره غیر ایشان إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ که ترجمه اش اینست که پس از پی در آورد بخل و منع زکاه ایشان را نفاقی متمکن در دلهای ایشان که راسخ باشد و زائل نگردد تا روزی که ببینند او را بآنچه خلف کردند با خدا آنچه را وعده داده بودند او را و قول آن جناب که فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً بآن معنی است که ذکر می شود اما قول آن جناب بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ یعنی بعث و بر انگیختن از قبرها و خدای عز و جل آن را لقاء و دیدن خود نامیده و همچنین ذکر مؤمنانی که ظن دارند که پروردگار خود را ملاقات میکنند یعنی یقین دارند که ایشان مبعوث و محشور میشوند و بثواب و عقاب جزاء داده خواهند شد و ظن در اینجا بمعنی یقین است و همچنین قول آن جناب فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً و قول آن جناب مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ یعنی کسی که ایمان داشته باشد باینکه مبعوث است که خدا او را زنده خواهد کرد پس بدرستی که وعده خدا آینده است از ثواب و عقاب پس لقاء در اینجا دیدن نیست و لقاء همان بعث است پس همه آنچه را که در کتاب خدا است از لقای او بفهم چه آن جناب بآن بعث را قصد دارد و همچنین قول آن جناب تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ قصد میفرماید که ایمان از دلهای ایشان زائل نمیشود در روزی که مبعوث می شوند آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از دل من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها یعنی یقین کردند که ایشان در آن داخل شوندگانند و اما قول آن جناب بر سبیل حکایت که إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ

و قول آن جناب يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ و قول آن جناب در حق منافقان وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا بآن طریقی است که مذکور می شود و آیه اول در سؤال مذکور نبود و ترجمه اش اینست که بدرستی که من گمان کردم که من ملاقات کننده و بیننده ام حساب خود را یعنی در دنیا بیقین دانستم که مرا حساب خواهند کرد و بعضی گفته اند که چون ظن غالب قائم مقام علم و یقین است از این جهت بجای یقین ظن را ایراد فرموده و حضرت (ع) میفرماید که پس بدرستی که قول آن جناب إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ میفرماید که ظن داشتم که مبعوث میگردم و محاسبه میشوم بقولش که فرموده مُلاقٍ حِسابِیَهْ و قول آن جناب بمنافقان وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و این ظن ظن شک است و ظن ظن بمعنی یقین نیست و ظن دو ظن است یکی ظن شک و دیگری ظن یقین پس آنچه از امر معاد و قیامت باشد از ظن همان یقین است و آنچه از امر دنیا باشد آن ظن ظن شک است پس آنچه را که از برایت تفسیر کردم بفهم آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً پس آن ترازوی عدالت است که خلائق در روز قیامت بآن گرفته میشوند و خدای تبارک و تعالی خلق را جزاء میدهد بعضی از ایشان را از بعضی به ترازوها و در غیر این حدیث ترازوها پیغمبران و اوصیای ایشانند علیهم السلام و این آیه نیز در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که و وضع کنیم ترازوهای عدل و راستی را در روز قیامت یا از برای آن یا اهل آن پس ستم کرده نشود کسی چیزی را و قول آن جناب عز و جل فَلا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً که ترجمه اش اینست که پس بپا نخواهیم کرد از برای ایشان در روز قیامت ترازوئی را که عملها را بآن سنجند چه همه آنها نابود شده و فروریخته بجهت کفر صاحبان آنها و حضرت (ع) میفرماید که این قول و آیه خاصه و مخصوص جماعتی است و اما قول آن جناب فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فِیها بِغَیْرِ حِسابٍ پس بدرستی که رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل فرموده که نوازش من یا فرمود دوستی من واجب شد از برای کسی که از من ترسد و با دوستان من دوستی

کند و آن اینست که ایشان را تاجی از نور بر سر گذارم در حالی که بر منبرهای از نور باشند و جامهای سبز برایشان باشد کسی عرض کرد که یا رسول اللّه ایشان کیانند فرمود گروهیند که نه پیغمبرانند و نه شهیدان و لیکن ایشان با دوستان خدای تعالی دوستی کرده اند و بیحساب داخل بهشت شوند و از خدا سؤال میکنیم که برحمت خویش ما را از جمله ایشان گرداند و این آیه نیز در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته باشند در آیند در بهشت یا در آن در آورده شوند در حالتی که روزی داده شوند در آن از آنچه خواهند بیشمار نه باندازه کردار و اما قول آن جناب که فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ که معنی آن اینست که پس هر که ترازوهایش گران باشد و هر که ترازوهایش سبک باشد و حضرت فرمود جز این نیست که حساب را قصد دارد و خوبیها و بدیها سنجیده می شود و خوبیها گرانی ترازو بدیها سبکی ترازو است و این آیه نیز در سؤال نبود و نظم آن در قرآن چنین نیست بلکه موضع کلام از آن در اینجا ذکر شده و اما قول آن جناب قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ و قول آن جناب اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها و قول آن جناب تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ و قول آن جناب إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ و قول آن جناب الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ بآن تفصیلی است که مذکور می شود و آیه آخر در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که آنان که فرشتگان ایشان را بمیرانند و قبض روحهای ایشان کنند در حالتی که پاک و پاکیزه اند از شوائب شرک و عصیان و یا مسرور باشند بقبض روح خود تا نفوس ایشان بالکله متوجه حضرت قدس شود فرشتگان بر وجه تعظیم بایشان گویند که سلام خدا بر شما باد یا سلامتی از هر آفات و بلیات بر شما است و حضرت فرمود پس بدرستی که خدای تبارک و تعالی کارها را تدبیر کند بهر وضعی که خواهد و میگمارد از خلق خویش هر که را خواهد بآنچه خواهد اما ملک الموت پس بدرستی که خدای عز و جل او را میگمارد بر خاصه و مخصوصان کسانی که میخواهد از خلق خویش و فرستادگان خود را از فرشتگان بخصوص میگمارد بر کسی که میخواهد از خلق خویش و فرشتگانی که خدای عز ذکره ایشان را نامیده

ایشان را بر جماعت خاصی از کسانی که میخواهد از خلق خویش تبارک و تعالی گماشته و امور را بهر وضع که خواهد تدبیر میکند و هر عملی چنان نیست که صاحب علم بتواند که آن را از برای همه مردمان تفسیر و بیان کند زیرا که بعضی از ایشان قوی و بعضی از ایشان ضعیف اند و بجهت آنکه بعضی از آن چیزیست که طاقت حمل آن باشد و میتوان برداشت و بعضی از آن چیزیست که حملش در تحت طاقت نیست مگر آنکه خدا حمل آن را از برایش آسان گرداند و او را بر آن یاری کند از دوستان مخصوصش و جز این نیست که همین تو را بس باشد که بدانی خدا زنده کننده ایست میراننده و بدانی که او تنها را میمیراند بر دستهای هر که خواهد از خلق خویش از فرشتگانش و غیر ایشان آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی خدا مسلمانان را بتو بهره مند گرداند علی (ع) بآن مرد فرمود که اگر چنان باشی که خدا سینه ات را گشاده باشد بآنچه از برایت بیان کردم تو از جمله مؤمنانی از روی حق و راستی بحق آن خدائی که دانه را شکافته و بندگان را آفریده آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین چگونه مرا این امر میسر شود که بدانم که من از جمله مؤمنانم از روی حق و راستی حضرت فرمود که این را نداند مگر کسی که خدا او را اعلام کرده باشد بر زبان پیغمبرش (ص) و رسول خدا (ص) از برایش به بهشت شهادت داده باشد یا خدا سینه اش را گشاده باشد از برای آنکه بداند آنچه را که در کتابهائی است که خدای عز و جل آنها را بر رسولان و پیغمبرانش فرو فرستاده آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین کیست که این را طاقت داشته باشد فرمود کسی که خدا سینه اش را گشاده و او را از برای آن توفیق داده باشد پس بر تو باد که عمل کنی از برای خدا و بآن چنگ در زن در نهان کار خویش و آشکارت که چیزی نیست که با عمل برابر باشد مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب «ره» میگوید که دلیل بر اینکه صانع یکیست نه بیشتر از آن اینست که ایشان اگر دو باشند امر در ایشان خالی از این نباشد که یا هر یک از ایشان قادر باشد بر منع صاحبش از آنچه میخواهد یا قادر نباشد پس اگر همچنین باشند منع بر ایشان روا باشد و هر که این امر بر او روا باشد

محدث است که دیگری او را احداث کرده چنان که مصنوع است و اگر هر دو قادر نباشند عجز و نقص بر ایشان لازم آید و این دو امر از دلالتهای حدوثند پس صحیح شد که قدیم یکیست و دلیلی دیگر و آن اینست که هر یک از ایشان خالی از این نباشد که قادر باشد بر اینکه چیزی را از دیگری بپوشد پس اگر همچنین باشد آنکه کتمان بر او جائز باشد حادث است و اگر قادر نباشد عاجز است و عاجز حادث است به آنچه ما آن را بیان کردیم و در باطل کردن دو قدیم که صفت هر یک از آنها صفت قدیمی است که ما آن را اثبات کردیم باین کلام استدلال می شود و اما آنچه مانی و پسر دیصان بسوی آن رفته اند از سخنان پریشان خویش در باب امتزاج و مجوس از حماقتهای خویش در باب اهرمن که شیطانست بآن دینداری و اعتقاد کرده اند فاسد است بآنچه قدم اجسام بآن فاسد می شود و بجهت دخول ایشان در این جمله بر کلام در این دو اختصار کردم و هر یک از اینها را تنها نساختم بآنچه از آن سؤال می شود و من میگویم که سید مرتضی رازی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب تبصره العوام بعد از ذکر مقالات فلاسفه و برادران ایشان از اصحاب نجوم و طبائع و غیر ایشان و بطلان آن مقالات مجوس و کیش ایشان را ذکر کرده میگوید که بدان که مذهب مجوس آنست که عالم را دو صانع است یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را و گویند که چون باری تعالی عالم را بیافرید اندیشه بد کرد و گفت مبادا که مرا ضدی باشد که عدو من باشد شیطان از فکر وی پدید آمد و بعضی دیگر گویند که یزدان تنها بود او را وحشتی پدید آمد فکر بد کرد اهرمن از آن پیدا شد و اهرمن بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را دید و بر جاه و منزلت او حسد بر دو شر و فساد در وی پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکر وی باشند و خود با لشکر اهرمن جنگ کرد و جنک میان ایشان دراز کشید و چون یزدان نتوانست منع اهرمن کرد با یک دیگر صلح کردند و شمشیرها پیش قمر بنهادند و بعضی گویند که پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه مدتی معین اهرمن در عالم باشد و قبل از انقضاء مدت هر کدام عهد بشکنند او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون شود عالم خیر محض بود و شر و فساد باقی

نماند و بعضی از ایشان گویند که یزدان و اهرمن هر دو جسم اند و بعضی گویند که اهرمن جسم نیست و لیکن یزدان جسم است و گویند که یزدان مطبوع است بر خیر و شر نتواند کرد و اهرمن مطبوع است و بر شر و خیر نتواند کرد و هر چه خیر است از یزدان حاصل می شود و هر چه شر است از اهرمن و گویند که بیماریها آفریدن و موذیات مانند مار و کژدم و چیزی که آن قبیح است از اهرمن حاصل شود و این باطل است زیرا که فکر و شک نزد ایشان همه قبیح است و از یزدان حاصل شد و بعد از ذکر زردشت و ابتداء آفرینش خلق نو و شاربه و قرب مذهب مجوس بمذهب فلاسفه و ذکر مزدک محبوس میگوید و قومی دیگر از مجوس که ایشان را مانویه گویند گویند که عالم را دو صانع است نور و ظلمت و هر دو زنده اند و قومی از دیصانیه اند و گویند که نور زنده است و ظلمت مرده و نیز گویند که نور و ظلمت و هر دو قدیم اند و مزاج عالم از این دو باشد و از یک دیگر دور باشند و نور بالطبع در جهت بالا باشد و ظلمت در جهت زیر آنگاه در میان ایشان امتزاج حاصل شد باتفاق و گویند در عالم هیچ نیست جز نور و ظلمت و قومی از ایشان گویند امتزاج میان نور و ظلمت نه بقصد بود و نور خیر کند و شر نتواند کرد و ظلمت بعکس آن و منفعت و لذت و راحت را خیر گویند و مضرت و الم و بیماری را شر و جمله مانویه نبوت عیسی را مقرند و موسی و هرون را منکر و بعد از آن بطلان این را بیان کرده هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار «رضی» در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری گفت که از فضل بن شاذان شنیدم که میگفت مردی از فرقه ثنویه از ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال نمود و من حاضر بودم و گفت که من میگویم که صانع عالم دو تا است پس دلیل بر آنکه صانع یکیست چیست حضرت (ع) فرمود که قول تو که صانع دو تا است دلیل بر اینست که صانع یکیست زیرا که تو دویم را ادعا نکردی مگر بعد از آنکه یکی را اثبات کردی پس یکی مجمع علیه است که ما و تو بر آن اجماع داریم و بیشتر از یکی مختلف فیه است که در آن اختلاف شده

یعنی الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ یعنی آنان که گفتند که خدا یکی از سه خدا است چه ایشان قائلند باینکه الوهیت مشترک باشد میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان خدائی است و خدا یکی از این سه باشد و حال آنکه هیچ خدائی نیست مگر خدای یگانه.

پدرم «ره» گفت که حدیث کردند ما را احمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابراهیم بن هاشم از محمد بن حماد از حسن بن ابراهیم از یونس بن عبد الرحمن از هشام بن حکم از جاثلیقهای نصاری که او را بریهه میگفتند و او هفتاد سال مکث نمود و جاثلیق نصرانیت بود و اسلام را طلب مینمود و کسی را میجست که بر آن استدلال کند و حجت آورد از کسانی که کتابهای آن را بخواند و حضرت مسیح را بصفات و دلائل و آیاتش بشناسد راوی میگوید که بریهه باین امر معروف و مشهور شد بمرتبه که در میان نصارا و مسلمانان و یهود و مجوس شهرت یافت تا آنکه نصاری باو نازیدند و گفتند که اگر در دین نصرانیت کسی نبود مگر بریهه ما را بی نیاز مینمود و با وجود این طالب از برای پیوستن بدین اسلام یا جویای از برای حق و دین اسلام بود و با او زنی بود که او را خدمت مینمود که درنگش بریهه طولی کشیده بود و بریهه ضعف نصرانیت و ضعف حجت آن را بسوی آن زن راز میگفت و در خفاء این مطلب را باو بروز میداد راوی میگوید که پس آن زن این مطلب را از او شناخت و بریهه این امر را پشت و شکم زد و نهایت دقت و جستجو و کاوش نمود و احتمال دارد که معنی کلام این باشد که این امر را در پشت شکم زد یعنی در دل نگاه نداشت و بروز داد و شروع کرد که از پیشوایان مسلمانان و از صلحاء و علماء ایشان و اهل عقل و خردمندان از ایشان سؤال

مینمود و فرقه فرقه را جستجوی بسیار میکرد و از پی هر یک میرفت یا ده بده میگشت و در نزد آن گروه هیچ نمی یافت و گفت که اگر پیشوایان شما بر حق بودند هر آینه در نزد شما بعضی از حق می بود پس گروه شیعه را از برایش وصف کردند و هشام بن حکم نیز از برایش وصف شد یونس بن عبد الرحمن گفت که هشام بن حکم بمن گفت که در بین آنکه من بر بالای دکان خویش که بر در کرخ یعنی محله بغداد بود نشسته بودم و در نزد من گروهی بودند که قرآن بر من میخواندند ناگاه گروهی از نصاری را دیدم که با او می آیند ما بین قسیسها تا غیر ایشان که بعضی قسیس و امام نصاری بودند و بعضی غیر قسیس قریب بصد مرد که جامه سیاه و برنسها را پوشیده بودند و برنس بضم باء و نون و سکون راء کلاه دراز روی پوش باشد که فرنگیان بر سر گذارند و جاثلیق بزرگتر در میان ایشان بریهه بود تا آنکه در گرداگرد دکان من ایستادند و از برای بریهه کرسی قرار داده شد که بر آن بنشیند و اسقفها و راهبان ایستادند و بر عصاهای خویش تکیه دادند و بر نسلهای ایشان بر سرهای ایشان بود پس بریهه گفت که در میان مسلمانان کسی باقی نماند از کسانی که بعلم کلام یاد میشوند مگر آنکه بنصرانیت با او مباحثه و گفتگو کردم و در نزد ایشان هیچ نبود و حال آمده ام که با تو در دین اسلام مباحثه کنم راوی میگوید که هشام بن حکم خندید و گفت ای بریهه اگر از من معجزاتی را چون معجزات حضرت مسیح میخواهی من نه مسیحم و نه مانند او و نه باو نزدیک میتوانم شد و آن حضرت روحی است پاک و پاکیزه لاغر میان برآمده که آیاتش ظاهر و هویدا و علاماتش قائم و بر پا است بریهه گفت که این کلام و وصف مرا خوش آمد هشام گفت که اگر محاجه یعنی بر یک دیگر حجت آوردن را اراده داری اینجا بیا بریهه گفت آری من از تو سؤال میکنم که نسبت و نژاد این پیغمبر شما از حضرت مسیح به نسبت ابدان چه نسبت است و چه خویشی دارند هشام گفت که پسر عموی جد اوست زیرا که او از فرزندان اسحق است و محمد از فرزندان اسماعیل بریهه گفت که چگونه او را بخدا نسبت میدهی و بآن جناب چه نسبت دارد هشام گفت که اگر نسبت او را در نزد شما میخواهی شما را خبر دهم و اگر نسبتش را در نزد ما میخواهی ترا خبر دهم بریهه گفت که نسبتش را در نزد

ما میخواهم و گفت که گمان کردم که هشام هر گاه آن حضرت را به نسبت ما نسبت دهد بر او غالب شوم گفتم پس آن حضرت را نسبت ده به نسبتی که ما را بآن نسبت میدهیم هشام گفت آری شما میگوئید که آن حضرت قدیمی است از قدیم پس کدام از این دو قدیم پدر است و کدام یک از ایشان پسر بریهه گفت که آنکه بسوی زمین فرود آمده پسر است و پسر فرستاده پدر است هشام گفت که پدر از پسر استوارتر است زیرا که خلق آفریده پدرند بریهه گفت که خلق هم آفریده پدرند و هم آفریده پسر هشام گفت که چه ایشان را منع کرد از آنکه هر دو فرود آیند چنان که هر دو آفریده اند هر گاه شریک باشند بریهه گفت که چگونه شریک باشند و حال آنکه این دو یک چیزند جز این نیست که بنام از یک دیگر جدا میشوند هشام گفت جز این نیست که بنام با یک دیگر اجتماع میکنند بریهه گفت که این کلام مجهول است که کسی معنی آن را نمیداند هشام گفت که این کلام معروف است که همه کس آن را می شناسند و میدانند بریهه گفت که پسر بپدر پیوسته هشام گفت که پسر از پدر جدا است بریهه گفت که اینک خلاف آن چیزیست که مردم آن را تعقل میکنند و میفهمند هشام گفت که اگر آنچه مردم آن را تعقل میکنند شاهد از برای ما و شاهد بر ما باشد من بر تو غالب شدم زیرا که پدر بود و پسر نبود پس ای بریهه تو همچنین میگوئی گفت نه من همچنین نمیگویم هشام گفت پس چرا گواه میگردانی گروهی را که گواهی ایشان را از برای خودت نمی پذیری بریهه گفت که پدر نامی است و پسر نامی بقدرتش که قدیم است هشام گفت که این دو نام قدیم اند چون قدم پدر و پسر بریهه گفت نه و لیکن نامها حادث اند هشام گفت پس پدر را پسر و پسر را پدر گردانیدی اگر پدر چنان باشد که این نامها را احداث کرده باشد نه پسر پس پسر پدر است و اگر پسر چنان باشد که این نامها را احداث کرده باشد پس پدر پسر است و پسر پدر و در اینجا پسری نیست بریهه گفت که پسر نام از برای روح است در هنگامی که بسوی زمین فرود آمد هشام گفت پس در آن هنگام که بسوی زمین فرود نیامده بود نامش چه بود بریهه گفت که نامش پسر بود خواه فرود آمده بود و خواه فرود نیامده بود

هشام گفت پس پیش از فرود آمدن این روح نام همه آن یکی بود یا نامش دو بود بریهه گفت که همه آن یکی و یکروح بود هشام گفت که راضی شدی که بعضی از آن را پسر و بعضی از آن را پدر قرار دهی بریهه گفت نه زیرا که نام پدر و نام پسر یکی است هشام گفت پس پسر پدر پدر و پدر پسر پسر است پس پدر و پسر یکی است اسقفها بزبان خود ببریهه گفتند که هرگز مثل این بتو نگذشت و بکسی بر نخوردی که مانند این مرد باشد برمیخیزیم پس بریهه سرگردان شد و رفت که برخیزد هشام باو در آویخت و گفت چه تو را از دین اسلام منع میکند آیا در دلت دردیست که از غایت خشم بهمرسیده باشد پس آن را بگو و اگر نه تو را از نصرانیت یک مسأله می پرسم که امشب بر سر آن شب بروز آوری که خواب نکنی و شب همه در فکر آن باشی پس صبح کنی و تو را همت و مقصودی غیر از من نباشد که تمام اوقات خود را صرف این کنی که مرا ببینی اسقفها گفتند که این مسأله را مخواه چه شاید که آن تو را در شک اندازد راوی میگوید که بریهه گفت که ای ابا الحکم آن مسأله را بگو هشام گفت مرا خبر ده که پسر آنچه را که در نزد پدر است میداند بریهه گفت آری هشام گفت پس پدر میداند آنچه را که پسر آن را میداند بریهه گفت آری هشام گفت مرا خبر ده از پسر که آیا قدرت دارد بر همه آنچه پدر بر آن قدرت دارد بریهه گفت آری هشام گفت مرا خبر ده از پدر که آیا قدرت دارد بر همه آنچه پسر بر آن قدرت دارد بریهه گفت آری هشام گفت پس چگونه یکی از این دو پسر صاحب خود که آن دیگر است باشد و حال آنکه این دو برابرند و چگونه هر یک از ایشان بر صاحب خود ستم میکند بریهه گفت که از ایشان ستمی نیست هشام گفت که از جمله حق در میان ایشان آنست که پسر پدر پدر و پدر پسر پسر باشد ای بریهه بر سر این مسأله شب بروز آور و تمام شب در آن فکر کن و نصاری متفرق شدند و ایشان آرزو میکردند که هشام و اصحاب او را ندیده باشند راوی میگوید که پس بریهه غمگین و اندوهناک برگشت تا بمنزل خود شد زنش که او را خدمت میکرد گفت مرا چه می شود که تو را اندوهناک و غمگین می بینم بریهه سخنانی را که در میان او و هشام واقع شده بود از برایش حکایت نمود آن زن گفت

که وای بر تو آیا میخواهی که بر حق باشی یا بر باطل بریهه گفت بلکه میخواهم که بر حق باشم آن زن گفت که در هر جا و هر زمان که حق را یافتی بسوی آن میل کن و بپرهیز از ستیزه کردن زیرا که ستیزه شک است و شک شوم و نامبارک و اهل آن در آتش دوزخ اند راوی میگوید که پس بریهه گفتار آن زن را صواب شمرد و بر صبح کردن بر هشام عزم کرد و دل بر آن بست که صبح زود بنزد هشام رود راوی میگوید که پس صبح زود بجانب هشام رفت و کسی از یارانش با او نبود و گفت که ای هشام آیا تو را کسی هست که از رأی او صادر شوی و سیر معنی باز کردی چنان که تشنه از آبشخوار سیراب باز میگردد و بدون رای او کار نکنی و بقولش رجوع کنی و بطاعتش اعتقاد و دین داری نمائی هشام گفت آری ای بریهه بریهه گفت که صفتش چیست هشام گفت که در نسبش یا در دینش بریهه گفت که در هر دو هم نسبش را وصف کن و هم دینش را وصف کن هشام گفت اما نسب بهترین نسبها است چه سر عرب و برگزیده قریش و فاضل بنی هاشم است هر که با او منازعه کند در نسبش او را از خود فاضلتر یابد زیرا که قریش فاضلترین عربند و بنی هاشم از همه قریش فاضلترند و فاضلترین بنی هاشم خاص و دین و سید ایشان است و همچنین فرزند سید از فرزند غیر سید فاضلتر است و اینک از فرزند سید است بریهه گفت که دینش را وصف کردن که شریعتهای او را وصف کنم یا صفت بدن و طهارتش را بریهه گفت که بدن و طهارتش را وصف کن هشام گفت معصوم است که گناه نمیکند و سخاوت دارد که بخل نمیورزد و دلیریست که بیدل نمیشود و نمیترسد و آنچه از علم باو سپرده شده جاهل نباشد که نداند دین را حافظ است و بآنچه بر او فرض و واجب شده قائم و بر پا و از عترت و فرزندان پیغمبران و جامع علم همه پیغمبرانست در نزد غضب حلم میکند و در نزد ظلم انصاف میدهد و در نزد رضا یاری مینماید و از دوست و دشمن داد می ستاند و از دوستش جوز و دروغی را در باب دشمنش نمیخواهد و افاده دوستش را منع نمیفرماید و افاده بکسر همزه چهار معنی دارد اول چیزی دادن دویم چیزی ستاندن سیم چیزی بکسی رسانیدن چهارم چیزی گرفتن از کسی و بکتاب خدا عمل میکند و بچیزهای عجیب که مردم از آن تعجب

کنند حدیث میگوید و خبر میدهد و از اهل طهارتها است که گفتار پیشوایان برگزیدگان را حکایت میفرماید و حجتی از برایش شکسته و باطل نشده و هیچ مسأله را جاهل نبوده که نداند در باب هر سنت و طریقه فتوی میدهد و هر تاری را روشن می سازد بریهه گفت که حضرت مسیح را وصف کردی در صفاتش و او را اثبات نمودی بحجتها و نشانیها یا معجزاتش مگر آنکه این شخص از شخص آن حضرت جدا است و این وصف بوصفش قائم و برپاست پس اگر این وصف راست باشد ما باین شخص ایمان می آوریم هشام گفت که اگر ایمان آوردی راه راست یابی و اگر حق را پیروی کنی کسی تو را ملامت و سرزنش نتواند کرد بعد از آن گفت که ای بریهه هیچ حجتی نیست که خدا آن را بر اول خلقش اقامه و بر پا داشته باشد مگر آنکه آن را بر وسط و آخر خلقش اقامه فرموده پس حجتها باطل نمیشود و ملتها ضایع نمیگردد و سنتها نمیرود و نابود نخواهد شد بریهه گفت که اینک چه بسیار بحق شباهت دارد و همین چه براستی نزدیکست و این صفت صفت حکیمان است که از حجت اقامه کنند آنچه را که بآن شبهه را نیست و نابود سازند هشام گفت آری پس کوچ کردند تا بمدینه آمدند و آن زن همراه ایشان بود و هشام و بریهه حضرت صادق (ع) را میخواستند پس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را ملاقات نمودند پس هشام این حکایت را از برای حضرت نقل و حکایت کرد و چون فارغ شد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود که ای بریهه دانش تو بکتاب خدا که انجیل است چگونه باشد آیا آن را میدانی بریهه عرض کرد که من بآن دانایم حضرت فرمود که وثوق و اعتمادت بتاویل و تفسیر آن چگونه است عرض کرد که بسیار وثوق بخود دارم بعلم خویش بآن هشام می گوید که پس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بخواندن انجیل آغاز فرمود بریهه گفت بحق حضرت مسیح که مسیح این را چنین میخواند و این قرائت را کسی نخواند مگر حضرت مسیح بعد از آن بریهه گفت که مدت پنجاه سالست که تو یا مثل تو را طلب میکردم هشام میگوید که پس بریهه ایمان آورده و ایمانش خوش بود که مؤمن خوبی شد و آن زن نیز ایمان آورد و ایمانش خوب بود راوی

میگوید که پس هشام و بریهه و آن زن بر حضرت صادق (ع) داخل شدند و هشام این حکایت و سخنی را که در میان حضرت امام موسی (ع) و بریهه جاری شده بود حکایت نمود حضرت صادق (ع) فرمود که ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی ایشان فرزندانی چندند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر زاده شده اند یعنی اولاد پسندیده از پدران برگزیده و خدا شنوا است با قوال مردمان دانا است باعمال ایشان بریهه عرض کرد که فدای تو گردم از کجا شما را توریه و انجیل و کتابهای پیغمبران و علم بآنها دست بهم داده حضرت فرمود که اینها در نزد ما است بطریقه میراث از نزد ایشان و اینها را میخوانیم چنان که ایشان اینها را خوانده اند و اینها را میگوئیم و تفسیر میکنیم چنان که ایشان اینها را گفته اند بدرستی که خدا در زمین خود حجتی را قرار نمیدهد که از چیزی سؤال شود پس بگوید که نمیدانم بعد از آن بریهه دست از حضرت صادق (ع) بر نداشت تا آن حضرت از دنیا رحلت فرمود پس ملازم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد و در خدمتش میبود تا در زمان آن حضرت فوت شد و حضرت او را بدست خود غسل داد و بدست خود او را کفن پوشانید و بدست خود او را در لحد خوابانید و فرمود که اینک یک حواری از حواریان و خاصی از خاصان حضرت مسیح است که آن حضرت را یاری مینمود و بدل تصدیق او کرده بود و حق خدا را بر خود می شناخت راوی میگوید پس بیشتر اصحاب آن حضرت آرزو کردند که چون بریهه باشند «مترجم گوید» جاثلیق عالم و عابد و حاکم ترسایانست و نیز قاضی و حکیم ایشان و در قاموس مذکور است که جاثلیق بفتح ثاء سه نقطه رئیس نصاری است که در بلاد اسلام در شهر بغداد باشد و در زیر دست بطریق انطاکیه میباشد بعد از آن مطران زیر دست او است بعد از آن اسقف است که در شهری میباشد بعد از آن بعد از آن قسیس است بعد از آن شماس و گفته که بطریق بر وزن کبریت قائد و لشکر کشتی است از لشکرکشان روم که ده هزار نفر در تحت او باشند بعد از آن طرخانست که پنج هزار نفر در تحت اویند بعد از آن قومس است که دویست نفر در تحت اویند و اسقف بضم یکم و سیم با تشدید فاء مهتر و پیشوای ترسایانست در دین چنان که در

بعضی از لغات معتبره و مسطور است و در مؤید الفضلاء مذکور است که زنجیر پوش و انجیل خوان و دانشمندان ترسایان که خوش آواز باشند و در قاموس میگوید و اسقف رئیس نصاری است در دین یا پادشاهی که فروتنی بر خود بندد در رفتارش یا عالم یا اسقف بالاتر از قسیس و پست تر از مطران است و گفته که قس چو قسیس رئیس نصاری است و سماس از جمله رؤساء نصاری است که میان سر خود را می تراشد و لازم کنشت میباشد و بریهه بر وزن غفیله تصغیر ابراهیم است و در بعضی از نسخ کافی بریه بدون هاء است و آن بر وزن حسین یا قریه است و اول اظهر مینماید

«باب سی و هشتم» در ذکر عظمت و بزرگی خدای عز و جل

پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کردند ما را ابراهیم بن هاشم و غیر او از خلف بن حماد از حسن بن زید هاشمی از حضرت صادق (ع) که فرمود زینب عطر فروش لوچ بسوی زنان و دختران رسول خدا (ص) آمد و کارش این بود که عطر بایشان میفروخت پس رسول خدا (ص) داخل شد و زینب در نزد ایشان بود حضرت باو فرمود که چون تو بنزد ما بیائی خانهای ما خوشبو شود زینب عرض کرد که خانهای تو یا رسول اللَّه ببوی تو خوشبوتر است حضرت فرمود که چون بفروشی نیکی کن و خیانت مکن زیرا که آن پرهیزگاریش بیشتر و مال را باقی گذارنده تر است زینب عرض کرد که در باب چیزی از فروختنم نیامده ام و جز این نیست که بخدمتت آمده ام که تو را از عظمت خدا سؤال کنم حضرت فرمود جل جلال اللَّه بزودی تو را از هر که و هر چه بر روی آنست در نزد طبقه زمینی که در زیر آنست چون حلقه ایست که در بیابان چولی افتاده باشد و این دو طبقه زمین و هر که در اینها و هر که بر روی اینها است در نزد طبقه سیم که در زیر اینها است چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و طبقه

سیم تا آنکه بطبقهٔ هفتم منتهی شد بعد از آن این آیه را خواند که خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یعنی خدا همان است که آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آنها را و هفت طبقه زمین و هر که در آنها و هر که بر روی آنها است بر پشت خروس چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آن خروس یک بالش در مشرق و بال دیگرش در مغرب است و پاپهایش در تخوم یعنی حد فاصل زمین و هفت طبقه زمین و خروس با هر که در آن و هر که بر روی آن است بر روی سنک چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک با هر که در آن و هر که بر روی آنست بر پشت ماهی چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک و ماهی در نزد دریای تاریک چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک طبقه و دریای تاریک در نزد هواء چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک و ماهی و دریای تاریک و هواء در نزد ثری که خاک نمناکست چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری یعنی او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان آسمانها و زمین و آنچه در زیر ثری است و حضرت (ص) فرمود که بعد از آن خبر منقطع و بریده شده یعنی آنچه در زیر ثری است کسی غیر از خدا آن را نمیداند و هفت طبقه زمین و خروس و سنک و ماهی و دریای تاریک و هواء و ثری با هر که در آن و هر که بر روی آنست در نزد آسمان اول چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آنچه مذکور شد و آسمان دنیا با هر که در آن و هر که بر روی آنست در نزد آسمان که زیر آنست چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آنچه ذکر شد و این دو آسمان در نزد آسمان سیم چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و این آسمان سیم و هر که بر روی آنست در نزد آسمان چهارم چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد تا آنکه بآسمان هفتم منتهی شد و این هفت آسمان و هر که بر روی آنها است در نزد دریای مکفوف که آن را از اهل زمین و باز داشته اند که بر ایشان فرود نمیآید چه باران از آب آسمانست چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت

آسمان و دریای مکفوف در نزد کوههای تگرگ چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِیها مِنْ بَرَدٍ یعنی و خدا فرو میفرستد از آسمان از کوهی چند که در آنست از تگرگ و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ در نزد حجابهای نور چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آن هفتاد هزار حجاب است که نور آنها دیدها را میبرد و کور میگرداند و اینکه مذکور شد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هواء و حجابها در نزد هوائی که دلها در آن حیران می شود چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هواء و حجابها نسبت بکرسی و در آن چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ و ترجمه اول آیه مذکور شد و ترجمه تتمه اینست که در رنج نیفکند او را و بر او گران نیاید نگاهداشتن آسمانها و زمین و او است بلند مرتبه بزرگوار و آنچه مذکور شد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هواء و حجابها و کرسی در نزد عرش چون حلقه ایست که بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی و فرشتگان عرش را بر نمیدارند مگر بگفتن لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عمرو بن شمر از جابر بن یزید که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل أَ فَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ یعنی آیا پس ما بتنگ آمدیم و مانده شدیم بآفرینش اول بلکه ایشان در اشتباه و آشفتگی از آفریدن تازه اند و حضرت فرمود که ای جابر تأویل این آیه آنست که خدای عز و جل چون این خلق و این عالم را نیست و نابود گرداند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ ساکن کند عالمی را غیر از این عالم تازه خلق کند و خلقی را تازه بیافریند بی نرها و ماده ها که او را بپرستند و توحید او کنند و زمین را غیر از این زمین از برای ایشان بیافریند که ایشان را بردارد و آسمانی را غیر از این آسمان خلق کند که

بر ایشان سایه افکند و شاید که تو چنان می بینی که خدا عالمی مگر این یک عالم را نیافریده و چنان می بینی که خدا آدمیانی را غیر از شما نیافریده بلی بخدا سوگند که خدا هزار هزار عالم و هزار هزار آدم را آفریده و تو در آخر این عالمها و این آدمهائی.

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریاء گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللَّه بن حبیب از تمیم بن بهلول از نضر بن مزاحم منقری از عمر بن سعید از ابو محنف لوط بن یحیی از ابو منصور از زید بن وهب که گفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از قدرت خدا جلت عظمته سؤال شد پس آن حضرت برخاست و خطبه خواند و خدا را ستود و بر او ثناء نمود بعد از آن فرمود که خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی هستند که اگر یک فرشته از ایشان بسوی زمین فرود آید زمین وسعت و گنجایش او نداشته باشد بجهت بزرگی خلقت و بسیاری بالهایش و از جمله ایشان کسی است که اگر جن و انس تکلیف شوند که او را وصف کنند او را وصف نتوانند کرد بجهت دوری ما بین مفاصل و بندها و خوبی ترکیب صورتش و چگونه وصف شود از فرشتگانش کسی که ما بین دوشها و نرمه گوشهایش هفتصد ساله را هست و از جمله ایشان کسی است که افق آسمان را ببالی از بالهایش می بندد و پر میکند قطع نظر از بزرگی بدنش و از جمله ایشان کسی است که آسمانها تابندگاه و کمر او است و از جمله ایشان کسی است که پایش بر چیزی قرار و آرام ندارد بلکه در هوای پائین تر ایستاده و زمینها تا زانوهای او است و از جمله ایشان کسی است که اگر همه آبها در گودی انگشت ابهامش افکنده و ریخته شود وسعت و گنجایش آنها داشته باشد و از جمله ایشان کسی است که اگر کشتیها در اشگهای چشمهایش انداخته شود رودهای بسیار روان گردد فَتَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ و آن حضرت (ع) از حجابها سؤال شد فرمود که اول حجابها هفت حجاب است که گندگی هر حجابی پانصد ساله راه باشد و میان هر دو حجاب از آنها که از حجابی تا حجابی پانصد ساله راهست و حجاب سیم هفتاد حجاب است و میان هر دو حجاب بقدر پانصد ساله راه و طولش پانصد ساله را هست و حاجیان هر حجابی از آنها هفتاد هزار فرشته اند که دربانی آن میکنند

و قوت هر فرشته از ایشان قوت ثقلین است که با قوت جن و انس برابری میکند از جمله آن حجابها حجاب ظلمت و تاریکی است و از جمله آنها حجاب نور و روشنی و بعضی از آنها حجاب آتش و بعضی از آنها حجاب دود و بعضی از آنها حجاب ابر و بعضی از آنها حجاب برق و بعضی از آنها حجاب باران و بعضی از آنها حجاب رعد و بعضی از آنها حجاب ضوء و روشنی و بعضی از آنها حجاب ریگ و بعضی از آنها حجاب کوه و بعضی از آنها حجاب غبار و بنا بر بعضی از نسخ توحید و بعضی از آنها حجاب کوه غبار و بعضی از آنها حجاب آب و بعضی از آنها حجاب جویها و اینها حجابهای مختلف است که گندگی هر حجابی هفتاد هزار ساله را هست بعد از آن سرا پرده های جلال است و آنها هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است و در میان هر سراپرده و سراپرده دیگر پانصد ساله را هست بعد از آن سرا پرده عزت است بعد از آن سراپرده کبریاء بعد از آن سراپرده عظمت بعد از آن سراپرده قدس بعد از آن سراپرده جبروت بعد از آن سراپرده فخر بعد از آن نور سفید بعد از آن سراپرده وحدانیت و آن هفتاد هزار ساله راه در هفتاد هزار ساله را هست بعد از آن حجاب اعلی است که از همه برتر و بالاتر باشد و کلام آن حضرت (ع) تمام شد و خاموش گردید پس عمر بآن حضرت گفت که یا ابا الحسن نمانم از برای روزی که تو را در آن نبینم.

حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن عبد اللَّه بن احمد اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو عمیر عدی بن احمد بن عبد الباقی در اذنه و اذنه بفتح همزه و ذال شهریست نزدیک طرطوس گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن احمد بن محمد بن براء گفت که حدیث کرد ما را عبد المنعم بن ادریس گفت که حدیث کرد مرا پدرم از وهب از ابن عباس از پیغمبر (ص) که فرمود خدای تبارک و تعالی را خروسی است که پاهایش در تخوم و حد زمین هفتم و سرش در نزد عرش است در حالی که گردنش را در زیر عرش پیچیده و برگردانیده و دو تا کرده و فرشته از فرشتگان خدای عز و جل که خدای تبارک و تعالی او را آفریده و پایهایش در تخوم زمین هفتم است که از همه طبقات زمین پائین تر است گذشت در حالی که در آن بالا رونده

بود بقدر کشیدن زمینها تا آنکه از آنها بیرون رفت بسوی افق آسمان بعد از آن در آن گذشت در حالی که بالا رونده بود تا آنکه طرف سر یا رویش بعرش منتهی شد و میگفت که

سبحان ربی

یعنی پاک و منزه میشمارم تو را ای پروردگار من از آنچه لائق بشان تو نباشد و آن خروس را دو بال است که چون آنها را بگشاید از مشرق و مغرب درگذرد و چون آخر شب شود بالهای خود را بگشاید و آنها را بر هم زند و به تسبیح خدا فریاد برآورد و آواز کند و میگوید که

سبحان الملک القدوس سبحان الکبیر المتعال لا اله الا هو الحی القیوم

و در بعضی از نسخ توحید بجای لفظ هو لفظ جلاله واقع شده و ترجمه این کلام اینست که پاک و منزه میشمارم پادشاهی را که پاکست از هر عیبی و وصفی که باو لائق نباشد و منزه است از همه قبائح پاک و منزه میشمارم بزرگی را که برتری دارد نیست خدائی مگر او که زنده است پاینده و چون چنین کند همه خروسهای زمین تسبیح کننده و بالهای خود را بر هم زنند و شروع کنند و در فریاد و آواز کردن و چون آن خروس در آسمان ساکن شود خروسها در زمین ساکن شوند و چون در بعضی از سحر شود بالهای خود را بگشاید و آنها را از مشرق و مغرب بگذارند و آنها را بر هم زند و بتسبیح خدا فریاد کند که

سبحان الله العظیم سبحان الله العزیز القهار سبحان الله ذی العرش المجید سبحان الله رب العرش الرفیع

یعنی پاک و منزه میشمارم خدای بزرگ را پاک و منزه میشمارم خدای ارجمند یا غالبی را که شکننده کامها است پاک و منزه میشمارم خدائی را که خداوند عرش بزرگوار است پاک و منزه میشمارم خدائی را که پروردگار عرش بلند است که برتری دارد و چون چنین کند خروسهای زمین تسبیح گویند و چون بهیجان آید خروسها در زمین بهیجان آیند و بتسبیح و تقدیس از برای خدای عز و جل آن را جواب گویند و آن خروس را پریست سفید چون سخت تر سفیدی که در وقتی آن را دیده باشی و نیز آن را موی خورد یا پر ریزه سبزیست که در فارسی آن را چوژه گویند که در زیر

پر سفیدش باشد چون سخت تر سبزی که در وقتی آن را دیده باشی پس پیوسته مشتاقم بسوی اینکه بپر آن خروس نظر کنم.

بهمین اسناد از پیغمبر (ص) مرویست که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست از فرشتگان که نیمه بالای بدنش آتش است و نیمه پائین بدنش برفست پس نه آتش برف را میگدازد و نه برف آتش را فرو می نشاند و آن فرشته ایستاده ایست و بآواز بلندی که دارد نداء میکند که

سبحان الذی کف حر هذه النار فلا تذیب الثلج و کف برد هذا الثلج فلا یطفی حر النار اللهم یا مؤلف بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک المؤمنین علی طاعتک.

یعنی پاک و منزه است آنکه گرمی این آتش را بازداشته پس برف را نمیگذارد و سردی این برف را بازداشته پس گرمی این آتش را فرو نمینشاند بار خدایا ای الفت دهنده میان برف و آتش الفت ده در میان دلهای بندگان مؤمن خود بر فرمان برداریت.

و بهمین اسناد از پیغمبر (ص) مرویست که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی چند هست که چیزی از طبقهای بدنهای ایشان که بهم گرفته و ناگشوده باشد نباشد مگر آنکه خدای عز و جل را تسبیح میکند و بآوازهای مختلف او را از هر جانبی می ستاید و آن فرشته ها سرهای خود را بسوی آسمان بلند نمیکنند و آنها را بسوی پایهای خویش پست نمیکنند از گریه و ترس بجهت خدای عز و جل.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید از اسماعیل بن مسلم که گفت حدیث کرد ما را ابو نعیم بلخی از مقاتل بن حیان از عبد الرحمن بن ابی ذر از پدرش ابو ذر غفاری «ره» که گفت دست رسول خدا (ص) را گرفته بودم و ما هر دو با هم میرفتیم و پیوسته بآفتاب نظر میکردیم تا آنکه پنهان شد من عرض کردم که یا رسول اللّه آفتاب در کجا پنهان می شود فرمود در آسمان بعد از آن از آسمانی بسوی آسمان دیگر بلند می شود تا آنکه بسوی آسمان هفتم که از همه بالاتر است بالا میرود تا آنکه در زیر عرش می شود و بر رو در می افتد و سجده میکند و فرشتگانی که با آن موکل اند با آن سجده میکنند پس آفتاب عرض میکند که ای پروردگار من مرا امر میفرمائی که از کجا طالع شوم و برایم آیا از مغربم طلوع کنم یا از مطلعم و این است معنی قول

خدای عز و جل که وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ یعنی و دلیل دیگر بر قدرت ما آفتابست که روان می شود و میرود از برای قرارگاهی که از برای آنست آن رفتن تقدیر و مقدر خداوندیست غالب و دانا و حضرت فرمود که مقصود از آن صنعت پروردگار عزیز است در ملک و پادشاهیش با خلقش و فرمود که بعد از آن جبرئیل حله روشنی از نور عرش را بنزد آفتاب می آورد بر اندازه ساعتهای روز در درازی که در تابستان دارد یا کوتاهی آن در زمستان یا میان این و آن در پائیز و بهار و فرمود که پس آفتاب آن حله را در می پوشد چنان که یکی از شما جامهایش را در می پوشید بعد از آن با آن حله در هوای آسمان میرود تا آنکه از مکان طلوعش طالع می شود و پیغمبر (ص) فرمود که گویا من بسوی آن می نگرم که مقدار سه شبانه روز محبوس شده که هیچ برنمیآید بعد از آن روشنی را بر آن در نپوشانند و مأمور شود که از مغربش طلوع کند و اینست معنی قول خدای عز و جل إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ یعنی چون آفتاب در هم پیچیده شود و چون ستارگان تیره و تار شوند و ماه همچنین است از مطلع و مجرای آن در کناره آن و مغرب آن و بلندشدنش بسوی آسمان هفتم و در زیر عرش سجده میکند و جبرئیل حله از نور کرسی را در نزد آن می آورد و اینست معنی قول خدای عز و جل هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً یعنی او است آن خداوندی که گردانید آفتاب را بسیار روشن و ماه را روشن ابو ذر «ره» گفت که بعد از آن با رسول خدا (ص) بگوشه رفتیم و نماز مغرب را بجا آوردیم.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از زیاد قندهاری از درست از مردی از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست که دوری ما بین نرمه گوش تا گردنش بقدر پانصد ساله راهست بجنبیدن و پرواز مرغ حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را

احمد بن ادریس از سیاری از عبد اللَّه بن حماد از جمیل بن دراج که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم که آیا در آسمان دریاها است فرمود آری پدرم مرا خبر داد از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که در آسمانهای هفتگانه دریاها است که گودی یکی از آنها بقدر پانصد ساله راهست و در آنها فرشتگانی چندند که ایستاده اند از آن زمان که خدای عز و جل ایشان را آفریده و آب تا زانوهای ایشانست و در میان ایشان فرشته نیست مگر آنکه او را هزار و چهار صد بالست و در هر بالی چهار رو و در هر روئی چهار زبان و در آنها هیچ بال و رو و زبان و دهانی نیست مگر آنکه خدای عز و جل را تسبیح میکند بتسبیحی که نوعی از آن بصاحبش که نوع دیگر است نمیماند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از احمد بن محسن میثمی از أبو الحسن شعیری از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت ابن کوّاء بخدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که در کتاب خدای عز و جل آیه ایست که بر دلم تباهی و فساد کرده و مرا در دینم در شک انداخته علی (ع) باو فرمود که مادرت بمرگت نشیند و تو را نیابد آن آیه چیست عرش کرد که قول خدای عز و جل وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ یعنی آیا ندیده ای و ندانسته که خدا چنانست که تسبیح و تنزیه میکند از برایش هر که در آسمانها و زمین است و مرغان نیز او را تسبیح میکنند در حالی که بالها گشوده اند در هواء وصف کشیده اند هر یک بحقیقت دانسته دعایش و تسبیح و تنزیهش را پس امیر المؤمنین (ع) باو فرمود که ای پسر کوّاء بدرستی که خدای تبارک و تعالی فرشتگان را در صورتهای پراکنده و مختلف آفریده بدان و آگاه باش که خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست در صورت خروس صداکننده سیاه و سفید که انگشتانش در زمینهای هفتم پائین تر است و بالش در زیر عرش دو تا شده و آن را دو بالست یک بال در مشرق و یک بال در مغرب و

یکی از آتش و دیگری از برف است و چون وقت نماز حاضر شود بر انگشتانش بایستد و گردنش را از زیر عرش بلند کند بعد از آن بالهای خود را بر هم زند چنان که خروسها در منزلهای شما بالها را بر هم میزنند پس نه آن بالی که ار آتش است برف را میگدازد و نه آن بالی که از برفست آتش را فرو می نشاند و آواز میکند که

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا سید النبیین و ان وصیه سید الوصیین و ان الله سبوح قدوس رب الملائکه و الروح

یعنی گواهی میدهم باینکه نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها است و شریکی از برایش نیست و گواهی میدهم باینکه محمد سید و بزرگ پیغمبرانست و باینکه وصیش سید اوصیاء ایشانست و باینکه خدا پاکست از هر بدی و بغایت پاک و پاکیزه و پروردگار فرشتگان و روح است و حضرت فرمود که پس خروسها در منزلهای شما بالهای خود را بر هم میزنند و آن را از گفتارش جواب می دهند و این معنی قول خدای عز و جل است که وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ و حضرت فرمود یعنی هر یک از خروسها که در زمینند «مترجم گوید» که ظاهر این حدیث آنست که مراد از کل هر یک از خروسها باشد و ضمیر صلاته و تسبیحه بخروس عرش راجع باشد و مفسر آن بهر یک از اهل آسمان و زمین و مرغان تفسیر کرده اند و دو ضمیر را بسوی کل یا خدا برگردانیده اند چنان که ظاهر آیه اینست حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی از یونس بن یعقوب از عمرو بن مروان از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی چند هست که نصفه های ایشان از تگرگست و نصفه های ایشان از آتش و این را میگویند که یا مؤلف بین البرد و النار ثبت قلوبنا علی طاعتک یعنی ای الفت دهنده میان تگرگ و آتش دلهای ما را بر فرمان برداریت ثابت بدار و مؤلف میگوید که بزودی اخباری را که روایت آنها بمن رسیده در باب ذکر

عظمت خدای تبارک و تعالی در کتاب عظمت اخراج کنم ان شاء اللَّه تعالی.

«باب سی و نهم در لطف و لطافت خدای تبارک و تعالی

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از سعید بن جناح از بعضی از اصحاب ما از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل خلقی را نیافریده که از بعوض کوچکتر باشد و جرجس از بعوض کوچکتر است و آنچه عرب آن را ولع مینامند کوچکتر است از جرجس و در فیل چیزی نیست مگر آنکه مثلش در ولع موجود است و بدو بال بر فیل زیادتی دارد.

«مترجم گوید» که بعوض و جرجس و ولع هر سه بمعنی پشه است و اهل لغت در آنچه از کتب ایشان بنظر رسید این معنی را از ولع ذکر نکرده اند و بسیار چیزها است که ایشان نشنیده اند.

«باب چهلم» در بیان کمتر چیزی که در شناختن توحید مجزی است

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد همدانی از فتح بن یزید از حضرت کاظم (ع) که گفت او را سؤال کردم از پست ترین معرفت خدا که کمتر از آن شناختن آن جناب بعمل نمیآید فرمود که اقرار کردن باینکه غیر از او خدائی نیست و او را مانند و نظیری نه

و آنکه محتاج نیست بعلت که او را از عدم بسوی وجود آورده باشد بلکه همیشه ثبوت داشته و بخودی خود موجود بوده و مفقود نخواهد شد و آنکه چیزی مانند او نیست نه در ذات و نه در صفات و نه در غیر اینها.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن حمید که آن را مرفوع ساخته گفت که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از توحید سؤال شد فرمود بدرستی که خدای عز و جل دانست که در آخر الزمان گروهی چند بهم خواهند رسید که متعمق باشند و در باب توحید خدا بسیار دقت خواهند کرد پس سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ و چند آیه از سوره حدید را تا فرموده خویش وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ فرو فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند پس هر که آنچه را که بالاتر آنچه در آنجا یا غیر از آن باشد قصد کند هلاک شود و نظم آیه در اول سوره حدید چنین است که سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ یعنی تسبیح و تنزیه کرد خدا را آنچه در آسمانها است از فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن و او است غالب در هر چه خواهد و دانا بهر چه فرماید از برای او است پادشاهی در آسمانها و زمین زنده میگرداند مردگان را و میمیراند زندگان را و بر همه چیز نهایت قدرت و توانائی دارد اوست اول و پیش از همه موجودات که پیش از او چیزی نبوده و آخر بعد از فنای ممکنات که بعد از او چیزی نخواهد بود چه او را نهایتی نیست و ظاهر و هویدا که وجودش در هر چه بنگری

پیدا است و باطن و پنهان که حقیقت ذات مقدسش را تعقل نتوان کرد و او همیشه بهمه چیز عالم و دانا است و ظاهر و باطن در پیشش یکسانست او است آنکه آفرید آسمانها و زمین را در مدت شش روز یا آنکه یوم عبارت است از یک دوره فلک اطلس و آن آسمان نیست بلکه آسمان در لسان شرع منحصر است در افلاک کواکب سبعه سیاره و روزی که مقابل شب است تازی آن نهار است و آن از حرکت آسمان آفتاب که آسمان چهارم است بهم میرسد پس مراد آنست که آسمانهای هفتگانه و زمین را در شش دوره فلک اطلس آفرید و زمان دوره از یک شبانه روز است پس مستولی شد بر عرش یا قصد تدبیر آن فرمود میداند آنچه را که درآید در زمین چون تخمها و مردگان و غیر آن و آنچه را که بیرون آید و از آن چون نباتات و معادن و مانند آن و آنچه را که آفرود آید از آسمان چون احکام و فرشتگان و تگرگ و برف و باران و آنچه را که بالا رود و در آن چون ارواح و اعمال بندگان و دعوت ایشان و فرشتگان نویسندگان کردار ایشان و امثال آن و او با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا در هر جا که باشید و خدا بآنچه میکنید از خیر و شر بینائی تمام دارد و او را است پادشاهی آسمانها و زمین که حکم گذاری و فرمان روائیش در آنها است و بسوی خدا باز گردانیده می شود عاقبت همه کارها در می آورد شب را در روز یعنی در آن میافزاید چون ایام بهار و زمستان و در می آورد روز را در شب چون فصل پائیز و تابستان و او دانا است بآنچه در دلها است از امور مکنونه از عزائم و اعتقادات و ارادات و چیزی از آنها بر او پوشیده و پنهان نیست حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد مرا حسین بن حسن گفت که حدیث کرد مرا بکر بن زیاد از عبد العزیز بن مهتدی که گفت حضرت امام رضا (ع) را توحید سؤال کردم فرمود که هر که سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند و بآن ایمان آورد توحید را شناخته عرض

کردم که آن را چگونه میخواند فرمود که چنان که مردم میخوانند و در آن این را افزوده که

کذلک اللَّه ربی کذلک اللَّه ربی

یعنی در آخر آن دو مرتبه

کذلک الله ربی

گفت و بنا بر بعضی از نسخ توحید سه مرتبه یعنی چنین است خدا که پروردگار منست.

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما اللَّه گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد از بعضی از اصحاب ما از محمد بن علی طالقانی از طاهر بن حاتم بن ماهویه که گفت بخدمت طیب یعنی أبو الحسن حضرت کاظم (ع) نوشتم که چیست آنچه در معرفت آفریدگار بکمتر از آن اکتفاء نمیشود حضرت در جواب نوشت که اعتقاد باینکه چیزی مثل او نیست و همیشه شنوا و دانا و بینا بوده و میباشد و او است که آنچه را خواهد بفعل میاورد حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سنان از محمد بن یعلی کوفی از جویر از ضحاک از ابن عباس که گفت یکی از بادیه نشینان بخدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد که یا رسول اللَّه چیزی از غرائب علم را بمن تعلیم کن حضرت فرمود که در سر علم چه کردی تا از غرائب آن سؤال کنی آن مرد عرض کرد که سر علم چیست یا رسول اللَّه فرمود که شناختن خدا حق شناختنش اعرابی عرض کرد که شناختن خدا حق شناختنش چه باشد فرمود که او را بشناسی بی مثل و مانند و همتا و آنکه او یکی است و یگانه و اول و باطن و اول و آخر که نه کوی دارد و نه نظیر و این حق شناختن او است.

«باب چهل و یکم» در بیان آنکه خدای عز و جل شناخته نمیشود مگر بخودش.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث

کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که من با گروهی مباحثه و گفتگو نمودم و بایشان گفتم که خدا از آن بزرگوارتر و گرامی تر است که بخلق خود شناخته شود بلکه بندگان بخدا شناخته میشوند حضرت فرمود که خدا ترا رحمت کند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن خالد از بعضی از اصحاب ما از علی بن عقبه بن قیس بن سمعان بن ابی ربیحه غلام آزاد شده رسول خدا (ص) که آن را مرفوع ساخته گفت که از امیر المؤمنین (ع) سؤال شد که پروردگار خود را بچه چیز شناختی فرمود به آن چه خود را بمن شناسانیده بآن حضرت عرض شد که چگونه خود را بتو شناسانیده فرمود که هیچ صورت باو شباهت ندارد و بحواس او را در نتوان یافت و بمردمان قیاس نمیشود و با وجود دوری که از همه دارد نزدیکست و با نزدیکی که بهمه دارد دور است و زبر هر چیزیست بقدرت و غلبه بر آن و نمی توان گفت که چیزی زبر او است و در پیش روی هر چیزیست که بر همه پیشی دارد و نمیتوان گفت که چیزی بر او پیشی گرفته و در چیزها داخل است اما نه چون چیزی که در چیز دیگر داخل باشد و از چیزها خارج است نه مانند چیزی که از چیز دیگر خارج باشد پاک و منزه است آنکه همین او است که همچنین است و غیر او چنین نیست و هر چیزی را ابتداء و آغازیست.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از محمد بن عمران از فضل بن سکن از حضرت صادق (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدا را بخدا بشناسید یعنی آن جناب بر خویش دلالت دارد و در معرفتش احتیاج بسوی غیر نیست و رسول او را برسالت و پیغمبری بشناسید و بشناسید صاحبان امر و فرمان را یعنی کسانی که خدا اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود و رسول خود فرموده بمعروف و نیکی که موافق شرع و عدل و راستی در همه چیز خواه در اعتقاد و

خواه در اعمال که مرادف عصمت است و نیکوئی کردن در طاعات کما و کیفا یا در آنچه اعم از آن باشد.

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید نسوی گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد اللّه صغدی در مرو گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یعقوب بن حکم عسگری و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن عاصم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از ابو هاشم رمانی از زادان از سلمان فارسی «رضی» در حدیث طویلی که در آن ورود جاثلیق را در مدینه ذکر میکند با صد نفر از نصاری و آنچه جاثلیق ابو بکر را از آن سؤال کرد و ابو بکر او را جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ارشاد و رهنمائی شد و آن حضرت را از چند مسأله سؤال نمود و حضرت او را از آنها جواب فرمود و در آنچه آن حضرت را سؤال نمود این بود که بحضرت عرض کرد که مرا خبر ده که خدا را بواسطه محمد شناختی یا محمد را بخدا شناختی علی بن ابی طالب (ع) فرمود که من خدا را بمحمد (ص) نشناختم و لیکن محمد را بخدای عز و جل شناختم در هنگامی که او را آفرید و اندازها را از طول و عرض در او احداث فرمود پس شناختم که آن حضرت مدبریست مصنوع که خدا او را تدبیر فرموده و ساخته باستدلال و الهامی از او و اراده چنان که طاعت خود را بفرشتگان الهام نموده و خود را بایشان شناسانیده بی مانند و چون و چگونگی و مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این حدیث را بتمامه در آخر اجزاء کتاب نبوت اخراج کرده ام و حقیر تمام آن را در جلد دوم کتاب مصائب الاسلام که ترجمه بعضی از مجلدات کتاب عوالم است ترجمه نموده ام.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که شنیدم از محمد بن یعقوب که میگفت معنی قول آن حضرت که خدا را بخدا بشناسید آنست که یعنی

خدا شخصها و رنگها و جوهرها و ذاتها را آفریده پس ذاتها بدنها است و جوهرها روحها و آن جناب عز و جل بجسم و روحی شباهت ندارد و کسی را در آفریدن روح که نهایت حس و دریافت را دارد اثر و سببی نیست و بآفریدن روحها و جسمها تنها و یگانه است که شریکی ندارد پس هر که دو شباهت را که یکی شباهت ببدنها است و دیگری شباهت بروحها از او نفی کند خدا را بخدا شناخته و کسی که او را بروح یا بدن یا نور تشبیه کند خدا را بخدا نشناخته.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان از زیاد بن منذر از حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود مردی بسوی امیر المؤمنین (ع) برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگارت را بچه چیز شناختی فرمود بفسخ عزم که آنچه دل بر آن بسته بودم از هم باز شکافت و بنقض هم که آنچه را که قصد آن کرده بودم درهم شکست و تاب آن را بازداد چون قصد کردم در میان من و مقصودم حائل و مانع بهمرسید و عزم چیزی کردم و قضاء و قدر با عزم من مخالف شد دانستم که تدبیرکننده غیر از منست آن مرد عرض کرد که پس نعمتهای او را بچه چیز شکر کردی فرمود نظر کردم ببلاء و زحمتی که آن را از من گردانید و غیر مرا بآن امتحان نمود پس دانستم که بر من انعام فرموده و باین سبب او را شکر کردم سائل عرض کرد که پس لقای او را بچه چیز دوست داشتی فرمود که چون او را دیدم که دین فرشتگان و رسولان و پیغمبران خود را از برایم برگزیده دانستم که آنکه مرا باین برگزیدگی اکرام و نوازش فرموده چنان نیست که مرا فراموش کند و باین جهت لقای او را دوست داشتم.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی مقری گفت که حدیث کرد ما را ابو عمر و محمد بن جعفر مقری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت که حدیث کرد ما را عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحال مولای زید بن علی

گفت که حدیث کرد مرا پدرم گفت که حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر (ع) و فرمود که گروهی بحضرت صادق (ع) عرض کردند که دعاء میکنیم و از برای ما مستجاب نمیشود فرمود زیرا که شما کسی را میخوانید که او را نمی شناسید.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که گفت از حضرت صادق (ع) سؤال شد و بآن حضرت عرض شد که پروردگار خود را بچه چیز شناختی فرمود بفسخ عزم و نقض هم عزم کردم و عزمم را فسخ نمود و قصد نمودم و قصدم را نقض فرمود حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الرحمن خزان کوفی گفت که حدیث کرد ما را سلیمان بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را علی بن حکم گفت که حدیث کرد ما را هشام بن سالم گفت که در نزد محمد بن نعمان احوال حاضر شدم پس مردی بسوی او برخاست و باو گفت که پروردگار خود را بچه چیز شناختی گفت بتوفیق و ارشاد و تعریف و هدایتش هشام میگوید که از نزد او بیرون رفتم و هشام بن حکم را ملاقات نمودم و باو گفتم که چه بگویم بکسی که از من سؤال میکند و بمن میگوید که پروردگار خود را بچه چیز شناختی هشام گفت که اگر سائلی سؤال کند و بگوید که پروردگار خود را بچه چیز شناختی میگویم که خدای جل جلاله را بنفس خود شناختم زیرا که آن نزدیکترین چیزها است در نزد من و بیانش آنست که من آن را ابعاض مجتمع و اجزاء با یک دیگر آمیخته می یابم که ترکیبش ظاهر و هویدا و صنعت و ساختنش آشکار و پیدا است و بر نوعی چند از تخطیط و تصویر بنا شده و بعد از نقصان زیادتی دارد و بعد از زیادتی نقصان دارد و از برایش حواس مختلف و جوارح متباین انشاء و ایجاد شده از دیده و گوش و بوینده و چشنده و لمس کننده که حواس پنجگانه باشد و بر ضعف و نقصان و خواری خلق شده و هیچ یک از آن حواس نمیتواند که دریافته صاحبش را که

حاسه دیگر باشد دریابد و بر آن قوت ندارد و عاجز است از کشیدن منفعتها بسوی خود و دفع کردن مضرتها از خود و وجود تالیف و ترکیب کننده از برایش نیست و ثبات صورتی که صورت دهنده ندارد در عقول محال و ممتنع باشد پس دانستم که آن را آفریننده ایست که آن را آفریده و نگارنده که آن را نگاشته که با آن در همه جهاتش مخالفت دارد خدای عز و جل فرموده که فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ یعنی و نیز نشانها است در نفسهای شما که دلالت دارند بر وجود صانع و علم و قدرت او آیا پس نظر نمیکنید و نمی بینید و این استفهام در معنی امر است یعنی نظر کنند بعیون ناظره و افهام نافذه در صنائع و بدائع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید بوجود صانع و وحدت و علم و قدرت و حکمت وی.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را أبو الحسین محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد مرا حسین بن مامون قرشی از عمر بن عبد العزیز از هشام بن حکم که گفت ابو شاکر دیصانی بمن گفت که مرا مسأله ایست آیا از برایم بر صاحبت اذن میطلبی چرا که من جماعتی از علماء را از آن سؤال کردم و مرا بجواب سیرکننده جواب ندادند من گفتم که آیا تو را میل و رغبت آنست که مرا بآن مسأله خبر دهی شاید که در نزد من جوابی باشد که تو آن را بپسندی ابو شاکر گفت که من دوست میدارم که بواسطه آن حضرت صادق (ع) را ملاقات کنم پس از برایش رخصت طلبیدم و او داخل شد و بحضرت عرض کرد که مرا در سؤال رخصت میدهی حضرت باو فرمود که سؤال کن از آنچه از برایت ظاهر و هویدا شده ابو شاکر بحضرت عرض کرد که چیست دلیل بر اینکه ترا صانعی هست حضرت فرمود که من نفس خود را چنان یافتم که از یکی از دو جهت خالی نباشد یا آنست که من چنان باشم که آن را ساخته باشم یا نساخته باشم و بنا بر اول خالی نباشد از یکی از دو معنی یا آنست که من آن را ساخته ام و موجود بوده یا من آن را ساخته ام و معدوم بوده پس اگر من آن را ساخته باشم و موجود بوده بوجودش از ساختنش بی نیاز بوده و اگر معدوم بوده تو میدانی

که معدوم چیزی را پدید نمی آورد پس معنی سیم ثابت شد و آن اینست که مرا صانعی هست و آن پروردگار عالمیانست پس ابو شاکر برخاست و هیچ جواب نگفت.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول صواب در این باب همانست که گفته شود که ما خدا را بخدا شناختیم زیرا که ما اگر او را بعقول خویش بشناسیم آن جناب عز و جل بخشنده آنها است و اگر خدای عز و جل را بپیغمبران و رسولان و حجتهای او صلوات اللّه علیهم بشناسیم آن جناب عز و جل برانگیزنده و فرستنده ایشان است و او است که ایشان را حجتها گردانیده و اگر او را بنفسهای خود بشناسیم آن جناب محدث آنها است که آنها را احداث فرموده پس او را بخود آن جناب شناختیم و حضرت صادق (ع) فرمود که اگر خدا نبود ما شناخته نمیشدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمیشد و معنیش آنست که اگر حجتهای خدا نبودند خدا شناخته نمیشد حق شناختنش و اگر خدا نبود حجتها شناخته نمیشدند و از بعضی از اهل کلام شنیدم که میگفت اگر مردی در بیابانی از زمین متولد شود و کسی را نبیند که او را هدایت و ارشاد کند تا بزرگ و عاقل شود و بآسمان و زمین نظر کند همین او را دلالت کند بر آنکه اینها را صانع و محدثی است من گفتم که این چیزیست که نبوده و این خبر دادنست بآنچه واقع نشده که اگر باشد چگونه خواهد بود و اگر این امر باشد این مرد نباشد مگر حجتی از برای خدای تعالی ذکره بر نفس خود چنان که در پیغمبران علیهم السلام بود زیرا که بعضی از ایشان کسی است که بسوی خود مبعوث بود و از جمله ایشان کسی است که بسوی اهل و فرزندانش مبعوث بود و از جمله ایشان کسی است که بسوی اهل محله اش مبعوث بود و بعضی از ایشان کسی است که بسوی مردم شهرش مبعوث بود و بعضی از ایشان کسی است که بسوی کافه و عامه مردمان مبعوث بود و اما استدلال ابراهیم خلیل (ع) بنظر کردنش بسوی زهره بعد از آن بسوی ماه بعد از آن بسوی آفتاب و قول او در هنگامی که آفتاب غروب نمود یا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ پس بدرستی که آن حضرت (ع) پیغمبر ملهم بود که مبعوث و مرسل بود و خدا او را برانگیخته و بسوی

خلق فرستاده بود و همین قول خدای عز و جل بود وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ یعنی و این حجت و برهان حجت و برهان ما است که دادیم آن را بابراهیم تا حجت گیرد بآن بر گروه خود چنان که مذکور شد و هر کسی چون ابراهیم (ع) نیست و اگر در باب معرفت توحید خدا بنظر و فکر استغناء و بی نیازی از تعلیم خدای عز و جل حاصل میشد خدای عز و جل فرو نمیفرستاد آنچه را که فرو فرستاده از قول خویش که فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی پس بدان که نیست خدائی بحق مگر معبود مطلق و از قول خویش که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تا آخر سوره و از قول خویش بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صاحِبَهٌ تا قول آن جناب وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ و آنچه طی ذکر آن شده اینست که وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکِیلٌ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ و ترجمه اش اینست که او است پدید آورنده آسمانها و زمین از کجا و چگونه باشد او را فرزندی حال آنکه نبوده و نیست او را زنی و آفریده هر چیزی را و او بهر چیزی دانا است اینکه باین صفت موصوف است خداوندیست جامع جمیع صفات کمال که پروردگار شما است هیچ خدا و معبود بسزائی نیست مگر او که آفریننده هر چیزیست پس بپرستید او را و او بر هر چیزی نگهبانست و متولی و متوجه امور بندگان تا آخر آنچه گذشت و آخر سوره حشر یعنی هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ که ترجمه آن از شرح اسماء حسنی مفهوم می شود و غیر اینها از آیتهای قرآن که در باب توحید نازل شده.

و حدوث بضم حاء و دال نو پیداشدنست و عالم جهان و مراد از آن غیر خدای تعالی

است از هر چه باشد و بوزن فاعل بفتح لام اصل ماده آن بعمل می آید و گفته اند که غیر خدا باین نام نامیده شده زیرا که صلاحیت دارد که خدا بآن شناخته و دانسته شود.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید که گفت حدیث کرد مرا علی بن منصور گفت که شنیدم از هشام بن حکم که میگفت ابو شاکر دیصانی بر حضرت صادق (ع) داخل شد و بآن حضرت عرض کرد که توئی یکی از ستارگان درخشان و پدرانت ماههای شب چهاردهی بودند تابان و مادرانت دانه های گران بهاء و بزرگان و گلهای بوستان افروزند و عنصر تو از جمله کریمترین عنصرها است و عنصر بضم عین و صاد و سکون نون حسب است و اصل بنیاد و سرشت یعنی خاک و باد و آب و آتش که آنها را عناصر اربعه میگویند و در این معنی اول که حسب باشد مراد است و چون علماء مذکور شوند انگشتان خوردتر بتو دو تا می شود یعنی همه کس اول تو را میشمارند چه هر کسی در شماره آغاز بانگشت خوردتر میکند پس مرا خبر ده ای دریای پر آب مواج که دلیل بر حدوث عالم چیست حضرت صادق (ع) فرمود که بنزدیک ترین چیزها بر آن استدلال میکنم ابو شاکر عرض کردم که آن چیست حضرت صادق (ع) تخمی طلبید و آن را بر کف دست خویش گذاشت و فرمود که این حصاریست محکم و سر پوشیده داخل آن پرده ایست نازک و نظیف که سفیده مانند پارچه نقره گداخته و زرده چون پارچه طلای روان بآن چسبیده بعد از آن می شکافد و مثل طاوس از آن بیرون می آید آیا چیزی در آن داخل شده ابو شاکر گفت نه حضرت فرمود پس این دلیل است بر حدوث عالم ابو شاکر گفت که خبر داری و مختصر کردی و گفتی و خوب گفتی و تو دانسته که ما قبول نمیکنیم مگر آنچه را که بچشمهای خویش دریافته باشیم یا بگوشهای خود آن را شنیده باشیم یا بکفهای خود آن را سوده باشیم یا بسوراخهای بینی خود آن را بوئیده باشیم یا بدهانهای خود آن را چشیده باشیم یا آنچه در دلها متصور شده باشد از روی بیان یا اندیشها

آن را استنباط کرده باشد بطور ایقان حضرت صادق (ع) فرمود که حواس پنجگانه را ذکر کردی و آنها بی دلیل هیچ نفع ندارند چنان که تاریکی بی چراغ قطع نمیشود.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عباس بن عمر و فقیهی از هشام بن حکم که ابن ابی العوجاء بر حضرت صادق (ع) داخل شد حضرت باو فرمود که ای پسر ابو العوجاء آیا تو مصنوعی یا غیر مصنوع گفت نه من مصنوع نیستم حضرت صادق (ع) باو فرمودکه اگر مصنوع بودی چگونه میبودی ابن ابی العوجاء هیچ جواب نگفت و برخاست و بیرون رفت.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از أبو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که مردی بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که یا ابن رسول اللّٰه دلیل بر حدوث عالم چیست فرمود که تو نبوده ای و بعد از آن موجودشده و حال آنکه دانسته که تو خود را موجود نکرده ای و کسی که مثل تو است تو را موجود نکرده و هستی نداده.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از محمد بن حماد از حسن بن ابراهیم از یونس بن عبد الرحمن از یونس بن یعقوب که گفت علی بن منصور بمن گفت که هشام بن حکم بمن گفت که زندیقی در مصر بود که از حضرت صادق (ع) چیزی چند باو میرسید یا در باب توحید یا در باب فضل و کمال آن حضرت یا مذمتی که زندیقان را میفرمود پس آن زندیق بسوی مدینه بیرون رفت تا با آن حضرت مباحثه کند و چون بمدینه رسید حضرت را در آنجا نیافت احوال پرسید باو گفتند که حضرت در مکه تشریف دارد پس آن زندیق بسوی مکه بیرون آمد و ما در آن سفر با حضرت صادق (ع)

بودیم آن زندیق بما نزدیک شد و ما با حضرت صادق (ع) در طواف بودیم پس شانه اش را بشانه حضرت صادق (ع) زد امام جعفر (ع) باو فرمود که اسم تو چیست گفت که اسم من عبد الملک فرمود که کنیت تو چیست گفت ابو عبد اللّه حضرت فرمود که آن پادشاهی که تو بنده اوئی کیست آیا از پادشاهان آسمانست یا از پادشاهان زمین و مرا خبر ده از پسرت که بنده خدای آسمانست یا بنده خدای زمین زندیق خاموش شد حضرت صادق (ع) فرمود آنچه خواهی بگو تا با تو خصومت شود و مغلوب گردی هشام بن حکم میگوید که من بآن زندیق گفتم که آیا جواب حضرت را نمیگوئی زندیق قول مرا زشت شمرد بعد از آن حضرت صادق (ع) بزندیق فرمود که چون از طواف فارغ شوم بنزد ما بیا چون حضرت صادق (ع) فارغ شد زندیق بخدمتش آمد و در پیش رویش نشست و ما در نزد او جمع بودیم پس بآن زندیق فرمود که آیا میدانی که زمین را زیر و زبریست عرض کرد آری فرمود که در زیر آن داخل شده عرض کرد نه فرمود پس چه تو را دانا کرد که در زیر آن چه چیز است عرض کرد که نمیدانم مگر آنکه من گمان دارم که در زیر آن چیزی نیست حضرت صادق (ع) فرمود که مظنه عجز و درماندگیست از برای کسی که یقین ندارد حضرت صادق (ع) فرموده که پس بآسمان بالا رفته عرض کرد نه فرمود میدانی که در آن چه چیز است عرض کرد نه فرمود که از تو تعجب میکنم که بمشرق نرسیده و بمغرب نرسیده و در زیر زمین فرو نرفته و بآسمان بالا نرفته و در آنجا درنگذشته که آنچه را که در پس آنها است بشناسی و بدانی و تو آنچه را که در اینها است انکار داری و آیا عاقل انکار میکند آنچه را که نمیداند زندیق گفت که کسی غیر از تو باین طریق با من سخن نگفت حضرت صادق (ع) فرمود پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه و میگوئی که شاید چنین باشد و شاید که چنین نباشد زندیق گفت که شاید این باشد حضرت صادق (ع) فرمود که ای مرد کسی را که نمیداند حجتی نیست بر کسی که میداند و جاهل را حجتی نیست ای مرد مصری از من بفهم و یادگیر

زیرا که ما هرگز در خدا شک نمیکنیم آیا آفتاب و شب و روز را نمی بینی که در یک دیگر داخل میشوند و این دور امکانی نیست مگر همان مکانی که دارند در وقت رفتن و برگشتن پس اگر قدرت بر این دارند که بروند و برنگردند چرا برمیگردند و اگر ناچار نباشند چرا شب روز نمیگردد و روز شب نمیشود ای مرد مصری بخدا سوگند که اینها بسوی دوامی که دارند ناچارند و کسی که اینها را ناچار گردانیده از اینها استوارتر و از اینها بزرگتر است زندیق عرض کرد که راست گفتی حضرت صادق (ع) فرمود که ای مرد مصری آنچه شما گروه دهریان بسوی آن میروید و مذهب خود میسازید و بوهم و خیال آن را گمان میکنند که آنکه این افعال از او سر میزند دهر و روزگار است باطل است زیرا که اگر دهر چنان باشد که ایشان را ببرد چرا ایشان را بر نمیگرداند و اگر چنان باشد که ایشان را برگرداند چرا ایشان را نمیبرد این گروه ناچارند و هیچ اختیار ندارند ای مرد مصری آسمان بلند شده و زمین پست شده چرا آسمان بر زمین نمیافتد چرا زمین سرازیر نمیشود در بالای طاقت خود پس هیچ یک نتوانند که خود را نگاه دارند و هر که بر روی آنها است یک دیگر را نگاه ندارند زندیق گفت که خدا که پروردگار و سید اینها است اینها را نگاه داشته و زندیق بر دست حضرت صادق (ع) ایمان آورد حمران بن اعین بحضرت عرض کرد که فدای تو گردم اگر زندیقیان بر دست تو ایمان آورند عجب نباشد زیرا که کافران بر دست پدرت ایمان آورده اند پس آن مؤمنی که بر دست حضرت صادق (ع) ایمان آورده بود عرض نمود که مرا از شاگردان خویش گردان حضرت صادق (ع) بهشام بن حکم فرمود که او را با خود بگیر و در نزد تو باشد و او را تعلیم ده پس هشام او را تعلیم داد و آن مرد معلم اهل مصر و اهل شام شد که ایمان را بایشان تعلیم میداد و پاکی و پاکیزگیش خوش و خوب شد بمرتبه که حضرت صادق (ع) بآن راضی و خوشنود گردید.

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما اللَّه گفتند که حدیث کردند ما را احمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از سهل بن زیاد از محمد بن

حسین از علی بن یعقوب هاشمی از مروان بن مسلم که گفت ابن ابی العوجاء بر حضرت صادق (ع) داخل شد و گفت آیا چنان نیست که تو گمان داشته باشی که خدا آفریننده هر چیزیست حضرت صادق (ع) فرمود بلی ابن ابی العوجاء بحضرت گفت که من خلق میکنم و چیزی را می آفرینم حضرت باو فرمود که چگونه خلق میکنی گفت که در جای معین حدث و تغوط میکنم و از آن درندگی مینمایم پس آن حدیث جنبندگانی چند می شود پس من آن کسی باشم که اینها را خلق کرده ام حضرت صادق (ع) فرمود آیا چنان نیست که آفریننده چیزی بشناسد و بداند که آفریده اش چند و چونست گفت بلی حضرت فرمود که پس تو نر اینها را از ماده می شناسی و میدانی که کدام یک از آنها نر است و کدام ماده و می شناسی که عمر اینها چند است ابن ابی العوجاء خاموش شد.حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب باسناد خویش و حدیث را مرفوع ساخته که عبد الکریم بن ابی العوجاء در هنگامی که حضرت صادق (ع) با او سخن گفت در روز دویم بسوی حضرت برگشت و نشست و او سکوت داشت و هیچ نمیگفت حضرت صادق (ع) فرمود گویا که تو آمده که بعضی از آنچه را که ما در آن بودیم برگردانی گفت که یا ابن رسول اللّه این را اراده کرده ام حضرت صادق (ع) فرمود که این چه عجیب است که تو خدا را انکار میکنی و گواهی میدهد که من پسر رسول خدایم گفت که عادت مرا بر این میدارد حضرت صادق (ع) باو فرمود پس چه تو را از سخن گفتن باز میدارد گفت که اجلال و مهابت تو و زبانم در پیش رویت یارای گفتن ندارد زیرا که من علماء را مشاهده نموده ام و با متکلمان مباحثه کرده ام و هرگز هیبت و ترسی در من داخل نشده مثل آنچه از هیبت تو در دل من داخل شده حضرت فرمود که این میباشد و لیکن من بسؤال بر تو میگشایم و رو باو آورد و باو فرمود که تو مصنوعی یا غیر مصنوع عبد الکریم بن ابی العوجاء گفت بلکه من مصنوع نیستم حضرت صادق (ع) فرمود که از برایم وصف کن که اگر مصنوع بودی چگونه میبودی پس عبد الکریم زمانی طولانی باقی ماند که هیچ جواب نمیگفت

و بچوبی که در پیش رویش بود چسبیده بود و میگفت دراز و پهن و صاحب گودی و کوتاه و متحرک و ساکن و هر یک از اینها صفت خلق او است حضرت صادق (ع) باو فرمود پس اگر چنان باشی که صفت صنعت را غیر از اینها ندانی نفس خود را مصنوع قرار ده بجهت آنچه در نفس خود مییابی از آنچه حادث می شود از این امور عبد الکریم بآن حضرت گفت که مرا از مسأله سؤال کردی که کسی پیش از تو مرا از آن سؤال نکرده و هیچ کس بعد از تو مرا از مثل آن سؤال نخواهد کرد حضرت صادق (ع) باو فرمود گیرم که دانستی که تو در زمان گذشته از آن سؤال نشده پس چه تو را دانا گردانید که تو در ما بعد از این سؤال نخواهی شد با آنکه تو ای عبد الکریم قول خود را شکستی زیرا که تو چنان می پنداری که چیزها از اول برابرند پس چگونه پیش داشتی و بعقب انداختی بعد از آن فرمود که ای عبد الکریم تو را وضوح و روشنی بیفزایم مرا خبر دهد که اگر با تو کیسه باشد که گوهرها در آنست پس گوینده بتو گوید که آیا در این کیسه دیناری هست و تو بودن دینار را در کیسه نفی کنی و بگوئی که دینار در آن نیست پس گوینده بتو گوید که دینار را از برایم وصف کن و تو بصفت آن عالم نباشی و ندانی که آن چیست آیا تو را روا باشد که بودن دینار را در کیسه نفی کنی و حال آنکه تو نمیدانی گفت نه حضرت صادق (ع) فرمود که این عالم از کیسه بزرگتر و درازتر و پهن تر است پس شاید که در عالم صنعتی باشد از آنجا که توصفت صنعت را از غیر صنعت نمیدانی پس عبد الکریم منقطع و مغلوب شد و بعضی از اصحابش بسوی اسلام اجابت کردند و بعضی با او باقی ماندند و عبد الکریم در روز سیم برگشت و گفت که سؤال را قلب میکنم و میگردانم حضرت صادق (ع) باو فرمود که از هر چه خواهی سؤال کن گفت که دلیل بر حدوث اجسام چیست فرمود که من چیز کوچک و بزرگی را نیافتیم مگر آنکه چون مثلثش بسوی آن ضم شود بزرگتر می شود و در این زوال و انتقال است از حالت اول و اگر قدیم میبود زائل نمیشد و نمیگردید زیرا که آنچه زائل می شود و میگردد روا باشد که موجود شود و باطل گردد پس بوجودش بعد از عدمش دخول در حدوث باشد

و در حالت اول بودنش دخول او است در عدم و صفت ازل و عدم که بمعنی همیشگی و نایابی است هرگز در یک چیز جمع نخواهد شد عبد الکریم گفت گیرم که در جاری شدن دو حالت و دو زمان بنا بر آنچه ذکر کردی دانستی و بر حدوث آنها استدلال کردی پس اگر چیزها بر کوچکی و خوردنی خود باقی بمانند از کجا تو را روا باشد که بر حدوث آنها استدلال کنی حضرت (ع) فرمود که ما سخن نمیکنیم مگر بر این عالم موضوع پس اگر این را برداریم و غیر این را بگذاریم در آن سخن گوئیم و لیکن تو را جواب دهم از آنجا که فرض کردی که تو ما را الزام میدهی و میگوئیم که اگر چیزها برخوردی خود دوام داشته باشند هر آینه در وهم و خیال چنان باشد که در هر زمان که چیزی از آن بسوی مثلثش ضم شود بزرگتر باشد و در جواز تغییر بر آن بیرون رفتن آنست از قدم چنان که در تغییرش دخولش در حدوث ظاهر شد تا آنکه در پس آن چیزی از برایت ظاهر شود ای عبد الکریم پس عبد الکریم منقطع و رسوا شد و چون در سال آینده بود با او در حرم مکه ملاقات نمود پس بعضی از شیعیانش بآن حضرت عرض کرد که ابن ابی العوجاء مسلمان شده حضرت صادق (ع) فرمود که او از این کورتر است و مسلمانان نخواهد شد و چون عبد الکریم حضرت صادق (ع) را دید گفت که سید من و آقای من حضرت صادق (ع) باو فرمود که چه تو را که مردمان در آنند از دیوانگی و سر تراشیدن و سنک انداختن حضرت صادق (ع) فرمود که ای عبد الکریم تو هنوز بر سرکشی و گمراهی خودی و عبد الکریم رفت که سخن گوید حضرت باو فرمود که در حج جدال و خصومتی نیست و ردای خود را از دستش کشید و فرمود که اگر امر چنان باشد که تو میگوئی و حال آنکه چنان نیست که تو میگوئی ما نجات یافتیم و تو نجات یافتی و اگر امر چنان باشد که ما میگوئیم و حال آنکه آن چنانست که ما میگوئیم ما نجات یافتیم و تو هلاک شده پس عبد الکریم رو بکسانی آورد که همراه او بودند و گفت که در دلم دردی یافتم که از غایت خشم پیدا شده پس مرا برگردانید او

را بر گردانیدند و مرد خدا او را رحمت نکند.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که از جمله دلائل بر حدوث اجسام آنست که ما نفسهای خود و سائر اجسام عالم را چنان یافتیم که جدا نباشند از آنچه در انها حادث می شود از زیادتی و نقصان و بر آنها روان می شود از صنعت و تدبیر و بنوبت بر آنها وارد می شود از صورتها و هیئتها و بالبدیهه دانسته ایم که ما آنها را نساخته ایم و نه کسی که از جنس مادر مثل حال ما است آنها را ساخته و در هیچ عقلی روا نباشد و در وهم و خیالی تصور نشود که آنچه از حوادث جدا نباشد و آنها را پیشی نگرفته باشد قدیم باشد و نه آنکه این چیزها بر آنچه ما آنها را بر آن مشاهده میکنیم از تدبیر و آنچه آن را بچشم سر در اینها می بینیم از اختلاف تقدیر موجود شود نه از صانعی یا حادث شود نه بمدبری و اگر روا باشد که عالم با آنچه در آنست از استواری صنعت و تعلق و در آویختگی بعضی از آن به بعضی و حاجت بعضی از آن ببعض دیگر نه بصانعی باشد که آن را ساخته باشد و حادث شود نه بموجودی که آن را ایجاد فرموده باشد هر آینه آنچه پست تر از آن باشد از احکام و استواری سزاوارتر باشد بجواز و اولی بتصور و امکان و بر این وضع وجود نوشته که نویسنده از برایش نیست و خانه ساخته که سازنده ندارد و صورت محکمه که نگارنده ندارد روا میبود و در قیاس ممکن بود که کشتی بر استوارتر نظمی مرکب و بهم آمیخته شود و بر محکمتر صنعی اجتماع کند نه بصانعی که آن را ساخته یا بجامعی که آن را فراهم آورده باشد و چون ارتکاب و اجازه این امر بیرون رفتن از نهایت و عقول بود اول مثل این خواهد بود بلکه غیر از آنچه ما ذکر کردیم در عالم و آنچه در آنست از ذکر افلاک آن و اختلاف اوقات و آفتاب و ماه و طلوع و غروب آنها و آمدن سرما و گرما در اوقات آنها و اختلاف و اختلاف میوه ها و نوع بنوع بودن درختها و آمدن آنچه بآن احتیاج می شود از اینها در هنگام و وقت آن سخت تر مکابره و روشن تر معانده ایست و این مطلب واضح و روشن است و الحمد اللّٰه و بعضی از اهل توحید و معرفت را از دلیل بر حدوث اجسام سؤال کردم گفت که دلیل بر حدوث اجسام آنست که آنها در وجود خویش خالی

و تهی نباشند از کون و بودنی که وجود آنها بسته بوجود آنست و کون همان محاذات و برابرشدنست در جایی نه جای دیگر و در هر زمان که جسم در محاذاتی یافت شود نه محاذاتی دیگر با جواز وجود آن در محاذات دیگر دانسته می شود که در آن محاذات مخصوص نبوده مگر بجهت معینی و آن معنی محدث و مخلوق است پس جسم در این هنگام محدث و مخلوق است که از محدث و مخلوق جدا نشود و بر آن تقدم نگیرد و از جمله دلیل بر اینکه خدای تبارک و تعالی جسم نیست آنست که هیچ جسمی نیست مگر آنکه آن را مانندیست که یا موجود است یا موهوم و آنچه از جهتی از جهات مانندی دارد محدث و مخلوق است بآنچه از حدوث اجسام دلالت کرده و چون خدای عز و جل قدیم بوده ثابت شد که جسم نیست و چیزی دیگر و آن اینست که قول قائل که میگوید جسم در حقیقت لغت نشانست از برای آنچه دراز و پهنی باشد صاحب اجزاء و ابعاض و محتمل از برای زیادتی پس اگر قائل که میگوید خدای عز و جل جسم است این قول را تحقیق میکند و ثابت میگرداند و معنیش را تمام بآن میدهد بر او لازم آید که خدای سبحانه را با همه این حقیقتها و صفتها ثابت کند و بر او لازم آید که خدا حادث باشد بآنچه حدوث اجسام بآن ثابت می شود یا آنکه اجسام قدیم باشند و اگر از این قول رجوع نکند مگر بسوی نام نهادن و بس که مرادش محض لفظ و نام نهادن باشد واضع از برای اسم باشد و در غیر جای آن و چون کسی باشد که خدای عز و جل را آدمی و گوشت و خون نامیده و معنی آنها را اثبات نکرده و خلاف خود را با ما بر اسم قرار داده نه معنی و اسمهای خدای تبارک و تعالی فرا گرفته نمیشوند مگر از آن جناب یا از رسولش (ص) یا از ائمه رهنمایان علیهم السلام چه علماء علام اتفاق دارند که اسمهای خدا توفیقی است و کسی را نمیرسد که از پیش خود اسمی را از برایش قرار دهد و هر چند که آن اسم بر او صادق باشد حدیث کردما را احمد بن حسن بن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی عسگری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریاء از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی

از پدرش علی بن الحسین از پدرش حضرت امام حسین علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین فرمود که جسم را شش حال است تندرستی و بیماری و مردن و زندگی و خواب و بیداری و همچنین روح پس زندگیش دانستن آن و مردنش ندانستن آن و بیماریش شک آن و تندرستیش یقین آن و خوابش غفلت آن و بیداریش حفظ آنست و از جمله دلیل بر آنکه اجسام و مخلوقند و محدث آنست که اجسام خالی از این نیستند که یا مجتمع باشد یا مفترق یا متحرک یا ساکن و اجتماع و افتراق و حرکت و سکون محدث و مخلوق اند پس دانستیم که جسم محدث و مخلوق است بجهت حدوث آنچه از آن جدا نمیشود و بر آن تقدم ندارد و اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که اجتماع و افتراق دو معنی اند و همچنین حرکت و سکون تا آنکه پنداشتید که جسم از اینها خالی نباشد باو گفته شود که دلیل بر آن این است که ما جسم را مییابیم که مجتمع می شود بعد از آنکه مفترق بوده و حال آنکه روا بود که مفترق باقی بماند پس اگر چنان نبود که معینی حادث شده باشد چنان بود که باینکه مجتمع گردد اولی نبود از اینکه مفترق باقی بماند بر آنچه بر آن بود زیرا که آن در این وقت خود را احداث نکرده تا آنکه بحدوث نفسش آنچه مجتمع گردیده موجود شود و در این وقت باطل نشده تا آنکه بجهت بطلانش موجود شود و روا نباشد که معنی آنچه مجتمع گردیده بجهت بطلان آن باشد آیا نمی بینی که اگر چنان باشد که مجتمع نگردد مگر بجهت بطلان معینی و مفترق نگردد مگر بجهت بطلان معینی دیگر هر آینه واجب باشد که در یک حالت مجتمع و مفترق گردد مگر بجهت بطلان هر دو معنی و آنکه هر چیزی که خالی از این باشد که در آن معینی باشد مجتمع و مفترق باشد تا آنکه واجب میبود که عرضها مجتمع و مفترق باشند زیرا که آنها از این معینها خالی باشند و بطلان این ظاهر شد علاوه بر آنکه آن مجتمع نبوده مگر بجهت حدوث معینی و مفترق نبوده مگر بجهت حدوث معینی دیگر و همچنین قول در حرکت و سکون و سائر عرضها پس اگر بگوید که هر گاه بگوئید که مجتمع مجتمع نمیگردد مگر بجهت وجود اجتماع و مفترق نمیشود مگر

بجهت وجود افتراق پس چه انکار میکنید از آنکه مجتمع و مفترق گردد بجهت وجود هر دو امر در آن چنان که شما این را لازم آوردید بر کسی که میگوید که مجتمع مجتمع نمیشود مگر بجهت انتفاء افتراق یا مفترق نمیگردد مگر بجهت انتفای اجتماع باو گفته شود که اجتماع و افتراق دو ضدند و اضداد در وجود با یک دیگر ضدیت و دشمنی دارند پس چنان نیست که وجود هر دو در حالی روا باشد بجهت تضاد اینها و حکم آنها در نفی این نیست زیرا که انتفای اضداد در یک حالت انکار نمیشود چنان که وجود آنها انکار می شود و از برای همین است آنچه ما گفتیم که جسم اگر مجتمع باشد بجهت انتفای افتراق و مفترق باشد بجهت انتفای اجتماع هر آینه واجب باشد که مجتمع و مفترق گردد بجهت انتفای هر دو امر آیا نمی بینی که گاه باشد که سیاهی و سفیدی از چیز سرخ منتفی می شود با تضاد سیاهی و سفیدی و نمی بینی که وجود و اجتماع هر دو در یک حالت روا نباشد چنان که وجود هر دو انکار می شود و نیز قائل باین قول اجتماع و افتراق و حرکت و سکون را اثبات کرده و واجب گردانیده که خالی بودن جسم از اینها روا نباشد زیرا که جسم هر گاه از اینها خالی شود واجب است که مجتمع و مفترق و متحرک و ساکن باشد هر گاه چنان باشد که بجهت خالی بودنش از اینها باین حکم وصف نشود و چون این امر همچنین باشد و جسم از این حوادث خالی نباشد واجب است که محدث و مخلوق باشد و نیز بر این دلالت میکند که انسان گاهست که باجتماع و افتراق و حرکت و سکون امر می شود و آن را بجا میاورد و بآن ستوده و بر آن شکر می شود و او را بر آن مذمت میکنند هر گاه قبیح باشد و ما دانسته ایم که روا نباشد که بجسم امر شود و نه آنکه از آن نهی شود و نه آنکه بآن مدح شود از جهت آن و مذمت نشود از برای آن پس واجب است که آنچه بآن امر شده و از آن نهی شده و از جهت آن مدح و ذم را مستحق گردیده غیر از آن چیزی باشد که روا نباشد که بآن امر شود نه آنکه از آن نهی شود و نه آنکه بآن مدح و ذم را مستحق گردد پس باین اثبات اعراض واجب شد پس اگر بگوید که چرا گفتید که جسم از اجتماع و افتراق خالی نباشد و چرا

انکار کردید که در آنچه پیوسته بوده از این خالی باشد پس این دلیل دلالت بر حدوثش نمیکند باو گفته شود که اگر روا باشد که در زمان گذشته و آنچه رفته از اجتماع و افتراق و حرکت و سکون خالی باشد هر آینه روا باشد که اکنون از آنها خالی باشد و ما آن را مشاهده کنیم و چون روا نباشد که اجسام یافت شوند که نه مجتمع باشند و نه مفترق دانستیم که اینها در آنچه گذشته خالی از این نبوده اند پس اگر بگوید که چرا انکار کردید که در آنچه گذشته از این خالی باشد و هر چند که چنان باشد که روا نباشد که اکنون از آن خالی باشد باو گفته شود که زمانها و مکانها در در این باب تاثیر ندارند آیا نمی بینی که اگر گوینده بگوید که من در سال اول یا مدت بیست سال می شود که چنان بودم که از این خالی بودم و همین امر بعد از این وقت بزودی مرا ممکن شود یا در شام مرا ممکن شود نه عراق یا در عراق نه حجاز هر آینه در نزد اهل عقل محیل جاهلی باشد که محال میگوید و نمیداند و آنکه او را تصدیق میکند و سخنش را باور میدارد جاهل خواهد بود پس دانستیم که زمانها و مکانها در این تاثیر نمیکنند و هر گاه آنها را در این باب حکم و تاثیری نباشد واجب است که حکم جسم در نهان گذشته و در زمان آینده حکم آن در این زمان باشد و هر گاه چنان باشد که روا نباشد که جسم در این وقت از اجتماع و افتراق و حرکت و سکون خالی نباشد دانستیم که هرگز از این خالی نبوده و دانستیم که اگر در زمان گذشته از این خالی میبود انکار نمیشد که تا این وقت باقی بماند بر آنچه بر آن بوده پس امر چنان بود اگر خبر دهنده ما را خبر میداد از بعضی از شهرهای پنهان که در آنها جسمی چندند نه مجتمع و نه مفترق و نه متحرک و نه ساکن که در آن شک کنیم و ایمن نباشیم که راستگو باشد و در بطلان آن دلیل است بر بطلان این قول و نیز هر که اجسام را اثبات کرده که نه مجتمع باشند و نه مفترق بحقیقت که آنها را اثبات کرده در حالتی که بعضی از آنها ببعضی نزدیکی ندارد و بعضی از آنها از بعضی دوری ندارد و این صفتی است که معقول نباشد و بعقل در نیاید زیرا که دو جسم چاره نیست از اینکه در میانه ایشان

مسافت و دوری باشد یا در میانه ایشان نه مسافت باشد و نه دوری و راهی بسوی مشق سیم نیست پس اگر در میانه ایشان مسافت و دوری باشد هر آنیه مفترق باشند و اگر چنان باشد که نه مسافت در ایشان باشد و نه دوری واجب است که مجتمع باشند زیرا که این حد اجتماع و افتراق است و هر گاه این امر همچنین باشد پس کسی که اجسام را اثبات کرده در حالی که نه مجتمع باشند و نه مفترق بحقیقت که آنها را اثبات نموده بر صفتی که معقول نباشد و هر که بقول خویش از معقول بیرون رود بر باطل باشد پس اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که این اعراض محدث و مخلوق اند و چرا انکار کردید که قدیم باشند و پیوسته با جسم باشند باو گفته شود که زیرا که ما مجتمع را یافتیم که چون تفریق شود اجتماع از آن باطل شود و افتراق از برایش حادث گردد و همچنین مفترق هر گاه جمع شود افتراق از آن باطل شود و اجتماع از برایش حادث گردد و قدیم آنست که بخودی خود قدیم است و حدوث و بطلان بر او نباشد پس ثابت شد که اجتماع و افتراق محدث و مخلوقند و همچنین است قول در سائل اعراض آیا نمی بینی که آنها باضداد خویش باطل میشوند و بعد از آن حادث میشوند و آنچه حدوث و بطلان بر آن روا باشد نباشد مگر محدث و مخلوق و نیز موجود قدیم آنست که همیشه بوده و در وجودش بموجدی احتیاج ندارد پس معلوم می شود که وجود نسبت بآن از عدم اولی است زیرا که اگر وجود نسبت بآن از عدم اولی نبود موجود نمیشد مگر بموجدی و هر گاه این امر همچنین باشد بدانیم که قدیم بطلان بر او روا نباشد هر گاه وجود نسبت باو از عدم اولی باشد و بدانیم که آنچه بر او روا باشد که باطل شود قدیم نباشد پس اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که آنچه بر محدث و مخلوق تقدیم ندارد واجب است که محدث و مخلوق باشد باو گفته شود که زیرا که محدث و مخلوق همان چیزیست که بوده بعد از آنکه نبوده و قدیم همان موجودیست که همیشه بوده و موجودی که همیشه بوده واجب است که متقدم باشد بر آنچه بوده بعد از آنکه نبوده و آنچه بر محدث و مخلوق تقدم ندارد بهره اش در وجود بهره محدث و مخلوق است زیرا که آن را از تقدم نیست مگر آنچه

از برای محدث و مخلوق است و هر گاه این امر همچنین باشد و محدث و مخلوق بآنچه از برای آنست از بهره در وجود و تقدم باشد قدیم نباشد بلکه محدث و مخلوق باشد پس همچنین آنچه بآن در علتش مشارکت کند یا در وجود با آن برابر باشد و بر آن تقدم نداشته باشد واجب است که محدث و مخلوق باشد پس اگر بگوید که آیا چنان نیست که جسم از اعراض خالی نباشد و واجب نباشد که عرض باشد پس چه انکار کردید که از حوادث خالی نباشد و واجب نباشد که محدث و مخلوق باشد باو گفته شود که وصف کردن ما عرض را باینکه آن عرض است از صفات تقدم و تاخر نیست جز این نیست که آن اخبار از اجناس آنها است و جسم هر گاه بر آنها مقدم نباشد واجب نباشد که از جنس آنها شود و از برای همین واجب نباشد که جسم و هر چند که بر اعراض تقدم نداشته باشد عرض باشد هر گاه با آنها مشارکت نکند در آنچه از برای آن اعراض اعراض باشند و وصف کردن ما قدیم را که آن قدیم است اخبار از تقدم و وجود او است نه تا اولی یعنی بدون اول که اول ندارد و وصف کردن ما محدث و مخلوق را به اینکه آن محدث و مخلوق است اخبار از بودن آنست تا غایت و نهایت و ابتداء و اولی و هر گاه این امر همچنین باشد پس آنچه بر آن تقدم نداشته باشد از اجسام واجب است که موجود باشد تا غایت و نهایتی زیرا که روا نباشد که موجود نه تا اولی چنان باشد که به موجود تا اول و ابتدائی تقدم نداشته باشد و هر گاه این امر همچنین باشد بحقیقت که با محدث و مخلوق مشارکت نموده در آنچه بجهت آن محدث و مخلوق بوده و آن وجود و هستی آنست تا غایتی پس از برای همین واجب شد که محدث و مخلوق باشد بجهت وجود آن تا غایت و نهایتی و همچنین است جواب و در سائر آنچه سؤال می شود در این باب از این مسأله پس اگر گوینده بگوید که چون ثابت شد که جسم محدث و مخلوق است دلیل بر اینکه محدث و خالقی دارد چیست باو گفته شود که ما همه حوادث را متعلق و در آویخته بمحدث و مخلوق یافتیم پس اگر بگوید که چرا گفتید که محدثات متعلق بمحدث و مخلوق نباشند مگر از آن حیثیت که محدث و مخلوق باشند باو گفته شود که زیرا که آنها

اگر محدث و مخلوق نباشند بمحدث و خالقی احتیاج نداشته باشند آیا نمی بینی که اینها اگر موجودی بودند که محدث و مخلوق نبودند یا معدوم بودند روا نبود که متعلق بمحدث و مخلوق باشند و هر گاه این امر همچنین باشد بحقیقت که ثابت شد که تعلق اینها بمحدث و مخلوق نیست مگر از آنجا که محدث و مخلوق بودند پس واجب شد که حکم هر محدث و مخلوقی حکم اینها باشد در اینکه واجب باشد که آن را محدث و خالق باشد و اینها دلیلهای اهل توحید است که با کتاب خدا و روایت های صحیحه که از پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام منقولست موافقت دارد.

حدیث ذعلب و ذعلب بکسر ذال و سکون عین و فتح لام در اصل لغت بمعنی شتر ماده چیست رفتار است و نام مردیست یمانی که در این حدیث و حدیث بعد از این مذکور است.

حدیث کردند ما را احمد بن حسن قطان و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریاء قطان گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عباس گفت که حدیث کرد مرا محمد بن ابی سری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد اللّٰه بن یونس از سعد کنانی از اصبغ بن نباته که گفت چون علی (ع) بر سریر خلافت نشست و مردم با آن حضرت بیعت کردند بسوی مسجد بیرون آمد در حالی که عمامه رسول خدا (ص) را بر سر بسته و برد رسول خدا (ص) را پوشیده و نعلین رسول خدا (ص) را در پاکرده و شمشیر رسول خدا (ص) را حمائل نموده بود پس بر منبر بالا رفت و با تمکن و استقلال بر بالای آن نشست بعد از آن در میان انگشتانش شبکه قرار داد و آنها را درهم برد و پائین شکمش گذاشت و فرمود که ای گروههای مردمان از من به پرسید پیش از آنکه مرا نیابید اینکه سبد علم است و این لعاب و آب دهان رسول خدا (ص) است و این آن چیزیست که رسول خدا (ص) مرا چینه داده چینه دادنی مکرر چنان که مرغ بچه را بمنقار چینه میدهد از من بپرسید زیرا که علم اولین و آخرین

در نزد من است بدانید و آگاه باشید بخدا سوگند که اگر بالش و مسند از برایم دو تا شود و بر بالای ان بنشینم هر آینه اهل توریه را فتوی دهم بتوریه ایشان تا آنکه توریه گویا شود و بگوید که علی راست گفت و دروغ نگفته هر آینه شما را فتوی داد به آن چه خدا در من فرو فرستاده و اهل انجیل را فتوی دهم بانجیل ایشان تا آنکه انجیل بسخن در آید و بگوید که علی راست گفت و دروغ نگفت هر آینه شما را فتوی داد بآنچه خدا در من فرو فرستاده و اهل قرآن را فتوی دهم بقرآن ایشان تا آنکه قرآن سخن کند و بگوید که علی راست گفت و دروغ نگفت و هر آینه شما را فتوی داد بآنچه خدا در من فرو فرستاده و شما در شب و روز قرآن را میخوانید پس آیا در میان شما کسی هست که بداند آنچه را که در آن نازل شده و اگر یک آیه در کتاب خدای عز و جل نمیبود هر آینه شما را خبر میدادم بآنچه بوذه و میباشد و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و آن آیه این است که یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ بعد از آن حضرت (ع) فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس سوگند بآن خدائی که دانه را شکافته و بندگان را آفریده که اگر مرا سؤال کنید از آیه بآیه که در شب نازل شده یا در روز فرود آمده و از مکی و مدنی و سفری و حضری آن که در مکه یا مدینه و در سفر یا حضر نازل شده و از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن و از تأویل و تنزیل آن هر آینه شما را خبر دهم پس مردی بسوی آن حضرت برخاست که او را ذعلب میگفتند و ذعلب مردی بود زبان آور و در خطبها صاحب بلاغت و دل شجاع بود و گفت هر آینه پسر ابو طالب بر پایه دشواری بالا رفت بخدا سوگند که امروز او را از برای شما خجل و شرمنده میکنم در باب سؤال کردنم از او پس گفت که یا امیر المؤمنین آیا پروردگارت را دیده حضرت فرمود وای بر تو ای ذعلب من هرگز چنان نبودم که پروردگاری را پرستش کنم که او را ندیده باشم ذعلب گفت که او را چگونه دیدی از برای ما وصف و شرح کن فرمود وای بر تو چشمها او را ندیده و نمیتواند دید بمشاهده دیدن یا دیدها و لیکن دلها بحقایق ایمان که ارکان آنست او را دیده وای بر تو

ای ذعلب بدرستی که پروردگار من وصف نمیشود بدوری و نه بحرکت و نه بسکون و نه بایستادن یعنی ایستادنی که بر پا خواستن است و نه بآمدن و نه برفتن در غایت لطافت است و لیکن او را بلطف معروف وصف نمیتوان کرد و در نهایت عظمت و بزرگیست و لیکن او را بعظمت معهود شرح نمیتوان داد و کبریاء و بزرگواری و فرمان روائی او بمنتهی رسیده و لیکن ببزرگی و پیری متصف نمیشود و جلالتش باعلا مرتبه رسیده و لیکن بغلظت و گندگی و درشتی وصف نمیشود و بسی مهربانست و لیکن بدل نرمی موصوف نمیشود مؤمن است نه بعبادت بندگانش یعنی بندگانش را ایمن میکند از اینکه بر ایشان ستم کند لیکن نه بسبب عبادت ایشان از برای او بلکه بمحض تفضل و احسان زیرا که بندگی آن جناب چنان که سزاوار آنست از کسی صادر نمیشود تتمه کلام امام (ع) درک میکند و در مییابد نه بآلت حس چون چشم و گوش و غیر آن از حواس ظاهره و وهم و خیال و غیر آن از قوی و مشاعر باطنه گویا است نه بواسطه لفظ و آن جناب در چیزها است نه بر وجه ممازجت و آمیزش و از آنها بیرون است نه بوضع مبانیت و جدائی در بالای هر چیزیست و نمیتوان گفت که چیزی در بالای او است و پیش هر چیزی و نمیتوان گفت که او را پیشی هست داخل است در چیزها نه چون چیزی که در چیزی داخل باشد و خارج است از چیزها نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد پس ذعلب بر رو در افتاد و بیهوش شد بعد از آنکه بهوش باز آمد گفت بخدا سوگند که مثل این جواب را نشنیده بودم بخدا سوگند که هرگز بسوی مثل این مسأله بازنگردم و بعد از این چنین سؤالی نکنم بعد از آن حضرت (ع) فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس اشعث بن قیس بسوی آن حضرت بر خواست و گفت که یا امیر المؤمنین چگونه خزیه از گبر گرفته می شود و حال آنکه کتابی بر ایشان فرود نیامده و پیغمبری بسوی ایشان مبعوث نشده فرمود بلی ای بحقیقت که خدا کتابی را بر ایشان فرو فرستاده و پیغمبری را بسوی ایشان مبعوث گردانید و ایشان را پادشاهی بود و در شبی هست شد و دختر خود را بسوی فراش خود خواند و با او مجامعت کرد چون صبح شد

قومش آن را شنیدند و این قصه در میان ایشان مشهور شد و پس اجتماع کردند و بدر خانه پادشاه آمدند و گفتند که ای پادشاه کیش ما را بر ما چرکین کردی و بزشتی آلودی و و باین سبب آن را هلاک و نابود ساختی پس بیرون بیا تا تو را پاک گردانیم و حد را بر تو اقامه کنیم پادشاه بایشان گفت که جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر مرا مخرج و بیرون رفتنگاهی باشد از آنچه مرتکب شده ام فبها و اگر نه بکار خود مشغول شوید و آنچه خواهید بکنید پس ایشان اجتماع کردند پادشاه بایشان گفت که آیا دانسته اید که خدای عز و جل خلقی را نیافریده که بر او گرامی تر باشد از پدر ما آدم و مادر حواء گفتند که ای پادشاه راست گفتی گفت آیا پسرانش را بدخترانش و دخترانش را بپسرانش تزویج نکرد و ایشان را با یک دیگر جفت نگردانید گفتند راست گفتی اینک همان دین و روش درست است پس بر این امر تعاقد کردند و با یک دیگر عقد نمودند و باین سبب خدا آنچه را که در سینه های ایشان بود از علم محو و نابود نمود و کتاب را از ایشان برداشت و بآسمان بالا برد پس ایشان کافرانند که بی حساب داخل دوزخ میشوند و حال منافقان از ایشان سخت تر است اشعث گفت بخدا سوگند که مثل این جواب را نشنیده ام بخدا سوگند که هرگز بسوی مثل این برنمیگردم و چنین سؤالی نمیکنم بعد از آن فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس مردی از اقصای مسجد برخاست در حالتی که تکیه بر عصا داشت و پیوسته پا بر سر مردم در میگذاشت تا آنکه بحضرت نزدیک شد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا دلالت کن بر کاری که چون من آن را بجا آوردم خدا مرا از آتش دوزخ نجات دهد حضرت فرمود که ای مرد بشنو و بفهم و یقین کن دنیا بسه چیز بر پا شده بعالم گویا که بعلم خود عمل کننده باشد و به بی نیازی که بمالش بر اهل دین خدای عز و جل بخل نکند و بفقیر صابر پس هر گاه عالم علم خود را بپوشد و غنی بمالش بخل کند و فقیر صبر نکند در نزد آنها ویل و ثبور و وا ویلاه و وا ثبوراه باید گفت و در نزد آنها خداشناسان می شناسند که خانه برگشت بسوی آغازش یعنی بسوی کفر بعد از ایمان ای سائل پس فریفته مشو ببسیاری مسجدها و گروهی که تنهای ایشان مجتمع و دلهای ایشان پراکنده است جز این نیست که مردم بر سه

قسم اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد شاد نمیشود بچیزی از دنیا که بنزدش آید و اندوهناک نگردد بر چیزی از آن که از وی فوت شود و اما صابر در دل خویش آن را آرزو میکند پس اگر چیزی از آن را دریابد و از برایش میسر شود خود را از آن صرف کند و باز دارد بجهت آنچه از بدی عاقبت و آخر آن میداند و اما راغب پرواز نمیکند که از حلال بآن برسد یا از حرام عرض کرد که یا امیر المؤمنین نشانه مؤمن در این زمان چیست فرمود نظر میکند بآنچه خدا بر او واجب گردانیده از هر حق که باشد پس متوجه آن می شود و نظر میکند بآنچه با آن مخالفت دارد پس از آن بیزاری میجوید و اگر چه خویش نزدیک باشد عرض کرد که یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که راست گفتی پس آن مرد پنهان شد و ما او را ندیدیم و مردم او را طلب کردند و نیافتند علی (ع) بر سر منبر تبسم نمود و فرمود شما را چه می شود اینک برادرم خضر (ع) بود بعد از آن فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید و کسی بسوی او برخاست پس خدا را ستود و بر روی ثناء نمود و بر پیغمبرش (ص) درود گفت بعد از آن بحضرت امام حسن (ع) فرمود که ای حسن برخیز و بر منبر بالا رو و تکلم کن بکلامی که قریش بعد از من بتو جاهل نباشند که تو را نشناسند و بگویند که حسن بن علی چیزی را خوب و درست نمیداند امام حسن (ع) عرض کرد که ای پدر بزرگوار چگونه بر منبر بالا روم و سخن گویم و حال آنکه تو در میان مردمان بشنوی و ببینی حضرت بامام حسن فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد من خود را از تو پنهان میکنم و میشنوم و می بینم و تو مرا نمی بینی پس امام حسن (ع) بر منبر بالا رفت و خدا را بمحامد بلیغه شریفه حمد کرد و صلوات مختصری بر پیغمبر (ص) فرستان بعد از آن فرمود که ای مردمان شنیدم از جدم رسول خدا (ص) که میفرمود من شهرستان علمم و علی درگاه آنست و آیا کسی داخل شهر میتواند شد مگر از درگاه آن فرود آمد پس علی (ع) بسوی وی برجست و او را در بر کشید و بسینه خود چسبانید بعد از آن بحضرت امام حسین (ع) فرمود که ای فرزند دلبند من برخیز و بر منبر بالا رو و تکلم کن بکلامی که قریش بعد از من تو را جاهل نباشند که تو را نشناسند و بگویند که حسین بن علی چیزی را نمی بیند و بینائی ندارد و باید که سخت

پیرو سخن برادرت باشد پس امام حسین (ع) بر منبر بالا رفت و خدا را ستود و بر او ثناء نمود و صلوات مختصری بر پیغمبرش فرستاد بعد از آن فرمود که ای گروههای مردمان شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود علی شهرستان هدایت است پس هر که در آن داخل شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید هلاک گردید پس علی (ع) بسوی او برجست و او را بسینه خود چسبانید و بوسید بعد از آن فرمود که ای گروههای مردمان شاهد باشید که ایشان دو جوجه و دو فرزند رسول خدا (ص) و امانت آن حضرت اند که آن را برسم امانت بمن سپرده و من ایشان را بامانت بشما می سپارم ای گروههای مردمان رسول خدا (ص) شما را از ایشان سؤال خواهد کرد که با ایشان چه کرده اید.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد مرا حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن داهر گفت که حدیث کرد مرا حسین بن یحیی کوفی گفت که حدیث کرد مرا قثم بن قتاده از عبد اللّه بن یونس از حضرت صادق (ع) که فرمود در بین آنکه امیر المؤمنین بر منبر مسجد کوفه خطبه میخواند ناگاه مردی بسوی او برخاست که او را ذعلب میگفتند و ذعلب مردی بود زبان آور صاحب بلاغت در گفتگو و دلیر و قوی دل و عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا پروردگارت را دیده فرمود وای بر تو ای ذعلب من چنان نبودم که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده باشم ذعلب گفت که یا امیر المؤمنین او را چگونه دیدی فرمود وای بر تو ای ذعلب چشمها او را ندیده و نمیتواند دید بمشاهده دیدن یا دیدها و لیکن دلها او را بحقائق و ارکان ایمان دیده اند وای بر تو ای ذعلب بدرستی که پروردگار من در غایت لطافت است و لیکن او را بلطافت معروفه وصف نمیتوان کرد و در نهایت عظمت و بزرگیست و لیکن او را بعظمت معهوده شرح نمیتوان داد و کبریائی که بزرگواریش بمنتهی رسیده و لیکن ببزرگی و پیری متصف نمیشود و جلالتش باعلا مرتبه رسیده و لیکن بغلظت و گندگی وصف نمیشود پیش از هر چیزی بوده پس نمیتوان

گفت که چیزی پیش از او است و بعد از هر چیزی خواهد بود پس نمیتوان گفت که او را بعدی باشد چیزها را که موجوداتند خواسته نه بقصد تازه و آهنگی که دیگران دارند و همه را درک میکند و می یابد اما نه بفریب یا بتدبیر و کار کردن در آن چنان که غیر او چنین میکند او است که در همه چیزها است اما با آنها آمیزش ندارد و از آنها نیز جدا نیست و ظاهر و هویدا است نه بتأویل مباشرت که با کسی روبرو شود و آشکارا است نه بآشکارائی رویت که کسی او را ببیند و دور است نه بمسافت مکانی و نزدیکست نه بمدانات که بواسطه کمی مسافت بچیزی نزدیک باشد بلکه قرب و بعد آن جناب از مکونات باعتبار صفات و ذات است و لطیف است نه باعتبار تجسم که جسمی داشته باشد کوچک و لاغر و نازک بلکه لطافتش باعتبار آفریدن اینها است و موجود است نه بعد از عدم که در زمانی نبوده و بهمرسیده باشد بلکه همیشه بوده و کارها میکند نه باضطرار و ناچاری بلکه آنچه میکند از روی اختیار است که اگر نخواهد نمیکند و تقدیر میکند و هر چیزی را اندازه میدهد نه بوساطت حرکت چنان که صانعان بحرکت ذهن و بدن احتیاج دارند چیزی را میخواهد نه بقصد تازه و شنوا است نه بتوسط آلت که گوش باشد و بینا است نه باعتبار اداه که چشم باشد مکانها او را فرو نمیتواند گرفت و زمانها او را در بر نتواند کشید و صفات او را محدود نتواند ساخت و پینکها او را فرا نگیرد هستی آن جناب بر زمانها پیشی گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یافته و همیشگیش از ابتداء و اول گوی سبقت ربوده بواسطه قرار دادنش مشاعر و حواس را از برای خلائق معلوم شد که او را مشعر و حاسه نیست و بایجادش ماهیات جواهر را شناخته شد که او را جوهری نه و بواسطه آنکه در میانه چیزها ضدیت و مخالفت افکنده دانسته شد که ضدی ندارد و باعتبار مقارنت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده فهمیده شد که قرین و یاری ندارد روشنی را با تاریکی دشمنی داده و خشگی را با تری و درشتی را با نرمی و سردی را با گرمی و در میانه چیزی چند که با هم دشمنی دارند چون عناصر اربعه تالیف داده که بهم ختم شده اند و در میانه چیزی چند که بهم نزدیکند تفریق و جدائی افکنده چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها بجهت ترکیب در حالی که

دلالت دارند بسبب تفریق و جدائی که دارند بر آنکه اینها را از هم جدا ساخته و بعلت تألیف و انضمامی که دارند بر آنکه اینها را بهم ضم نموده و اینست معنی قول خدای عز و جل وَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ پس باینها در میان پیش و بعد جدائی انداخته تا معلوم شود که او را پیشی و بعدی نیست و همه اینها بطبائع و سرشتها و مزاجی که دارند گواهند که آن که این طبیعتها را باینها عطاء فرموده خود طبیعت و مزاجی ندارد و بواسطه وقتی که دارند خبر میدهند که آنکه وقت را از برای اینها پیدا کرده خود وقتی ندارد و پاره از اینها را از پاره پوشانیده و مستور ساخته تا معلوم شود که در میان او و آفریدگانش حجاب و پرده نیست غیر از خلقش که ایشان را آفریده و آن جناب پروردگار بود در هنگامی که هیچ پروریده نبود که قابل پرورش باشد و معبود بود در زمانی که عبادت کننده نبود که عبادت کند و عالم بود در وقتی که هیچ معلومی نبود که علم بآن تعلق گیرد و شنوا بود در حینی که هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد بعد از آن شروع فرمود که این ابیات را میفرمود که

و لم یزل سیدی بالعلم معروفا و لم یزل سیدی بالجود موصوفا

و کان اذ لیس نور یستضاء به و لا ظلام علی الآفاق معکوفا

و ربنا بخلاف الخلق کلهم و کل ما کان فی الاوهام موصوفا

و من یرده علی التشبیه ممثلا یرجع أخا حصر بالعجز مکتوفا

و فی المعارج یلقی موج قدرته موجا یعارض طرف الروح مکفوفا

فاترک اخا جدل فی الذین منعمقا قد بالشر الشک فیه الرای مأووفا

و اصحب أخا ثقه حبا لسید و بالکرامات من مولاه محفوفا

امسی دلیل دلیل الهدی فی الارض منتشرا و فی السماء جمیل الحال معروفا

یعنی پیوسته آقای من بعلم و دانش مشهور و معروف و پیوسته آقای من بجود و بخشش موصوف بوده و بوده در زمانی که هیچ روشنی نبوده که

بآن روشنی جسته شود و نه تاریکی که بر گرانهای آسمان مقیم گردانیده شده باشد و پروردگار ما بخلاف همه آفریدگان و بخلاف هر چیزیست که در وهمها و خیالها موصوف باشد و هر که او را اراده کند بر وجه تشبیه که آن جناب را مانند چیزی داند در حالی که او را تصورکننده باشد بر میگردد صاحب باطل و بیهوده که بعجز شانه بسته است و در جایهای بلند ملاقات میکنند موج

قدرتش موجی را که برابری میکند با چشم بر هم زدن روح که باز داشته شده پس واگذار صاحب بحث در دین را که در اندرون آن در رونده است بحقیقت که مباشرت کرده شک در آن اندیشه را که آفت رسیده است و مصاحب کن با صاحب استواری که حبیب یا محبوب است از برای آقایش و بنوازشها از آقایش محفوف باشد شام کرده رهنمای راه راست در زمین پراکنده و در آسمان نیکو حال در حالتی که شناخته شده و مشهور است راوی میگوید که پس ذعلب بر رو در افتاد و بیهوش شد بعد از آن بهوش باز آمد و عرض کرد که من این سخن را نشنیده بودن و بسوی چیزی از این باز نکردم «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که در این خبر لفظی چند است که حضرت امام رضا (ع) آنها را در خطبه اش ذکر فرموده و این تصدیق قول ما است در شان ائمه علیهم السلام که علم هر یک از ایشان از پدرش فرا گرفته شده تا آنکه آن پیغمبر (ص) متصل شود.

حدیث سبخت یهودی و در قاموس مذکور است که سبخت بضم سین و باء مشدد لقب ابو عبیده است و اختصاصی که از سخنش مفهوم می شود درست نیست بجهت این حدیث و حدیثی که بعد از این مذکور است.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کردند ما را احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم از حسن بن علی از داود بن علی یعقوبی از بعضی از اصحاب ما از عبد الاعلی مولای آل سام از حضرت صادق (ع) که فرمود جهودی که او را سخت میگفتند بخدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد که یا محمد آمده ام که تو را از پروردگارت سؤال کنم پس اگر مرا جواب دادی از چیزی که تو را از آن سؤال میکنم ایمان می آورم و بپیغمبرت قائل میشوم و اگر نه بر میگردم حضرت باو فرمود که از هر چه خواهی سؤال کن عرض کرد که پروردگارت در کجا است فرمود که آن جناب در هر مکانی هست و در چیز معینی از مکان نیست که محدود باشد عرض کرد که آن جناب چگونه است فرمود که چگونه پروردگار خود را وصف کنم بچون و چگونگی و حال آنکه چون و چگونه مخلوق است که خدا آن را آفریده و خدا

بآفریده خود موصوف نمیشود عرض کرد پس کی میداند که تو پیغمبری حضرت صادق (ع) فرمود که در گرداگرد آن حضرت هیچ سنگ و کلوخی و غیر آن نماند مگر آنکه بزبان عربی روشن و فصیح سخن کرد و گفت که ای سبخت بدرستی که او رسول خدا است سبخت گفت بخدا سوگند که من در هیچ زمانی چون امروز امری را از این روشنتر ندیدم بعد از آن گفت شهادت میدهم باینکه خدائی نیست مگر خدا و باینکه تو رسول خدائی حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی گفت که حدیث کرد مرا احمد بن جعفر عقیلی در قهستان گفت که حدیث کرد مرا احمد بن علی بلخی گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن علی خزاعی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر ازهری از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در بعضی از خطبهای خویش فرمود که کیست آنکه در نزد سبخت فارسی حاضر بوده و او با رسول خدا (ص) سخن میگفت آن قوم عرض کردند که هیچ یک از ما حضور نداشتیم علی (ع) فرمود لیکن من با آن حضرت بودم که سبخت بخدمتش آمد و سبخت مردی بود از پادشاهان فارس و زبان آور پس به آن حضرت گفت که یا محمد بسوی چه دعوت میکنی و مردم را بسوی آن میخوانی فرمود که مردم را میخوانم بسوی گواهی دادن باینکه خدائی نیست مگر خدا در حالی که تنها است و او را شریکی نه و آنکه محمد بنده و رسول او است سبخت گفت که یا محمد خدا در کجا است فرمود که آن جناب در هر جایی بآیاتش موجود است سبخت گفت که آن جناب چگونه است فرمود که نه او را کیف است و نه این که کسی بگوید که آن جناب چگونه و چونست و در کجا میباشد زیرا که آن جناب عز و جل چون را چون کرده و کجا را کجا نموده یعنی حقیقت حال و مکان که کیف و این سؤال از آنست موجود او است سخت گفت که پس از کجا آمده فرمود که در باب او نمیتوان گفت که آمد و جز این نیست که گفته می شود که آمد در باب زائلی که از جایی بجائی میرود و پروردگار ما بمکان و زوال وصف نمیشود

بلکه همیشه بی مکان بوده و پیوسته چنین خواهد بود سبخت گفت که یا محمد بدرستی که تو پروردگار بزرگی را بدون چون و چگونگی وصف میکنی پس چگونه مرا میسر شود که بدانم که خدا تو را فرستاده پس در آن روز هیچ سنگ و کلوخ و کوه و درختی در حضور ما باقی نماند مگر آنکه در همان جا گفت که شهادت میدهم باینکه خدائی نیست مگر خدا و باینکه محمد بنده و رسول او است من گفتم که من نیز شهادت میدهم باینکه خدائی نیست مگر خدا و باینکه محمد بنده و رسول او است سبخت گفت یا محمد این کیست حضرت فرمود که این بهترین کسان من و نزدیکترین خلائق است بمن گوشتش از گوشت منست و خونش از خون من و روحش از روح من و او است که وزیر منست در زمان زندگی من و خلیفه و جانشین من بعد از وفات من چنان که هرون نسبت بموسی بوده مگر آنکه هیچ پیغمبری بعد از من نیست پس از او بشنو و اطاعت کن که او بر حق است بعد از آن او را عبد اللّه نامید.

باب چهل و سیم در بیان معنی سبحان اللَّه

حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب شجری در نیشابور گفت که خبر داد ما را از ابو الحسن احمد بن محمد بن عبد اللَّه بن حمزه شعرانی عماری از فرزندان عمار بن یاسر گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد عبید اللَّه بن یحیی بن عبد الباقی اذنی در اذنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن معانی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن یزید از یحیی بن عقبه بن ابی الغیرار گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه ابن یزید از یحیی بن عقبه محمد بن حجاز از یزید بن اصم که گفت مردی از عمر بن خطاب سؤال کرد و گفت که یا امیر المؤمنین تفسیر و بیان سبحان اللَّه چیست عمر گفت در این باغ مردیست که چون سؤال میکرد خبر داده میشد و چون سکوت میکرد آغاز کرده میشد و مراد اینست که در عهد پیغمبر چنان بود که علم باو میرسید اگر از پیغمبر (ص) چیزی می پرسید او را جواب میفرمود و اگر خاموش بود و سؤالی نمینمود پیغمبر (ص) آغاز میکرد و باو تعلیم میکرد و

لهذا شاید که او تفسیر این را بداند پس آن مرد داخل باغ شد و دید که آن مرد علی بن ابی طالب (ع) است سائل عرض کرد که یا ابا الحسن تفسیر سبحان اللَّه چیست فرمود که آن تعظیم جلال خدای عز و جل و تنزیه و دور کردن آن جناب است از آنچه هر مشرکی در شان او گفته و چون بنده آن را بگوید هر فرشته بر او صلوات فرستد.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از هشام بن حکم که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از سبحان اللَّه فرمود که ننگ و عاریست از برای خدای عز و جل یعنی کلمه ایست که عار داشتن خدا را میفهماند از آنچه لائق باو نباشد حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی از علی بن اسباط از سلیمان مولای طربال از هشام جوالیقی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل سبحان اللَّه از آن چه قصد می شود فرمود که دور کردن آن جناب تعالی یعنی از صفات زشت و معنی اصل کلام اینست که پاک میدانم خدا را از همه عیوب و نقائص پاک دانستنی.

«باب چهل و چهارم» در بیان معنی اللّه اکبر

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد ما را پدرم از سهل بن زیاد آدمی از ابن محبوب از آنکه او را ذکر کرده از حضرت صادق (ع) که گفت مردی در نزد آن حضرت گفت که اللّه اکبر حضرت فرمود که خدا از چه چیز بزرگتر است آن مرد عرض کرد که از هر چیزی حضرت صادق (ع) فرمود که خدا را باندازه در آوردی آن مرد عرض کرد که چگونه و بچه وضع بگویم فرمود بگو که خدا بزرگتر است از آنکه بوصف در آید.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را

محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از مروک بن عبید از جمیع بن عمرو که گفت حضرت صادق (ع) بمن فرمود که چه چیز است اللّه اکبر و معنی آن چیست عرض کردم که خدا از هر چیزی بزرگتر است فرمود که آیا در آنجا چیزی بود که خدا از آن بزرگتر باشد عرض کردم پس معنی آن چه باشد و تقدیرش چونست فرمود خدا بزرگتر است از آنکه بوصف در آید.

«باب چهل و پنجم» در بیان معنی اول و آخر

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از پسر اذینه از محمد بن حکیم از میمون بان که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) و حال آنکه سؤال شده بود از معنی قول خدای عز و جل هو الاول و الآخر که فرمود اولست نه از اولی که پیش از او بوده باشد و نه از پدید آورنده که بر او پیشی گرفته باشد و آخر است بی آنکه نهایت و پایانی داشته باشد چنان که از صفت آفریدگان تعقل می شود و لکن قدیمی است اول و آخر که همیشه بوده و همیشه خواهد بود بی ابتداء و نهایت و حدوث بر او واقع نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و آفریننده هر چیزیست.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از فضیل بن عثمان از پسر ابو یعفور که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال نمودم از قول خدای عز و جل هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ و عرض کردم که اما اول پس آن را شناخته ایم و تفسیرش را دانسته ایم و اما آخر پس تفسیر و معنی آن را از برای ما بیان فرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه هلاک می شود یا متغیر میگردد یا یک نحو از تغییر و زوال در آن داخل می شود و راه می یابد یا از رنگ برنگی و از هیئت بهیئتی و از صفت بصفتی میگردد و از زیادتی بسوی نقصان و از نقصان بسوی زیادتی انتقال

یابد مگر پروردگار عالمیان که او همیشه یکی بوده و خواهد بود او است اول پیش از هر چیزی و او است آخر بر آن نحوی که در اول بوده بدون تغییر و صفات و نامها بر او مختلف نمیشود چنان که بر غیر او مختلف می شود مثل انسانی که یک بار خاک میباشد و یک بار گوشت و یک بار خون و یک بار خورد و مرد شده و درهم شکسته و پوسیده و از هم پاشیده و مانند خرمائی که یک مرتبه غوره میباشد و یک مرتبه خرمای نیم رس و یک مرتبه خرمای تر و یک مرتبه خرمای خشک پس نامها و صفات بر آن متبدل می شود و خدای عز و جل بخلاف آنست.

«باب چهل و ششم» در بیان معنی قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد آدمی از حسن بن محبوب از محمد بن مارد که حضرت صادق (ع) سؤال شد از قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فرمود که خدا نسبت بهر چیزی برابر است و بر همه استیلاء دارد پس چیزی نسبت باو از چیزی دیگر نزدیکتر نیست.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از محمد بن حسن از صفوان بن یحیی از عبد الرحمن بن حجاج که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فرمود که آن جناب نسبت بهر چیزی برابر است پس چیزی باو از چیز دیگر نزدیکتر نیست باین معنی که هیچ دوری از او دور نباشد و هیچ نزدیکی باو نزدیک نباشد و نسبت بهر چیزی برابر باشد حدیث کرد ما را أبو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد اللَّه صفدی در مرو گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یعقوب بن حکم عسگری

و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن عاصم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از ابو هاشم زمانی از زادان از سلمان فارسی در حدیث طویلی که در آن ورود جاثلیق را بمدینه ذکر میکند با صد نفر از نصاری بعد از وفات رسول خدا (ص) و سؤال کردنش ابو بکر را از چند مسأله که او را از آنها جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ارشاد و رهنمائی شد و آن حضرت را از آنها سؤال نمود و حضرت او را جواب فرمود و در آنچه حضرت را سؤال کرد این بود که بحضرت عرض کرد که مرا از پروردگار خبر ده که آن جناب در کجا است و در کجا بود علی (ع) فرمود که پروردگار جل جلاله بمکانی وصف نمیشود و آن جناب چنان است که بود و بود چنان که هست در هیچ مکانی نبود و از مکانی بمکانی دیگر زائل نشد و هیچ مکانی باو احاطه نکرد بلکه پیوسته بود بی اندازه و چون و چگونگی جاثلیق گفت که راست گفتی پس مرا خبر ده از پروردگار که آیا در دنیا است یا در آخرت حضرت (ع) فرمود که پیوسته پروردگار ما پیش از دنیا بوده و آن جناب مدبر دنیا و عالم بآخرت است و اما آنکه دنیا و آخرت باو احاطه کنند پس نه چنانست و لیکن آنچه را که در دنیا و آخرت است میداند جاثلیق گفت که راست گفتی خدا تو را رحمت کند بعد از آن گفت که مرا خبر ده از پروردگار خویش که آیا چیزها را برمیدارد یا برداشته می شود که عرش او را برمیدارد علی (ع) فرمود که پروردگار ما جل جلاله برمیدارد و برداشته نمیشود نصرانی گفت که این چگونه می شود و ما در انجیل مییابیم که وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌ یعنی و بر میدارند عرش پروردگار تو را در بالای فرشتگان که بر کنارهای آسمان میباشند در آن روز که روز قیامت است هشت فرشته یا هشت کس علی (ع) فرمود بدرستی که فرشتگان عرش را بر میدارند و عرش چنان نیست که تو گمان میکنی چون هیئات تخت و لیکن آن چیزیست محدود که باندازه در می آید و آفریده است مدبر که خدا آن را تدبیر میفرماید و پروردگار عز و جل تو مالک آنست نه آنکه آن جناب بر روی آنست مانند بودن چیزی بر بالای چیزی و فرشتگان را ببرداشتن آن امر فرموده و ایشان عرش را بر میدارند بآنچه ایشان را بر آن توانائی داده نصرانی گفت که راست گفتی خدا تو را رحمت کند و مؤلف میگوید که

این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و من این حدیث را بتمامه در آخر کتاب نبوت اخراج کرده ام حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از حسن بن موسی خشاب از بعضی از مردان خویش که آن را مرفوع ساخته از حضرت صادق (ع) که از قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی سؤال شد فرمود که او نسبت بهر چیزی برابری دارد پس چیزی نسبت بار از چیز دیگر نزدیکتر نیست.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن حمید از ابو بصیر حضرت صادق (ع) که فرمود هر که گمان کند که خدای عز و جل از چیزی یا در چیزی یا بر چیزیست بحقیقت که کافر شده عرض کردم که آنچه فرمودی از برایم تفسیر و بیان فرما فرمود گه مقصود من آنست که گمان آن کس چنین باشد که چیزی گرداگرد خدا را فرو گرفته یا او را نگاه داشته یا از چیزی بهمرسیده که بر او پیشی گرفته باشد و تفسیر حضرت بطریق لف و نشر مشوش است چه اول بدویم و دویم بسیم و سیم باول تعلق دارد و در روایت دیگر چنین است که فرموده هر که گمان کند که خدا از چیزی بهمرسیده او را حادث قرار داده و اعتقاد نموده که کسی او را از سر نو پدید آورده و هر که گمان کند که خدا در چیزی میباشد او را محصور گردانیده بآن مکانی که حاصر او است و گرداگرد او را فرو گرفته و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی قرار دارد او را محمول ساخته که چیزی او را برداشته.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر از احمد بن محمد از حسن بن محبوب که گفت حدیث کرد مرا مقاتل بن سلیمان و گفت که حضرت جعفر بن محمد (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فرمود که او نسبت بهر چیزی برابری دارد پس چیزی نسبت باو از چیز دیگر نزدیکتر نیست و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از حماد مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که دروغ گفته است هر که گمان کرده که

خدای عز و جل از چیزی یا در چیزی یا بر چیزیست.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش، محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه از پدرش از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که گمان کند که خدا از چیزیست یا در چیزی بحقیقت که شرک آورده بعد از آن فرموده که هر که گمان کند که خدا از چیزیست او را حادث قرار داده و هر که گمان کند که خدا در چیزیست او را محصور گمان کرده و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزیست او را محمول ساخته مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که فرقه مشبهه متعلق میشوند بقول خدای عز و جل إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً یعنی بدرستی که پروردگار شما خدائی است که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس قرار گرفت بر عرش در میکشد شب را در روز یعنی می پوشد تاریکی شب را بروشنی روز و بعکس میجوید شب روز را و در پی آن در می آید در حالی که شتابنده است و ایشان را درین قول حجتی نیست زیرا که خدای عز و جل بقول خویش ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ این را قصد فرمود که یعنی پس عرش را بسوی زبر آسمانها نقل فرمود و حال آنکه آن جناب بر عرش مستولی و آن را مالک بود پس قول خدای عز و جل یعنی ثم که بمعنی پس باشد جز این نیست که آن از برای برداشتن عرش است بسوی مکانی که عرش در آنست و نقل کردن آن بجهت استواء و جائز نیست که معنی قول آن جناب استوی استولی باشد زیرا که استیلا خدای تبارک و تعالی بر ملک و بر هر چیزها امر حادثی نیست بلکه پیوسته هر چیزی را مالک و بر هر چیزی مستولی بوده و جز این نیست که خدای عز و جل استواء را بعد از قول خویش که ثم باشد ذکر کرده و حال آنکه آن جناب رفع و داشتن را قصد دارد از روی مجاز و این چون قول او است که وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدِینَ مِنْکُمْ وَ الصَّابِرِینَ یعنی و هر آینه می آزمائیم شما را تا بدانیم جهادکنندگان از شما و صبرکنندگان را پس نعلم را که بمعنی بدانیم باشد با قول خویش حتی که بمعنی تاء است ذکر کرده و آن جناب

عز و جل این را قصد دارد که تا جهادکنندگان جهاد کنند و ما آن را بدانیم زیرا که حتی واقع نمیشود مگر بر فعل حادث و علم خدای عز و جل حادث نمیباشد و همچنین ذکر کردن خدای عز و جل اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ را بعد از قول خویش ثم و آن جناب بآن این را قصد دارد که پس عرش را بلند کرد بجهت استیلایش بر آن و بآن نشستن و اعتدال بدن را قصد نفرموده زیرا که روا نباشد که خدای عز و جل جسم و صاحب بدن باشد و خدا از این برتری دارد و برتری بزرگ

«باب چهل و هفتم» در بیان معنی قول خدای عز و جل

و ما کان عرشه علی الماء و ترجمه آن با ما بعد و ما قبل آن می آید حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما را ابو نصر جذعان بن نصر کندی گفت که حدیث کرد مرا سهل بن زیاد آدمی از حسن بن محبوب از عبد الرحمن بن کثیر از داود رقی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از از تفسیر قول خدای عز و جل وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ حضرت بمن فرمود که سنیان چه میگویند عرض کردم که میگویند هر که این را گمان کند خدا را محمول گرداندیه و او را بصفت مخلوقات وصف کرده و بر او لازم آید که آنچه خدا را برداشته از او قوی تر باشد عرض کردم فدای تو گردم این مطلب را از برایم بیان فرما فرمود بدرستی که خدای عز و جل علم و دین خود را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو چیز گردانید پس از آنکه زمین یا آسمان یا جن یا انسان یا آفتاب یا ماه وجود داشته باشد و چون خواست که خلق را بیافریند ایشان را پراکنده و پریشان نمود در میان دو دست خویش که از آن پیش رو تعبیر

می شود و مراد این است که آنها را در نزد علم خویش پهن نمود و بایشان فرمود که پروردگار شما کیست اول کسی که گویا شد رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام بودند و عرض نمودند که توئی پروردگار ما پس ایشان را حامل علم و دین خویش نمود بعد از آن بفرشتگان فرمود که این گروه حاملان علم و دین من و امینان منند در باب خلق من و ایشانند که در روز قیامت از ایشان سؤال خواهد شد یعنی در باب ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلائق و معصیت ایشان و آنچه میدانند بخدا عرض میکنند بعد از آن بفرزندان آدم گفته شد که اقرار کنید از برای خدا بپروردگاری و از برای این جماعت بفرمان برداری فرزندان آدم عرض کردند آری ای پروردگار ما اقرار کردیم پس بفرشتگان فرمود که گواه باشید فرشتگان عرض کردند که گواه شدیم بر اقرار ایشان تا در فردای قیامت نگویند بدرستی که ما از این اقرار بیخبران بودیم یا نگویند جز این نیست که پدران ما شرک آوردند پیش از زمان ما و فرزندانی چند بودیم بعد از ایشان آیا پس تو ما را هلاک میگردانی و معذب میسازی بآنچه آن کج روان گمراه کردند ای داود ولایت و صاحب اختیاری ما در وقت پیمان گرفتن خدا بر ایشان استوار شده حدیث کرد ما را تعمیم بن عبد اللّه بن تمیم قرشی گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی که گفت مأمون حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را سؤال کرد از قول خدای عز و جل وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا که ترجمه اش اینست که و اوست آن خدائی که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز و بود عرش او بر روی آب تا بیازماید شما را کدام یک از شما نیکوتر است از روی عمل که کارش بهتر است حضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی عرش و آب و فرشتگان را پیش از آفریدن آسمانها و زمین آفرید و فرشتگان چنان بودند که بنفسهای خود و بعرش و آب بر خدای عز و جل استدلال میکردند بعد از آن عرش خود را بر روی آب قرار داد تا باین واسطه قدرتش از برای فرشتگان ظاهر شود و بدانند که آن جناب بر هر چیزی تواناست بعد از آن عرش را بقدرت خویش بلند کرد و آن را نقل نمود و در بالای آسمانها و زمین قرار داد و

آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و آن جناب بر عرش خود مستولی بود و بر این قادر بود که آسمانها و زمین را در یک چشم بر هم زدن بیافریند و لیکن خدای عز و جل آنها را در شش روز آفرید تا آنچه از آنها می آفریند چیز بچیز از برای فرشتگان ظاهر شود و ایشان بحدوث آنچه خدای تعالی ذکره در بادها احداث میفرماید استدلال کنند و خدا عرش را بجهت حاجتی که با او باشد بسوی آن نیافرید زیرا که آن جناب بی نیاز است از عرش و از همه آنچه آفریده و ببودن بر عرش وصف نمیشود زیرا که او جسم نیست و خدا از صفت آفریدگانش برتری دارد برتری بزرگ و اما قول خدای عز و جل لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا پس بدرستی که آن جناب عز و جل خلق خود را آفرید تا ایشان را بتکلیف طاعت و عبادتش بیازماید نه بر سبیل امتحان و تجربه زیرا که آن جناب پیوسته به هر چیزی دانا بوده و مأمون گفت که یا ابا الحسن اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد

«باب چهل و هشتم» در بیان عرش و صفات آن

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حنان بن سدیر که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از عرش و کرسی فرمود که عرش را صفات بسیاریست که اختلاف دارند و آن را در هر سببی که در قرآن وضع شده صفتی است علیحده پس قول او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ میفرماید که پروردگار و ملک عظیم و قول آن جناب الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی میفرماید که خداوند مهربان بر ملک مشتمل شد و این ملک ملک کیفوفیت و چگونگی است در چیزها بعد از آن عرش در وصول و پیوند از کرسی

منفرد و جدا است زیرا که عرش و کرسی دو درند از بزرگترین درهای غیبها و هر دو غیبت و نهانند و آنها در غیب مقرون و بهم پیوسته اند زیرا که کرسی گاه ظاهر است از غیبی که مطلع تازه ها از آنست و از آنست همه چیزها و عرش درگاه باطنی است که علم کیف و کون و قدر و حد و این و مشیت وصفت و اراده و علم الفاظ و حرکات و ترک و علم و عود و بدء در آن یافت می شود پس آنها در علم دو درند که بهم پیوسته اند زیرا که ملک عرش غیر از ملک کرسی است و علمش از علم کرسی پنهان تر است و از این جهت فرموده است که رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ یعنی صفتش از صفت کرسی بزرگتر است و هر دو در این امر مقرونند عرض کردم که فدای تو گردم پس چرا در فضل همسایه کرسی گردیده فرمود که آن همسایه کرسی گردیده زیرا که کیفوفیت در آنست و در آنست ظاهر از ابواب بدء و انیت آنها و اندازه بستن و گشادن آنها پس عرش و کرسی دو همسایه اند که یکی از آنها صاحب خود را در طرف برداشته و حرف علماء را ممثل و مصور کرده و براستی دعوی آنها استدلال کرده اند زیرا که خدا مخصوص میسازد برحمت خویش هر که را خواهد و اوست توانای ارجمند یا غالب و از جمله اختلاف صفات عرش آنست که خدای تبارک و تعالی فرموده که رَبُّ الْعَرْشِ یعنی پاک و منزه است پروردگار عرش یعنی پروردگار وحدانیت عما یصفون یعنی از آنچه وصف میکنند و در حق او میگویند از آنچه نشاید و نباید و گروهی او را بدستها وصف کردند و گفتند که یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ بآن معنی که گذشت و گروهی او را بپایها وصف کردند و گفتند که پای خود را بر روی سنگ بیت المقدس گذاشت و از آن بسوی آسمان بالا رفت و او را بسرهای انگشتان وصف کردند و گفتند که محمد گفته است که من سردی سرهای انگشتانش را بر دل خود یافتم پس بجهت مثل این صفات فرموده که رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ میفرماید که پاک و منزه است پروردگار مثل اعلی و داستان بلندتر و بالاتر از آنچه آن جناب را بآن تشبیه کردند وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی یعنی خدا را است داستان برتری که چیزی بآن شباهت ندارد و وصف نمیشود و بخیال در نمیآید پس این مثل اعلی است و وصف کرده است آن را که فوائد علم را از جانب خدای تعالی عطاء نشده اند و پروردگار خود را بپست ترین مثلها وصف کرده اند و او

را بمتشابه از خویش تشبیه نموده اند در آنچه بآن جاهلند و از برای همین فرموده که وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا یعنی و آورده تشدید از علم و دانش مگر اندکی پس نه او را مانند است و نه مثل و نه عدیل و او را است نامهای نیکوتری که غیرش بآنها نامیده نمیشود و آنها نامهائی است که خدا آنها را در کتاب خود که قرآن مجید است وصف نموده و فرموده که فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمائِهِ و در قرآن فادعوه با فاء است یعنی پس بخوانید خدا را بآن نامهای نیکو یا نیکوتر و واگذارید کسانی را که میل میکنند در باب نامهای او و از حق میگردند از روی جهل میل میکند شرک می آورد و نمیداند و بخدا کافر می شود و گمان دارد که خوب میکند و از برای همین فرموده که وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ که ترجمه آن در باب اول گذشت و حضرت فرمود که پس ایشان آنانند که بدون علم در نامهایش از حق میل میکنند و آنها را در غیر جایهای خود میگذارند ای حنان بدرستی که خدای تبارک و تعالی امر فرموده که گروهی دوستان و اختیار داران فرا گرفته شوند و ایشان آنانند که خدا فضل را بایشان عطاء فرمود و ایشان را تخصیص داد بچیزی که غیر ایشان را بآن تخصیص نداد پس محمد (ص) را بپیغمبری فرستاد و آن حضرت دلیل بر خدا بود باذن خدای عز و جل تا از دنیا درگذشت و دلیل و هادی بود و بعد از او وصیتش (ع) بر پا شد و دلیل و هادی بود بر آنچه پیغمبر بر آن دلالت فرموده بود و از این امر پروردگار خویش از ظاهر علمش بعد از آن ائمه راشدین (ع) باین امر قیام نمودند

«باب چهل و نهم» در بیان آنکه عرش ارباعا آفریده شده که هر ربعی بنحویست و ارباع جمع ربع بضم راء و باء و سکون آنست یعنی چهار یک

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را

محمد بن حسن صفار از علی بن اسماعیل از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از ابو الطفیل از حضرت باقر از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام که فرمود خدای تعالی عرش را چهار ربع آفرید و پیش از آن چیزی را نیافریده بود مگر سه چیز هوا و قلم و نور بعد از آن عرش را از نورهای مختلف آفرید و از جمله آن نورها نور سبزیست که سبزی از آن سبز شد و نور زردی است که زردی از آن زرد شد و نور سرخی که سرخی از آن سرخ شد و نور سفید و آن نور نورهاست و از آنست روشنی روز بعد از آن آن را هفتاد هزار طبق گردانید و گندگی هر طبقی چون اول عرش است تا پائین تر پائینها و از آن طبقه نیست مگر آنکه بستایش پروردگارش تسبیح میکند و بآوازهای مختلف و زبانی چند که بیکدیگر نمیمانند او را تقدیس مینماید و اگر زبانی از آنها را رخصت دهد و چیزی را بآنچه در زیر آنست بشنواند کوهها و شهرها و حصارها را خراب کند و دریاها را بزمین فرو برد و آنچه را که غیر از آن یا در تحت آنست و هلاک نابود گرداند و عرش را هشت رکن است و بر هر رکنی از آنها آنقدر از فرشتگانند که کسی غیر از خدای عز و جل شماره ایشان را احصاء نمیکند و در شب و روز تسبیح میکنند و سست نمیشوند و اگر چیزی از آنچه در بالای آنست محسوس شود یک چشم برهم زدن بجهت آن بر پا نشود و در میانه آن و احساس یعنی دیدن و یافتن و دانستن جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم است و در پس این مقام ما گفتاری نیست.

«باب پنجاهم» در بیان معنی قول خدای عز و جل وسع کرسیه السموات و الارض

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فرمود که کرسی علم اوست

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد اللّه بن سنان از حضرت صادق (ع) که در شرح قول خدای عز و جل وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فرمود که آسمانها و زمین و آنچه در میانه اینها است در کرسی است و عرش همان علمی است که کسی اندازه آن را اندازه نمیتواند کرد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ربعی از فضیل بن یسار که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فرمود که ای فضیل آسمانها و زمین و هر چیزی در کرسی است حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار «ره» از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از حجال از ثعلبه بن میمون از زراره که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ که آیا آسمانها و زمین کرسی را فرو گرفته اند یا کرسی آسمانها و زمین را فرو گرفته فرمود بلکه کرسی آسمانها و زمین و عرش را فرو گرفته و هر چیزی در کرسی است که کرسی همه را فرو گرفته حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از فضاله از عبد اللّه بن بکیر از زراره که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ که آیا آسمانها و زمین کرسی را فرو گرفته اید یا کرسی آسمانها و زمین را فرو گرفته فرمود که هر چیزی در کرسی است

باب پنجاه و یکم در بیان فطرت خدای عز و جل خلائق را بر توحید

و فطرت بکسر فاءٍ سعفص و سکون طاء حطی آفرینش و إبتدای کار است پدرم رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن

عیسی از محمد بن سنان از علا بن فضیل از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها که ترجمه آن اینست که ملازم شوید آفرینش خدا را که خدا مردم را بر آن آفریده در اول امر و دست از آن بر مدارید حضرت فرمود که فطرت خدا توحید است حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها فرمود یعنی توحید حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از عبد اللّه بن سنان از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها که این فطرت چیست فرمود که آن اسلام است که خدا ایشان را بر آن آفرید در هنگامی که پیمان از ایشان گرفت و بر توحید و یگانگی آن جناب و فرمود که الست بربکم و در این پیمان مؤمن و کافر داخل بودند حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید از ابن فضال از بکیر بن زراره از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها فرمود که ایشان را بر توحید آفرید.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از ابن فضال از ابو جمیله از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها فرمود که ایشان را بر توحید آفرید پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد و عبد اللّه پسران محمد بن عیسی از ابن محبوب از علی بن ریأب از زراره که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها فرمود که همه ایشان را بر توحید آفرید حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن

صفار از علی بن حسان واسطی از حسن بن یونس از عبد الرحمن بن کثیر مولای حضرت باقر از حضرت صادق (ع) در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها فرمود که توحید و اقرار باینکه محمد رسول خدا و علی پادشاه مؤمنانست پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد از پدرش از عبد اللّه بن مغیره از ابن مکان از زراره که گفت بحضرت باقر (ع) عرض کردم که خدا تو را باصلاح آورد قول خدای عز و جل در کتابش که میفرماید فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها چه معنی دارد فرمود که ایشان را بر توحید آفرید در نزد پیمان بر معرفت و شناختن آنکه خدا پروردگار ایشانست عرض کردم که با خدا مکالمه و گفتگو کردند زراره میگوید که حضرت سر خود را بزیر افکند و بعد از آن فرمود که اگر نه این بود نمیدانستند که کی پروردگار ایشان و کی روزی دهنده ایشانست.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ابی الخطاب و یعقوب بن یزید همه از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از زراره از حضرت باقر (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ و از حنیفیت فرمود که آن آفرینشی است که خدا مردم را بر آن آفریده لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ یعنی هیچ تبدیل و تغییری نیست از برای خلق خدا یعنی دین که حق تعالی از برای بندگان خلق فرموده و این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل ندهند دین خود را که از برای ایشان خلق شده و یا معنی آنست که سزاوار نیست که آن را تغییر دهند و هیچ کس نیست که آن را تغییر دهد و محو و نابود گرداند و ترجمه آیه اول اینست که در حالتی که میل کنده باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا نه شرک آورندگان باو و حضرت فرمود که خدا ایشان را بر معرفت آفرید و زراره میگوید که نیز آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی یعنی و یاد کن چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از صلبهای ایشان نسل ایشان را و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستم پروردگار شما گفتند بلی تو

پروردگار مائی و حضرت فرمود که بیرون آورد از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت پس ایشان بیرون آمدند چون مورچگان و خدا خود را بایشان شناسانید و صفت خود را بایشان نمود و اگر این نبود کسی پروردگار خود را نمی شناخت و فرمود که رسول خدا (ع) فرمود که هر فرزندی متولد می شود بر فطرت یعنی بر معرفت باینکه خدای عز و جل آفریننده او است و این معنی قول آن جناب است که وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ یعنی و هر آینه اگر از کافران بپرسی که کی آسمانها و زمین را آفریده البته خواهند گفت که خدا آنها را آفریده حدیث کرد ما را ابو احمد قاسم بن محمد بن احمد سراج همدانی گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم سرندیبی گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عبد الله بن هرون الرشید در حلب که گفت حدیث کرد ما را محمد بن آدم بن ابی ایاس گفت که حدیث کرد ما را پسر ابو ذیب یا ابو ذئب از نافع از پسر عمر که گفت رسول خدا (ص) فرمود که اطفال خود را بر گریستن ایشان مزنید زیرا که گریه ایشان در چهار ماه شهادت باینست که خدائی نیست مگر خدا و چهار ماه صلوات بر پیغبر و آل آن حضرت علیهم السلام و چهار ماه دعاء است از برای پدر مادرش

«باب پنجاه و دویم» بر بیان بداء و بداء بر وزن سلام بمعنی ظاهر شدن چیزیست که بیش از آن پوشیده و پنهان باشد و آن بر خدا روا نیست

چنان که بیاید و لیکن چون در لوح محو و اثبات تغییر در امر و بهم میرسد این تغییر را بداء میگوید و بر خدا روا باشد چه این تغییر در حقیقت بداء نیست بلکه بداء نما است و آنچه در احادیث در باب جواز بداء بر خدا وارد شده مراد از آن قسم دویم است و اما قسم اول در امتناع آن در باب خدا اشکالی نیست زیرا که مستلزم جهل است و جهل بر خدا محالست

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از حجال از ابو اسحق ثعلبه از زراره از یکی از آن دو نفر یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمود خدا پرستیده نشد بچیزی که مانند بداء و تصدیق بجواز وقوع آن باشد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ایوب بن نوح از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل تعظیم نشد بچیزی که مثل بداء باشد حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از این ابی عمیر از هشام بن سالم از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل هیچ پیغمبری را بپیغمبری مبعوث نگردانید تا آنکه در باب سه خصلت از او عهد و پیمان میگرفت یکی اقرار ببندگی و دیگر خلع انداد که بیگانگی آن جناب قائل باشد و همتایان و و شریکان از برایش قرار ندهد و از آنها دست بردارد بوضعی که هرگز رو بایشان نرود سیم آنکه اعتراف کند که خدا هر چه را که خواهد پیش اندازد و هر چه را که خواهد بتاخیر افکند و بهمین اسناد از هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر ایشان از حضرت صادق (ع) در این آیه که یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ مرویست که گفت حضرت فرمود که آیا خدا محو میکند مگر آنچه را که بوده و آیا اثبات فرموده مگر آنچه را که نبوده حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از مرازم بن حکیم که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود هرگز هیچ پیغمبری بمنصب پیغمبری نمیرسید تا آنکه از برای خدای عز و جل به پنج خصلت اقرار مینمود یعنی ببداء و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت شنیدم از حضرت امام رضا (ع) که میفرمود هرگز خدا هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر بتحریم شراب و بآن که از برایش به بداء اقرار کند حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث

کرد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از مالک جهنی که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود اگر مردم بدانند که در قول ببداء و اعتقاد داشتن بجواز آن چه قدر از ثواب است از سخن گفتن در آن سستی نورزند و بهمین اسناد از یونس از منصور بن حازم مرویست که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم که آیا می شود که امروز چیزی موجود شود که دیروز در علم خدا نبوده باشد حضرت فرمود نه هر که این سخن را بگوید خدا او را خوار و رسوا گرداند عرض کردم مرا خبر ده که آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت همه در علم خدا باشد فرمود بلی چنین است و چنین بود پیش از آنکه خلائق را بیافریند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد که گفت از حضرت امام علی نقی (ع) سؤال شد که علم خدا چگونه است با چگونه دانست فرمود که دانست و خواست و اراده نمود و تقدیر کرد و اندازه فرمود که طول و عرض و عمق و باقی مشخصات آن مقدار را معین گردانید و حکم فرمود بوجود و اظهار نمود که آن را نافذ و جاری ساخت پس امضاء فرمود آنچه را که حکم فرموده بوجود و اظهار نمود که آن را نافذ و جاری ساخت پس امضاء فرمود آنچه را که حکم فرمود بوجود و اظهار نمود که آن را تقدیر کرده بود و تقدیر نمود آنچه را که اراده نموده بود پس بعلم آن جناب مشیت و خواست تحقق یافت و بمشیتش اراده بهم رسیده و باراده اش تقدیر موجود شد و بتقدیر وی قضاء حادث گردید و بقضائی که فرمود امضاء بعمل آمد پس علم بر مشیت پیش دارد و مشیت دویم آن و سیم اراده است و تقدیر واقع می شود بر آن قضاء که با امضاء باشد پس خدای تبارک و تعالی را بداء است در آنچه دانسته و هر وقت که خواسته باشد و در آنچه اراده فرموده بجهت تقدیر فرمودن چیزها پس چون قضائی که با امضاء است واقع شود بدائی بعد از آن نباشد پس علم تعلق بعلوم میگردد پیش از بودنش و مشیت تعلق دارد بآنچه ایجاد آن را خواسته پس از وجود آن در خارج و اراده متعلق است بمراد پیش از قیام و برپاشدنش در آن و تقدیر کردن این معلومات پیش از آنست که بعضی از آنها از بعضی جدا شود و پاره از آنها بپاره پیوند شود و بچسبد در خارج

و در وقتی از اوقات و قضائی که با امضاء باشد محکم و درهم بافته است که تغییر و تبدیل در آن نمیشود از هر چه باشد از مفعولات و معلولات محکمه که بعمل آمده باشد و صاحبان اجسام باشند که بحواس درک میشوند از صاحبان رنگ و بو و وزن وکیل و آنچه بجنبد بر روی زمین و درنوردد از آدمیان و جنیان و مرغان و درندگان و غیر آن از آنچه بحواس دریافته می شود که از برای خدای تبارک و تعالی در هر یک از آن بداء جایز است از آنچه در خارج وجود ندارد پس هر گاه عین مفهومی که دریافته می شود در خارج واقع شود بدائی نیست و خدا میکند آنچه را که خواسته باشد از بداء و امضاء و خدا بعلم چیزها را دانسته پیش از بودن آنها و بمشیت صفات و حدود و کیفیت ایجاد آنها را پیش از آشکار کردن آنها شناخته که بآن وضعی که خواسته قرار داده فرموده و باراده آنها را در رنگها و صفات و حدودی که دارند تمیز داده و بعضی را از بعضی ممتاز و جدا ساخته و بتقدیر روزیهای آنها را معین و مقدر فرموده و اول و آخر آنها را بحسب زمان شناخته و بقضاء مکانهای ایشان را از برای مردمان ظاهر گردانیده و ایشان را بر آنها دلالت فرموده و بامضاء علتهای آنها را از علت مادی و فاعلی و صوری شرح و بیان نموده و امر آنها را ظاهر و هویدا کرده و این ایجاد بترتیب امور ششگانه تقدیر و اندازه ایست که خداوند غالب بر همه چیز و دانا بهمه آنها مقدر فرموده «مترجم گوید» که مؤلف گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که بداء چنان نیست که جهال مردمان گمان میکنند که آن پیش ما نیست و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ و لیکن بر ما واجب است که اقرار و اعتراف کنیم از برای خدای عز و جل باینکه بداء از برایش جایز است و معنیش اینست که او را میرسد که بچیزی ابتداء و آغاز کند و پیش از چیزی آن را بیافریند و بعد از آن آن چیز را معدوم و نابود سازد و بآفریدن غیر آغاز کند یا بامری امر فرماید و بعد از آن از مثل آن نهی فرماید یا از چیزی نهی فرماید و بعد از آن بمثل آنچه از آن نهی فرموده امر فرماید و این مثل نسخ شریعتها و تحویل گردانیدن قبله و عده زنی که شوهرش پیش از او مرده باشد و خدا

بندگان خود را در وقتی از اوقات بامری امر نمیفرماید مگر و حال آنکه آن جناب میداند که صلاح از برای ایشان در آن وقت در اینست که ایشان را بآن امر فرماید و میداند که در وقت دیگر صلاح از برای ایشان در اینست که ایشان را نهی فرماید از مثل آنچه ایشان را بآن امر فرموده بود و چون آن وقت موجود شود ایشان را امر فرماید بآنچه ایشان را باصلاح آورد پس هر که از برای خدای عز و جل اقرار کند باینکه او را میرسد که آنچه خواهد بکند و آنچه خواهد بتأخیر افکند و در جای آن بیافریند و آنچه خواهد پیش اندازد و آنچه خواهد بتأخیر اندازد و امر کند بآنچه خواهد بهر وضع که خواهد بحقیقت که ببداء اقرار کرده و خدای عز و جل بچیزی تعظیم نشده که بهتر باشد از از اقرار باینکه خلق و امر و تقدیم و تاخیر و اثبات و آنچه نبوده و محو آنچه بوده از برای اوست و بداء رد بر یهود است زیرا که ایشان گفته اند که خدا از کار فارغ شده و ما گفتیم که خدا هر روزی در کاریست چه زنده میکند و میمیراند و روزی میدهد و آنچه خواهد میکند و بداء ناشی از پشیمانی نیست و جز این نیست که آن از ظهور امریست عرب میگوید که بد الی شخص فی طریقی یعنی در این راه شخصی از برایم ظاهر و هویدا شد و خدای عز و جل فرموده که وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ما لَمْ یَکُونُوا یَحْتَسِبُونَ یعنی و ظاهر شد از برای ایشان از خدا آنچه چنان نبودند که بپندارند و گمان داشته باشند و در هر زمان که از برای خدای تعالی ذکره از بنده صله در باب رحم خویش ظاهر شود در عمرش زیاد کند و در هر زمان که از برایش از بنده آمدن زنا و جماع حرام کردن ظاهر شود قدری از روزیش را کم کند و در هر زمان که از همان بنده عفت ورزیدن از زنا از برایش ظاهر شود در روزی و عمرش بیفزاید و از این قبیل است قول حضرت صادق (ع) که

ما بد الله بداء کما بدا فی ابنی اسماعیل

یعنی ظاهر نشد از برای خدا امری چنان که در باب اسماعیل پسر من ظاهر شد در هنگامی که او را پیش از وفات من هلاک کرد تا آنکه بهمین دانسته شود که او بعد از من امام نیست و از طریق ابو الحسن اسدی در این باب چیزی غریبی از برایم روایت شده و آن اینست که

روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود که از برای خدا بدائی نشد چنان که در باب اسماعیل از برایش بداء شد در هنگامی که پدرش را بسر بریدنش فرمان داد بعد از آن او را بذبح عظیمی که مراد از آن در ظاهر گوسفند بهشت است باز خرید و فدا فرستاد و در این حدیث بنا بر هر دو وجه در نزد من نظر است مگر آنکه من آن را بجهت لفظ بداء ایراد نمودم و الله الموفق للصواب

و لیکن در میان این دو فرقی هست چه ممکن است که مشیت باشد و اراده نباشد چنان که در باب روزه داری که پرهیزکار باشد و در روز ماه مبارک رمضان مثلا گرسنه و تشنه باشد ظاهر می شود زیرا که طعام و شراب میخواهد و اراده ندارد پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از محمد ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود مشیت خدا محدث است یعنی تازه بهم رسیده است حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از جعفر بن محمد بن عبید اللّه از عبد اللّه بن میمون فلاح از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که فرمود بعلی (ع) عرض شد که مردی در بات مشیت خدا سخن میگوید فرمود که او را از برای من بخوان حضرت فرمود که آن مرد از برایش خوانده شد علی (ع) فرمود که ای بنده خدا خدا تو را از برای آنچه خود خواسته آفرید یا از برای آنچه تو میخواهی آن مرد عرض کرد که از برای آنچه خود خواسته حضرت فرمود که تو را بیمار میکند هر وقت که خود خواسته باشد یا هر وقت که تو خواسته باشی عرض کرد که هر وقت که خود خواسته باشد فرمود که تو را شفاء

میدهد در هر وقت که خود خواهد یا هر وقت که تو خواهی عرض کرد که هر وقت که خود میخواهد فرمود که تو را داخل میکند در هر جا که خود خواهد یا در هر جایی که تو خواهی حضرت فرمود که پس علی (ع) فرمود که اگر غیر از این را میگفتی آنچه را که چشمهایت در آنست میزدم یعنی سرت را بر میداشتم.

و بهمین اسناد گفت که مردی از پیروان بنی امیه بر حضرت صادق یا باقر علیهما السلام داخل شد و ما بر آن حضرت ترسیدیم و بخدمتش عرض کردیم که کاش پنهان میشدی و ما میگفتیم که او در اینجا نیست فرمود بلی او را رخصت دهید زیرا که رسول خدا (ص) فرموده که خدای عز و جل در نزد زبان هر گوینده و در نزد دست هر گشاینده ایست پس این گوینده نمیتواند که چیزی بگوید مگر آنچه خدا خواهد و این گشاینده نمیتواند که دستش را بگشاید مگر بآنچه خدا خواهد پس آن مرد بر حضرت داخل شد و او را از چیزی چند که بآنها تصدیق کرده بود سؤال نمود و رفت.

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن فضال از پدرش از مروان بن مسلم از ثابت بن ابی صفیه از سعد خفاف از اصبغ بن نباته گفت که امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدای عز و جل بسوی داود (ع) وحی نمود که ای داود تو چیزی میخواهی و و من چیزی میخواهم و نمیباشد مگر آنچه من میخواهم پس اگر تسلیم شوی از برای آنچه من خواسته باشم آنچه خواهی بتو عطاء کنم و اگر تسلیم نشوی از برای آنچه من خواسته باشم تو را در تعب و رنج افکنم در آنچه میخواهی بعد از آن نباشد مگر آنچه من میخواهم حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسن بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن جعفر جعفری که گفت امام رضا (ع) فرمود که مشیت و اراده از صفات افعال است پس هر که گمان کند که خدا پیوسته مرید و شائی یعنی خواهنده بوده موحد نیست که بیگانگی خدا قائل باشد پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی

از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که اصحاب ما اختلاف کرده اند بعضی از ایشان بجبر قائلند و بعضی از ایشان قائلند باستطاعت که مراد از آن تفویض است حضرت بمن فرمود که بنویس که خدای تبارک و تعالی فرموده ای فرزند آدم بخواست من چنین شدی که میخواهی از برای خود آنچه را که میخواهی و بقوت من واجبات مرا بسوی من اداء کردی و آنها را بجا آوردی و به نعمت من بر نافرمانیم توانا شدی من تو را شنوا و بینا گردانیدم ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ یعنی آنچه بتو رسد از نیکی پس از جانب خدا است او آنچه بتو رسد از بدی پس از نفس تو است و این بسبب آنست که من بنیکیهای تو از تو سزاوار ترم و تو ببدیها و گناهانت از من سزاوارتری و این بجهت آنست که من پرسیده نمیشوم از آنچه میکنم یعنی بندگان نمیتوانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی چه هر چه کنم عین حکمت و مصلحت است و ایشان پرسیده شوند از آنچه میکنند بحقیقت که هر خوبی را که خواسته باشی از برایت در رشته کشیدم و بهم پیوند نمودم و این فقره از کلام امام رضا (ع) است که باحمد بن محمد بن ابی نصر فرمود و از تتمه حدیث قدسی نیست پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر عرزمی از حضرت صادق (ع) که فرمود علی (ع) را غلامی بود که نامش قنبر بود و قنبر علی (ع) را دوست میداشت دوستی سختی و چون علی (ع) بیرون میرفت قنبر شمشیر بر میداشت و از پی آن حضرت بیرون می آمد پس در شبی از شبها حضرت او را دید و فرمود که ای قنبر تو را چه می شود و چه کار داری که بیرون آمده عرض کرد آمده ام که در پشت سرت راه روم زیرا که مردم چنانند که تو ایشان را می بینی یا امیر المؤمنین پس بر تو ترسیدم که مبادا تو را آسیبی برسانند فرمود رحمت بر تو باد آیا مرا از اهل آسمان حراست و نگاه بانی میکنی یا از اهل زمین قنبر عرض کرد نه بلکه میخواهم تو را از اهل زمین حراست کنم فرمود که اهل زمین نمیتوانند که بمن ضرری برسانند مگر باذن خدای عز و جل که از آسمان آمده باشد پس برگرد و قنبر برگشت.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از موسی بن عمران از بن سنان از ابو سعید قماط که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که خدا مشیت یعنی خواست خود را پیش از چیزها آفرید بعد از آن چیزها را بوساطت مشیت آفرید چنان که مذکور شد و بامیر محمد باقر داماد رحمه اللّه نسبت داده اند که او گمان کرده است که مراد از مشیت مشیت بندگان و از چیزها کردار ایشانست و این معنی دور است چنان که بر ناقل خبیر مستور نیست اگر چه خالی از حسنی نباشد.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از درست بن ابی منصور از فضیل بن یسار که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدا خواست و اراده فرموده و لیکن دوست نداشته و نه پسندیده و بیانش اینست که خواسته که در ملکش چیزی نباشد مگر بعلم و باینکه آنچه نمیداند نباشد و آنچه نمیداند آنست که نباشد چون شریک و فرزند و زن از برای آن جناب و مثل این را اراده فرموده و دوست نداشته که در باب او گفته شود که خدا یکی از سه خدا است چنان که طایفه نسطوریه از نصاری میگویند و عیسی و مریم و مادرش را نیز خدا میدانند و کفر را از برای بندگانش نپسندیده.

حدیث کرد ما را أبو الحسن علی بن احمد اصبهانی اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو منصور محمد بن قاسم بن عبد الرحمن عتکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اشرس گفت که حدیث کردند ما را بشر بن حکم و ابراهیم بن نصر سوریانی گفتند که حدیث کرد ما را عبد الملک بن هرون بن عنتره گفت که حدیث کرد ما را غیاث بن مجیب از حسن بصری از عبد اللّه بن عمر از پیغمبر (ص) که فرمود علم سبقت گرفت و قلم خشک شد و قضاء تمام شد بتحقیق کتاب و تصدیق رسالت و باینکه سعادت از خدا و شقاوت از خدای عز و جل است و عبد اللّه پسر عمر گفت که رسول خدا (ص) حدیثش را از خدای عز و جل روایت میکرد و فرمود که خدای عز و جل فرمود که ای پسر آدم بخواست من چنان شده که میخواهی از برای

خود آنچه را که میخواهی و باراده من چنان شده که اراده میکنی از برای خود آنچه را که اراده میکنی و بفضل نعمت من بر تو بر نافرمانی که من توانا شدی و بنگاه داری و عفو و عافیت من و اجابت مرا بمن رسانیدی پس من بخوبیهای تو از تو سزاوارترم و تو بگناهت از من سزاوارتری پس خوبی از من بسوی تو بآنچه عطاء کرده ام بطور آغاز است و بدی از من بسوی تو بآنچه جنایت کرده جزا است و به بدگمانیت بمن از رحمت من نومید شدی پس مرا است حمد و حجت بر تو بیان و مرا بواسطه نافرمانی بر تو راه و تسلط است و تو را در نزد من بنیکی کردن جزاء و خصلت نیکوتر است و من ترسانیدن تو را وانگذاشتم و تو را در نزد فریفتگی و غفلت نگرفتم و تو را تکلیف نکردم بچیزی که بالاتر از طاقت و توانائی تو باشد و بر تو بار نکردم از امانت مگر آنچه را که بر آن قدرت داشته باشی و از تو رضا شدم از برای خویش آنچه را که تو بآن از برای خویش از من رضا شدی و هرگز تو را عذاب نکنم مگر بآنچه کرده و در بعضی از نسخ چنین است که عبد الملک گفت که هرگز تو را عذاب نکنم مگر بآنچه کرده حدیث کرد ما را تمیم بن عبد اللّه بن تمیم قرشی گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از أبو الصلت عبد السلام بن صالح هروی که گفت مأمون روزی از حضرت علی بن موسی الرضاء علیهما السلام سؤال نمود و بآن حضرت عرض کرد که یا ابن رسول اللّه چیست معنی قول خدای عز و جل وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی و اگر خواستی پروردگار تو هر آینه ایمان می آوردند هر که در زمین است همه ایشان باتفاق آیا پس تو اکراه میکنی مردمان را تا باشند که گرویدگان یعنی تو نمیتوانی که مردمان را بر ایمان بداری چه این در تحت قدرت تو نیست و خدا که بر این قدرت دارد نیز باکراه و اجبار ایشان را بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت و تکلیف است و نباشد و نشاید هیچ تنی را آنکه ایمان آورد مگر باذن خدا که مراد از آن توفیق و لطف است یعنی تمکین و نصب ادله عقلیه و نقلیه و گویند که اذن بمعنی علم است یعنی هیچ کس ایمان نیاورد مگر آنکه علم الهی تعلق بآن گرفته

و در ازل دانسته که او باختیار خود ایمان آورد پس حضرت امام رضا (ع) فرمود که حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که مسلمانان برسول خدا (ص) عرض کردند که یا رسول اللّه اگر اکراه میکردی کسی را که بر او قدرت داری از مردمان بر دین اسلام هر آینه شماره ما بسیار شدی و ما بر دشمنان خویش قوت بهم میرسانیدیم رسول خدا (ص) فرمود که من چنان نیستم که خدا را ملاقات کنم با بدعت و تازه که در آن چیزی را بسوی من احداث نفرموده باشد وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ یعنی و نیستم من از جمله تکلف کنندگان که رنج این مطلب را بکشم و بی فرموده خدا این کار را بخود گیرم پس خدای تبارک وتعالی این را فرو فرستاد که یا محمد وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً یعنی اگر میخواست بر وجه بیچارگی و اضطرار در دنیا چنان که در نزد معاینه و دیدن عذاب در آخرت ایمان می آورند و اگر با ایشان چنین میکردم و این را بعمل می آوردم از من ثواب و مدحی را استحقاق نداشتند و لیکن من از ایشان این را اراده دارم که ایمان بیاورند در حالی که مختار باشند و مضطر نباشند تا آنکه نزدیکی و نوازش و دوام خلود در بهشت جاوید را از من استحقاق داشته باشند أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ و اما قول آن جناب عز و جل وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ پس آن بر وجه تحریم ایمان بر آن نفس نیست و لیکن بنا بر این معنی است که هیچ نفسی چنان نیست که ایمان آورد مگر باذن خدا و اذنش امر کردن او است آن نفس را بایمان مادامی که مکلف و عبادت کننده باشد و بیچاره گردانیدن او است آن را بسوی ایمان در نزد زوال تکلیف و تبعد از آن مأمون گفت که اندوه را از من بردی یا أبا الحسن خدا اندوه را از تو ببرد.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از درست از فضیل بن یسار که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدا خواسته که من توانا باشم آنچه

را که نخواسته که من کننده آن باشم و گفت که از آن حضرت شنیدم که میفرمود گاهست که خدا خواسته و اراده فرموده و دوست نداشته و نپسندیده خواسته که در ملکش چیزی نباشد مگر بعلم او و مثل این را اراده فرموده و دوست نداشته که از برایش گفته شود که یکی از سه تا است و کفر را از برای بندگانش نپسندیده.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از علی بن حسان از اسماعیل بن ابی زیاد اشعری گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از علی بن حسن از اسماعیل بن ابی زیاد شعیری از ثور بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل که گفت رسول خدا (ص) فرمود که علم سبقت گرفت و قلم خشک شد و قدر گذشت بتحقیق کتاب و تصدیق رسولان و بسعادت از خدای عز و جل از برای کسی که ایمان آورده و پرهیز کرده و بشقاوت از برای کسی که دروغ گفته و کافر شده و بولایت خدا از برای مؤمنان که ایشان را دوست میدارد و بیزاریش از مشرکان بعد از آن رسول خدا (ص) فرمود که من حدیثم را از خدا روایت میکنم بدرستی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای پسر آدم بخواست من چنان شده که میخواهی از برای خویش آنچه را که میخواهی و باراده من چنان شده که اراده میکنی از برای خود آنچه را که اراده میکنی و بفضل نعمت من بر تو بر نافرمانیم توانا شدی و بنگاه داری و یاری و عافیت من واجبات مرا بمن رسانیدی پس من بخوبیهای تو از تو سزاوارترم و تو بگناهت از من سزاوارتری پس خوبی از من بسوی تو بآنچه دلاء کرده ام بداء است و بدی از من بسوی تو بآنچه جنایت کرده جزاء است و بنیکی کردن من با تو بر فرمان برداری من توانا شدی و ببدگمانیت بمن از رحمت من نومید شدی پس مرا است حمد و حجت بر تو ببیان و مرا بنافرمانی بر تو راه و تسلط است و تو را در نزد من بنیکی کردن جزاء خیر و سزای خوبست و من ترسانیدن تو را وانگذاشتم و تو را در نزد فریفتگی و غفلت نگرفتم و بالاتر از طاقت تو را تکلیف نکردم و باز نکردم بر تو از امانت مگر آنچه را که بآن بر نفس خود اقرار کردی و از برای خود از تو پسندیدم آنچه را که تو از برای خود از من پسندیدی

ص: 387

«باب پنجاه و چهارم» در بیان استطاعت که بمعنی توانائی است و بیان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در باره ایشان باعتماد اختلاف معنی

و مراد از آن چه گاهی استعمال می شود و مقصود از آن توانائی بر فعل و ترک است بطور استقلال که مرادف تفویض است و گاهی استعمال می شود و مراد از آن توانائی است اما نه بطور استقلال و آن مقابل جبر است و اول در حق ایشان منتفی دو دویم ثابت است.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از ابو عبد اللَّه برقی که گفت حدیث کرد ما را ابو شعیب صالح بن خالد محاملی از ابو سلیمان جمال از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از چیزی از استطاعت فرمود که استطاعت نه از کلام منست و نه از کلام پدران من «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که حضرت باین کلام این را قصد دارد که از کلام من و از کلام پدران من این نیست که در باب خدای عز و جل بگوئیم که مستطیع و توانا است چنان که کسانی که در زمان عیسی (ع) بودند گفتند که هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ یعنی آیا پروردگارت میتواند که خوانی را از آسمان بر ما فرو فرستد و در کلامش بحثی است که از شرح عنوان ظاهر می شود.

حدیث کرد ما را عبد اللَّه محمد بن عبد الوهاب در نیشابور گفت که حدیث کرد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن ابی الحسین قریظی از سهل بن ابی محمد مصیصی از حضرت

ابو عبد اللَّه جعفر بن محمد (ع) که فرمود بنده فاعل و متحرک نمیباشد مگر آنکه استطاعت با او از خدای عز و جل است و جز این نیست که تکلیف از خدای تبارک و تعالی بعد از استطاعت واقع شده و چنان نباشد که فعل را تکلیف کند مگر توانا را یابنده مکلف بفعل نباشد مگر در حالی که توانا باشد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از عبید بن زراره که گفت حدیث کرد مرا حمزه بن حمران گفت که حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از استطاعت و آن حضرت مرا جواب بفرمود بعد از آن در نوبت دیگر بر آن حضرت داخل شدم و عرض کردم که خدا تو را باصلاح آورد بدرستی که در دلم از استطاعت چیزی واقع شده که آن را از دلم بیرون نمیکند مگر چیزی که آن را از تو بشنوم حضرت فرمود که آنچه در دل تو است تو را ضرر نمیرساند عرض کردم که خدا تو را باصلاح آورد من میگویم که خدای تبارک و تعالی بندگان را تکلیف نفرموده مگر آنچه استطاعت دارند و مگر آنچه طاقت دارند چه ایشان چیزی از آن را نمیکنند مگر باراده و خواست و قضاء و قدر خدا حضرت فرمود که این دین خدا است که من و پدرانم بر آنیم یا مثل این را فرمود «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که خواست خدا و اراده اش در طاعات امر بآنها و رضا است و در معاصی نهی از آنها و منع از آنها است بزجر و ترسانیدن حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از محمد بن یحیی صیرفی از صباح حذاء از حضرت باقر (ع) که گفت زراره از آن حضرت سؤال نمود و من حاضر بودم و عرض کرد که مرا خبر ده که آنچه خدا در کتاب خویش بر ما واجب گردانیده و ما را از آن نهی فرموده ما را توانایان از برای آنچه بر ما واجب گردانیده و توانایان از برای ترک آنچه ما را از آن نهی فرموده قرار داده فرمود آری.

حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از عبد اللّه بن بکیر از حمزه بن حمران که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که ما را سخنی است که بآن تکلم میکنیم فرمود که آن را بیاور عرض کردم که میگوئیم که خدای عز و جل امر فرموده و نهی نموده و اجلها و مدتها را نوشته و همچنین اثرها را از برای هر نفسی بآنچه از برایش تقدیر فرموده و اراده نموده و در ایشان از استطاعت از برای طاعتش چیزی را قرار داده که بواسطه آن بجا آورند آنچه را که ایشان را بآن امر فرمود و آنچه را که ایشان را از آن نهی نموده پس هر گاه این را ترک کنند و بسوی غیر از این روند محجوج و مغلوب باشند بآنچه در ایشان قرار داده از استطاعت و قوت از برای طاعتش حضرت فرمود که این حق و راست و درست است هر گاه از این در نگذری بسوی غیر این حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را سعد بن عبد اللّه و عبد اللّه بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابو جمیله از مفضل بن صالح از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که فرمود بندگان مأمور نشده اند مگر بچیزی که کمتر از توانائی ایشانست و هر چیزی که مردم بگرفتن آن مأمور شده اند آن را توانائی دارند و آنچه توانائی آن را ندارند از ایشان موضوع است که خدا آن را از ایشان برداشته و لیکن مردم هیچ خوبی در ایشان نیست.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط که گفت أبو الحسن حضرت امام رضا (ع) را از استطاعت سؤال کردم فرمود که بنده بعد از چهار خصلت استطاعت بهم میرساند یکی آنکه گشاده راه باشد که خالی باشد از آنچه او را منع کند دویم آنکه تن درست باشد که بیمار نباشد سیم آنکه جوارح و اعضایش سالم باشند و معیوب نباشند چهارم آنکه او را سببی باشد که از جانب خدای عز و جل وارد شده باشد که استطاعت موقوف بر آن باشد راوی

میگوید که عرض کردم فدای تو گردم این خصلت را از برایم تفسیر و بیان فرما فرمود آنست که بنده گشاده راه و تندرست و سلیم الاعضاء میباشد و میخواهد که زنا کند و زنی را نمییابد که با او زنا کند بعد از آن زن را میابد که با او زنا تواند کرد پس یا آنست که خدا او را نگاه میدارد و از زنا امتناع میکند چنان که یوسف امتناع فرمود یا او را در میان او و اراده اش رها میکند و وامیگذارد پس زنا میکند و زناکننده نامیده می شود و خدا باکراه و جبر اطاعت نشده و بغلبه نافرمانی نشده یا چنین کسی خدا را باکراه اطاعت نکرده چه او نفس خود را با همه اسباب نگاه داشته و آن جناب را بغلبه بر او نافرمانی نکرده چه غلبه در صورت اراده نداشتن گناهست باراده حتمی.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از اسماعیل بن جابر از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل خلق را آفرید و دانست آنچه را که ایشان بسوی آن باز میگردند و ایشان را امر فرمود و نهی نمود پس آنچه ایشان را بآن امر فرموده از هر چه باشد بحقیقت که راه بسوی گرفتن و عمل کردن بآن را از برای ایشان قرار داده و آنچه ایشان را از آن نهی نموده راه بسوی ترک آن را از برای ایشان قرار داده و عمل کنندگان بآن و ترک کنندگان نباشند مگر باذن خدای عز و جل یعنی بعلم آن جناب.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن «رضی» گفت حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از حمزه بن محمد طیار که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ فرمود سالمون یعنی مستطیعون که عمل کردن بآن چه بآن امر شده اند و ترک کردن چیزی را که از آن نهی شده اند و توانائی دارند و باین امتحان شده اند بعد از آن فرمود که چیزی نیست از آنچه بآن امر شده اند و از آن نهی شده اند مگر آنکه در آن از خدای عز و جل آزمایش و قضائیست.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفتند که حدیث

کردند ما را سعد بن عبد اللَّه و عبد اللَّه بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علاء بن زرین از محمد بن مسلم که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا یعنی و خدا را است بر مردمان حج کردن خانه کعبه کسی که توانائی دارد بسوی آن راهی را حضرت فرمود که او را چیزی میباشد که بآن حج کند عرض کردم پس کسی که حج بر او عرضه شود و شرم کند فرمود که او از جمله کسانی است که استطاعت و توانائی دارند حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود هر که حج بر او عرضه شود و اگر چه بر الاغ گوش بریده بریده دم باشد و اباء و امتناع کند چنین کسی از جمله آنها است که حج را استطاعت دارند.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن جناح از عوف بن عبد اللَّه ازدی از عمویش که گفت حضرت صادق (ع) را از استطاعت سؤال کردم فرمود که کرده اند عرض کردم آری گمان کرده اند که استطاعت نمیباشد مگر در نزد فعل و اراده در حال فعل نه پیش از آن فرمود که این گروه شرک آورده اند.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از آنکه او را روایت کرده از اصحاب ما از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود بنده فاعل و کننده نمیباشد مگر و حال آنکه او استطاعت دارد و گاهست که مستطیعی باشد که فاعل نیست و هرگز فاعل نباشد تا آنکه استطاعت با او باشد.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) در قول خدای

عز و جل وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا که باین چه قصد دارد فرمود که هر که در بدنش صحیح باشد و در راهش رها و او را توشه و حیوانی باشد که بر آن سوار شود.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از عبد اللَّه بن حجال اسدی از ثعلبه بن میمون از عبد الاعلی بن اعین از حضرت صادق (ع) که در این آیه لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَ لكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ فرمود که ایشان چنان بودند که میتوانستند که بیرون روند و در علم خدا چنان بود که اگر آنچه پیغمبر منافقان را بآن دعوت میفرمود متاع نزدیک و سفر میانه بابی میبود هر آینه میکردند و ترجمه آیه اینست که اگر آنچه ایشان را بآن دعوت میکنی مال بی ثبات دنیای نزدیک بفراگرفتن بدون مشقت و سفری که میانه است یعنی آسان و نزدیک نه دور و با مشقت هر آینه پیروی میکردند تو را بطمع مال و لیکن دور شد بر ایشان مسافتی که بمشقت و زحمت قطع آن باید کرد و زود باشد که سوگند خوردند بخدا که اگر میتوانستیم هر آینه بیرون می آمدیم با شما و در مرافقت و موافقت جهد و کوشش مینمودیم هلاک میکنند نفسهای خود را باین سوگند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب میسازند و خدا میداند که ایشان دروغ گویانند در اینکه میگویند چه استطاعت بیرون رفتن را دارند.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از علی بن عبد اللَّه از ابو محمد برقی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ فرمود که خدای عز و جل ایشان را در قول خویش دروغگو یافت که لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ و حال آنکه چنان بودند که بیرون رفتن را توانائی داشتند.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن عبد الله از محمد بن ابی عمیر از ابو الحسن حذاء از معلی بن خنیس که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که خدای عز و جل بقول خویش وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ چه قصد دارد فرمود یعنی ایشان توانائی داشتند حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد الحمید و محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر از بعضی از اصحاب ما از حضرت صادق (ع) که فرمود بنده فاعل و متحرک نمیباشد مگر آنکه استطاعت با او است از خدای عز و جل و جز این نیست که تکلیف از خدای عز- و جل بعد از استطاعت واقع شده پس بنده فعل را مکلف نباشد مگر در حالی که توانا باشد.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا بندگان را بکلفت و زحمت فعلی تکلیف نفرموده و ایشان را از چیزی نهی ننموده تا آنکه استطاعت را از برای ایشان قرار داده بعد از آن ایشان را امر فرموده و ایشان را نهی نموده پس بنده فراگیرنده و واگذارنده نباشد مگر باستطاعت متقدم که پیش از امر و نهی و پیش از فراگرفتن و واگذاشتن و پیش از گرفتن و گستردنست.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد که گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود هیچ گرفتن و گستردنی از بنده نباشد مگر باستطاعتی که گرفتن و گستردن را پیشی گرفته حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از محمد بن حسین از ابو سعید محاملی و صفوان بن یحیی از عبد اللّه بن مسکان از ابو بصیر از حضرت

صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که سخن میفرمود و در نزد آن حضرت گروهی بودند که در کارها و حرکتها مباحثه و گفتگو میکردند پس فرمود که استطاعت پیش از فعل است و خدای عز و جل بهیچ گرفتن و گستردنی امر نفرموده مگر آنکه بنده آن را استطاعت دارد.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از مروک بن عبید از عمرو که مردیست از اصحاب ما از آنکه از حضرت صادق (ع) سؤال کرد و بآن حضرت عرض نمود که مرا خاندانی قدری مذهبند که میگویند میتوانیم که فلان کار بکنیم و میتوانیم که نکنیم راوی میگوید که حضرت صادق (ع) فرمود باو بگو که میتوانی که آنچه را ناخوش داری بیاد نیاوری و آنچه را که دوست میداری فراموش نکنی پس اگر بگوید نه قول خود را ترک کرده و اگر بگوید آری هرگز با او سخن مگو چه بحقیقت که پروردگاری و خدائی را ادعاء نموده.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را ابو الخیر صالح بن ابی حماد گفت که حدیث کرد مرا ابو خالد سجستانی از علی بن یقطین از حضرت کاظم (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) در کوفه بجماعتی گذشت و ایشان در قدر گفتگو میکردند پس بسخن گوی ایشان فرمود که آیا بخدا میتوانی یا با خدا یا بدون خدا میتوانی و آن مرد ندانست که آن حضرت را چه جواب گوید امیر المؤمنین (ع) فرمود اگر گمان کنی که تو بخدا میتوانی از آن کار چیزی بسوی تو نیست و اختیار آن را نداری و اگر بپنداری که تو با خدا می توانی بحقیقت که پنداشته که تو با آن جناب در پادشاهیش شرکت داری و اگر بپنداری که تو بدون خدا میتوانی بحقیقت که پروردگاری را ادعا کرده غیر از خدای عز و جل آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین نه بلکه بخدا میتوانم فرمود بدان و آگاه باش که اگر غیر از این را میگفتی گردنت را میزدم.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از حریز بن عبد اللَّه از حضرت

صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که از امت من نه چیز برداشته شده خطاء که بی اختیار و بغفلت از کسی صادر شود و فراموشی و چیزی که بر آن اکراه و جبر شده باشند و آنچه طاقت و توانائی ندارند و آنچه نمیدانند و آنچه بسوی آن مضطر و و ناچار شده باشند و حسد و طیره بکسر طاء و فتح یاء حطی بر وزن خیره یعنی تأثر نفس بفال بد و تفکر در وسوسه در خلق مادام که بلب نطق نشده باشد و مراد وسوسه های شیطان باشد که بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بایشان بردن حادث می شود بجهت آنچه مشاهده می شود از احوال و اقوال بنا بر یک احتمال و احتمال غیر از این نیز دارد حدیث کرد ما را تمیم بن عبد اللّه بن تمیم بن قرشی در فرغانه گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت مأمون حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را سؤال کرد از قول خدای عز و جل الَّذِینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِکْرِی وَ کانُوا لا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً که ترجمه اش اینست که آن کافران که بود چشمهای ایشان در پوششی از یاد کردن من چنان بودند که شنیدن را نمیتوانستند پس حضرت فرمود که پوشش چشم از ذکر منع نمی کند و ذکر بچشمها دیده نمیشود و لیکن خدای عز و جل کسانی را که بولایت علی بن ابی طالب (ع) کافر شده اند بکوران تشبیه فرموده زیرا که ایشان گفتار پیغمبر (ص) را در شأن او گران میشمردند و نمیتوانستند که آن را شنید مأمون گفت که اندوه را از من بردی خدای اندوه را از تو ببرد.

«باب پنجاه و پنجم» در بیان ابتلاء و اختیار که بمعنی آزمودن باشد

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن

یحیی بن عمران اشعری از محمد بن سندی از علی بن حکم از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که فرمود هیچ گرفتن و گستردنی نیست مگر آنکه خدا را در آن منت و آزمایش است که با بندگان بطریق اهل امتحان رفتار میکند.

پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از حمزه بن محمد طیار از حضرت صادق (ع) که فرمود هیچ قبض و بسطی نیست مگر آنکه خدا را در آن مشیت و قضاء و آزمایشی است.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از فضاله بن ایوب از حمزه بن طیار از حضرت صادق (ع) که باو فرمود که که چیزی نیست که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد از آنچه خدا بآن امر فرموده یا از آن نهی نموده مگر آنکه از جانب خدای عز و جل در آن آزمایش و و قضائی هست،

«باب پنجاه و ششم» در بیان سعادت و شقاوت که بمعنی نیک بختی و بدبختی است

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد و آن را مرفوع ساخته از شعیب عقرقوفی از ابو بصیر که گفت در پیش روی حضرت صادق (ع) نشسته بودم و سائلی آن حضرت را سؤال نمود عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه فدای تو گردم از کجا بدبختی اهل معصیت را دریافته یا خدا آن را بایشان ملحق ساخته تا آنکه حکم فرموده از برای ایشان در علم خویش باینکه ایشان را بر کارهاشان عذاب فرماید حضرت

صادق (ع) فرمود که ای سائل خدای عز و جل دانست که کسی از خلقش بحقش قیام نمیتواند نمود و چون باین دانا شد یعنی در تکلیف اول در روز میثاق توانائی بر معرفت خود را باهل محبت و دوستان خود بخشید و گرانی عمل را از ایشان برداشت بحقیقت آنچه آن جناب اهل و سزاوار آن بود و باهل معصیت توانائی را بر معصیتی که از ایشان سر میزد بخشید بجهت پیشی گرفتن علمش در باب ایشان و توانستن و سهولت قبول از او را از ایشان منع نفرموده زیرا که علم آن جناب بحقیقت تصدیق که تغیر در آن بهم نرسد سزاوارتر است پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی گرفته بود و هر چند که قدرت داشتند که خصلتی چند را بیاورند که ایشان را از معصیت خدا برهاند و همین بخشش بهر دو گروه معنی آنست که خدا خواست آنچه خواست و این سر خدا است که هر کس آن را نمیفهمد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی الخطاب از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا فرمود که باعمال خویش بدبخت شدند و ترجمه آیه اینست که دوزخیان گویند که ای پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی گناهان بر ما غالب شد.

حدیث کرد ما را شریف ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن عبد اللَّه بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر که گفت أبو الحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را سؤال کردم از معنی قول رسول خدا (ص) که

الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه

یعنی بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده و نیک بخت کسی است که در شکم مادرش نیک بخت شده و حضرت (ع) فرمود که بدبخت کسی است که خدا دانسته که او بزودی اعمال بدبختان را بعمل آورد و حال آنکه او را در شکم مادرش باشد و نیک بخت کسی است

که خدا دانسته که او بزودی اعمال نیکبختان را بعمل آورد و حال آنکه او را در شکم مادرش باشد بآن حضرت عرض کردم که پس معنی قول پیغمبر (ص) چیست که کار کنید چه هر یک آسان و توفیق داده شده از برای آنچه بجهت آن آفریده شده فرمود که خدای عز و جل جن و انس را آفرید از برای آنکه او را بپرستند و ایشان را نیافرید از برای آنکه او را نافرمانی کنند و این معنی قول خدای عز و جل است که وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی و نیافریدیم پریان و آدمیان را مگر بجهت آنکه بپرستند مرا بر وجه اختیار نه بطریق اجبار پس هر یک را توفیق داده از برای آنچه او را بجهت آن آفریده پس وای بر کسی که کوری ضلالت و گمراهی را بر راه راست برگزید.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که این حدیث را معنی دیگر است و آن اینست که ام شقی دوزخ است خدای عز و جل فرموده که وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُمُّهُ هاوِيَهٌ یعنی و اما هر که سبک باشد ترازوهای او پس ماوای او هاویه است که از همه درکات دوزخ زیرتر است و بدبخت کسی است که در هاویه قرار داده شود و نیک بخت کسی است که او را در بهشت ساکن گردانند.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی از معلی بن عثمان از علی بن حنظله از حضرت صادق (ع) که فرمود گاهست که نیک بخت در راه بدبختان در آورده می شود تا آنکه مردم میگویند که چه بسیار شباهت ببدبختان دارد بلکه او از جمله ایشان است بعد از آن نیک بختی او را دریابد و گاهست که بدبخت در راه نیک بختان در آورده می شود تا آنکه مردم میگویند که چه بسیار شباهت دارد بنیک بختان بلکه او از جمله ایشانست بعد از آن بدبختی او را دریابد بدرستی که هر که خدا او را نیک بخت دانسته باشد از برایش بنیک بختی ختم شود و آخر کارش بسعادت منتهی گردد و اگر چه از دنیا باقی نمانده باشد مگر زمانی اندک که عبارت است از زمان ما بین دو بار دوشیدن شتر در یک ساعت و در طرف بدبختی نیز چنین است و حضرت بجهت وضوح بقرینه مقابله آن را بیان نفرموده.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث

کرد ما را محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که خدای عز و جل نیک بختی و بدبختی را آفرید پیش از آنکه خلق خود را بیافریند پس هر که خدا او را نیک بخت دانست هرگز او را دشمن ندارد و اگر بدی را بعمل آورد عملش را دشمن دارد و او را دشمن ندارد و اگر چنان باشد که او را بدبخت دانسته باشد هرگز او را دوست ندارد و اگر کردار شایسته را بعمل آورد آن کار را دوست ارد و او را دشمن دارد بجهه آنچه بسوی آن باز میگردد پس هر گاه خدا چیزی را دوست داشت هرگز آن را دشمن ندارد هر گاه چیزی را دشمن داشت هرگز آن را دوست ندارد.

حدیث کردند ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد اللّه هر دو گفتند که حدیث کرد ما را ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ که ترجمه اش اینست و بدانید که خدا حائل و مانع می شود در میان مرد و دل او فرمود که حائل می شود در میان او و میان آنکه چنان بداند که باطل حق است و بعضی گفته اند که خدای تبارک و تعالی حائل می شود در میان مرد و دلش بمردن و مرگ حضرت صادق (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی بنده را از بدبختی نقل میکند بسوی نیک بختی و او را از نیک بختی بسوی بدبختی نقل نمیکند.

و جبر معروف است و تفویض در لغت بمعنی کار را بکسی واگذاشتن باشد و

مراد از آن اینست که خدا امر را ببندگان گذاشته که هر چه خواهند کنند بدون مدخلیت آن جناب از توفیق و خذلان هر دو باطل است و حق اثبات امر بین الامرین است که نه صرف جبر باشد و نه محض تفویض بلکه امر ثالثی است که بشکستن صورت هر یک مزاجی گرفته غیر از مزاج هر یک نظیر سکنجبین نیست بسرکه و انگبین نه آنکه قدری از آن باشد و قدری از این چنان که مذکور خواهد شد پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق (ع) که فرمود تا آخر آنچه در حدیث هشتم از باب استطاعت گذشت مگر آنکه تفسیر اذن در اینجا نیست و در فقره نهی چون امر لفظ از هر چه باشد در اینجا مذکور است و در آنجا نبود و دیگری فرقی ندارند.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از حفص بن قرط از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا ص فرمود که هر که گمان کند که خدای تبارک و تعالی ببدی و زشتی امر میفرماید بر خدا دروغ گفته و هر که گمان کند که خوبی و بدی بی خواست خدا است خدا را از سلطنتش بیرون برده و هر که گمان کند که گناهان بدون قوت خدا است بر خدا دروغ گفته و هر که بر خدا دروغ گوید خدا او را در آتش دوزخ در آورد و مقصود از خوبی و بدی تندرستی و بیماریست و این معنی قول خدای تعالی است که وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً یعنی و می آزمائیم شما را و مراد اینست که با شما معامله آزمایندگان میکنیم ببدی یعنی بلاها و مصیبت ها و نیکوئی یعنی عطاها و نعمتها آزمودگی یعنی با شما معامله اهل امتحان مینمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از یونس بن عبد الرحمن از چندین نفر از حضرت باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند بدرستی که خدای عز و جل بخلق خود از آن مهربانتر است که خلق خود را بر گناهان جبر کند بعد از آن ایشان

را بر آنها عذاب کند و خدا از این عزیزتر و غالب تر است که امری را خواهد و موجود نشود راوی میگوید پس از ایشان علیهما السلام سؤال شد که آیا در میان جبر و قدر که بمعنی تفویض است منزله هست که سیم باشد فرمودند بلی وسیعتر از مسافتی که در میان آسمان و زمین است حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را حسن بن متیل از احمد بن ابی عبد اللّه از علی بن حکم از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا از آن کریم تر است که مردم را تکلیف کند بآنچه طاقت ندارند و نتوانند که آن را بجا آورند و خدا از این عزیزتر است که در سلطنتش آنچه نخواهد متحقق و موجود شود.

حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه وراق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر بن بطه گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسن صفار و محمد بن علی بن محبوب و محمد بن حسین بن عبد العزیز از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از حماد بن عیسی جهنی از حریز بن عبد اللَّه از حضرت صادق (ع) که فرمود مردم در باب قدر بر سه وجه اند مردیست که گمان میکند که خدای عز و جل مردم را بر گناهان جبر کرده پس اینک خدا را در حکمش ظالم دانسته و باین جهت کافر است و مردی که گمان میکند که امر بایشان منصوص است پس اینک خدا را در سلطنتش سست گردانیده و باین سبب کافر است و مردی که میگوید که خدا بندگان را تکلیف کرده بآنچه طاقت دارند و ایشان را بآنچه طاقت ندارند تکلیف نکرده و چون نیکی کند خدا را ستایش نماید و چون بدی کند از خدا آمرزش طلبد و اینک مسلمانی است رسا.

حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه وراق «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از اسماعیل بن سهل از عثمان بن عیسی از محمد بن عجلان که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که خدا امر را ببندگان تفویض فرموده فرموده که خدا از آن کریم تر است که بایشان تفویض کند عرض کردم که خدا بندگان را بر فعلهای ایشان

جبر فرموده که خدا از این عادل تر است که بنده را بر کاری جبر فرماید بعد از آن او را بر آن عذاب کند.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از پدرش از سلیمان بن جعفر جعفری از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت جبر و تفویض در نزد آن حضرت ذکر شد پس فرمود آیا نمیخواهید که در این باب اصلی را بشما عطاء کنم که در آن اختلاف نکنید و با کسی گفتگو ننمائی مگر آنکه او را شکست دهید عرض کردیم که اگر این را صلاح دانی بعمل آور فرمود که خدای عز و جل باکراه و جبر اطاعت نشده و بغلبه کسی او را نافرمانی نکرده و بندگان را در ملک خویش فرو نگذاشته چنان که شتر را بچرا وامیگذارند بی آنکه شبانی داشته باشد او است که مالک است آنچه را که ایشان را مالک گردانیده و قادر است بر آنچه ایشان را بر آن قدرت داده پس اگر بندگان بطاعتش فرمان برند خدا از آن باز دارنده و از آن منع کننده نباشد و اگر بمعصیتش فرمان برند و عمل کنند و خواهد که در میانه ایشان و آن حائل شود چنان کند و اگر حائل نشود و آن را بجا آورند آن جناب کسی نیست که ایشان را در آن داخل کرده باشد بعد از آن حضرت (ع) فرمود که هر که حدود این کلام را ضبط کند بحقیقت که با هر که با او مخالفت کند در خصومت غالب شده حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از خنیس بن محمد از محمد بن یحیی خزان از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود نه جبر است و نه تفویض که بندگان هیچ اختیار نداشته باشند یا امر بایشان واگذاشته باشد و لیکن امریست میان دو امر راوی میگوید که عرض کردم امر میان دو امر چیست فرمود که مثل اینمثل مردیست که او را بر گناهی دیدی یعنی دیدی که مشغول گناهی است یا اراده آن داشت و بر کردن آن مصمم بود پس او را نهی نمودی و گفتی که این را بعمل میاور پس او باز نایستاد و تو او را واگذاشتی و آن مرد آن گناه را کرد

پس چنان نیست که تو آن کسی باشی که او را امر کرده باشی بآن گناه از آنجا که از تو قبول نکرده و تو او را واگذاشته ای حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام که میفرمود هر که بجبر قائل باشد چیزی از زکاه را باو مدهید و شهادتی را از برایش قبول نکنید بدرستی که خدای تبارک و تعالی هیچ نفسی را تکلیف نکند و در رنج نیفکند مگر بمقداری که طاقت و گنجایش قدرت آن بوده باشد و بالاتر از طاقتش را بر آن بار نکند وَ لا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری یعنی و کسب نمیکند هیچ نفسی از بدیها مگر که وبال آن بر او است نه بر غیر او و بر نمیدارد هیچ نفس بار بر دارنده باو نفس دیگری را.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) که فرمود مردی بخدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد که یا رسول اللّه شترم را رها میکنم و توکل میکنم پیغمبر فرمودند بلکه من زانوی او را می بندم و توکل میکنم و این حدیث در بعضی از نسخ توحید موجود نیست.

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور «رضی» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشاء از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت از آن حضرت سؤال نمودم و عرض کردم که آیا خدا امر را ببندگان تفویض فرموده فرموده که خدا از آن عزیزتر است و غلبه اش بر بندگان از این بیشتر که امر را بایشان تفویض فرماید عرض کردم که پس ایشان را بر گناهان جبر فرموده فرمود که خدا از آن عادل تر و محکم کارتر است که ایشان را بر گناهان جبر فرماید وانگهی ایشان را بر آنها عقاب نماید بعد از آن فرمود که خدای عز و جل فرموده که ای فرزند آدم من بخوبیهایت از تو سزاوارترم و تو از من ببدیهایت سزاوارتری گناهان را بعمل آوردی بقوتی که من آن را در تو قرار دادم.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد که گفت حدیث کرد ما را ابو عبد الله رازی از حسن بن حسین لؤلؤی از ابن سنان از مهزم که گفت حضرت صادق (ع) فرمود مرا خبر ده از آنچه کسانی که در پس سر گذاشته از موالیان ما در آن اختلاف کرده اند راوی میگوید که عرض کردم در باب جبر و تفویض فرمود که از من بپرس عرض کردم که خدا بندگان را بر گناهان جبر فرموده فرمود که خدا از این بر ایشان قاهرتر است راوی میگوید که عرض کردم که بایشان تفویض نموده فرموده که خدا بر ایشان از آن قادرتر است راوی میگوید که عرض کردم که این چه چیز است خدا تو را باصلاح آورد راوی میگوید که حضرت دو بار یا سه بار دستش را گردانید و فرمود که اگر تو را در آن جواب دهم کافر شوی حدیث کرد ما را احمد بن هرون فامی (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش که گفت حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه مردم ما را بسوی قول بتشبیه و جبر نسبت میدهند بجهت آنچه در این باب روایت شده از اخبار از پدرانت ائمه هدی علیهم السلام حضرت فرمود که ای پسر خالد مرا خبر ده از اخباری که در باب تشبیه و جبر از پدرانم ائمه هدی علیهم السلام روایت شده بیشتر است یا اخباری که در این باب از پیغمبر (ص) روایت شده عرض کردم که بلکه آنچه از پیغمبر (ص) در این باب روایت شده بیشتر است فرمود پس در این هنگام باید که بگویند که رسول خدا (ص) بتشبیه و خبر قائل بوده بآن حضرت عرض کردم که ایشان میگویند که رسول خدا (ص) از این چیزی را نفرموده و جز این نیست که بر او روایت شده و بر آن حضرت دروغ گفته اند فرمود پس بگویند در حق پدران من علیهم السلام که ایشان از این چیزی را نگفته اند و جز این نیست که بر ایشان روایت شده و دروغ بر ایشان بسته اند بعد از آن فرمود که هر که بتشبیه و جبر قائل باشد کافریست مشرک و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم

ای پسر خالد جز این نیست که غالیانی که بزرگی خدا را کوچک شمرده اند این اخبار را از ما وضع کرده اند و بدروغ از ما روایت نموده اند پس هر که ایشان را دوست دارد ما را دشمن داشته و هر که ایشان را دشمن دارد ما را دوست داشته و هر که با ایشان دوستی ورزد با ما دشمنی ورزیده و هر که با ایشان دشمنی ورزد با ما دوستی ورزیده و هر که ایشان را پیوند کند از ما بریده و هر که از ایشان ببرد ما را پیوند کرده و هر که با ایشان جفاء کند با ما نیکی کرده و هر که با ایشان نیکی کند با ما جفاء کرده و هر که ایشان را بنوازد ما را خوار گردانیده و هر که ایشان را خوار گرداند ما را نواخته و هر که ایشان را قبول کند ما را رد کرده و هر که ایشان را رد کند ما را قبول کرده و هر که با ایشان احسان کند با ما بدی کرده و هر که با ایشان بدی کند با ما احسان کرده و هر که ایشان را تصدیق کند ما را تکذیب نموده و هر که ایشان را تکذیب کند ما را تصدیق کرده و هر که بایشان عطاء کند ما را محروم ساخته و هر که ایشان را محروم سازد بما عطاء کرده ای پسر خالد هر که از شیعیان ما باشد باید که از ایشان دوست و یاری دهنده را فرا نگیرد.

باب پنجاه و هشتم در بیان قضاء و قدر و فتنه یعنی آزمایش و روزی ها و نرخها و قدرت های معین

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج از زراره از عبد اللّه بن سلیمان از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود قضاء و قدر دو آفریده اند از آفریدگان خدا و خدا میافزاید در آفریده خویش آنچه را که خواهد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از درست از پسر اذنیه از زراره از حضرت صادق (ع) که گفت گفتم فدای تو گردم در باب قضاء و قدر چه میفرمائی فرمود میگویم که خدای تبارک و تعالی چون در روز قیامت بندگان را جمع کند ایشان را از آنچه بسوی ایشان عهد کرده سؤال کند و سؤال نکند ایشان را از آنچه بر ایشان قضاء و حکم فرمود.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از عبد الملک بن عشره شیبانی از پدرش از جدش که گفت مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین.

مرا خبر ده از قدر فرمود که دریای گودیست پس در آن داخل شو عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از قدر فرمود که راه تاریست پس در آن مرو عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از قدر فرمود که سر خدا است پس آن را تکلف مکن و رنج و زحمت مکش عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از قدر- امیر المؤمنین (ع) فرمود که چون اباء و امتناع کردی من از تو سؤال میکنم مرا خبر ده که آیا رحمت خدا از برای بندگان پیش از اعمال بندگان بوده یا اعمال بندگان پیش از رحمت خدا بوده راوی میگوید که آن مرد عرض کرد که بلکه رحمت خدا از برای بندگان پیش از اعمال بندگان بوده امیر المؤمنین (ع) فرمود که برخیزید و بر برادر خود سلام کنید که او الحال اسلام آورد و پیش از این کافر بود راوی میگوید پس آن مرد اندکی راه رفت که پر دور نشد و بسوی آن حضرت برگشت و عرض کرد که یا امیر المؤمنین ایاما بمشیت و خواست اول برمیخیزیم و می نشینیم و قبض و بسط بعمل می آوریم امیر المؤمنین فرمود که تو در مشیت و نسبت بآن دوری بدان و آگاه باش که من تو را از سه مسأله سؤال میکنم که خدا از برایت در چیزی از آنها بیرون رفتن گاهی را قرار ندهد مرا خبر ده که آیا خدا بندگان را آفریده چنان که خود خواسته یا چنان که ایشان خواسته اند عرض کرد که چنان که خود خواسته حضرت فرمود که خدا بندگان را آفریده بجهت آنچه خود

خواسته یا بجهت آنچه ایشان خواسته اند عرض کرد که بجهت آنچه خود خواسته حضرت فرمود که در روز قیامت بنزد او می آیند چنان که خود خواسته یا چنان که ایشان خواسته اند عرض کرد که بنزد او می آیند چنان که او خواسته حضرت فرمود برخیز که از مشیت چیزی بسوی تو نیست و اختیار آن نداری.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از قاسم بن محمد اصبهانی از سلیمان بن داود منقری از سفیان بن عینیه از زهری که گفت مردی بعلی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد که خدا مرا فدای تو گرداند آیا بقدر بمردم میرسد آنچه به ایشان میرسد یا بعمل فرمود که قدر و عمل بمنزله روح و جسدند پس روح بی جسد محسوس نمی شود و جسد بی روح صورتی است که حرکتی با آن نیست و چون اجتماع کنند توانا میشوند و صلاحیت بهم میرسانند و عمل و قدر همچنین اند پس اگر قدر واقع بر عمل نباشد خالق از مخلوق شناخته نشود و قدر چیزی باشد که محسوس نشود و اگر عمل با موافقتی از قدر نباشد امضاء نشود و با تمام نرسد و لیکن این دو امر باجتماعشان توانا میشوند و خدا را در آن یاریست از برای بندگان شایسته اش بعد از آن فرمود آگاه باش که از ستمکارترین مردمان کسی است که ستمش را عدل و عدل راه یافته را ستم بیند آگاه باش که بنده را چهار چشم است دو چشم که امر آخرتش را بآنها می بیند و دو چشم که امر دنیایش را بآنها می بیند و چون خدای عز و جل ببنده خوبی را اراده کند دو چشمی را که در دل اوست از برایش بگشاید پس بآنها عیب و زشتی را ببیند و چون غیر از این را اراده کند دل را واگذارد بآنچه در آنست بعد از آن حضرت بسوی سائل از قدر التفات نموده و دو مرتبه فرمود که اینک از آنست.

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا و قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللَّه بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را علی بن زیاد گفت که حدیث کرد ما را مروان بن معویه از اعمش از ابو حیان تیمی از پدرش و او در روز صفین و در ما بعد آن با علی (ع) بود که گفت در بین آنکه علی بن ابی طالب (ع) لشکرها را ترتیب میداد و معویه رو بآن حضرت آورده بود در

حالی که بر اسب خود سوار بود و آن اسب در زیر رانش بغایت از جا بدر میرفت و علی (ع) بر اسب رسول خدا (ص) که مرتجز نام داشت سوار بود و حربه رسول خدا (ص) در دستش و شمشیر آن حضرت را که ذو الفقار نام داشت حمائل کرده بود مردی از اصحابش عرض کرد که یا امیر المؤمنین خود را نگاهداری کن که ما میترسیم که این ملعون تو را غافل کند و ناگاه بکشد علی (ع) فرمود که اگر این را گفتی بدرستی که او بر دینش مأمون نیست و بدرستی که او از همه ستمکاران بد بخت تر و از آنها که بر امامان راه راست یافتگان خروج کرده اند ملعون تر است و لیکن اجل که مدت معینی است کافی است که پاسبان باشد و هیچ یک از مردمان نیست مگر آنکه با او فرشتگانی چندند نگاه دارندگان که او را نگاه میدارند از آنکه در چاهی درافتد یا دیواری بر او فرود آید یا بدی باو برسد پس هر گاه اجلش برسد و وقت آن در آید در میان او و آنچه باو میرسد رهاکننده و مانع نشوند و همچنین من هر گاه اجلم برسد و هنگام آن بیاید بدبخت ترین این امت بر انگیخته شود و این را از این رنگ کند و بریش و سر خویش اشاره فرمود و فرمود در حالی که عهدیست معهود و وعده که دروغی در آن نیست و مؤلف گفته که این حدیث طول دارد و ما موضع حاجت را از آن فراگرفتیم و این را بتمامه در کتاب دلائل و معجزات اخراج کردیم.

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از عمر بن اذنیه از زراره که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود چنان که آغاز نعمتها از خدای عز و جل است و آن را بشما عطاء فرموده همچنین بدی از نفسهای شما است و هر چند که قدر خدا با آن جاری و روان شده باشد.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد از یوسف بن حارث از محمد بن عبد الرحمن عزرمی از پدرش عبد الرحمن باسناد خویش که آن را مرفوع ساخته تا کسی که گفت شنیدم از رسول

خدا (ص) که میفرمود خدا مقادیر را اندازه فرمود پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمانها را بیافریند حدیث کردند ما را علی بن عبد اللّه وراق و علی بن محمد بن حسن معروف بابن مقبره قزوینی گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسین بن علوان از عمر و بن ثابت از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین (ع) از نزد دیواری که میل کرده و کج شده بود بسوی دیواری دیگر عدول فرمود پس بآن حضرت عرض شد که یا امیر المؤمنین از قضای خدا میگریزی فرمود که از قضای خدا بسوی قدر خدای عز و جل میگریزم.

حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بصری گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین علی بن حسین بن حسن مثنی که حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن مهرویه قزوینی گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد غازی گفت حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا گفت که حدیث کرد ما را پدرم موسی بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را پدرم جعفر بن محمد گفت که حدیث کرد ما را پدرم محمد بن علی گفت که حدیث کرد ما را پدرم علی بن الحسین گفت که حدیث کردما را پدرم حسین بن علی علیهم السلام و فرمود که از پدرم علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که میفرمود اعمال بر سه حال است واجبات و فضیلت ها و گناهان اما واجبات بامری خدای عز و جل و برضای خدا و بقضای خدا و تقدیر و مشیت و عمل اوست. و اما فضیلت ها بامر خدا نیست و لیکن برضای خدا و بقضای خدا و بقدر خدا و بمشیت و بعلم خدا است. و اما گناهان بامر خدا نیست و لیکن بقضای خدا و بقدر خدا و بمشیت و بعلم او است. بعد از آن بر آنها عقاب میفرماید.

«مترجم گوید:» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قضای خدای عز و جل در گناهان حکم او است در آنها و مشیتش در گناهان نهی او از آنها است و قدرش در آنها علم او است بمقدارها و مبلغهای آنها و بهمین استاد فرمود که امیر المؤمنین (ع) فرمود که همه دنیا جهل و نادانی است مگر مواضع علم و همه علم حجت است مرگ آنچه به آن عمل شود و همه علم ریاء است مگر آنچه با اخلاص باشد

و اخلاص بر خطر است تا آنکه بنده نظر کند بآنچه از برایش ختم می شود.

حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود خدای جل جلاله فرموده که هر که بقضای من راضی و خوشنود نباشد و بقدر من ایمان نیاورد باید که خدائی را غیر از من طلب کند و رسول خدا (ص) فرمود که در هر قضای خدای عز و جل خوبی و برگزیدگی است از برای مؤمن حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن عذافر از پدرش از حضرت باقر (ع) که فرمود در بین آنکه رسول خدا (ص) روزی در بعضی از سفرهای خویش بود ناگاه سواری چند آن حضرت را ملاقات کردند و گفتند که السلام علیک یا رسول اللّه یعنی درود ما یا همه درودها بر تو ای فرستاده خدا پس حضرت بجانب ایشان التفات فرمود و فرمود که شما کیستید عرض کردند که ما مؤمنانیم فرمود که حقیقت ایمان شما چیست عرض کردند که رضا بقضای خدا و گردن نهادن از برای فرمان خدا و واگذاشتن امر بسوی خدا رسول خدا (ص) فرمود که دانایانی چندند برد باران که نزدیک باشند که از حکمت و بجهت دانشمندی پیغمبران باشند پس اگر شما راستگویان باشید آنچه را که در آن ساکن نمیشوید مسازید و آنچه را که نمیخورید جمع مکنید وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ یعنی و بپرهیزید از خدائی که بسوی او برگردانیده میشوید حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن فضال از پدرش از مروان بن مسلم از ثابت بن ابی صفه از سعد خفاف از اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین (ع) بمردی

فرمود که اگر چنان باشی که پروردگارت را فرمان نبری روزی او را مخور و اگر چنان باشی که دشمنش را دوست داری از مملکت او بیرون رو و اگر بقضاء و قدرش قانع نباشی پروردگاری غیر از او را طلب کن و بهمین اسناد گفت که امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی بموسی فرمود که ای موسی وصیت من تو را بچهار چیز حفظ کن اول آنها مادامی که تو گناهانت را نبینی که آمرزیده می شود بعیبهای غیر خود مشغول مشو و دویم مادامی که تو گنجهای مرا نبینی که تمام و نابود شده بسبب روزیت اندوهگین مباش و سیم مادامی که تو زوال ملک و برطرف شدن پادشاهی مرا نبینی کسی را غیر از من امید مدار چهارم مادامی که تو شیطان را مرده نبینی از مکرش ایمن مباش بهمین اسناد از اصبغ بن نباته مرویست که گفت امیر المؤمنین (ع) فرمود اما بعد پس بدرستی که همت داشتن بدنیا و اندوه خوردن بجهت آن در آنچه قرار داده شده در هر روز نمیافزاید و آن را زیاد نمیکند و در آن تضییع زد و بر باد دادن توشه است و رو آوردن بآخرت در آنچه اندازه شده کم نمیکند و آن را ناقص نمیگرداند و در آن احراز معاد و استوار کردن و جمع نمودن و در حرز آوردن بازگشتنگاه خلق است یعنی روز قیامت پس این اشعار را خواند که

لو کان فی صخره البحر راسیه صماء ملمومه ملس مراقیها

رزق لنفس یراها اللَّه لانفلقت عنه فادت الیه کل ما فیها

او کان بین طباق السبع مجمعه اسهل اللَّه فی المرقا مراقیها

حتی یوافی الذی فی اللوح خط له ان هی اتته و الا فهو آیتها

. یعنی اگر بوده باشد در سنگی در دریا که ثابت و استوار است و سخت و گرد که هموار است بالا رفتنگاههای آن روزئی از برای تنی که خدا آن را می بیند هر آینه شکافته شود از آن یعنی بشکافد و آن روزی از آن سنک بیرون آید پس برساند بسویش هر چه را که در آنست یا بوده باشد در میان طبقات آسمانهای هفتگانه فراهم آورده شده هر آینه خدا آسان گرداند در وقت بالا رفتن بالا رفتگاههای آنها را تا آنکه بیابد یا تمام داده شود آنچه را که در لوح محفوظ نوشته شده از برایش اگر آن نفس بیاید آن روزی را فبها و اگر نه پس آن روزی آینده

آنست که در نزد آن خواهد آمد «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که هر چه خدای عز و جل ما را از انتفاع بآن مکنت و دسترس دهد و از برای احدی منع ما را از آن قرار ندهد بحقیقت که آن را بما روزی کرده و آن را روزی از برای ما گردانیده و هر چه خدای عز و جل ما را از انتفاع بآن مکنت نداده و از برای غیر ما منع ما را از آن قرار داده آن را بما روزی نکرده و آن را روزی از برای ما نگردانیده.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از احمد بن سلیمان که گفت مردی از حضرت کاظم (ع) سؤال نمود و آن حضرت در طواف بود و بآن حضرت عرض کرد که مرا خبر ده از جواد حضرت بآن مرد فرمود که سخنت را دو وجه است و دو رو دارد پس اگر از مخلوق سؤال میکنی جواد آن کسی است که خدای عز و جل بر او واجب گردانیده بجا آورده و بخیل کسی است که بآنچه خدا بر او واجب گردانیده بخل ورزد و اگر چنان باشی که خالق را قصد کنی آن جناب جواد است اگر عطاء کند و او است جواد اگر منع کند زیرا که او اگر ببنده عطاء کند باو عطاء کرده آنچه را که از برای آن بنده نیست و اگر منع کند چیزی را منع کرده که از برایش نیست.

حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبد اللَّه بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) گفت که حدیث کرد مرا جدم یحیی بن حسن گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید گفت که حدیث کردند مرا ابن ابی عمیر و عبد اللَّه بن مغیره از ابو حفص اعشی از ابو حمزه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود بیرون آمدم و آمدم تا باین دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم ناگاه دیدم که مردی دو جامه سفید پوشیده بود در روی من نظر میکرد بعد از آن بمن گفت که با علی بن الحسین مرا چه می شود که تو را افسرده و غمگین و اندوهناک می بینم آیا اندوه تو بر دنیا و بجهت آنست اگر چنین باشد اندوه مخور که روزی خدا حاضر و آماده است از برای نیکوکار و نابکار گفتم نه بر این اندوه ندارم و بدرستی که امر چنانست که تو میگوئی گفت آیا اندوه تو بر آخرت

و بجهت آنست اگر بجهت آنست ضرور نیست زیرا که آن وعده ایست راست که پادشاه قاهر و صاحب غلبه بآن حکم میفرماید گفتم بر این اندوه ندارم و بدرستی که امر چنانست که تو میگوئی گفت که پس اندوه تو بر چیست گفتم که من از فتنه پسر زبیر میترسم آن مرد خندید و گفت که یا علی الحسین آیا کسی را دیده که از خدای عز و جل بترسد و خدا او را نرهاند گفتم نه گفت یا علی بن الحسین آیا کسی را دیده که از خدای عز و جل سؤال کند و خدا باو عطاء نکند گفتم نه حضرت فرمود بعد از آن نظر کردم دیدم که هیچ کس در پیش روی من نیست.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از مفضل بن صالح از جابر بن یزید جعفی از ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر علیهما السلام که فرمود موسی بن عمران (ع) گفت که ای پروردگار من راضی و خوشنود شدم بآنچه قضاء کرده و حکم فرموده بزرک را میمیرانی و خود را باقی میگذاری خدای جل جلاله فرمود که ای موسی آیا بمن راضی نیستی که ایشان را روزی دهنده و کفیل و پاینده باشم موسی عرض کرد بلی ای پروردگار من راضیم پس تو خوب وکیل و نیکو کفیل هستی.

حدیث کردند ما را حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و احمد بن حسن قطان و محمد بن ابراهیم بن احمد بن معاذی گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن اسماعیل حریری از روی قرائت و خواندن گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن اسماعیل گفت که حدیث کرد ما را عمرو بن جمیع از حضرت جعفر بن محمد که فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود حسین بن علی و بنا بر بعضی از نسخ توحید حسن بن علی علیهم السلام بر معویه داخل شد پس معویه بآن حضرت گفت که چه چیز پدرت را بر این داشت که اهل بصره را کشت بعد از آن در شبانگاه در راههای و کوچهای ایشان گردید در دو جامه

یعنی پیراهن و زیر جامه بی آنکه آلت حرب با او باشد حضرت (ع) فرمود که علمش باینکه آنچه باو رسید چنان نبود که از او درگذرد و باینکه آنچه از او در گذشت چنان نبود که باو برسد او را بر این داشت معویه گفت که راست گفتی و گفت که بامیر المؤمنین عرض شد در هنگامی که قتال خوارج نهروان را اراده کرده بود که یا امیر المؤمنین کاش پرهیز میکردی یا اگر پرهیز میکردی بد نبود پس آن حضرت (ع) فرمود که ای

یومی من الموت افر. یوم لم یقدر ام یوم قدر. یوم لم یقدر لم اخش الردی. و اذا قدر لم یغن الحذر

. یعنی در کدام یک از دو روز خویش از مرگ بگریزم روزی که مقدر نشده یا روزی که مقدر شده روزی که مقدر نشده نمی ترسم از هلاکت و چون مقدر نشده باشد زیست نکند کسی که ترس دارد و فایده نبخشد و در دیوان حضرت (ع) بجای لم یقدر در هر دو مصراع ما قدر با ماء نافیه و تشدید دال است و معنی آن با روایت کتاب یکی باشد و روایت کتاب اصح است زیرا که علمای عربیت در مقام آنکه لم جزم میدهد باین شعر و غیر آن استدلال کرده اند و این لغت قومی از عربست و نیز در دیوان بجای لم اخش ما اخشی است و در بعضی از نسخ توحید لا اخشی و معنی همه یکیست و الف هر دو بجهت التقاء ساکنین می افتد چنان که الف لم اخش بجزم افتاده حدیث کرد ما را أبو الحسن علی بن عبد اللّه بن احمد اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو منصور محمد بن قاسم بن عبد الرحمن عتکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اشرس گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن نصر گفت که حدیث کرد ما را أبو البختری وهب بن وهب بن هشام گفت که حدیث کرد مرا حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم السلام از پیغمبر (ص) که فرمود یا علی بدرستی که یقین آنست که هیچ کس را بر خشم خدا خشنود نگردانی و کسی را بر آنچه خدا بتو داده ستایش ننمائی واحدی را بر آنچه نمیکشد و کراهت صاحب کراهتی آن را نمیگرداند پس بدرستی که خدای عز و جل

بحکمت و فضل خویش راحت و فرح را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و خشم قرار داده بدرستی که هیچ فقری از نادانی سخت تر و هیچ مالی از عقل و نافع تر و هیچ تنهائی از عجب وحشتناکتر و هیچ یاری از مشاورت محکمتر و معتمدتر و هیچ عقلی چون تدبیر و عاقبت اندیشی و هیچ پارسائی چون باز ایستادن از محارم خدا و هیچ حسبی چون خوش خلقی و هیچ عبادتی چون تفکر و اندیشه کردن نیست و آفت خبر دروغ گفتن است و آفت علم فراموشی و آفت عبادت سستی و آفت زیبائی و زیرکی لاف و آفت شجاعت و دلیری ستم کردن و از حد در گذشتن و آفت بخشش و سخاوت منت گذاشتن و آفت جمال و نیکوئی تکبر کردن و آفت حسب فخر و نازیدنست.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «ره» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی الصهبان گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد بن محمد بن زیاد ازدی گفت که حدیث کرد ما را ابان احمر از حضرت صادق جعفر بن محمد (ص) که مردی نزد وی آمد و بآن حضرت عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد مرا بموعظه پند ده حضرت (ع) فرمود که اگر خدای عز و جل روزی را متکفل شده باشد اهتمام کردنت از برای چیست و اگر روزی قسمت شده باشد حرص از برای چیست و اگر عرض بر خدای عز و جل حق باشد مکر از برای چیست و اگر شیطان دشمن باشد غفلت و بی خبری از برای چیست و اگر هر چیزی بقضاء و قدر باشد اندوه از برای چیست و اگر دنیا فانی و نابود باشد اطمینان و آرام از برای چیست.

حدیث کرد ما را ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوزی در نیشابور گفت که حدیث کرد ما را ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن مروان خوزی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد اللّٰه جویباری شیبانی از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل مقادیر را اندازه فرمود و تدبیرها را تدبیر کرد دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند.

حدیث کرد ما را ابو عبد اللَّه حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ گفت که حدیث کرد ما را علی بن مهرویه قزوینی گفت که حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش علیهم السلام که فرمود یکی از یهودان از حضرت علی بن ابی طالب سؤال نمود و عرض کرد که مرا خبر ده از آنچه از برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمیداند و علی (ع) فرمود اما آنچه خدا آن را نمیداند همان قول شما است ای گروه یهود که عزیز پسر خدا است خدا فرزندی را از برای خود نمیداند چه فرزندی از برایش نیست تا بداند و اما قول تو و آنچه از برای خدا نیست خدا را شریکی نیست و اما آنچه در نزد خدا نیست در نزد خدا ستمی بر بندگان نیست یهودی گفت که من شهادت میدهم باینکه هیچ خدائی نیست مگر خدا و باینکه محمد فرستاده خدا است حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس لیثی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت که خبر داد مرا حارث بن ابی اسامه از روی قرائت و خواندن از مدائنی عوامه بن حکم و عبد اللَّه بن عباس بن سهل ساعدی و ابو بکر خراسانی مولای بنی هاشم از حارث بن حصیره از عبد الرحمن جندب از پدرش و عیزار که مردم بعد از وفات علی (ع) بخدمت حسن بن علی علیهما السلام آمدند تا با آن حضرت بیعت کنند فرمود که حمد از برای خدا است بر آنچه قضاء فرمود از امر و مخصوص ساخت از فضل و تعمیم داد از امر و در پوشانید از عافیت خویش حمدی که بآن نعمتش بر ما تمام شود و بآن خوشنودیش را سزاوار شویم بدرستی که دنیا خانه زحمت و آزمایش است و هر چه در آنست بسوی زوال و نیستی میرود و خدا ما را از آن خبر داده تا آنکه پند گیریم و وعید خود را از پیش بسوی ما فرستاده و این امر را پیش داشته تا آنکه ما را بعد از ترسانیدن حجتی نباشد پس بیرغبت شوید در آنچه نابود می شود و رغبت کنید در آنچه میماند و در نهان و آشکار از خدا بترسید بدرستی که علی (ع) در باب زیستن و مردن و برانگیختن بقدر زیست و باجل مرد و من با شما بیعت میکنم بر اینکه آشتی کنید با هر که من آشتی کنم و در مقام جنگ باشید

با هر که من در مقام جنگم پس با آن حضرت بر این وضع بیعت کردند.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که محمد بن علی بن حسین مصنف این کتاب میگوید که اجل و زمان مردن انسان همان وقت مردن او است و اجل زندگیش همان وقت زندگیش و این است معنی قول خدای عز و جل فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ یعنی پس چون بیاید وقت ایشان که مدت عمر مقرر بسر آید از پس نیایند از آن اجل ساعتی و پیشی نگیرند بر آن یعنی اجل بهیچ وجه متقدم و متاخر نشود و اگر انسان بمرگ خود بمیرد که بر فراش و در رختخواب جان از بینیش بیرون آید یا کشته شود اجل مردنش همان وقت مردن او است و گاه باشد که روا باشد که کشته چنان باشد که اگر کشته نمیشد در همان ساعت میمیرد و گاه باشد که چنان باشد که اگر کشته نمیشد باقی میماند و علم این از ما مغیب و پنهان شده و خدای عز و جل فرموده است که قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ یعنی بگو ای محمد که اگر میبودید ای منافقان در خانهای خود و بجنگ برنمیخواستید و بیرون نمی آمدید هر آینه بیرون می آمدند کسانی که نوشته شده است در لوح محفوظ بر ایشان کشته شدن بسوی خوابگاه های خویش که مراد از آن کشتنگاهست و نیز خدای عز و جل فرموده که قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ یعنی بگو که هرگز سود ندهد شما را گریختن اگر بگریزید از مردن یا کشته شدن و اگر جماعتی در یکوقت کشته شوند روا باشد که گفته شود که همه ایشان باجلهای خود مردند و گفته شود که ایشان اگر کشته نشده بودند همان ساعت میمردند چنان که روا بود که و باء که مردن عام است در همه ایشان واقع شود و ایشان را در یک ساعت بمیراند و چنان بود که روا نبود که گفته شود که ایشان بغیر اجلهای خود مردند و فی الجمله اجل انسان همان وقتی است که خدای عز و جل دانسته که او در آن وقت میمیرد یا کشته می شود و قول حضرت اما حسن (ع) در شان پدرش صلوات اللّه علیه که بقدر زیست و باجل مرد تصدیق است از برای آنچه ما آن را در این باب گفتیم و خدا بمن خویش توفیق دهنده از برای صواب است.

حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب شجری در نیشابور گفت که خبر داد ما را ابو نصر منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را حسن بن احمد حرانی گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن عبد اللَّه بن ضحاک از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر که گفت بامیر المؤمنین (ع) عرض شد که آیا نمیخواهی که تو را پاسبانی کنیم فرمود که هر مردی را اجلش پاسبانی کرده.

حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب گفت که حدیث کرد ما را منصور بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را اسحق بن ابراهیم گفت که حدیث کرد ما را شریک از ابو اسحق از سعید بن وهب که گفت شبی در صفین با سعید بن قیس بودیم و صفها یعنی صف لشکر علی (ع) و صف لشکر معاویه چنان بودند که هر یک از ایشان بسوی صاحب خویش که صف دیگر باشد نظر می کردند تا آنکه امیر المؤمنین (ع) آمد پس بر کاریزی فرمود آمدیم و سعید بن قیس بآن حضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا در این ساعت از چیزی نترسیدی فرمود از چه چیز بترسم بدرستی که هیچ کس نیست مگر آنکه با او در فرشته اند که بر او گماشته اند که نگذارند در چاهی فرود آید یا جنبنده باو گزند رساند یا از کوهی بیفتد تا او را قدر بیاید و چون قدر آمد در میانه او و قدر رها کنند.

حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن ابراهیم بن تمیم سرخسی در سرخس گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن سعید جواهری گفت که حدیث کرد ما را ابو ضمره انس بن عیاض از ابو حازم از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که گفت رسول خدا (ص) فرمود که هیچ یک از شما ایمان ندارد تا ایمان آورد بقدر خواه خوب آن و خواه بد آن و خواه شیرین آن و خواه تلخ آن.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن طائی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید سهل بن زیاد آدمی

رازی از علی بن جعفر کوفی که شنیدم از سیدم حضرت علی بن محمد علیهما السلام که میفرمود حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام و حدیث کرد ما را محمد بن عمر حافظ بغدادی گفت که حدیث کرد مرا أبو القاسم اسحق بن جعفر علوی گفت که حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد بن علی از سلیمان بن محمد قرشی از اسماعیل بن ابی زیاد از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش از جدش از علی علیهم السلام و لفظ این حدیث از برای علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق است که در صدر سند اول مذکور است که گفت مردی از اهل عراق بر امیر المؤمنین (ع) داخل شد و عرض کرد که ما را خبر ده از بیرون رفتن ما بسوی اهل شام و جنگ با ایشان که آیا بقضائی از خدا و قدر بود یا نه امیر المؤمنین (ع) فرمود که بلی ای شیخ پس بخدا سوگند که بر تلی بالا نرفتید و در درون رود خانه فرمود نیامدید مگر بقضائی از خدا و قدر آن شیخ عرض کرد که یا امیر المؤمنین رنج و مشقت خود را در نزد خدا می پندارم و مزدی ندارم چه این فعل باختیار من نبوده بلکه بقضاء و قدر خدا بوده حضرت فرمود که ای شیخ بس کن یا آهسته باش شاید که تو چنان گمان داری که آن قضاء و قدر که گفتم قضای حتمی و قدر لازمی است که خواهی نخواهی باید بعمل آید اگر امر چنین باشد هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر باطل خواهد بود و معنی وعد و وعید که وعده نیک و بدی که فرموده ساقط شود و بر گناهکار سرزنشی و نیکوکار را ستایش نباشد و هر آینه نیکوکار بسرزنش از گناهکار سزاوارتر و گناهکار باحسان از نیکوکار سزاوارتر باشد و این گفتار گفتار بت پرستان و دشمنان خداوند مهربان و جماعت قدریه این است و مجوس ایشانست ای شیخ بدرستی که خدای عز و جل تکلیف نموده از روی تخیر که مکلفان را مختار فرموده و نهی فرموده از راه تخذیر که ایشان را ترسانیده و بر عمل اندک ثواب بسیار عطاء فرموده و کسی که او را نافرمانی کرده او را مغلوب نساخته و کسی که او را فرمان برداری نموده خدا او را بر آن جبر و اکراه نفرموده چه مطیع بر نکردن طاعت توانا است

چنان که آن جناب بر منع عاصی از معصیت قادر است و آسمانها و زمین و آنچه را که در میان اینها است نیافریده آفریدنی بیهوده که غرضی بر آن مترتب نشود و حکمت و مصلحتی در آن نباشد بلکه برای آنست که استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت بالغه اش هر یک از اینها را خاصیتی بلکه خاصیتها است و پیغمبران مژده دهنده و ترساننده را بعبث و بیفایده نفرستاده ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ یعنی این آفریدن چیزها بر وجه باطل که مصلحت و حکمتی در آن نباشد و فرستادن پیغمبران که عبث و بی فائده باشد گمان آنانست که کافر شدند و بحکمت او نگرویدند و گمان باطل بردند از آتش دوزخ راوی میگوید که پس آن شیخ بر پا شد و میگفت که انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاه من الرحمن غفرانا او ضحت من دینا ما کان ملتبسا. جزاک ربک عنا فیه احسانا. فلیس معذره فی فعل فاحشه. قد کنت راکبها فسقا و عصیانا. لا لا و لا قائلا ناهیه أوقعه. فیها عبدت اذا یا قوم شیطانا.

و لا احب و لا شاء الفسوق و لا. قتل الولی له ظلما و عدوانا. انی یحب و قد صحت عزیمته. ذو العرش اعلن ذاک الله اعلانا «مترجم گوید» که در بعضی از نسخ توحید بجای یوم النجاه یوم المعاد است و در کافی بجای من دیننا من امرنا و بجای عنا فیه احسانا بالاحسان احسانا واقع است و مؤلف گفته که مصنف این کتاب می گوید که محمد بن عمر حافظ در آخر این حدیث چیزی را ذکر نکرده مکر دو بیت از این شعر را از اول آن چنان که در کافی نیز چنین است و ترجمه همه این بیتها اینست که توئی پیشوائی که امیدواریم بواسطه فرمان برداریش در روز رهائی یافتن و یا روز بازگشتن آمرزش را از خداوند بخشاینده روشن ساختی از دین ما یا از کار ما آنچه را که مشتبه و پوشیده بود پروردگارت تو را جزاء دهد از ما در آن نیکی را یا تو را جزاء نیکو عطاء فرماید باین نیکی که با ما کردی پس نیست بهانه در کردن کار زشتی که من بر آن سوار و مرتکب آن بودم از روی بیرون رفتن از دائره فرمان و نافرمانی نه نه و نه گوینده ام که نهی کننده اش افکنده او را در آن کار زشت پرستیده ام در آن هنگام که این را بگویم دیو فریبنده سرکشی را و دوست نداشته و نخواسته

فسقها را و نه کشتن دوست از برای او را از روی ستم و از اندازه در گذشتن از کجا دوست میدارد و حال آنکه رأیش درست شده خداوند عرش و خدا این را آشکار کرده آشکار کردنی.

و حدیث کرد ما را باین حدیث أبو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی عزائمی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی در جرجان گفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن اسحق بن جعفر در بغداد گفت که حدیث کرد مرا عبد الوهاب بن عیسی مروزی گفت که حدیث کرد مرا حسن بن علی بن محمد بلوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللّه بن نجیح از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام.

و نیز حدیث کرد ما را باین حدیث احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریاء جوهری گفت که حدیث کرد ما را عباس بن بکار ضبی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر هذلی از عکرمه از ابن عباس که گفت چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از صفین برگشت پیری از آنها که در آن جنگ با حضرت حاضر بودند بسوی او برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین ما را خبر ده از این رفتن ما که آیا بقضائی از خدا و قدر و حدیث را مثل آن برابر ذکر کرده مگر آنکه این را در آن زیاد کرده که پس آن شیخ عرض کرد که یا امیر المؤمنین هر گاه امر چنین باشد پس قضاء و قدر همان دو چیزند که ما را رانده اند و ما هیچ رودخانه را فرو نرفتیم و بر هیچ تلی برنیامدیم مگر بقضاء و قدر امیر المؤمنین (ع) فرمود که مراد امر و فرمان از خدا و حکم است بعد از آن این آیه را خواند که وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً یعنی امر ربک الا تعبدوا الا ایاه بآن معنی که گذشت و ترجمه تتمه اینست که و با اینکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خویش نیکو کردنی بغایت حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال

کردم از افسونها که آیا از قدر چیزی را دفع میکنند فرمود که آنها از جمله قدرند و حضرت (ع) فرمود که قدریه مجوس این امت اند و ایشان آنانند که خواستند که خدا را بعدلش وصف کنند پس او را از سلطنتش بیرون بردند و این آیه در شأن ایشان نازل شده که یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ یعنی روزی که کشیده شوند گناهکاران در آتش دوزخ بر رویهای خود یعنی ایشان را بر روی انداخته بکشند و بدوزخ افکنند و در نزد آن حال بایشان گویند که بچشید سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را و در بیان عدل خود و میفرماید که بدرستی که ما هر چیزی را آفریده ایم باندازه.

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی عزائمی گفت عبد العزیز بن یحیی تمیمی در بصره و احمد بن ابراهیم بن معلی بن اسد قمی گفتند که حدیث کرد ما را حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی گفت که حدیث کردند ما را محمد بن زکریاء غلابی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عیسی بن زید گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن موسی بن عبد اللّه بن حسن از پدرش از پدرانش از حضرت حسن بن علی از علی بن ابی طالب (ع) که از قول خدای عز و جل إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ سؤال شد فرمود که خدای عز و جل میفرماید بدرستی که ما هر چیزی را آفریده ایم از برای اهل آتش دوزخ باندازه کارهای ایشان.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن کوفی از پدرش حسن بن علی بن عبد اللّه کوفی از جدش عبد اللّه بن مغیره از اسماعیل بن سالم که حضرت صادق سؤال شد از نماز در پشت سر کسی که بقدر خدای عز و جل تکذیب میکند و آن را باور ندارد فرمود باید که هر نمازی را که در پشت سرش کرده اعاده کند و دو باره بجا آورد.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللّه برقی از پدرش از محمد بن سنان از زیاد بن منذر از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت یا امیر المؤمنین (ع)

در باب قدر فرمود آگاه باشید که قدر سریست از سر خدا و پرده از پرده های خدا و حرزی از حرزهای خدا که در حجاب خدا مرفوع و برداشته شده و از خلق خدا در نور دیده و پیچیده و بمهر خدا مهر شده و در علم خدا پیشی گرفته و خدا بندگان را از دانستن آن منع کرده و منها نموده و آن را در بالای شهادتهای ایشان و مبلغ عقلهای ایشان بلند کرده و برداشته زیرا که ایشان بآن نتوانند رسید بحقیقت ربانیت و نه بقدرت صمدانیت و نه بعظمت نورانیت و نه بعزت وحدانیت زیرا که آن دریائیست پر آب که آب از ساحلش پراکنده می شود و موج میزند و خالص است از برای خدای عز و جل و عمقش ما بین آسمان و زمین و عرضش ما بین مشرق و مغرب و سیاهست چون شب بسیار تار و مارها و ماهیهای آن بسیار یک بار بالا می آید و بار دیگر فرو میرود و در تک آن آفتابی است که روشنی میدهد و نسزد که کسی بسوی آن آفتاب مطلع شود مگر خدای یگانه تنها پس هر که خواهد که بسوی آن مطلع شود بحقیقت که با خدای عز و جل در حکمش ضدیت و دشمنی نموده و با آن جناب در سلطنتش منازعه و گفتگو کرده و از راز و پرده اش کشف نموده و آنها را ظاهر ساخته و برگشته با خشمی از خدا و بازگشتنگاهش دوزخ است و بد بازگشتنگاهی است دوزخ «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که ما میگوئیم که خدای تبارک و تعالی همه کردارهای بندگان را قضا نموده و آنها را با همه آنچه در جهان میباشد از خوبی و بدی مقدر فرموده و قضاء گاهی بمعنی اعلام و آگاهی دادن میباشد چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ و مرادش این است که ایشان را اعلام کردیم چنان که گذشت و چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ قَضَیْنا إِلَیْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِینَ یعنی و حکم کردیم یا وحی فرستادیم بسوی لوط این امر را که تعبیرش آنست که بنیاد و دنباله این گروه بریده و برکنده شده است و در حالتی که داخل صبح شوند یعنی قوم تو در سحر مستأصل شوند که در صبح یکی از ایشان باقی نماند و مؤلف میگوید که مرادش این است که این امر را اخبار و اعلام لوط کردیم پس انکار نمیشود که خدای عز و جل چنان باشد که

کارهای بندگان و سائل آنچه را که میباشد از خوبی و بدی بنا بر این معنی قضاء کرده باشد زیرا که خدای عز و جل بهمه آنها دانا است و صحیح است که آنها را ببندگان خود اعلام فرماید و ایشان را از آنها خبر دهد و گاهی قدر نیز در معنی نوشتن و خبر دادن میباشد چنان که خدای عز و جل فرموده که إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِینَ و این آیه در سوره حجر و نمل هر دو واقع شده و در هیچ یک چنان نیست که مؤلف در کتاب ذکر کرده زیرا که در سوره حجر قدرنا بدون ها است و در سوره نمل که قدر ناها است بعد از آن من الغابرین واقع شده بدون آنها و لام و ظاهر کلام مؤلف تخفیف دال قدرنا است و آن در هر دو موضع قرائت شده است و هر چند که قرائت سائر قراء به تشدید دال که از تقدیر است نیز بمعنی آن باشد و ترجمه آیه بناء آنچه در سوره نمل است این می شود که پس رهانیدیم لوط و کسان او را مگر زنش را که قضاء کردیم او را از بازماندگان و بنا بر آنچه در سوره حجر است معنی این می شود که بدرستی که ما نجات دهندگانیم همه ایشان را مگر زن لوط را که قضاء کردیم و حکم نمودیم بامر خدا بدرستی که آن زن هر آینه از بازماندگانست در شهر خود برای عذاب و مؤلف میگوید که یعنی نوشتیم و خبر دادیم و عجاج شاعر گفته است که و اعلم بان ذا الجلال قد قدر فی الصحف الاولی التی کان سطر یعنی و دانا شو باینکه خدای خداوند جلال و بزرگواری بحقیقت که نوشته است در نامهای نخستین و کتابهای پیشین آنها را که نوشته بود یعنی در لوح محفوظ و قدر در این بیت معنیش کتب باشد یعنی نوشت چنان که ترجمه شد و گاهست که قضاء یعنی حکم و الزام میباشد خدای عز و جل فرموده که وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً و مرادش اینست که بآن حکم فرموده و خلقش را بآن الزام نموده و روا باشد که گفته شود که خدای عز و جل قضاء فرموده از اعمال بندگان بنا بر این معنی آنچه را که بندگانش را بآن الزام نموده و بآن بر ایشان حکم کرده و آنها واجبات است نه غیر آنها و نیز روا باشد که خدای عز و جل اعمال بندگان را تقدیر کند باینکه مقادیر و احوال آنها را از حسن و قبح و وجوب و استحباب و غیر اینها بیان فرماید و از ادله بر آن بجا می آورد آنچه را که این احوال از برای این

افعال بآن شناخته شود پس خدای عز و جل در حقیقت مقدر از برای آنها باشد و چنان نیست که آنها را تقدیر کند تا مقدار آنها را بشناسد و بداند و لیکن بجهت آنکه از برای غیر خود از هر که آن را نمی شناسد و نمیداند حال آنچه آن را تقدیر کرده آشکار کند بتقدیر کردنش آن را و این از آن ظاهرتر است که پنهان باشد و آشکارتر از آنکه بسوی شاهد آوردن بر آن محتاج باشد آیا نمی بینی که ما رجوع میکنیم بسوی اهل معرفت بضاعتها در تقدیر کردن آنها از برای ما پس علم ایشان بمقادیر آنها ایشان را منع نمیکند از آنکه آنها را از برای ما تقدیر کنند تا مقادیر آنها را از برای ما آشکار نمایند و جز این نیست که ما انکار کردیم که خدای عز و جل چنان باشد که بآنها بر بندگانش حکم فرموده باشد و ایشان را از بازگشتن از آنها منع نموده باشد که آنها را کرده باشد و آنها را هستی داده باشد و اما آنکه آن جناب عز و جل چنان باشد که آنها را خلق کرده باشد بخلق کرده باشد بخلق تقدیر پس آن را انکار نمیکنیم و شنیدم از بعضی از اهل علم که میگفت قضاء برده وجه است و اول وجهی از آنها علم است و آن قول خدای عز و جل است که إِلَّا حاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضاها یعنی مگر حاجتی در نفس یعقوب که قضاء کرد آن را یعنی آن را دانست و دویم اعلام است و آن قول خدای عز و جل است که وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ و قول آن جناب عز و جل وَ قَضَیْنا إِلَیْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ یعنی او را یا آن را اعلام کردیم چنان که گذشت و وجه سیم حکم است و آن قول خدای عز و جل است که یَقْضِی بِالْحَقِّ یعنی خدا حکم میکند بحق و چهارم قول و گفتنی است و آن قول خدای عز و جل است که وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ یعنی خدا میگوید بحق و پنجم واجب ساختن است و آن قول خدای عز و جل است که فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ یعنی پس در هنگامی که قضاء کردیم بر سلیمان مردن را یعنی واجب ساختیم پس آن قضاء حتم است که خدا آن را واجب و محتوم ساخته و ششم امر و فرمان دادنست و آن قول خدای عز و جل است که وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ یعنی پروردگارت امر فرموده چنان که گذشت و هفتم آفریدنست و آن قول خدای عز و جل

است که فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ یعنی پس قضاء کرد آنها را هفت آسمان و آفرید آنها را باین شماره در دو روز و هشتم فعل و کردار است و آن قول خدای عز و جل است که فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ یعنی پس بکن آنچه را که کننده و نهم تمام کردنست و آن قول خدای عز و جل است که فَلَمَّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ یعنی پس در هنگامی که تمام کرد موسی آن مدت معینی را که عبارت است از ده سال و قول آن جناب عز و جل از روی حکایت از موسی (ع) أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ یعنی هر یک از این دو قدرت را که عبارتست از هشت سال و ده سال تمام کنیم پس ستمی بر من نیست و خدا بر آنچه ما میگوئیم وکیل است و دهم فراغ و خلاص شدن از چیز است و آن قول خدای عز و جل است که قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ یعنی قضاء کرده شد آن کاری که شما در آن طلب فتوی میکنید یعنی فراغ از آن از برای شما حاصل گردیده و قول قائل که حاجت تو را از برایت قضاء کردم یعنی از برای تو از آن فارغ و خلاص شدم پس روا باشد که گفته شود که همه چیزها بقضای خدای تبارک و تعالی و بقدر اوست باین معنی که خدای عز و جل آنها را دانسته و مقادیر آنها را دانسته و آن جناب عز و جل را در همه آنها حکمی است از خوبی یا بدی پس آنچه از خوبی باشد آن را قضاء فرموده باین معنی که خدا بآن امر کرده و آن را واجب ساخته و حق گردانیده و مبلغ و مقدارش را دانسته و آنچه از بدی باشد بآن امر نفرموده و آن را نپسندیده لیکن آن جناب عز و جل آن را قضاء کرده و تقدیر نموده باین معنی که آن را بمقدار و مبلغی که دارد دانسته و در آن بحکم خویش حکم فرموده و فتنه برده بر وجه است پس یک وجه از آنها گمراهی است و دویم آزمودنست و آن قول خدای عز و جل است که وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً یعنی آزمودیم او را آزمودنی و قول آن جناب عز و جل أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ یعنی منم آن خدائی که همه چیز را میدانم و چیزی بر من پوشیده و پنهان نیست آیا مردمان پنداشتند که واگذاشته میشوند باینکه بگویند که ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان آزموده نمیشوند و مبتلی نمیگردند و سیم حجت است و آن قول خدای عز و جل است

که ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ یعنی پس نمود حجت ایشان مگر آنکه گفتند تا آخر آنچه گذشت و چهارم شرکت و آن قول خدای عز و جل است که الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی و شرک سخت تر است از کشتن و کشته شدن و پنجم کفر است و آن قول خدای عز و جل است که أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا یعنی آگاه باش که در کفر افتادند و ششم سوزانیدن بآتش است و آن قول خدای عز و جل است که إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ یعنی بدرستی که آنان که مقتول ساختند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را یعنی ایشان را سوزانیدند تا آخر آیه و هفتم عذاب است و آن قول خدای عز و جل است که یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ یعنی در روزی که ایشان بر آتش معذب میشوند و قول آن جناب عز و جل ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ «یعنی بچشد عذاب خود را» و قول آن جناب عز و جل وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ «یعنی و هر که خدا خواسته باشد عذاب یا عذاب کردن او را» فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً «یعنی پس هرگز تو مالک نمیشوی از برایش از خدا چیزی را» و هشتم کشتن است و آن قول خدای عز و جل است که إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا «یعنی اگر بترسید از آنکه در فتنه اندازند شما را آنان که کافر شدند یعنی شما را بکشتند» و قول آن جناب عز و جل فَما آمَنَ لِمُوسی إِلَّا ذُرِّیَّهٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ یَفْتِنَهُمْ «یعنی پس ایمان نیاوردند بموسی و او را تصدیق نکردند مگر فرزندانی چند از قوم موسی نه پدران ایشان بنا بر ترس از فرعون یا با ترس از او و از گروه خود از آنکه در فتنه اندازد و ایشان را یعنی ایشان را بکشد» و نهم بازداشتن است و آن قول خدای عز و جل است که وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ «یعنی بدرستی که نزدیک بودند وفد ثقیف که در فتنه اندازند تو را یعنی تو را باز دارند از آنچه وحی کردیم بسوی تو» و دهم شدت محنت و سختی آزمایش است و آن قول خدای عز و جل است که رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلَّذِینَ کَفَرُوا ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه و محنت از برای آنان که کافر شدند» و قول آن جناب عز و جل که رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ «یعنی ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه از برای گروه ستمکاران یعنی محنت و آزمایش تا بآن

مفتون شوند و در دلهای خود بگویند که ما ایشان را نکشتیم مگر آنکه دین ایشان باطل و دین ما حق است پس این داعی ایشان باشد بسوی آتش دوزخ با آنچه ایشان بر آنند از کفر و ظلم و علی بن ابراهیم بر این وجوه ده گانه وجه دیگری را افزوده و گفته که از وجوه فتنه همان محبت و دوستی است و آن قول خدای عز و جل است که أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ «یعنی جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما فتنه یعنی محبت است و محبت دوست داشتن است» و در اینجا بمعنی محبوب است یعنی دوست داشته شده و ممکن است که مراد موضع حب و جای دوستی باشد و مؤلف میگوید که آنچه در نزد من و مذهب منست در این باب است که وجوه فتنه ده است و آنکه فتنه در این موضع نیز محنت با نون کلمن است نه محبت با باء ابجد و تصدیق این قول پیغمبر است که

الولد مجهله مجبنه مبخله

یعنی فرزند ندانستنگاه و جای بیدلی و مکان بخل است چه پدرش را از طلب علم بخود مشغول مینماید و او را بیدل میکند بجهت ترس از آنکه کشته شود و فرزندش بعد از او ضایع شود و او را بخیل میسازد زیرا که میخواهد که مال از برای او جمع کند و چه محنت از این بالاتر که چیزی این کس را از علم و شجاعت و سخاوت باز دارد و بجهل و جبن و بخل مبتلی گرداند و لیکن در تفسیر علی بن ابراهیم «ره» چنین است که أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ ای حب و حب بمعنی دوستی باشد و مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که این حدیث را در کتاب مقتل حسین بن علی علیهما السلام بطور مسند اخراج کرده ام حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از غیاث بن ابراهیم از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) گذشت بنگه دارندگان غله و خوردنی که آن را برای روز گرانی نگاه میداشتند پس امر فرمود که غله و خوردنی ایشان که برای روز گرانی نگاهداشته بودند بسوی شکمهای بازارها و در جایی که دیدها بسوی آن می نگریست بیرون برده شود پس برسول خدا (ص) عرض شد که اگر بر ایشان قیمت میکردی و نرخ آن را معین میفرمودی بد نبود یا کاش چنین میکردی

حضرت (ص) خشم فرمود بمرتبه که خشم در روی مبارکش شناخته شد و فرمود که آیا من بر ایشان قیمت میکنم جز این نیست که نرخ با خدای عز و جل است که آن را بالا میبرد چون خواهد و فرود می آورد آن را چون خواهد و برسول خدا (ص) عرض شد که کاش نرخی را از برای ما نرخ میکردی و در باب آن قرار دادی میدادی زیرا که نرخها زیاد می شود و کم می شود حضرت (ص) فرمود که من چنان نیستم که خدای عز و جل را ملاقات کنم با بدعت و تازه که در باب آن چیزی را بسوی من احداث نفرموده باشد پس بندگان خدا او را واگذارید تا از یک دیگر بخورند.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود خدای عز و جل فرشته را بر نرخ گماشته که آن را بفرمانش تدبیر میکند و ابو حمزه ثمالی گفت که در نزد حضرت علی بن الحسین علیهم السلام گرانی مذکور شد فرمود که از گرانی آن بر من چیزی نیست اگر گران شود گرانی آن بر خدا است و اگر ارزان شود ارزانی آن بر او است.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که گرانی همان زیادتی در نرخهای چیزها است تا آنکه چیزی فروخته شود بیشتر از آنچه فروخته میشد و ارزانی همان نقصان در آنست پس آنچه ارزانی و گرانی ناشی از بسیاری چیزها و کمی آنها باشد از جانب خدای عز و جل است و رضای بآن و آن را تسلیم کردن و گردن نهادن واجب است و آنچه از گرانی و ارزانی بچیزی باشد که مردمان بآن گرفته می شوند بجهت غیر کم چیزها و بسیاری آنها بدون رضای ایشان بآن یا از جهت خریدن یکنفر از مردمان باشد که همه خوردنی شهر را بخرد و از برای همین خوردنی گران شود پس آن از نرخ کننده و از حد درگذرنده است بخریدن همه خوردنی شهر چنان که حکیم بن حزام این را بعمل آورد و عادتش این بود که چون خوردنی در مدینه داخل میشد همه آن را میخرید پس پیغمبر (ص) بر او گذشت و باو فرمود که ای حکیم بن حزام بپرهیز از آنکه احتکار و انبار داری کنی.

حدیث کرد ما را باین پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از مسلمه حناط از حضرت صادق (ع) و در هر زمان که در شهر خوردنی و طعامی باشد غیر از آنچه یکنفر از مردمان آن را میخرد از برایش روا باشد که بمتاع خویش زیادتی را طلب کرد زیرا که چون در شهر خوردنی غیر از آن باشد که بهمه مردمان برسد خوردنی بجهت آن گران نشود و جز این نیست که گران می شود هر گاه یکنفر از مردمان همه آنچه را که در شهر داخل می شود بخرد.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد و عبد اللّه پسران محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که از انبار داری سؤال شد فرمود جز این نیست که انبارداری آنست که چیز خوردنی را بخری و در شهر غیر از آن نباشد و تو آن را حبس کنی از برای گران فروختن پس اگر در آن شهر خوردنی یا متاعی غیر از آن باشد با کسی نیست که بمتاع خویش زیادتی را طلب کنی و اگر گرانی در اینجا از خدای عز و جل باشد هر آینه خریداری که همه خوردنی شهر را میخرد مستحق مذمت نباشد زیرا که خدای عز و جل بنده را مذمت نمیکند بر آنچه خود آن را میکند و از برای همین رسول خدا (ص) فرمود که

الجالب مزروق و المحتکر ملعون

یعنی کشنده که جلابی میکند و خوردنی را از جایی بجائی میبرد روزی داده شده است که خدا او را روزی میدهد و انباردار که خوردنی را حبس میکند با تحقق شرائط احتکار ملعونست که خدا و خلق او را نفرین کرده اند و اگر گرانی از خدای عز و جل باشد رضای بآن و آن را تسلیم کردن واجب باشد چنان که واجب است هر گاه گرانی ناشی از کم چیزها و کمی دخل و در آمد باشد که آن از خدای عز و جل است و آنچه از خدای عز و جل یا از مردمان باشد در علم خدای تعالی ذکره پیش گرفته مثل آفریدگان و آن بقضاء و قدر اوست بنا بر آنچه من بیان کردم از معنی قضاء و قدر.

باب پنجاه و نهم در ذکر اطفال و عدل خدای عز و جل در باب ایشان:

حدیث کرد ما را حسین بن یحیی بن ضریس بجلی «ره» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن عماره سکری سریانی گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن عاصم در قزوین گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن هرون کرخی گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر احمد بن عبد اللّه بن یزید بن سالم بن عبید اللّه مولای رسول خدا (ص) گفت که حدیث کرد مرا عبد اللّه بن یزید گفت که حدیث کرد مرا پدرم یزید بن سلام از پدرش سلام بن عبید الله برادر عبد اللّه بن سلام از عبد اللّه بن سلام مولای رسول خدا (ص) که فرمود رسول خدا (ص) را سؤال نمودم و عرض کردم که مرا خبر ده که آیا خدای عز و جل بی حجتی آفریده را عذاب میکند فرمود معاذ اللّه پناه میبرم بخدا که خدا چنین امری از او سر زند عرض کردم پس فرزندان مشرکان در بهشتند یا در آتش دوزخ فرمود که خدای تبارک و تعالی بایشان سزاوارتر است بدرستی که چون روز قیامت شود و خدای عز و جل همه خلائق را بجهت فصل قضاء و حکم حق جمع کند فرزندان مشرکان را می آورد و بایشان میفرماید که ای بندگان و کنیزان من کیست پروردگار شما و چیست دین شما و کارهای شما چیست حضرت فرمود که میگویند خداوندا ای پروردگار ما تو ما را آفریدی و ما چیزی را نیافریدیم و تو ما را میراندی و ما چیزی را نمیرانیدیم و از برای ما زبانها را قرار ندادی که گویا شود و نه گوش ها که بشنود و نه کتابی که ما آن را بخوانیم و نه پیغمبری که ما او را پیروی کنیم و ما را دانشی نیست مگر آنچه بما تعلیم داده حضرت فرمود که خدای عز و جل بایشان میفرماید که ای بندگان و کنیزان من اگر شما را بامری فرمان دهم آن را میکنید عرض میکنند که میشنویم و تو را اطاعت میکنیم ای پروردگار ما حضرت فرمود پس خدای عز و جل

آتشی را امر میکند که آن را فلق میگویند و آن سخت تر چیزی است در دوزخ از روی عذاب که عذابش از هر چیزی که در دوزخ است بیشتر باشد پس از جای خود بیرون آید سیاه و تار با زنجیرها و غلها و خدای عز و جل آن را فرمان دهد که در رویهای خلائق بدمد دمیدنی اندک یا سخت پس از سختی دمیدنش آسمان بریده و پاره شود و ستارگان ناپدید شوند و دریاها فشرده و بسته و کوهها نیست و نابود و دیده ها تار گردند و زنان آبستن بار خود را بر زمین گذارند و بچه را بیندازند و بچگان از ترس آن پیر شوند در روز قیامت بعد از آن خدای تبارک و تعالی اطفال مشرکان را امر فرماید که خود را در آن آتش افکنند پس هر که در علم خدای عز و جل از برایش پیشی گرفته باشد که نیکبخت باشد خود را در آن افکند و آتش بر او سرد و سلامت باشد چنان که بر ابراهیم (ع) سرد و سلامت بود و هر که در علم خدای عز و جل از برایش پیشی گرفته باشد که بدبخت باشد امتناع کند و باز ایستد و خود را در آن آتش نیفکند پس خدای تبارک و تعالی آتش را فرمان دهد تا بجهت ترک کردنش امر خدا را و امتناعش از داخل شدن در آن برچیند و ناگاه بگیرد پس او در دوزخ پیرو از برای پدرانش باشد و اینست معنی قول خدای عز و جل که فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ «یعنی پس از جمله ایشان صاحب شقاوت و بدبختی است و بعضی از ایشان صاحب سعادت و نیکبختی است پس اما آنان که بدبخت شدند در آتش دوزخ باشند از برای ایشانست در دوزخ فریاد و ناله زفیر اول آواز خر است و شهیق آخر آواز آن یعنی ایشان از شدت عذاب در دوزخ فریاد کنند چون فریاد کردن خر در حالتی که جاویدان در آنند مادامی که آسمانها و زمین باشند و مراد از آن تخلید و تایید است یا مراد آسمانها و زمین آخرت است یا مراد از آسمانها فوق و زبر و مراد از زمین تحت و زیر دست مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب و عقوبت باشند و یکی از آنها عذاب آتش است پس مراد خلود

در عذاب آتش باشد نه از خلود در دوزخ یا استثناء باعتبار ابتداء و آغاز است بدرستی که پروردگار تو کننده است هر چیزی را که خواهد و اما آنان که نیک بخت شدند پس در بهشتند در حالتی که جاویدانند در آن مادامی که آسمانها و زمین باشند و مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را بمرتبه بلندتر از آن برساند که زیاده بر رتبه ایشان است یا مراد تعلیق هر محال باشد که آن خواست خدا است بخروج ایشان از بهشت یا استثناء باعتبار ابتداء است در حالی که بخشش است نه منقطع و بریده یعنی الی غیر النهایه ممتد و کشیده باشد.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی از حضرت امام رضا (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که بچه علت خدای عز و جل در زمان نوح (ع) همه دنیا را غرق کرد و در میان ایشان اطفال و کسی بود که او را هیچ گناهی نبود حضرت فرمود که در میانه ایشان اطفال نبود زیرا که خدای عز و جل چهل سال صلبهای قوم نوح و رحمهای زنان ایشان را عقیم و خشک گردانید که کسی را فرزند نشد و نسل ایشان منقطع و بریده شد پس غرق شدند و هیچ طفلی در میان ایشان نبود و خدای عز و جل چنان نیست که بعذاب خویش هلاک گرداند کسی را که گناهی از برایش نباشد و اما باقی ماندگان از قوم نوح (ع) غرق شدند بجهت آنکه ایشان نوح پیغمبر خدا (ع) را بدروغ نسبت دادند و سائر ایشان برضامندی ایشان بتکذیب مکذبان غرق شدند و هر که از امری پنهان باشد و بآن راضی شود چون کسی باشد که آن را حاضر بوده و بجای آورده.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی الله» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از محمد بن سنان از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که فرمود فرزندان مسلمانان ایشانند که در نزد خدای عز و جل موسوم اند به درخواست کننده که درخواستش قبول می شود و چون بدوازده سال برسند خوبیها از برای ایشان نوشته شود و چون بخواب دیدن یعنی

محتلم شدن برسند و مراد این است که چون بالغ شوند گناهان بر ایشان نوشته شود و ذکر احتلام بجهت آنست که آن روشنتر دلیلی است بر بلوغ با غلبه که دارد حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی اللّه» گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن عمران اشعری از علی بن اسماعیل از حماد بن عیسی از حریز از زراره از حضرت باقر (ع) که فرمود چون روز قیامت شود خدای عز و جل بر هفت کس حجت آورد بر طفل و کسی که در میانه دو پیغمبر مرده و شیخ کبیر و پیر مسنی که پیغمبر را دریافته و حال آنکه او در نمییابد و ابله یعنی کسی که در امور دنیا کم عقل باشد و دیوانه که هیچ عقل ندارد و کر و گنگ پس هر یک از ایشان بر خدای عز و جل حجت می آورد حضرت فرمود پس خدای تبارک و تعالی فرستاده را بسوی ایشان میفرستد و آتشی را از برای ایشان می افروزد و میگوید که پروردگار شما شما را امر میفرماید که در این آتش جهید پس هر که در آن جهد بر او سرد و سلامت باشد و هر که نافرمانی کند بسوی آتش دوزخ رانده شود.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی الله» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از فضل بن عامر از موسی بن قاسم بجلی از حماد بن عیسی از حریز از زراره بن اعین که گفت حضرت باقر (ع) را دیدم که بر پسری از امام جعفر (ع) نماز کرد و بر او تکبیر گفت بعد از آن فرمود که ای زراره بدرستی که این و امثال این نماز بر او نمیشود و اگر نه این بود که مردم میگویند که بنی هاشم بر کودکان نماز نمیکنند بر او نماز نمیکردم زراره میگوید که عرض کردم آیا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از ایشان سؤال شد فرمود آری از ایشان سؤال شد پس آن حضرت (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی داناتر است بآنچه عامل بودند بعد از آن فرمود که ای زراره آیا میدانی که معنی قول آن حضرت که خدا داناتر است بآنچه عامل بودند چیست زراره میگوید که عرض کردم نه بخدا سوگند فرمود که خدای عز و جل را در باب ایشان مشیت است بدرستی که چون قیامت شود خدای تبارک و تعالی بر هفت کس حجت

آورد بر طفل و بر کسی که در میانه دو پیغمبر مرده و بر پیر مسنی که پیغمبر را در مییابد و حال آنکه در نمییابد و ابله و دیوانه که هیچ عقل ندارد و کر و گنگ پس همه این گروه خدای عز و جل در روز قیامت بر ایشان حجت می آورد و رسولی بسوی ایشان میفرستد و آتشی را بسوی ایشان بیرون می آورد و بایشان میگوید که پروردگار شما شما را امر میفرماید که در این آتش جهید پس هر که در آن جهد بر او سر دو سلامت باشد و هر که او را نافرمانی کند بسوی آتش دوزخ رانده شود.

حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از حلبی از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی ابراهیم و ساره را کفیل اطفال مؤمنین گردانیده که ایشان را غذا دهند از درختی در بهشت که آن را پستانها است چون پستانهای گاو در قصرهائی از در و چون روز قیامت شود جامها بایشان در پوشیده شود و خوشبو و پاکیزه گردانیده شوند و بهدیه بسوی پدران خویش فرستاده شوند پس ایشان با پدران خویش در بهشت پادشاهانند.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ فرمود که پسران از عمل پدران قاصر بودند پس خدای عز و جل پسران را بپدران ملحق گردانید تا چشمهای ایشان بآن روشن شود و بعضی از نسخ توحید لفظ ذریتهم در هر دو موضع از آیه شریفه ذریاتهم بجمع نوشته شده و جمع اول قرائت نافع را بر عمرو بن عامر و جمع دویم قرائت ابو عمر و ابن عامر است مگر آنکه ابو عمرو اول را بکسر تاء خوانده که مفعول دویم باشد چه او بجای و اتبعتهم بوصل همزه ساقط در درج و تشدید تاء مفتوح و فتح عین و تاء قرشت ساکن که قرائت دیگرانست و اتبعنا هم بفتح همزه قطع و سکون تاء و عین و نون کلمن مفتوح و الفی بعد از آن

میخواند و اول فعل غائب از باب افتعال و دویم فعل متکلم مع الغیر از باب افعال باشد و ترجمه آیه اینست که و آن کسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان ایشان را پیروی نمودند بایمان یا ما بایمان فرزندان ایشان را پیرو ایشان گردانیدیم در رسانیدیم فرزندان ایشان را بایشان و حکم فرزند است و حکم پدر چون حکم مادر و دختر در حکم پسر است حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللّه» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از موسی بن سعدان از عبد اللّه بن قاسم از ابو زکریاء از ابو بصیر که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد نداکننده در ملکوت آسمانها و زمین نداء کند که آگاه باشید که فلان مرد پس اگر پدر و مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خاندانش از مؤمنان مرده باشند بسوی او دفع شود که او را غذا دهد و اگر نه بسوی فاطمه زهراء صلوات اللّه علیها دفع شود که او را غذا دهد تا آنکه پدر و مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خاندانش از مؤمنان بیایند پس حضرت فاطمه (ع) آن طفل را باو میدهد.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن حسان از حسن بن محمد نوفلی که از فرزندان نوفل بن عبد المطلب بود که گفت خبر داد مرا محمد بن جعفر از محمد بن علی از عیسی بن عبد اللّه عمری از پدرش از جدش از علی (ع) که در باب بیماری که بکودک میرسد فرمود که کفاره ایست از برای پدر و مادرش که گناهان ایشان پوشیده و آمرزیده می شود.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از عبد الأعلی مولای آل سام از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که دختران باکره را زن کنید زیرا که دهانهای ایشان از هر چیزی خوشبوتر است و پستانهای ایشان از هر چیزی پرشیرتر و زهدانهای ایشان از هر چیزی گشوده تر آیا ندانسته اید که من در روز قیامت بشما امتها مباهات و فخر میکنم حتی بسقط که بچه ناتمام افتاده

باشد بر در بهشت خشمناک میگردد بطوری که از خشم و دلتنگی شکمش ورم دارد پس خدای عز و جل باو میفرماید که داخل بهشت شو عرض میکند نمیشوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل شوند بعد از آن خدای عز و جل بفرشته از فرشتگان میفرماید که پدر و مادرش را بنزد من آورید بعد از آنکه می آیند امر میفرماید که ایشان را بسوی بهشت برند و بآن طفل میفرماید که این بفضل رحمت و افزونی مهربانی منست از برای تو و بعضی لفظ این حدیث را که بخشمناک مذکور شد تفسیر بممتنع کرده اند و این امتناع امتناع طلب است نه سر کشی.

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن ولید از حماد بن عثمان از جمیل بن دراج از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را از اطفال پیغمبران علیهم السلام سؤال کردم فرمود که ایشان چون اطفال سائر مردمان نیستند و گفت که آن حضرت را سؤال کردم از ابراهیم پسر رسول خدا (ص) که اگر باقی مانده بود صدیق بود و فرمود که اگر مانده بود بر طریقه پدرش (ص) می بود.

بهمین اسناد از حماد بن عثمان از عامر بن عبد اللَّه روایت است که گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود بر سر قبر ابراهیم پسر رسول خدا (ص) شاخ درخت خرمائی بود که آن را از آفتاب سایه میداد و نمیگذاشت که آفتاب بر آن بتابد و چون آن شاخه خشک شد نشانه قبر برطرف شد و جای آن را کسی ندانست و حضرت (ع) فرمود که ابراهیم پسر رسول خدا (ص) مرد و او را هجده ماه بود پس خدای عز و جل شیر خوردنش را در بهشت تمام گردانید.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب در باب اطفال و احوال ایشان میگوید که وجه در معرفت عدل و جور و راه بسوی تمیز دادن اینها همان میل طباع بسوی چیزی و نفرت آنها از آن چیز نیست و بدرستی که آن استحسان عقل است که عقل آن را خوب و نیکو شمرد تا عدول باشد و استقباح آنست که عقل آن را زشت شمرد تا جور باشد و از برای همین جائز نباشد که ما بقبح فعلی از افعال قطع کنیم بجهت

جهل ما بعلتهای آن و نه آنکه در بیرون بردنش از حد عدل از ظاهر صورتش عمل شود بلکه وجه آن هر گاه خواسته باشیم که حقیقت نوعی از انواع فعل را که وجه حکمت در آن بر ما پوشیده و پنهان شده باشد آنست که رجوع کنیم بدلیلی که بر حکمت فاعلش دلالت میکند و پناه بریم بسوی برهانی که حال محدث و موجد آن را بما می شناساند در آن صنعت و رشاد باشد دیگر کاری نمیکند ما را لازم آید که باین قضیه همه افعالش را عموم دهیم خواه علتهای آنها را ندانیم و خواه آنها را بشناسیم و بدانیم زیرا که در عقول قصر آنها بر نوعی از فعل نیست نه نوع دیگر و نه خصوص آنها در جنسی نه جنس دیگر آیا نمی بینی که اگر ما پدری را که حکمتش در نزد ما بدلیلها ثابت شده و عدالتش در پیش ما ببرهان بصحت پیوسته ببینیم که اندامی از اندامهای فرزندش را میبرد یا عضوی از اعضای او را داغ میکند و ما نه سبب در آن را بشناسیم و نه علتی را که پدر بجهت آن میکند آنچه را که آن را با فرزندش میکند بجهت جهل ما بوجه مصلحت در آن جائز نباشد که نقض کنیم و بشکنیم آنچه را که برهان صادق فی الجمله آن را اثبات کرده از حسن نظرش از برای آن فرزند و بجهت آنکه او خوبی را نسبت بوی اراده کرده پس همچنین افعال خدای تبارک و تعالی که عالم است بعواقب و ابتداء و دانا است بانجام و آغاز هر چیزی بجهت آنچه دلیل فی الجمله اثبات نموده که آنها نمیباشد مگر حکمت و واقع نمیشوند مگر بر وجه صواب بجهت جهل ما بعلتهای هر یک از آنها بر وجه تفصیل جائز نباشد که توقف کنیم و بایستیم در آنچه ما شناخته ایم آن را از جمله احکام آنها خصوصا که ما عجز نفسهای خود را از معرفت علتهای چیزها و قصور آنها را از احاطه کردن بمعانی جزئیات شناخته ایم و این در وقتی است که ما خواسته باشیم که جمله را که جهلش وسعت ندارد و کسی را نرسد از محکم بودن افعال آن جناب عز و جل بشناسیم و اما هر گاه خواسته باشیم که معانی آنها را استقصاء نمائیم و از علتهای آنها بحث و کاوش کنیم بحمد اللّه چنان نیستیم که نیابیم در عقول آنچه را که ما را بشناساند از وجه حکمت در تفصیلهای آنها آنچه دلالت بر جملهای آنها را تصدیق کند و دلیل بر آنکه افعال خدای عز و جل حکمت است دوری آنها است از تناقض و سلامتی آنها از تعلق و وابستگی بعضی از

آنها ببعضی و حاجت هر چیز بمثل خویش و الفت گرفتنش بشکل خویش و پیوند شدن هر نوعی بشبه خویش حتی آنکه اگر تو هم و خیال شوند بر خلاف آنچه آنها بر آنند از گردیدن چرخهای آنها و حرکت آفتاب و ماه و سیر کردن ستارگان آنها هر آینه منتقض و فاسد شوند و چون افعال خدای عز و جل آنچه را که ما ذکر کردیم از شرائط عدل استیفاء نمود و از آنچه ما مقدم داشتیم از علتهای جور سالم بود درست شد که آنها حکمت است و دلیل بر آنکه ظلمی از خدای عز و جل واقع نمیشود و آن را بفعل نمی آورد و آنست که بثبوت پیوسته که خدای تبارک و تعالی قدیم و بی نیاز و دانائیست که نادانی ندارد و ظلم واقع نمیشود مرگ از جاهل بقبح آن که زشتیش را نداند یا محتاج بکردن آن باشد و بآن منتفع شود و چون خدای تبارک و تعالی قدیم و بی نیاز بود که منافع و مضار بر او جائز نبود و دانا بود به آن چه بوده و خواهد بود از زشتی و خوبی درست شد که غیر از حکمت نمیکند و بجز صواب احداث نمیفرماید آیا نمی بینی که هر که از ما حکمتش درست باشد ارتکاب امور عظیمه از او متوقع نباشد با وجود بی نیازیش از فعل قبیح و قدرتش بر ترک آن و عملش بقبح آن و آنچه استحقاق بهم میرساند از مذمت بر کردن آن پس واقع ساختن قبائح و افتادن و زشتیها بر او نرسیده نمیشود و این ظاهر است و الحمد اللّه حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی اللّه» عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عمر بن عثمان خزاز از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی که گفت با بو جعفر حضرت محمد بن علی باقر علیهما السلام عرض کردم که یا ابن رسول اللّه ما از اطفال کسی را می بینیم که مرده متولد می شود و از جمله ایشان کسی است که ناتمام ساقط می شود و از جمله ایشان کسی است که کور یا گنگ یا کر متولد می شود و از جمله ایشان کسی است که ناتمام ساقط می شود و از جمله ایشان کسی است که چون بسوی زمین فرود آید در همان ساعت میمیرد و از جمله ایشان کسی است که تا احتلام و حد بلوغ میماند و از جمله ایشان کسی است که عمر و زندگانی داده می شود تا آنکه پیر شود پس این چگونه باشد و جهش چیست حضرت (ع) فرمود که خدای تبارک و

تعالی اولی است بآنچه تدبیر میفرماید از امر خلق خود از ایشان و او است که ایشان را خالق و مالک است پس هر که را از عمر دادن منع کرده او را از چیزی منع کرده که از برایش نیست و هر که را عمر داده باو چیزی را عطاء فرموده که از برایش نیست پس آن جناب صاحب تفضل است بآنچه عطاء فرموده و عادل است در آنچه منع نموده لا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ یعنی پرسیده نشود از آنچه میکند و ایشان یعنی بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جابر میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه و چگونه پرسیده نمیشود از آنچه میکند فرمود زیرا که آن جناب نمیکند مگر آنچه را که حکمت و صواب باشد و او است صاحب تکبر جبار و یگانه قهار پس هر که در نفس خود تنگی را در چیزی از آنچه قضاء فرموده بیابد کافر است و هر که چیزی از افعال او را انکار کند جاحد است که از روی دانش انکار کرده.

«باب شصتم» در بیان اینکه خدای تبارک و تعالی با بندگان خود نمیکند مگر آنچه را که از برای ایشان اصلح باشد

خبر داد مرا ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیوه فقیه در بلخ گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عثمان هروی گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن حسین بن مهاجر گفت که حدیث کرد ما را هشام بن خالد گفت که حدیث کرد ما را حسین بن یحیی حنینی گفت که حدیث کرد ما را صدقه بن عبد اللّه از هشام از انس از پیغمبر (ص) از جبرئیل (ع) از خدای عز و جل که گفت خدای تبارک و تعالی فرمود که هر که دوستی از دوستان مرا خوار کند بحقیقت که با من مبارزه نموده بجنگ و مبارزه از میان صف بیرون شدنست از برای جنک و در چیزی که من کننده آنم آنقدر تردد ندارم مانند ترددی که در باب گرفتن جان مؤمن دارم او مرگ را ناخوش دارد و من اندوهگینی او را خوش

ندارم و او را از آن چاره نیست و بنده من تقرب نجسته بسوی من بچیزی مثل جا آوردن آنچه بر او واجب گردانیده ام و پیوسته بنده من بجهت عمل سنتی که بر او واجب نیست بجا میاورد تا آنکه او را دوست دارم کسی که من او را دوست دارم گوش و چشم و دست قوت دهنده از برای او باشم اگر مرا بخواند او را اجابت کنم و اگر از من در خواهد او را اجابت کنم و اگر از من در خواهد باو عطاء فرمایم و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که بابی از عبادت را اراده دارد پس او را از آن باز میدارم تا عجبی در او داخل نشود چه همان او را فاسد و تباه گرداند و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح نمیآید مگر بفقر و درویشی و اگر او را بی نیازی دهم همان او را فاسد کنم و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح نمیآید مگر بیماری و اگر جسم او را صحیح و او را تندرست گردانم همان او را فاسد گرداند و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح نمیآید مگر بتندرستی و اگر او را بیمار کنم همان او را فاسد گرداند بدرستی که من بندگانم را بعلم و دانش خویش تدبیر میکنم زیرا که من دانا و آگاهم و مخفی نماند که این حدیث و امثال آن از آنچه ظاهرش حلول و اتحاد است از احادیث مشکله است و بعضی از بیدینان زندیق بظاهر آن متمسک شده هذیانی چند گفته اند که حاصل آنها بجز کفر و زندقه چیزی نیست و حقیر آن را در رساله نجات السالکین و خلاص الهالکین که در رد جماعت صوفیه نوشته ام تحقیق کرده ام بوضعی که اهل حق را خوش آید هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند.

حدیث کرد ما را ابو احمد حسن بن عبد اللّٰه بن سعید عسگری گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن محمد بن عبد الکریم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الرحمن برقی گفت که حدیث کرد ما را عمر و بن ابی سلمه گفت که بر ابو عمرو صنعانی خواندم از علاء بن عبد الرحمن از پدرش از ابو هریره که رسول خدا (ص) فرمود که بسا ژولیده موی غبار آلوده صاحب دو جامه کهنه باشد که غیر از زیر جامه و پیراهن کهنه چیزی نداشته باشد و از درها رانده شود اگر بر سبیل تحکم خدای عز و جل را قسم دهد و خواهی نخواهی

چیزی را خواهش کند خدا قسمش را راست کند و حاجتش را روا سازد و در بعضی از نسخ توحید بجای از درها رانده جامهایش پاره زده واقع شده یعنی که این کهن جامه پینه نیز دارد حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللّه» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن محبوب از عبد اللّه بن سنان از محمد بن مکندر که گفت عون پسر عبد اللّه بن مسعود بیمار شد پس من بزودی آمدم که او را عیادت کنم گفت آیا نمیخواهی که تو را بحدیثی از عبد اللّه بن مسعود حدیث کنم گفتم بلی میخواهم گفت در بین اینکه مادر نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم ناگاه تبسم فرمود من بآن حضرت عرض کردم که یا رسول اللّه تو را چه شد که بی سبب خندیدی فرمود که تعجب کردم از مؤمن و بیتابیش از بیماری و اگر بداند که در بیماری چه قدر از ثواب از برای او است هر آینه دوست دارد که پیوسته بیمار باشد تا پروردگار عز و جل خود را ملاقات کند حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی اللّه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که گفت حضرت ابو عبد اللّه صادق (ع) فرمود که گروهی بنزد پیغمبری که داشتند آمدند و عرض کردند که پروردگارت را از برای ما بخوان تا مرگ و مردن را از ما بردارد پس آن پیغمبر از برای ایشان دعاء کرد و خدا مرگ را از ایشان برداشت و بسیار شدند تا آنکه منزلها بایشان تنک شد و جای ایشان نبود و نبیره ها بسیار شدند و هر مرد صبح میکرد و محتاج بود که پدر و مادر و جد و جدش را طعام دهد و ایشان را خوشنود گرداند سرپرستی و بازجوئی نماید و باین جهت از طلب معاش و اسباب زندگانی مشغول و رو گردان شدند پس بخدمت آن پیغمبر آمدند و عرض کردند که از پروردگارت بخواه که ما را برگرداند بسوی مرگهای ما و مدتهای معهودی که ما بر آنها بودیم پس آن پیغمبر از پروردگار عز و جلش سؤال کرد و خدا ایشان را بسوی اجلهای ایشان باز گردانید.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبد اللّه بن احمد بن ابی عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را پدرم از جدش احمد بن ابی عبد اللّه از حسن بن علی بن فضال از علی بن عقبه از پدرش

از سلیمان بن خالد از حضرت ابو عبد اللَّه صادق از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) روزی خندید تا آنکه دندانهای عقلش ظاهر شد و مراد مبالغه مثل آن حضرت است در خنده که معظم خنده اش تبسم بود نه آنکه مراد ظاهر ساختن اقصای دندانها باشد در وقت خنده بر سبیل حقیقت چه آن ممکن نیست و بعضی نواجذ را که در این حدیث است بمطلق دندانها تفسیر کرده اند و بعضی بچهار دندانی که در چهار پهلوی دندانهای نیشتر است و آن مردود است بآنچه در لوامع التنزیل ذکر کرده ام تتمه حدیث بعد از آن حضرت فرمود که آیا از من نمی پرسید که از چه خندیدم عرض کردند بلی یا رسول اللَّه میپرسیم فرمود که تعجب کردم از برای مرد مسلمان که هیچ قضائی نیست که خدا آن را از برایش قضاء فرماید مگر آنکه در عاقبت کارش از برایش بهتر یا خوب باشد حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی اللَّه» عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابو قتاده قمی که گفت حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن یحیی از ابان احمر از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمود بحق آن خدائی که جدم (ص) را بحق بپیمبری مبعوث گردانیده که خدای تبارک و تعالی بر اندازه مروت روزی میدهد و معونت و یاری بر اندازه خرج و مؤنث از آسمان فرود می آید و صبر براندازه سختی بلاء نازل می شود.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی اللَّه» عنه تا آخر آنچه در باب قضاء و قدر مذکور شد از حدیث هیجدهم.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی الهزهاز از علی بن حسن که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای عز و جل روزیهای مؤمنان را از جایی قرار داده که نمی پندارند و این بجهت آنست که بنده چون وجه و راه روزی خود را نشناسد دعایش بسیار شود.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان بن ایوب خزاز گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن فضل هاشمی گفت که بحضرت صادق (ع) عرض کردم که بچه علت خدای تبارک و تعالی ارواح را در بدنها قرار داد بعد از بودن آنها در ملکوت بالاترش در بلند ترین جایی حضرت (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی دانست که ارواح در بزرگواری آنها در هر زمان که بر حال خود واگذاشته شوند بیشتر آنها بسوی دعوی پروردگاری مشتاق و آرزومند شودند در حالتی که غیر از خدای عز و جل باشند پس خدا بقدرت خویش آنها را قرار داد در ابدانی که در ابتدای تقدیر آنها را از برای این ارواح تقدیر و اندازه فرموده بود بجهت نظر و التفاتی از برای آنها و رحمت بآنها و بعضی از آنها را ببعضی دیگر محتاج کرد و بعضی از آنها را بر بعضی بست و درجات و پایهای بعضی از آنها را زبر بعضی بلند گردانید و بعضی از آنها را ببعضی کفایت فرمود و پیغمبرانش را بسوی اینان فرستاد و حجتهای خود را بر ایشان گرفت در حالی که مژده دهندگان و بیم کنندگانی چند بودند که ایشان را امر میکردند بفراگرفتن بندگی و فروتنی از برای معبودشان بانواعی که ایشان را بآنها ببندگی گرفته و عبادت از ایشان خواسته و عقوبتی چند در عاجل این دنیا و عقوبتی چند در آجل و آخرت و ثوابی چند در عاجل و ثوابی چند در آجل از برای ایشان نصب فرمود تا باین وسیله ایشان را در خوبی رغبت و در بدی بیرغبتی دهد و تا ایشان را بر طلب معیشتها و مکاسب رهنمائی فرماید و باین واسطه بدانند که ایشان پروریدگانند و بندگان آفریدگان و بر بندگیش اقبال کنند و بآن رو آورند و باین سبب نعمت همیشه و بهشت جاوید را مستحق شوند و ایمن شوند از آرزومندی و اشتیاق بسوی آنچه ایشان را درست نیست بعد از آن حضرت (ع) فرمود که ای پسر فضل بدرستی که خدای تبارک و تعالی نظرش ببندگانش خوشتر و بهتر است از ایشان از برای نفسهای خویش آیا نمی بینی که در میان ایشان کسی را نمی بینی مگر آن کس را که برتری بر غیر خود را دوست میدارد تا آنکه از جمله ایشان کسی است

که بدعوی پروردگاری مشتاق شده و از جمله ایشان کسی است که بدعوی پیغمبری بدون حق و درستی آن مشتاق شده و از جمله ایشان کسی است که بدعوی امامت بیدرستی آن مشتاق شده با آنچه میبینید در نفسهای ایشان از ناتمامی و درماندگی و ناتوانی و خواری و پریشانی و درویشی و دردهای بنوبت در آینده بر ایشان و مرگی که بر ایشان غالب است و همه ایشان را مقهور ساخته و گامهای ایشان را شکسته ای پسر فضل بدرستی که خدای تبارک و تعالی با بندگان خود نمیکند مگر آن را که اصلح از برای ایشان باشد و بر مردم هیچ ستم نکند و لیکن مردم بر نفسهای خود ستم میکنند.

حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی (رضی اللَّه عنه) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللَّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از پدرش ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ فرمود که ایشان را آفریده از برای آنکه بجا آورند آنچه را که بواسطه آن رحمتش را سزاوار شوند پس ایشان را رحم کند و ترجمه آیه اینست که «همیشه مردم با هم اختلاف دارند مگر آن کسانی که پروردگار تو ایشان را رحم فرموده و از برای همین ایشان را آفریده».

حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم استرآبادی گفت که حدیث کردند ما را یوسف بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خویش از حضرت حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین علیهم السلام که در قول خدای عز و جل الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً که ترجمه اش اینست که «آن خدائی که بقدرت کامله گردانید برای فائده شما زمین را فرشی گسترده تا آرام گیرید و بر آن حرکت نمائید». فرمود که آن را ملائم از برای سرشتهای شما و از برای تنهای شما گردانید و آن را صاحب گرمی و حرارت سخت نگردانید که شما را بسوزاند و نه صاحب سردی سخت که شما را فسرده یعنی منجمد و بسته گرداند و نه

صاحب خوشبوئی سخت که سرها و پیشانیهای شما را بدرد آورد و نه صاحب گندیدگی سخت شما را هلاک کند و نه صاحب نرمی سخت چون آب که شما را غرق کند و در خود فرو برد و نه صاحب سختی سخت که در باب خانها و عمارتها و بناها و قبرهای مردگان شما بر شما امتناع ورزد و لیکن خدای عز و جل در آن از استواری قرار- داد آنچه بآن منتفع شوید و خود را نگاهدارید و تنها و بنیادهای شما بر روی آن محتبس و در بند باشد و در آن از سستی قرار داد آنچه بواسطه آن از برای خانها و و قبرها بسیاری از منفعتهای شما فروتنی نماید و سرباز نزند و از برای همین زمین را فرشی گسترده برای شما گردانید بعد از آن آن جناب عز و جل فرموده که وَ السَّماءَ بِناءً یعنی «و گردانید آسمان را سقفی برداشته و برافراشته» و حضرت میفرماید که سقفی از زبر شما که محفوظ و نگاهداشته شده است یعنی از افتادن و یا از فساد و انحلال تا وقت معلوم و یا محفوظ در هوا بی واسط و ستون که در آن آفتاب و ماه و ستارگان آن را بجهت منفعتهای شما میگرداند بعد از آن آن جناب عز و جل فرموده که وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً یعنی «و فرو فرستاد آبی را چگونه آبی» و حضرت (ع) میفرماید یعنی باران که آن را از جانب بالا فرود می آورد تا بسرهای کوهها و پشتها و توده ها و فرازها و نشیبهای شما برسد بعد از آن آن باران را جدا و پراکنده گردانید در حالتی که خرد قطره و بزرگ قطره و باریک و نرم ضعیف است تا آنکه زمینهای شما آن را در خود چیند و این باران را یکباره فرود آینده بر شما نگردانید که زمینها و درختها و کشتها و میوه های شما را فاسد و تباه سازد بد از آن آن جناب عز و جل فرموده که فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً یعنی «پس قرار مدهید و فرا مگیرید از برای خدا همتایان یعنی شریکان و انبازان را در عبادت» و حضرت (ع) میفرماید یعنی «اشتباه و امثال از بتانی که نمیفهمند میشنوند و نمی بینند و بر چیزی قدرت ندارند» وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی «و شما میدانید و علمای بیان اختلاف کرده اند که فعل علم در مثل این آیه نازل منزله لازم است که هیچ مفعول ندارد یا متعدی است و مفعول آن محذوف است بجهت اعتماد بر قرینه و حق در این مقام قول دویم است زیرا که امام (ع) میفرماید که شما میدانید

که این بتان قدرت ندارند بر چیزی از این نعمتهای جلیله که پروردگار شما تبارک و تعالی آنها را بر شما انعام فرموده.

حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از داود بن کثیر رقی از ابو عبیده حذاء از حضرت باقر (ع) که فرمود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود که خدای جل جلاله فرموده بدرستی که از جمله بندگان مؤمن کسی است که در عبادت و پرستش من سعی و کوشش میکند و از خواب و بالش لذیذ خود بر میخیزد و در شبها بیدار خوابی میکشد و خود را در پرستش من در رنج میافکند پس در یک شب و دو شب پینکی را باو میزنیم و خواب را بر او مسلط میگردانیم بجهت نظر و التفاتی از من برای او و رعایت و مرحمت کردن بر او پس بخواب میرود تا صبح میکند و بر میخیزد و حال آنکه او خودش را دشمن و بر نفسش عتاب کننده و منکر و از آن ناخوشنود باشد و اگر در میان او و آنچه میخواهد از پرستش من رها کنم و او را بآن واگذارم هر آینه از آن عجب و خود بینی بر او داخل شود و همان عجب او را بسوی فریفته شدن باعمال خویش و راضی شدنش از خودش بگرداند تا آنکه گمان کند که بفضل و مرتبه از همه کنندگان در گذشته و در عبادتش از اندازه تقصیر و کوتاهی کردن تجاوز کرده پس در نزد این گمان از من دور می شود و او گمان دارد که بسوی من تقرب و نزدیکی میجوید.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از داود بن فرقد از حضرت صادق (ع) که فرمود در آنچه خدای عز و جل بسوی موسی (ع) وحی فرمود این بود که ای موسی من هیچ آفریده را نیافریده ام که در نزد من از بنده مؤمنم دوست تر باشد و جز این نیست که او را می آزمایم و در بلاء و زحمت میاندازم بجهت آنچه از برایش بهتر است و عافیت میدهم او را بجهت آنچه از برایش بهتر است و من داناترم بآنچه بنده ام بر آن بصلاح می آید پس باید که بر بلای من صبر کند و نعمتهای

مرا شکر گذارد و بقضای من راضی باشد تا او را در نزد خود در زمره صدیقان بنویسم چون بخوشنودی من عمل کند و امر مرا فرمان برد.

«باب شصت و یکم» در بیان امر و نهی و وعد و وعید

و امر بمعنی فرمودنست و نهی بازداشتن و وعده خبر دادن کسی را برسانیدن نیکی باو و وعید وعده بد که کسی را برسانیدن بدی باو خبر دهد:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن «ولید رضی اللَّه عنه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که مردم مأمور و منهی اند که خود ایشان را امر و نهی فرموده پس هر که از برایش عذر و بهانه باشد خدای عز و جل او را معذور دارد و بهانه اش را بپذیرد.

حدیث کرد ما را «پدرم رضی اللَّه» عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از هشام بن سالم از حبیب سجستانی از حضرت ابو جعفر باقر (ع) که فرمود در توریه نوشته است که ای موسی بدرستی که من تو را آفریدم و برگزیدم و نیرومند گردانیدم و تو را بطاعت خود امر کردم و از معصیت خود نهی نمودم و پس اگر مرا اطاعت کنی تو را بر طاعتم یاری کنم و اگر مرا نافرمانی کنی تو را بر نافرمانیم یاری نکنم ای موسی مرا بر تو منت است در باب این که تو مرا فرمان برده و مرا بر تو حجت است در اینکه مرا نافرمانی کرده حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از علی بن محمد قاسانی از آنکه او را ذکر کرده از عبد اللَّه بن قاسم جعفری از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام که فرمود رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

و سلم فرمود که هر که خدا او را بر کاری ثوابی وعده کند بآن از برایش بزودی وفاء خواهد کرد و هر که خدا او را بر کاری عقابی وعید کند در آن باختیار باشد که اگر خواهد بآن وفاء میکند و اگر نخواهد نمیکند.

حدیث کرد ما را ابو علی حسین بن احمد بیهقی در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که خبر داد ما را محمد بن یحیی صولی گفت که حدیث کرد ما را ابو ذکران گفت که شنیدم از ابراهیم بن عباس که میگفت در مجلس حضرت امام رضا (ع) بودیم که گناهان کبیره را بیاد یک دیگر آوردند و آنها را و قول معتزله را در آنها که آمرزیده نمیشود ذکر کردند پس امام رضا (ع) فرمود که حضرت صادق (ع) فرمود که قرآن بخلاف قول معتزله نازل شده خدای جل و علا فرموده که وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ یعنی «و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است از برای مردمان با ظلم و ستم ایشان» و مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما موضع حاجت را از آن فرا گرفتیم.

حدیث کردند ما را احمد بن محمد بن هیثم عجلی و احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب دار و عبد اللّه بن محمد صانع و علی بن عبد اللّه وراق «رضی اللّه» عنهم گفتند که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریاء قطان گفت که حدیث کرد مرا بکر بن عبد الله بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول گفت که حدیث کرد مرا ابو معاویه از اعمش از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام که در آنچه از برایش وصف فرمود از شریعتهای دین فرمود که خدا هیچ تنی را تکلیف نمیکند و در رنج نمی افکند مگر آن مقدار که کمتر از طاقت و گنجایش قدرتش باشد و آن را ببالاتر از طاقتش تکلیف نمیکند و کارهای بندگان آفریده شده است بآفریدن تقدیر و اندازه کردن نه آفریدن تکوین و هستی دادن و خدا آفریننده هر چیزیست و ما نه بجبر قائلیم و نه بتفویض و خدای عز و جل شخص به را بیمار نمیگیرد یعنی بیگناه را بگناهکار بازخواست و مؤاخذه نمی فرماید و خدای عز و جل اطفال را بگناهان پدران عذاب نمیکند زیرا که در کتاب محکم خویش فرمود که وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ

وِزْرَ أُخْرى و ترجمه آن گذشت و نیز آن جناب عز و جل فرموده که وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی یعنی «و نیز در صحف موسی ابراهیم است که آنکه نیست آدمی را مگر آنچه سعی و کوشش کرده باشد.» یعنی «چنان که کسی را بگناه دیگری نگیرد به ثواب دیگری نیز مثاب نمیگرداند.» و خدای عز و جل را روا باشد که عفو کند و تفضیل فرماید و آن جناب عز و جل را روا نیست که ستم کند و خدای تبارک و تعالی بر بندگانش اطاعت کسی را واجب نمیکند که میداند که ایشان را گمراه میکند و در ضلالت میاندازد و از برای رسالتش اختیار نمی فرماید و بر نمی گزیند و از بندگانش کسی را که میداند که کافر می شود و شیطان را بغیر از خدا می پرستد و بر خلقش حجتی را فرا نمی گیرد مگر کسی که معصوم باشد و مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این حدیث را بتمامه در کتاب خصال اخراج کرده ام.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر بن همدانی «رضی اللَّه عنه» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر که گفت شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که می فرمود خدا کسی را در آتش دوزخ مخلد و جاوید ندارد مگر اهل کفر و جحود و اهل ضلالت و شرک را و هر که از گناهان کبیره دوری کند از مؤمنان از گناهان صغیره سؤال نشود خدای تبارک و تعالی فرموده که إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً یعنی «اگر اجتناب و دوری کنید از گناهان بزرک از آنچه نهی کرده میشوید از آن یعنی ما و خلیفه ما شما را از آن نهی کرده ایم در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان شما را یعنی گناهان کوچک شما را و در آوردیم شما را در موضع خوب گرانمایه که بهشت است.» راوی میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللَّه پس شفاعت از برای کی واجب است از گناهکاران فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم که میفرمود جز این نیست که شفاعت من از برای صاحبان گناهان کبیره از امت منست و اما نیکوکاران از ایشان پس بر ایشان هیچ راه و تسلطی نیست ابن ابی عمیر میگوید که به آن حضرت عرض کردم که

یا ابن رسول اللَّه چگونه شفاعت از برای صاحبان گناهان کبیره باشد و خدای تعالی ذکره میفرماید که وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی یعنی بندگان گرامی خدا شفاعت و درخواست نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد» و هر که گناهان کبیره را مرتکب شود پسندیده نباشد. حضرت فرمود که ای ابو احمد هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود مگر آنکه این امر او را بد آید و بر آن پشیمان شود و پیغمبر (ص) فرمود که کافیست که پشیمانی توبه باشد و آن حضرت (ع) فرمود که هر که خوبی او را شاد کند و بدی او را بد آید مؤمن است و هر که پشیمان نشود بر گناهی که آن را مرتکب می شود مؤمن نیست و شفاعت از برایش واجب نباشد و ستمکار خواهد بود و خدای تعالی ذکره میفرماید که ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ یعنی نیست گناهکاران را هیچ خویشی و نه درخواست کننده که فرمان برداری شود من بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللَّه چگونه کسی که پشیمان نمیشود بر گناهی که آن را مرتکب می شود مؤمن نمیباشد فرمود که ای ابو احمد هیچ کس نیست که کبیره از گناهان را مرتکب شود و او بداند که بزودی بر آن بازخواست شود مگر آنکه پشیمان شود بر آنچه مرتکب شده و در هر زمان که پشیمان شود تائب باشد که شفاعت را استحقاق و سزاواری دارد و در هر زمان که بر آن پشیمان نشود و صاحب اصرار باشد و آنکه اصرار دارد و از برایش آمرزیده نمیشود زیرا که او ایمان ندارد بعقوبت آنچه مرتکب شده و اگر بعقوبت آن ایمان میداشت پشیمان میشد و پیغمبر (ص) فرمود که با طلب آمرزش کبیره نیست و باصرار صغیره نیست چه در اول گناه بر طرف می شود و در دویم کبیره میگردد و اما قول خدای عز و جل وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی پس بدرستی که ایشان شفاعت نمیکند مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد و دین همان اقرار و اعتراف است بجزای بر خوبیها و بدیها و کسی که خدا دینش را پسندیده باشد پشیمان شود بر آنچه آن را مرتکب می شود از گناهان بجهت معرفتش بعاقبت و انجام خویش در روز قیامت حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی اللَّه عنه» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از

حمزه بن حمران از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که قصد حسنه کند و آن را بعمل نیاورد یک حسنه از برایش نوشته شود پس اگر آن را بعمل آورد ده حسنه از برایش نوشته شود و خدا این را مضاعف میگرداند از برای هر که خواهد تا هفتصد حسنه و هر که قصد بدی کند و آن را بعمل نیاورد بر او نوشته نشود تا آنکه آن را بعمل آورد پس اگر آن را بعمل نیاورد یکحسنه از برایش نوشته شود و اگر آن را بعمل آورد نه ساعت مهلت داده شود پس اگر توبه کرد و بر آن پشیمان شد بر او نوشته نشود و اگر توبه نکرد بر آن پشیمان نشد یک گناه بر او نوشته شود.

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن غالب شافعی گفت که خبر داد ما را ابو محمد مجاهدین اعین بن داود گفت که خبر داد ما را عیسی بن احمد عقلانی گفت که خبر داد ما را نصر بن شمیل گفت که خبر داد ما را اسرائیل گفت که خبر داد ما را ثویر از پدرش که علی (ع) فرمود که در قرآن آیه نیست که در نزد من دوست تر باشد از قول خدای عز و جل إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ بآن معنی که در باب اول گذشت.

حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی در سرخس گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی تا آخر آنچه در باب اول گذشت از حدیث بیست و چهارم حتی بیان مؤلف رحمه اللّه مگر آنکه آخر حدیث در این چنین است که گفت آری گفتم و هر چند که شراب بیاشامد گفت آری و چون محض تکرار بود لهذا بحواله بر آنچه ترجمه شده بود اکتفاء نمودم.

حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاذ جوهری از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا (ص) از جبرئیل (ع) که گفت خدای جل جلاله فرمود که هر که گناهی بکند خواه گناه کوچک باشد و خواه بزرگ و او نداند که مرا میرسد که او را معذب سازم یا از او عفو کنم و درگذرم هرگز آن گناه را از برایش نیامرزم و هر که گناهی را بعمل آورد خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ و او بداند که مرا میرسد که او را معذب سازم و از او عفو کنم از او عفو کنم.

باب شصت و دویم در تعریف و بیان و حجت و هدایت:

یعنی در بیان لزوم اینها بر خدا تا حجت بر بندگان تمام باشد و تعریف شناسانیدن و آگاهی دادنش و بیان آشکار کردن و حجت گواه بر دعوی و سخن درست و طریقه که بواسطه آن در خصومت بر خصم ظفر یابند و مراد از آن در اینجا چیزیست که خدا حجت را بر خلق خود تمام فرموده خواه پیغمبر باشد و خواه امام و خواه سخن ایشان باشد و خواه غیر آن و هدایت راه راست نمودن که از شأنش این باشد که بمطلوب برساند.

حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حکیم که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که معرفت و شناخت از صنع و کارگری کیست فرمود که از صنع خدای عز و جل است که بندگان را در آن هیچ صنعی نیست.

«مترجم گوید» که خدا مسائل را ببنده اش می شناساند بسخن خویش یا بزبان پیغمبرش یا بحمل کردن بنده بر فکر با آنکه عطاء کردن قدرت و تمکین و قوی و آلات همه از خدای تعالی است خصوصا بنا بر مذهب حق که نتیجه از جانب خدا بر بندگان فائض می شود و ترتیب دادن مقدمات فیض آن نتیجه را آماده و مهیا میسازد و حمل حدیث بر اینکه عقول مفید کمال معرفت نیستند بلکه آن بتعریف خدای تعالی است نه اصل و معرفت دور است.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللّٰه عنه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج از ابن طیار از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که خدای عز و جل بر مردم حجت آورده بآنچه بایشان عطاء کرده و چیزی که آن را بایشان شناسانیده.

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه ره از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه از ابن فضال از ثعلبه بن میمون از حمزه بن طیار از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ فرمود که بشناساند بایشان آنچه او را خوشنود گرداند و آنچه او را بخشم آورد و ترجمه آیه اینست که و نیست خدا که اضلال فرماید و مراد آنست که در حکمت آن جناب روانیست که گروهی را باطل و هلاک و ضائع گرداند که نام ضلالت و گمراهی را بر ایشان گذارد بعد از آنکه ایشان را راه راست نموده باشد و باسلام هدایت فرموده باشد تا روشن سازد از برای ایشان آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند خواه پرهیز از فعل آن باشد چون شرب خمر و لواطه و زنا و غیر آن از محرمات و خواه پرهیز از ترک آن باشد چون نماز و روزه و خمس و زکاه و حج و غیر آن از واجبات و فرموده است که فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها یعنی «پس الهام داد خدا نفس را نابکاری و بیباکی آن و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری آن را.» و حضرت فرمود یعنی بیان فرمود از برای نفس آنچه را که می آورد و آنچه را که وامیگذارد یعنی آنچه باید که بیاورد و واگذارد او را اعلام فرموده و راه خیر و شر و طریق طاعت و معصیت را باو شناسانیده و او را در میان این دو راه مخیر ساخته تا اگر خواهد اختیار خیر کند و مستحق ثواب شود یا اختیار شر کند و مستحق عذاب و عقاب گردد و فرمود که إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً یعنی «بدرستی که ما راه راست را بآدمی نمودیم ببیان و ارشاد و انواع الطاف تا راه حق را از راه باطل بداند و صواب را از خطاء و خیر را از شر تمیز دهد باعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنهاست. و اشاره است بهر دو قسم دلیل از نقلی و عقلی در حالتی که این آدمی یا شکرکننده و یا کافر است و حضرت فرمود که آدمی را تعریف کردیم و خیر و شر را باو شناسانیدیم و آدمی یا فراگیرنده و یا واگذارنده است است و حمزه میگوید که آن حضرت را سؤال کردم از قول آن جناب عز و جل وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ یعنی «و اما قبیله ثمود که قوم صالح اند پس راه راست را بایشان نمودیم.» و حضرت فرمود یعنی ایشان را شناسا گردانیدیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی

یعنی «پس ایشان نابینائی ضلالت کفر را بر هدایت و راه راست ایمان برگزیدند» و فرمود و حال آنکه ایشان می شناختند و میدانستند.

حدیث کرد ما را احمد بن علی بن ابراهیم رضی اللَّه عنه از پدرش از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابن بکیر از حمزه بن محمد از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ یعنی «و هدایت نمودیم آدمی را بدو راه و حضرت فرمود یعنی نجد خیر و نجد شر و در بعضی از نسخ توحید شر بدون نجد است و نجد در لغت بمعنی راه بلند و زمین بلند است و اکثر مفسران نیز نجدین را مدد طریق که طریق خیر و راه شر است تفسیر کرده اند و اگر چه در شر بلندی و علوی نیست لیکن بجهتی آن را بلند نامیده چنان که عرب بامداد و شبانگاه را جدیدان و عصران و بردان میگویند و نظیر این در کلام ایشان بسیار است و در تفسیر حضرت بنا بر بعضی از نسخ نیز اشعاریست باین چه در شر ذکر نجد ننموده و بآوردن آن در خیر اکتفاء فرموده و در آن غیر آنچه ذکر شد نیز گفته اند.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی اللَّه عنه از پدرش از محمد بن یحیی از موسی بن جعفر بغدادی از عبید اللَّه دهقان از درست از آنکه او را حدیث کرده از حضرت صادق (ع) که فرمود شش چیز است که بندگان را در آنها هیچ صنع و کارگری نیست یعنی از صنعت خدای تعالی است نه آنکه صانعی ندارد یکی معرفت و شناخت چنان که مذکور شد و دویم جهل و نادانی که مقابل عقل با علم است و اول اصلی است و صاحب جند و لشکر و دویم از جمله جنود آنست و بعضی گمان کرده اند که مراد از آن فراموشی است بگمان آنکه آن امریست جدی و احتیاج بصانع ندارد و سیم و چهارم رضا و غضب یعنی عروض صفت خوشنودی و خشم و اما مقتضای آنها باختیار بندگان است و پنجم و ششم خواب و بیداری.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین از ابو شعیب محاملی از درست بن ابی منصور از برید بن معاویه عجلی از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا را بر آفریدگانش حق شناختن نیست

که خود معرفت بهمرسانند پیش از آنکه ایشان را شناسا گرداند و خلق خدا را بر خدا حق شناسانیدنست که ایشان را شناسا گرداند و خدا را بر خلق آن حق است که چون ایشان را شناسا گرداند از او قبول کنند پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حجال از ثعلبه بن میمون از عبد الاعلی بن اعین که گفت از حضرت صادق (ع) سؤال کردم از کسی که چیزی را نمی شناسد و هیچ نمیداند آیا بر او چیزی هست فرمودند حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار (رضی اللّه عنه) از احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال از داود بن فرقد از أبو الحسن ذکریا بن یحیی از حضرت صادق (ع) که فرمود آنچه خدا دانش آن را از بندگان پوشیده از ایشان برداشته شده و در آن تکلیفی ندارند.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد اللّه از علی بن حکم از ابان احمر از حمزه بن طیار از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت بمن فرمود که بنویس پس بقلم من داد یعنی آن حضرت فرمود و من نوشتم که از قول و اعتقاد ما آنست که خدای عز و جل بر بندگان حجت می آورد بآنچه ایشان را آورده و عطاء فرموده و بایشان شناسانیده پس رسولی را بسوی ایشان فرستاد و کتاب خویش را بر او فرود آورد و در آن امر و نهی فرمود امر فرمود در آن بنماز و روزه بعد از آن رسول خدا بخواب رفت و نمازش قضاء شد پس خدا فرمود که من تو را بخواب کردم و من تو را بیدار کردم پس برو نماز کن تا مردم بدانند که چون چنین امری بایشان برسد ایشان را چه باید کرد و امر چنان نیست که ایشان میگویند هر گاه کسی بخوابد و نمازش قضاء شود هلاک شده و همچنین روزه که من تو را بیمار میکنم و من تو را تندرست میگردانم و چون تو را از بیماری شفاء دادم آن را قضاء کن بعد از آن حضرت صادق (ع) فرمود و همچنین هر گاه نظر کنی در همه چیزها کسی را در تنگی نیابی و نیابی کسی را مگر آنکه خدا را بر او حجت است و خدا را در باب او مشیت و نمیگویم که ایشان آنچه میخواهند میکنند بعد از آن فرمود بدرستی که خدا راه راست مینماید

و گمراه میگرداند یعنی بخود وامی گذارد و فرمود که مردم مأمور نشده اند مگر بچیزی که پست تر و کمتر از طاقت ایشان است و هر چیزی که مردم بآن مامور نشده اند میتوانند که آن را بجا آورند و هر چیزی که طاقت آن را ندارند از ایشان برداشته شده و لیکن بیشتر مردم هیچ خوبی در ایشان نیست پس آن حضرت (ع) این را خواند که لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذِینَ لا یَجِدُونَ ما یُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ یعنی «نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه بر بیماران و نه بر آنان که نیابند چیزی را که خرج کنند حرج و گناهی اگر از جهاد باز ایستند هر گاه خیر خواهی کنند از برای خدا و فرستاده اش.» و حضرت فرمود پس خدا تکلیف را از ایشان برداشت ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَ لا عَلَی الَّذِینَ إِذا ما أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ تا آخر آیه که ترجمه اش اینست «که نیست بر نیکوکاران که خیر خواهانند هیچ راه سلامتی و عتابی و خدا آمرزنده مهربان است و نیز حرج و گناهی نیست بر آنها که از درماندگی چون آمدند بسوی تو تا ایشان را سوار کنی و حیوان دهی که بر آن سوار شوند.» گفتی که نمییابم آنچه را که بار کنم شما را بر آن پشت کردند و چشمهای ایشان پر بود از اشک زیرا که ایشان حیوانی را نمی یافتند که بر آن سوار شوند و وسعت نداشتند که آن را بخرند یا پیاده بجهاد روند.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول آن حضرت که خدا راه راست مینماید و گمراه میگرداند معنیش آنست که خدای عز و جل در قیامت مؤمنان را بسوی بهشت راه مینماید و در روز قیامت ستمکاران را از بهشت گمراه میگرداند. خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ و آن جناب عز و جل فرمود که وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ و ترجمه هر دو آیه و مراد از آنها مذکور شد.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مراد از یونس بن عبد الرحمن از حماد بن عبد الاعلی که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که خدا تو را باصلاح

آورد و کارهایت را درست کند آیا در مردمان اداه و آلت حصولی قرار داده شده که بسبب آن معرفت را بیابند فرمود نه عرض کردم که پس تکلیف شده اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند تا معرفت بهم رسانند بدون تعریف خدا راوی میگوید که حضرت فرمودند بر خدا لازم است که بیان کند لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها یعنی «تکلیف نمیکند خدا و در رنج نمی افکند هیچ تنی را مگر آن مقدار که طاقت و توانائی و قدرت و گنجایش آن باشد بلکه آن را کمتر از قدر طاقت تکلیف فرموده چه طاقت فوق وسع است» لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها یعنی «و تکلیف نکند خدا هیچ نفسی را مگر آنچه او را عطاء فرموده و شناختن آن را بنفس داده.» و راوی میگوید که آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ فرمود که تا بشناساند ایشان را و آگاه گرداند آنچه او را خوشنود میسازد و آنچه او را بخشم می آورد.

بهمین اسناد از یونس بن عبد الرحمن از سعدان روایت است که آن را مرفوع میسازد بسوی حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل هیچ نعمتی را بر بنده از بندگان انعام نفرموده مگر آنکه در باب آن حجت از جانب خود بر او لازم آورده و از او سؤال خواهد فرمود پس هر که خدا بر او منت گذاشت او را توانا ساخت حجتش بر او قیام کردن بآنچه او را تکلیف فرموده و محافظت آنست و قیام بتحمل و مشقت آنکه از او پست تر باشد بحسب مرتبه از آنان که از او ضعیف ترند و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را توانگر ساخت حجتش بر او مال اوست که در آن تعهد و بازجوئی فقراء و احوال ایشان بنوافل و مستحباتی که دارد بر او واجب باشد و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را بزرگوار گردانید در خانه خویش که مراد از آن قبیله و عشیره است و او را در صورتش صاحب جمال ساخت و نزد مردم معروف و روشناس شد حجت خدا بر او آنست که خدا را بر این نعمت حمد و ثناء گوید و بر غیر خود توقع نورزد و گردنکشی نکند که حقوق ضعفاء و ناتوانان را بجهت حال شرف و جمال و شهرتش منع کند.

پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از ابن فضال از علی بن عقبه از پدرش که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود کار خود را از برای خدا و رضای او قرار دهید و آن را از برای مردم و نمودن بایشان قرار مدهید زیرا که آنچه از برای خدا باشد از برای خدا است یعنی خدا آن را قبول میفرماید و باو نفع میرساند و آنچه از برای مردم باشد بسوی خدا بالا نمیرود و با مردم بجهت دین خود مخاصمه و گفتگو نکنید زیرا که مخاصمه دل را بیمار میگرداند یا آلت بیماری آنست بدرستی که خدای عز و جل بپیغمبرش صلی اللَّه علیه و آله فرمود که إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ یعنی «بدرستی که تو هدایت نمیکنی آنکه را که دوست میداری و لیکن خدا هدایت میکند هر که را که میخواهد.» و فرمود که أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ بآن معنی که گذشت مردم را واگذارید زیرا که مردم از مردم فرا گرفتند و شما از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرا گرفته اید بدرستی که شنیدم از پدرم (ع) که میفرمود چون خدای عز و جل بر بنده بنویسد و واجب کند که در این امر که تشیع است داخل شود بسوی آن شتابان تر باشد از مرغ بسوی آشیانه خویش.

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از محمد بن حمران از سلیمان بن خالد از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی چون خوبی را نسبت ببنده اراده کند در دلش نشانه از نور را پدید آورد و گوشهای دلش را بگشاید و فرشته را بر او بگمارد که او را بر راستی و صواب بدارد و چون بدی را نسبت ببنده اراده فرماید در را گمراه گرداند پس این آیه را خواند که فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ بآن معنی که گذشت: «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که خدای عز و جل

ببنده اش بدی را اراده نمی کند مگر بجهت گناهی که بنده آن را مرتکب می شود و بآن مستوجب این می شود که بر دلش مهر گذارد و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه گرداند و با او چنین نمیکند مگر با استحقاق و سزاواری و گاه باشد که خدای عز و جل فرشته را بر بنده اش میگمارد که او را براستی و صواب میدارد با استحقاق یا بفضل و برحمت خویش مخصوص میسازد هر که را که میخواهد و خدای عز و جل فرمود که وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ یعنی «و هر که خود را بر کوری دارد از یاد کردن خداوند بخشاینده بآن که بحقیقت آن عارف باشد و از نظر کردن بحجتهای روشن آن جناب چشم بپوشد تقدیر کنیم از برایش شیطانی را یعنی بجهت این تن بکوری دادن و تجاهل و نادانی بر خود بستن ویرا باز گذاریم و نظر التفات را از او باز گیریم و در نزد این حال شیطان بر او دست یابد پس این شیطان او را مصاحب و همنشین است و پیوسته باغوا و اضلال و وسوسه او مشغول باشد».

حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب گفت که خبر داد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت که حدیث کرد ما را منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم بن اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را ابو شعیب محاملی از عبد اللَّه بن مسکان از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که از معرفت سؤال شد که آیا آن مکتب است که مردم آن را اکتساب مینمایند و بکسب حاصل میکنند فرمود نه بآن حضرت عرض شد که هر گاه چنین باشد پس آن از صنع خدای عز و جل و عطای او است فرمود آری و بندگان را در آن هیچ صنعی نیست و ایشان را است اکتساب اعمال خویش و آن حضرت (ع) فرمود که افعال بندگان مخلوق است بخلق تقدیر نه خلق تکوین و معنی این آنست که خدای تبارک و تعالی پیوسته عالم بوده بمقادیر آنها پیش از بودن آنها.

حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان که گفت عریضه بخدمت امام رضا (ع) نوشتم و او را از افعال بندگان سؤال میکردم که آیا آنها مخلوقند

یا مخلوق نیستند حضرت (ع) نوشت که افعال بندگان در علم خدای تعالی مقدور بود دو هزار سال پیش از آفریدن بندگان حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللّه» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از قاسم بن محمد اصبهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث نخعی قاضی که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که هر که عمل کند بآنچه دانسته کفایت شود آنچه را که ندانسته باشد.

دینها و صاحبان مقالها مثل جاثلیق و رأس الجالوت و سر کردگان صائبان و هر بذ بزرگتر و آنچه در باب توحید با عمران صابی بآن در نزد مأمون تکلم فرمود و جاثلیق در باب سی و هفتم مذکور شد و صائبان جمع صائبی است یعنی ستاره پرست و در قاموس میگوید که ایشان گمان دارند که بر دین نوح (ع) اند و قبیله ایشان از مهب شمال است در نزد منصف روز و هر بذ بکسر هاء و باء و سکون راء مجوسی که آتش بر می افروزد و در خدمت آن میباشد و در قاموس بزرگان هند و علماء ایشان و حافظ آتش خانه از برای هند و خدمتکاران آتش مجوس را بر سبیل تردید ذکر کرده.

حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی بعد از آن ایلاقی «رضی اللّه» گفت که خبر داد ما را ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی گفت که حدیث کرد مرا ابو عمرو محمد بن عبد العزیز انصاری کچی گفت که حدیث کرد مرا کسی که از حسن بن محمد نوفلی و بعد از آن هاشمی شنیده بود که میگفت چون حضرت علی بن موسی الرضا (ع) علیهما السلام بر مأمون وارد شد مأمون فضل بن سهل را امر کرد که اصحاب مقالات را مثل جاثلیق و رأس الجالوت و رؤسای صائبان و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمان را از برایش جمع کند تا آنکه سخن

حضرت و سخن ایشان را بشنود پس فضل بن سهل ایشان را جمع کرد و بعد از آن مأمون را باجتماع ایشان اعلام نمود مأمون گفت که ایشان را بر من داخل کن و فضل چنان کرد پس مأمون ایشان را مرحبا گفت و گفت که خوش آمدید بعد از آن بایشان گفت که من شما را جمع نکرده ام مگر بخیر و خوبی و این را دوست داشته ام که با پسر عموی من همین شخص مدنی که تازه بر من وارد شده و باینجا آمده مباحثه کنید و چون بامداد شود صبح زود به نزد من آئید و بر من داخل شوید و باید که یکی از شما تخلف نکند و باز پس نماند گفتند که شنیدیم و اطاعت میکنیم و مادر بامداد یا امیر المؤمنین می آئیم ان شاء اللّه تعالی حسن بن محمد نوفلی گفت که در بین آنکه ما در نزد أبو الحسن حضرت امام رضا (ع) در حدیثی از خویش مشغول بودیم ناگاه یا سر بر ما داخل شد و یا سر متوجه شغل و کار ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) بود و لهذا او را یاسر خادم میگفتند پس بآن حضرت عرض کرد که ای آقای من امیر المؤمنین تو را سلام میرساند و عرض میکند که برادرم فدای تو باد بدرستی که اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمان از همه ملتها در نزد من اجتماع کرده اند پس رأی خود را در بامداد کردن بر ما نظر کن اگر سخن ایشان را دوست داری و خواهی که کلام ایشان را بشنوی و اگر این را ناخوش داشته باشی زحمت مکش و اگر دوست داشته باشی که ما بسوی تو شویم و بخدمت آئیم این امر بر ما سبک و آسان باشد حضرت امام رضا (ع) فرمود که سلام مرا باو برسان و باو بگو که من دانستم آنچه را که ارادہ کرده و من در بامداد بسوی تو میشوم و بنزد تو می آیم ان شاء اللّه تعالی حسن بن محمد نوفلی میگوید که چون یا سر رفت حضرت بسوی ما التفات فرمود و فرمود که ای نوفلی تو از اهل عراقی و دل نرمی کسی که از اهل عراق باشد غلظتی ندارد یعنی عراقیان دلهای صافی دارند و مطلب را خوب میفهمند پس از جمع کردن پسر عمویت اهل شرک و اصحاب مقالات را بر ما در نزد تو چه باشد و از این چه میفهمی من عرض کردم که فدای تو گردم میخواهد که امتحان کند و دوست میدارد که آنچه را که در نزد تو است بشناسد

و بداند که چه میدانی و هر آینه بر بنیادی استواری ندارد بنا گذاشته و بخدا قسم که آنچه بنا گذاشته بد بنائیست حضرت (ع) بمن فرمود که بنای او در این باب چیست عرض کردم که اصحاب بدعتها و کلام یعنی حکما و متکلمان خلاف علمایند و بیانش آنست که عالم چیزی را که ناشایسته و ناشناخته نباشد انکار نمیکند و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک اصحاب انکار و مباحثه اند که یک دیگر را ناگاه میگیرند و حیران و سرگردان میکنند اگر بر ایشان حجت آوری که خدا یکیست میگویند که یکی بودن او را تصحیح و درست کن و اگر بگوئی که محمد فرستاده خدا است میگویند که رسالت و پیغمبری او را ثابت کن بعد از آن با این کس مباحثه میکنند و او را سرگردان مینمایند و او بحجت خویش بر ایشان باطل میکند و ایشان با او مغالطه مینمایند و او را در غلط میافکنند تا آنکه قول خود را وامیگذارد پس از ایشان حذر کن و بترس فدای تو گردم حسن میگوید که حضرت (ع) تبسم فرمود و بعد از آن فرمود که ای نوفلی آیا میترسی که حجت مرا بر من قطع کنند و مرا نگذارند که آن را تمام کنم عرض کردم بخدا قسم من هرگز بر تو نترسیده ام و امید دارم که خدا تو را بر ایشان ظفر و فیروزی دهد ان شاء اللّٰه حضرت بمن فرمود ای نوفلی آیا دوست میداری که بدانی که مأمون کی پشیمان می شود عرض کردم آری حضرت (ع) فرمود که چون حجت آوردن مرا بر اهل توریه بتوریه ایشان بشنود و همچنین بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صائبان بزبان عبری ایشان و بر صاحبان آتشکده بلغت فارسی ایشان و بر اهل روم بزبان رومی ایشان و بر اصحاب مقالات بلغتهای ایشان و چون هر صنفی را قطع کنم و مغلوب سازم و حجتش باطل شود و گفتار خود را واگذارد و بقول من رجوع کند مأمون بداند که آنجائی که او در راه آنست استحقاق آن را ندارد و او سزاوار از برای آن نیست پس در نزد آن پشیمانی از او خواهد بود و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و چون صبح کردیم فضل بن سهل بنزد ما آمد و بآن حضرت عرض کرد که فدای تو گردم پسر عمویت تو را انتظار میکشد و قوم اجتماع کرده اند پس رائیت در باب آمدن در نزد او چیست حضرت امام رضا (ع) بفضل فرمود که مرا پیشی گیر که من بجانب شما می آیم

ان شاء اللَّه بعد از آن وضو ساخت و شربتی سویق آشامید و قدری از آن را بما نوشانید و بیرون آمد ما با او بیرون آمدیم تا بر مأمورین داخل شدیم و دیدیم که مجلس با اهل آن پر است و مردم بسیاری در آن جمع شده اند و محمد پسر امام جعفر صادق (ع) با گروهی از فرزندان ابو طالب و بنی هاشم و نسقچیان لشکر حاضرند و چون امام رضا (ع) داخل شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر و همه بنی هاشم برخاستند و پیوسته ایستاده بودند و امام رضا (ع) با مأمون نشسته بود تا آنکه ایشان را بنشستن امر فرمود و ایشان نشستند پس مأمون همواره رو بحضرت داشت و ساعتی او را حدیث میکرد بعد از آن بجانب جاثلیق ملتفت شد و گفت که ای جاثلیق اینک پسر عموی منست علی بن موسی بن جعفر و او از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و پسر علی بن ابی طالب است صلوات اللَّه علیهم اجمعین و من دوست میدارم که تو با او سخن کنی و با او محاجه نمائی که بر یک دیگر حجت آورید و او را انصاف دهی و بی انصافی نکنی جاثلیق گفت که یا امیر المؤمنین چگونه محاجه کنم با مردی که بر من حجت می آورد بکتابی که منکر آنم و پیغمبری که باو ایمان ندارم امام رضا (ع) بجاثلیق گفت که ای نصرانی پس اگر بانجیل خودت بر تو حجت آورم آیا بآن اقرار و اعتراف میکنی جاثلیق گفت که آیا من بر دفع آنچه انجیل بآن نطق کرده قدرت دارم آری بخدا قسم که بر رغم انف خویش که بینی خود را بخاک مالم بآن اقرار میکنم امام رضا (ع) بجاثلیق فرمود که از آنچه از برایت ظاهر شده و از هر چه خواهی سؤال کن و جواب را بفهم جاثلیق گفت که در باب پیغمبری عیسی و کتابش چه میگوئی آیا از این دو چیزی را انکار میکنی امام رضا (ع) فرمود که من اقرار دارم بپیغمبری عیسی و کتابش و آنچه امتش را بآن بشارت داده و حواریان بآن اقرار کرده اند و بنا بر بعضی از نسخ توحید و بحواریان اقرار کرده ام و کافرم بپیغمبری عیسائی که بپیغمبری محمد (ص) و بکتابش اقرار نکرده و امتش را باو بشارت نداده جاثلیق گفت آیا چنان نیست که احکام بدو شاهد عادل قطع شود حضرت فرمود بلی چنین است جاثلیق گفت پس دو شاهد را اقامه کن بر پیغمبری محمد از غیر اهل ملت خویش از آنکه فرقه نصاری او را انکار نمیکنند و از ما مثل این را از غیر اهل

ملت ما سؤال کن امام رضا (ع) فرمود که اکنون انصاف آوردی ای نصرانی آیا آن عادلی را که در نزد مسیح حضرت عیسی بن مریم مقدم است از من قبول نمیکنی جاثلیق گفت که آن عادل کیست او را از برایم نام ببر حضرت فرمود چه میگوئی در باب یوحنای دیلمی گفت به به دوست ترین مردم را در نزد مسیح ذکر کردی حضرت فرمود پس تو را قسم میدهم که آیا انجیل باین نطق کرده که یوحنا گفت که مسیح مرا خبر داد بدین محمد عربی و مرا باو بشارت داد که بعد از او میباشد پس من حواریان را باو بشارت دادم و ایشان بآن حضرت ایمان آوردند جاثلیق گفت که یوحنا این را ذکر کرده و بپیغمبری مردی و باهل بیت و وصیش بشارت داده و بیان نکرده که این در چه زمان میباشد و آن گروه را از برای ما نام نبرده تا ما ایشان را بشناسیم امام رضا (ع) فرمود پس اگر کسی را بنزد تو آوریم که انجیل را بخواند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بر تو تلاوت کند آیا بآن ایمان می آوری جاثلیق گفت ایمانی استوار و راست امام رضا (ع) بنسطاس رومی فرمود که حفظ کردنت کتاب سیم از انجیل را چگونه است گفت که چه حافظ و نگاه دارنده ام آن را و بسیار خوب میدانم بعد از آن بسوی رأس الجالوت التفات فرمود و باو فرمود که آیا چنان نیستی که انجیل را بخوانی گفت بلی بجان خودم قسم که آن را میتوانم خواند حضرت فرمود پس کتاب سیم از انجیل را بر من فراگیر یعنی آن را بگیر تا من بخوانم و تو در آن نگاه کنی پس اگر ذکر محمد و اهل بیت و امتش در آن باشد از برایم شهادت دهید و اگر ذکرش در آن نباشد از برایم شهادت ندهید بعد از آن حضرت (ع) کتاب سیم را خواند تا چون بذکر پیغمبر (ص) رسید ایستاد و فرمود که ای نصرانی تو را بحق مسیح و مادرش سؤال میکنم که آیا میدانی که من بانجیل عالمم جاثلیق گفت آری بعد از آن ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بر ما تلاوت فرمود و فرمود که ای نصرانی چه میگوئی اینک قول عیسی بن مریم است پس اگر آنچه را که انجیل بآن نطق میکنند تکذیب کنی بحقیقت که عیسی و موسی علیهما السلام را تکذیب کرده و در هر زمان که این ذکر را انکار نمائی کشتن بر تو واجب شود زیرا که تو چنان باشی که بپروردگار خویش و پیغمبر خویش و بکتاب خویش کافر شده باشی جاثلیق گفت که انکار

نمیکنم آنچه را که از برایم ظاهر شده از انجیل و من بآن اقرار دارم امام رضا (ع) فرمود که بر اقرارش شاهد باشید بعد از آن فرمود که ای جاثلیق از آنچه از برایت ظاهر شده سؤال کن جاثلیق گفت که مرا خبر ده از حواریان عیسی بن مریم که شماره ایشان چند بود و از علمای انجیل که چند نفر بودند امام رضا (ع) فرمود که بر شخص آگاه فرمود آمدی و از کسی سؤال کردی که این را خوب میداند اما حواریان دوازده نفر بودند و فاضلتر و داناترین ایشان الوقا بود و اما علمای نصاری سه کس بودند یکی یوحنای بزرگتر که در شهر اج میبود و دیگری یوحنا که در شهر قرقیسیا بود و سیم یوحنای دیلمی که در شهر رخان بود و ذکر پیغمبر (ص) و ذکر اهل بیت و امتش در نزد او بود و او همان است که امت عیسی و بنی اسرائیل را بآن حضرت بشارت داد بعد از آن بجاثلیق فرمود که ای نصرانی بخدا قسم که ما ایمان داریم بعیسائی که بمحمد (ص) ایمان آورده بود و ما بر عیسای شما چیزی را عیب نمیکنیم مگر ضعف و کمی روزه و نماز او را جاثلیق گفت بخدا قسم که علم خود را فاسد و تباه کردی و امر خود را ضعیف گردانیدی و من هیچ گمان نمیکردم مگر این را که تو از همه اهل اسلام داناتری امام رضا (ع) فرمود که این امر چگونه است و از چه دانستی که من اعلم اهل اسلام نیستم و علم خود را فاسد کردم و کارم را ضعیف گردانیدم جاثلیق گفت که از گفتارت که عیسی ضعیف و کم نماز و کم روزه بود و عیسی هرگز یک روز افطار نکرد و هرگز در یک شب نخوابید و پیوسته در روز روزه و در شب بنماز ایستاده بود امام رضا (ع) فرمود که از برای که روزه میشد و نماز میکرد راوی میگوید که جاثلیق گنگ شد و منقطع گردید امام رضا (ع) فرمود که ای نصرانی تو را از یک مسأله سؤال میکنم جاثلیق گفت سؤال کن پس اگر علم آن در نزد من باشد و آن را بدانم تو را جواب گویم امام رضا (ع) فرمود چه انکار کرده که عیسی (ع) مردگان را باذن خدای عز و جل زنده میگردانید جاثلیق گفت که این را انکار کردم از جانب آنکه هر کس که مردگان را زنده گرداند و کور مادر زاد و پیس را به کند پروردگاریست که سزاواری دارد از برای آنکه پرستیده شود امام رضا (ع) فرمود پس بدرستی که یسع مثل آنچه عیسی کرد کرده بود چه بر روی آب

راه رفت و مردگان را زنده گردانید و کور مادر زاد و پیس را به کرد و امتش او را پروردگار فرا نگرفتند و کسی او را از غیر خدای عز و جل نپرستید و حزقیل پیغمبر مثل آنچه عیسی بن مریم (ع) کرد کرده بود چه او سی و پنج هزار نفر را بعد از مردن ایشان بشصت سال زنده گردانید بعد از آن حضرت بجانب راس الجالوت التفات کرد باو فرمود که ای راس الجالوت آیا در توریه این گروه را در جوانان بنی اسرائیل میبابی که بخت نصر که معنیش بچه بت نصر نام است ایشان را از دلیران بنی اسرائیل برگزید در هنگامی که غزوه بیت المقدس نمود بعد از آن ایشان را بسوی بابل برگردانید پس خدای عز و جل حزقیل را بسوی ایشان فرستاد و ایشان را زنده گردانید و اینک در توریه مذکور است و کسی غیر از کافر از شما این را دفع نمیکند راس الجالوت گفت که ما این را شنیده ایم و این را شناخته ایم حضرت فرمود که راست گفتی بعد از آن گفت که ای یهودی این کتاب و سفر از توریه را بر من فرا گیر و آن حضرت (ع) از توریه چند آیه را بر ما خواند و آن یهودی شروع کرد که بجهت خواندن حضرت خود را می جنبانید یا آن را ترجیح میداد و تعجب میکرد بعد از آن رو بآن نصرانی آورد و فرمود که ای نصرانی آیا این گروه پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفت بلکه ایشان پیش از او بودند امام رضا (ع) فرمود که قریش اجتماع کردند و بخدمت رسول خدا (ص) آمدند و از آن حضرت خواستند که مردگان ایشان را از برای ایشان زنده گرداند پس علی بن ابی طالب (ع) را با ایشان فرستاد و بآن حضرت فرمود که برو بسوی این دشت و ببلندترین آواز خویش بنامهای آن گروهی که از ایشان سؤال میکنند نداء کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد رسول خدا (ص) بشما میگوید که برخیزید باذن خدای عز و جل پس ایشان برخاستند و خاک را از سرهای خویش میافشاندند و قریش شروع کردند که ایشان را از حال و کار ایشان می پرسیدند پس ایشان را خبر دادند که محمد بپیغمبری مبعوث شده و گفتند که ما دوست داشتیم که دریابیم و باو ایمان آوریم و هر آینه کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را به کرد و چهار پایان و مرغان و جن و شیاطین با او سخن گفتند و ما او را از غیر خدای عز و جل پروردگار فرا نگرفتیم و از برای هیچ یک از این گروه فضل ایشان را انکار نکردیم و در هر زمان که

شما عیسی را پروردگار فرا گرفتید شما را روا باشد که یسع و حزقیل را پروردگار فرا گیرید زیرا که ایشان مثل آنچه عیسی کرده از زنده گردانیدن مردگان و غیر آن کرده بودند بدرستی که گروهی از بنی اسرائیل از بلاد و منزلهای خویش از طاعون گریختند و ایشان چندین هزار نفر بودند بجهت احتراز کردن از مرگ پس خدا ایشان را در یک ساعت میرانید بعد از آن اهل آن ده قصد کردند و بر دور ایشان دیواری کشیدند و حظیره ساختند و ایشان پیوسته در آن حظیره بودند تا آنکه استخوانهای ایشان پوسید و کهنه شدند بعد از آن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بایشان گذشت و از ایشان و از بسیاری استخوانهای کهنه تعجب کرد و خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که آیا دوست میداری که ایشان را از برایت زنده کنم و تو ایشان را بترسانی عرض کرد آری ای پروردگار من پس خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که ایشان را نداء کن آن پیغمبر گفت که ای استخوانهای کهنه برخیزید باذن خدای عز و جل پس ایشان همه برخاستند در حالی که زندگان بودند و خاک را از سرهای خود میافشاندند بعد از این ابراهیم خلیل خداوند رحمان (ع) در هنگامی که مرغان را گرفت و آنها را پاره پاره نمود و از آنها پاره را بر هر کوهی گذاشت پس آنها را آواز داد و آنها رو آوردند و بسویش می شتافتند بعد از آن موسی بن عمران و اصحاب هفتاد نفرش که ایشان را برگزیده بود با او بسوی آن کوه شدند و گفتند که تو خدای سبحانه را دیده پس او را بما بنما چنان که تو او را دیده موسی بایشان فرمود که من او را ندیده ام گفتند که هرگز تو را تصدیق نمیکنیم تا خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه ایشان را گرفت و ایشان همه-سوختند که یکی از ایشان باقی نماند و موسی تنها ماند پس عرض کرد که ای پروردگار من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدم و ایشان را آوردم و من تنها برمیگردم پس قوم من چگونه مرا تصدیق میکنند بچیزی که من ایشان را بآن خبر دهم پس اگر میخواستی ایشان را و مرا پیش از این هلاک کرده بودی آیا ما را هلاک میکنی بآنچه سبک خردان و بی عقلان از ما کرده اند پس خدای عز و جل ایشان را بعد از مردن ایشان زنده گردانید و هر چیزی که من آن را از برایت ذکر کردم از اینکه مذکور شد بر دفع آن قدرت نداری

زیرا که توریه و انجیل و زبور و فرقان بآن نطق کرده اند و اگر چنان باشد که هر که مردگان را زنده گردانیده باشد و کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را به کرده باشد پروردگار فراگرفته شود از غیر خدای عز و جل پس همه این گروه را پروردگاران فراگیرای نصرانی چه میگوئی پس جاثلیق گفت که قول قول تو است و لا اله الا الله یعنی «نیست خدائی بجز خدا» و عیسی خدا نیست بعد از آن حضرت بجانب راس الجالوت ملتفت شد و فرمود که ای یهودی رو بمن آور تا تو را سؤال کنم بآن ده معجزه که بر موسی بن عمران فرود آورده شد که آیا خبر محمد و امتش را در توریه باین طریق نوشته مییابی که چون امت آخر که پیروان شتر سوار بیایند در حالی که پروردگار را تسبیح و تنزیه کنند از روی جد و حقیقت و در نهایت سعی و کوشش تسبیحی تازه و نو در کنشتهای تازه باید که بنی اسرائیل بایشان و بپادشاهی و مملکت ایشان پناه برند تا دلهای ایشان آرام گیرد زیرا که در دستهای ایشان شمشیرها است که بآنها از امتهای کافر که در اطراف زمینند کینه میکشند آیا این مطلب در توریه همچنین نوشته شده است راس الجالوت گفت آری ما آن را همچنین مییابیم بعد از آن بجاثلیق فرمود که ای نصرانی دانش تو بکتاب شعیا چگونه است گفت که آن را حرف بحرف می شناسم حضرت بهر دو فرمود که آیا این را از کلام او می شناسید که ای قوم بدرستی که من صورت الاغ سوار را دیدم که رداهای نور را در پوشیده و شتر سوار را دیدم که روشنیش چون روشنی ماه بود گفتند که شعیا این را گفته امام رضا (ع) فرمود که ای نصرانی آیا در انجیل قول عیسی را می شناسی که فرمود بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگار شما و پروردگار خویش و فارقلیطا که در میان حق و باطل فرق میکند و جدائی میافکند آینده است و او همانست که از برای من بحق گواهی میدهد چنان که من از برایش گواهی داده ام و او است آنکه هر چیزی را از برای شما تفسیر و بیان میکند و او همانست که رسوائیهای امتها را آشکار مینماید و او همانست که ستون کفر را می شکند جاثلیق گفت که خبری را ذکر نکردی از آنچه در انجیل است مگر آنکه ما بآن اقرار داریم حضرت فرمود که ای جاثلیق آیا این را در انجیل ثابت مییابی گفت آری امام رضا (ع) فرمود که ای جاثلیق آیا مرا خبر نمیدهی

از انجیل اول که در هنگامی که آن را نیافتید و گم کردید آن را در نزد که یافتید و که این انجیل را از برای شما وضع کرد جاثلیق بحضرت گفت که ما انجیل را مفقود نیافتیم مگر یک روز تا آنکه آن را نو و تازه یافتیم و پس یوحنا و متی آن را از برای ما بیرون آوردند امام رضا (ع) فرمود که چه کمست شناخت تو بر انجیل و علمای آن پس اگر این امر چنان باشد که تو گمان داری پس چرا در انجیل اختلاف کرده اید و جز این نیست که اختلاف واقع شده در این انجیلی که امروز در دستهای شما است و اگر اختلاف در زمان اول میبود شما در این انجیل اختلاف نمیکردید و لیکن من علم این را بتو میرسانم و بدان که چون انجیل اول ناپدید شد نصاری اجتماع کردند و بسوی علمای خویش آمدند و بایشان گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را نمی یابیم و شما علمائی پس در نزد شما چه باشد الوقا و مرقابوس بایشان گفتند که انجیل در سینه های ما است و ما آن را در هر یک شنبه سفر بسفر و کتاب بکتاب بسوی شما بیرون می آوریم پس بر این اندوهناک نباشید و کنشتها را خالی نگذارید که ما بزودی در هر یک شنبه آن را بر شما میخوانیم تا آن که همه انجیل را از برای شما جمع کنیم پس الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما وضع کردند بعد از آنکه شما انجیل اول را نیافتید و جز این نیست که این چهار نفر شاگردان کسان اول بودند آیا این را دانسته بودی جاثلیق گفت که اما این را ندانسته بودم و اکنون این را دانستم و از فضل و علم تو بانجیل از برایم ظاهر شد و چیزی چند شنیدم از آنچه تو آن را دانسته که دلم گواهی داد باینکه آنها حق است پس بسیاری از فهم را زیاد کردم امام رضا (ع) بجاثلیق فرمود که گواهی این گروه در نزد تو چونست گفت که جائز و روا است چه این گروه علمای انجیلند و هر چه بآن گواهی داده اند حق است امام رضا (ع) بمأمون و کسانی که در نزد او حاضر بودند از اهل بیتش و از غیر ایشان فرمود که بر او گواه باشید گفتند که گواه شدیم پس حضرت (ع) بجاثلیق فرمود که بحق پسر و مادرش تو را قسم میدهم که آیا میدانی که متی گفته که مسیح همان پسر داود پسر ابراهیم پسر اسحق پسر یعقوب پسر یهود پسر خضرونست و مرقابوس در باب نسب عیسی بن مریم گفته است که او کلمه و سخن خدا

است که آن را در تن آدمی فرود آورده پس آن کلمه انسانی شده و الوقا گفته است که عیسی بن مریم و مادرش دو انسانی بودند از گوشت و خون پس روح القدس در ایشان داخل شد و بعد از آن آیا تو قائلی که از گواهی عیسی بر خودش اینست که حق بشما میگویم که بسوی آسمان بالا نمیرود مگر آنچه یا آنکه از آن فرود آمده باشد مگر شتر سواری که خاتم پیغمبرانست زیرا که او بسوی آسمان بالا میرود و فرود می آید پس در این قول چه میگوئی جاثلیق گفت که اینک قول عیسی است و ما این را انکار نمیکنیم امام رضا (ع) فرمود پس چه میگوئی در باب گواهی الوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و آنچه او را بسوی آن نسبت داده اند جاثلیق گفت که بر عیسی دروغ گفته اند امام رضا (ع) فرمود که ای قوم آیا چنان نیست که ایشان را تعدیل نمود و ستود و گواهی داد که ایشان علمای انجیلند و قول ایشان حق است جاثلیق گفت که ای عالم مسلمانان و کسی که از همه اهل اسلام داناتری من دوست میدارم که مرا از امر این گروه معاف داری امام رضا (ع) فرمود که ما چنین کردیم و تو را معاف داشتیم و از امر ایشان واگذاشتیم ای نصرانی بپرس از هر چه از برایت ظاهر شده جاثلیق گفت که باید غیر من از تو بپرسد نه من بحق مسیح که من گمان ندارم که در میان علمای مسلمانان کسی مثل تو باشد پس امام رضا (ع) بجانب راس الجالوت ملتفت شد و باو فرمود که تو از من میپرسی یا من از تو بپرسم راس الجالوت گفت که من از تو میپرسم و من چنان نیستم که از تو حجتی را قبول کنم مگر از توریه یا از انجیل یا از زبور داود یا از آنچه در صحف ابراهیم و موسی است امام رضا (ع) فرمود که از من حجتی را قبول مکن مگر بآنچه توریه بآن نطق میکند بر زبان موسی بن عمران و انجیل بر زبان عیسی بن مریم و زبور بر زبان داود راس الجالوت گفت که پیغمبری محمد (ص) را از کجا ثابت میکنی امام رضا (ع) فرمود که موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود که خلیفه خدای عز و جل است در زمین بپیغمبریش گواهی داده اند راس الجالوت بحضرت گفت که قول موسی بن عمران را ثابت گردان امام رضا (ع) فرمود که ای یهودی آیا میدانی که موسی بن عمران بنی اسرائیل را وصیت نمود و بایشان فرمود که زود باشد که شما را پیغمبری از برادران شما بیاید پس باو تصدیق

کنید و از او بشنوید آیا از برای بنی اسرائیل برادرانی را غیر از فرزندان اسماعیل میدانی اگر چنان باشی که خویش اسرائیل را که یعقوب است نسبت باسماعیل و نسبی را که در میان ایشانست از جانب ابراهیم بشناسی راس الجالوت گفت که این از قول موسی است و ما این را دفع نمیکنیم امام رضا (ع) فرمود که آیا شما را از برادران اسرائیل پیغمبری غیر از محمد (ص) آمده راس الجالوت گفت نه امام رضا (ع) فرمود آیا چنان نیست که این امر در نزد شما بصحت پیوسته باشد گفت آری و لیکن دوست میدارم که این را از توریه از برایم درست کنی امام رضا (ع) فرمود که آیا این را انکار میکنی که توریه بشما میگوید که شما را نور از کوه طور سیناء آمد و از کوه ساعیر از برای مردم روشن شد و از کوه فاران بر ما آشکار گردید راس الجالوت گفت که این سخنان را میشناسم و تفسیر و بیان اینها را نمی شناسم امام رضا (ع) فرمود که من تو را بآن خبر میدهم اما قول او که نور از جانب طور سیناء آمد همان وحی خدای تبارک و تعالی است که بر بالای کوه طور سیناء آن را بر موسی فرمود آورد و اما قول او که از کوه ساعیر از برای مردم روشن شد همان کوهی است که خدای عز و جل بسوی عیسی بن مریم وحی فرمود و او بر بالای آن بود و اما قول او که از کوه فاران بر ما آشکار گردید پس آن کوهی است از کوههای مکه که در میان آن و مکه یک روز را هست و شیعیان پیغمبر (ع) در آنچه تو و اصحاب میگوئید در توریه گفته است که دو سواری را دیدم که زمین از برای ایشان روشن شد و یکی از آن دو سوار بر الاغ سوار بود و دیگری بر شتر پس الاغ سوار کیست و شتر سوار کیست راس الجالوت گفت که من ایشان را نمی شناسم پس مرا بایشان خبر ده حضرت فرمود که اما الاغ سوار عیسی است و اما شتر سوار محمد آیا این را از توریه انکار میکنی گفت نه این را انکار نمیکنم بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که آیا حیقوق پیغمبر (ص) را می شناسی گفت آری من باو عارفم و او را می شناسم حضرت فرمود که حیقوق گفته و کتاب شما بآن نطق میکند که خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمانها از تسبیح احمد و امتش پر شد و لشکرش در دریا حمله میبرند چنان که در بیابان حمله میبرند و بعد از خرابی و ویرانی بیت المقدس ما را کتاب تازه می آورد و مقصودش از این کتاب قرآنست

آیا این را می شناسی و باین ایمان داری راس الجالوت گفت که حیقوق این را گفته و ما قول او را انکار نمیکنیم امام رضا (ع) فرمود که داود در زبورش گفته و تو آن را میخوانی که بار خدایا بر انگیز برپاکننده سنت را بعد از فترت و فترت بفتح فاء و سکون تا در زمانی است که در آن پیغمبری نباشد و آن را ایام فترت گویند و سستی و شکستگی و کندی پس آیا تو پیغمبری را می شناسی که بعد از فترت سنت را بر پا کرده باشد غیر از محمد (ص) راس الجالوت گفت که اینک قول داود است و ما این را می شناسیم و انکارش نمی کنیم و لیکن داود از این قول عیسی را قصد کرده و ایام او همان فترت است امام رضا (ع) فرمود ندانسته بدرستی که عیسی با سنت مخالفت نکرد و با سنت توریه موافق بود تا آنکه خدا او را بسوی خود بلند کرد و در انجیل نوشته شده است که پسر زن نیکوکار رونده است و فارقلیطا بعد از او آینده و او همانست که بارهای گران را سبک میگرداند و تکالیف شاقه را آسان میسازد و هر چیزی را از برای شما تفسیر و بیان میکند و از برای من گواهی میدهد چنان که من از برایش گواهی داده ام و من شما را مثلها آورده ام و او شما را تاویل می آورد و مثل بفتح میم و ثاء قصه و داستانی است که در میان مردم مشهور شده باشد و محل زدن آن را بجای ورودش تشبیه کنند و با تاویل که خلاف ظاهر از کلام است در طور فهم اشتراک و شباهت دارد و حضرت فرمود که آیا باین نوشته ایمان داری که در انجیل است راس الجالوت گفت آری این را انکار نمیکنم امام رضا (ع) فرمود که ای راس الجالوت تو را از پیغمبرت موسی بن عمران می پرسم راس- الجالوت گفت بپرس حضرت فرمود که حجت بر اینکه موسی پیغمبریش ثابت شده چیست آن یهودی گفت که چیزی را آورده که هیچ یک از پیغمبران پیش از او آن را نیاورده اند حضرت فرمود مثل چه چیز گفت که مثل شکافتن دریا و گردانیدنش عصا را ماری که می شتافت و زدنش عصا را بسنک پس شکافته شد و چشمها از آن روان گردید و بیرون آوردنش دستش را سفید از برای نگرندگان و نشانی چند که خلق بر مثل آنها قدرت ندارند امام رضا (ع) فرمود که راست گفتی هر گاه حجتش بر پیغمبریش آن باشد که چیزی را آورده باشد که خلق بر مثل آن قدرت ندارند آیا چنان نیست که هر که

ادعا کرده باشد که پیغمبر است و بعد از آن چیزی را آورده باشد که خلق بر مثل آن قادر نباشند تصدیقش بر شما واجب باشد راس الجالوت گفت نه زیرا که موسی مانندی نداشت بجهت مکانش نسبت بپروردگارش و نزدیکیش بآن جناب و اقرار کردن بپیغمبری کسی که آن را ادعاء کرده بر ما واجب نباشد تا از آن نشانها را بیاورد مثل آنچه موسی آن را آورده امام رضا (ع) فرمود که پس چگونه اقرار کردید بپیغمبرانی که پیش از موسی (ع) بوده اند و ایشان دریا را نشکافتند و از سنک دوازده چشمه را روان نساختند و دستهای خود را سفید بیرون نیاوردند مثل بیرون آوردن موسی دستش را سفید و عصا را ماری نگردانیدند که بشتابد آن یهودی گفت که من تو را خبر دادم که در هر زمان که ایشان بر پیغمبری خویش از آیات و معجزات چیزی را آوردند که خلق بر مثل آن قدرت ندارند و هر چند که چیزی را آورده باشند که موسی آن را نیاورده باشد یا بر غیر آنچه موسی آن را آورده باشد تصدیق ایشان واجب باشد امام رضا (ع) فرمود که ای راس الجالوت پس چه تو را از اقرار کردن بعیسی بن مریم منع میکند و حال آنکه آن حضرت مردگان را زنده میگردانید و کور مادرزاد و پیش را به میکرد و از گل چون هیئات مرغ می آفرید بعد از آن در آن میدمید و باذن خدا مرغ میگردید راس الجالوت گفت که گفته می شود که عیسی چنین کرده و ما آن را مشاهده نکرده ایم امام رضا (ع) فرمود مرا خبر ده که آنچه موسی آن را آورده از معجزات آن را مشاهده کرده آیا چنان نیست که اخبار در باب آن از ثقات و معتمدین اصحاب موسی آمده باشد که آن حضرت چنین کرده راس الجالوت گفت بلی حضرت فرمود که همچنین نیز شما را اخبار متواتره آمده با آنچه عیسی بن مریم کرده پس چگونه بموسی تصدیق کردید و بعیسی تصدیق نکردید پس راس الجالوت هیچ جواب نداد امام رضا (ع) فرمود همچنین است امر محمد (ص) و آنچه محمد آن را آورده و امر هر پیغمبری که خدا او را مبعوث کرده و از جمله معجزات آن حضرت اینست که او یتیم بی پدری بود فقیر و بی چیز و شبان و مزدور که هیچ کتابی را نیاموخته بود و بسوی معلمی آمد و شد نکرده بود بعد از آن قرآنی را آورد که در آنست قصه های پیغمبران و خبرهای ایشان حرف بحرف و خبرهای

کسانی که گذشته اند و کسانی که باقی مانده اند تا روز قیامت بعد از آن ایشان را خبر میداد برازهای ایشان و آنچه در خانه های خویش میکردند و معجزات بسیاری را آورد که احصاء آنها نمیتوان کرد راس الجالوت گفت که هیچ یک از خبر عیسی و خبر محمد در نزد ما بصحت نپیوسته و ما را روا نباشد که از برای ایشان اقرار کنیم بآنچه صحت ندارد امام رضا (ع) فرمود پس شاهدی که از برای عیسی و محمد صلی اللّه علیهما شهادت داده شاهد زور است که دروغ گفته راس الجالوت هیچ جواب نداد بعد از آن هربذ بزرگتر را طلبید و حضرت امام رضا (ع) باو فرمود که مرا خبر ده از زردشتی که تو چنان گمان داری که او پیغمبر است که حجت بر پیغمبریش چیست هربذ گفت که او چیزی را آورده که کسی پیش از او ما را آن چیز نیاورده بود و ما آن را ندیده ایم و لیکن اخبار از پیشینیان ما بر ما وارد شده باینکه او از برای ما حلال کرده آنچه را که غیرش آن را حلال نکرده اند پس ما او را پیروی کردیم حضرت (ع) فرمود آیا چنان نیست که شما را اخبار آمده باشد و شما او را باین جهت پیروی کرده باشید هربذ گفت بلی حضرت فرمود پس همچنین سائر امتهای پیشین ایشان را اخبار آمده بآنچه پیغمبران آن را آورده اند و آنچه موسی و عیسی و محمد آن را آورده اند صلی اللّه علیهم پس عذر و بهانه شما در باب ترک اقرار از برای ایشان چیست چون شما چنانید که اقرار نکرده اید بزردشت مگر از جانب اخبار متواتره باینکه او چیزی را آورده که غیرش آن را نیاورده پس هربذ در همان جا منقطع شد و نتوانست که سخن گوید بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که ای قوم اگر در میان شما کسی باشد که با اسلام مخالفت داشته باشد و خواهد که چیزی بپرسد گو بپرسد در حالی که شرم نداشته باشد پس عمران صابی بسوی آن حضرت برخاست و عمران در میان متکلمان یگانه بود که عدیل و نظیر نداشت و گفت که ای عالم ناس و کسی که از همه مردمان داناتری اگر نه این بود که تو مردم را بسوی پرسیدن از خود خواندی بر تو بمسائل اقدام نمیکردم چه من در کوفه و بصره و شام و جزیره داخل شده ام و متکلمان را دیده ام و بر کسی واقع نشدم که واحد و یکی را از برایم ثابت کند که غیر او نباشد و بوحدانیت و یگانگی خویش بر پا باشد آیا

مرا رخصت میدهی که از تو بپرسم امام رضا (ع) فرمود که اگر در میان این جماعت عمران صابی باشد تو همانی گفت که من همانم حضرت فرمود که ای عمران بپرس و بر تو باد بانصاف و بپرهیز از بیهوده گفتن و از راه گردیدن و میل کردن از راستی راه عمران گفت که ای سید من بخدا قسم که من چیزی را اراده ندارم مگر آنکه چیزی را از برایم ثابت کنی که بآن چنک در زنم و از آن در نگذرم حضرت فرمود که بپرس از آنچه از برایت ظاهر شده پس مردم ازدحام کردند و بعضی از ایشان ببعضی چسبیدند و بهم آمدند عمران صابی گفت که مرا خبر ده از کائن اول یعنی موجود نخستین و از آنچه آفرید حضرت فرمود که سؤال کردی پس جواب را بفهم اما واحد پس پیوسته واحد و موجودی بود که چیزی با او نبود بدون حدود و اعراض و همواره همچنین خواهد بود بعد از آن خلق مبتدع و مخترعی را آفرید که باعراض و حدود مختلفه مختلف بود و نه در چیزی آن را برپاداشت و نه در چیزی آن را اندازه نمود و نه بر چیزی آن را تقدیر کرد و برابر ساخت و آن را مثل و مانند از برای آن چیز قرار داد پس خلق را بعد از آن برگزیده و غیر برگزیده و اختلاف و ایتلاف که ناموافقی و موافقت و آمیختگی است و رنگها و ذوق و طعم که بمعنی چشیدن و مزه باشد گردانید نه بجهت حاجتی که از آن جناب بسوی آن خلق بوده و نه از برای فضل منزلتی که بآن نرسیده بود مگر بواسطه آن و نه از برای خویش در آنچه آفریده زیاده و نقصانی را دید ای عمران این را دریافت میکنی و میفهمی گفت آری بخدا قسم ای سید من حضرت فرمود و بدان ای عمران که آن جناب اگر چنان بود که آنچه را آفریده بجهت حاجتی آفریده بود نیافریده بود مگر کسی را که باو بر حاجتش یاری جوید و هر آینه سزاوار بود که چندین برابر آنچه را که آفریده بیافریند زیرا که یاوران در هر زمان و هر چه بسیار شوند صاحب ایشان قوی تر باشد و حاجت ای عمران آن را فرو نگیرد و وسعت ندارد زیرا که از خلق چیزی را احداث نکرده مگر آنکه حاجت دیگر در او حادث شده و از برای همین میگویم که خلق را بجهت حاجتی نیافریده و چه خوش گفته آنکه گفته که هر که بامش بیش برفش بیشتر و لیکن خلائق بعضی از ایشان حوائج را بسوی بعضی نقل کرده اند و خدا بعضی از ایشان را بر

بعضی تفصیل و افزونی داد بدون حاجتی از او بکسی که تفضیل داده و نه عیب کردنی از او بر کسی که خوار کرده و از برای همین آفرید عمران گفت که ای سید من آیا کائن اول فی حد ذاته در نزد خودش معلوم بود امام رضا (ع) فرمود که دانش بچیز و آنچه بواسطه آن بر آن استدلال می شود نمیباشد مگر از برای نفی و دور کردن خلاف آن و تا آنکه خود آن چیز بآنچه از او نفی شده موجود باشد و در آنجا چیزی نبود که با او مخالفت داشته باشد که حاجت او را بخواند بسوی نفی آن چیز از خودش باندازه کردن آنچه از خود دانسته بود ای عمران آیا فهمیدی گفت آری بخدا قسم ای سید من پس مرا خبر ده که بچه چیز دانست آنچه را دانست آیا بضمیر و اندیشه دانست یا بغیر آن امام رضا (ع) فرمود مرا خبر ده که هر گاه بضمیر دانسته باشد آیا از این چاره میبابی که از برای آن اندیشه اندازه را قرار دهی که معرفت بسوی آن منتهی شود عمران گفت که از این چاره نیست امام رضا (ع) فرمود پس آن اندیشه چیست عمران منقطع شد و هیچ جواب نداد اما رضا (ع) فرمود باکی نیست اگر تو را از خود اندیشه بپرسم آیا آن را باندیشه دیگر می شناسی عمران گفت آری امام رضا (ع) فرمود که قول و دعوی خود را بر خود فاسد کردی ای عمران آیا چنان نیست که سزاوار باشد که تو این را بدانی که واحد باندیشه وصف نمیشود و چنان نیست که از برایش بیشتر از کرد و کار و کارگری گفته شود و چنان نیست که مذهبها و تجزیه که پاره پاره بودن باشد از او توهم خیال شود چون و مذهبهای آفریدگان و تجزیه و پاره پاره بودن ایشان پس این را دریافت کن و آنچه را صواب دانستی بر این بنا گذار عمران گفت که ای سید من آیا از اندازهای آفریده اش مرا خبر نمیدهی که چونست و معنیهای آنها چیست و بر چند نوع میباشد حضرت فرمود که پرسیدی پس بفهم که اندازهای آفریده اش بر شش نوع است ملموس که سوده می شود و موزون که سنجیده می شود و منظور الیه که بسوی آن میتوان نگریست و آنچه هیچ وزنی ندارد و آن روح است و از جمله آنها منظور الیه است و آن را نه وزنست و نه لمس و نه حس و نه لون و نه ذوق و تقدیر و اعراض و صور و عرض و طول و از جمله آنها عمل و حرکاتی است که چیزها را میسازد و آنها را بعمل می آورد و از حالی بحالی تغییر میدهد

و زیاد و کم میکند اما اعمال و حرکات پس بدرستی که آنها میروند زیرا که وقتی از برای آنها نیست بیشتر از قدر آنچه بسوی آن احتیاج افتد پس هر گاه فراغ و خلاصی از آن چیز حاصل شود حرکت برود و اثر آن بماند و جاری مجرای سخنی باشد که میرود و اثرش میماند.

عمران بحضرت گفت که ای سید من آیا خبر نمیدهی از آفریدگار هر گاه یکی بود که چیزی غیر از او نبود و هیچ چیز با او نبود آیا چنان نیست که بآفریدنش آفریده را متغیر شده باشد امام رضا (ع) فرمود که آن جناب عز و جل بآفریدن آفریده متغیر نشد و لیکن آفریده بتغیرش متغیر می شود عمران گفت پس بچه چیز او را شناخته ایم فرمود بغیر او عمران گفت که غیرش چه چیز است امام رضا (ع) فرمود که مشیت و اسم و صفتش و آنچه باین شباهت داشته باشد و همه اینها محدثی است که آفریده شده که تدبیر آن می شود عمران گفت که ای سید من پس او چه چیز است فرمود که تو راست باین معنی که آن جناب رهنما است آفریدگان خود را از اهل آسمان و اهل زمین و تو را بر من بیشتر از توحید من نیست که من او را یگانه بدانم عمران گفت که ای سید من آیا چنان نیست که پیش از آفریدن خاموش بوده باشد که سخن نگوید بعد از آن گویا شده باشد امام رضا (ع) فرمود که خاموشی نمیباشد مگر از نطق و گفتنی پیش از آن و مثل مانند در آن آنست که در باب چراغ گفته نمیشود که آن خاموشی است که گویا نمیشود و نیز در باب چراغ گفته نمیشود که روشن می شود و در آنچه میخواهد که با ما بکند زیرا که روشنی از چراغ فعلی از آن نیست و نه هستی و جز این نیست که آنست که چیزی غیر از آن نیست پس در هنگامی که ما را روشنی بخش شد گفتیم که از برای ما روشن شد تا آنکه ما بآن روشنی جستیم پس باین امر خود را می بینی و در کار خود بینا میگردی عمران گفت که ای سید من پس بدرستی که آنچه در نزد من بود و بآن اعتقاد داشتیم آنست که کائن اول بآفریدنش آفریده را در کارش از حالش متغیر شده امام رضا (ع) فرمود که ای عمران چیز محالی گفتی در این گفتارت که کائن اول در وجهی از وجوه و راهی از راهها متغیر می شود تا آن که بذات او برسد آنچه او را تغییر دهد ای عمران آیا آتش را می یابی که تغیرش بغیر خود آن

باشد یا آیا حرارت را می یابی که خود را بسوزاند یا آیا هرگز دیده را دیده که دیده خود را دیده باشد عمران گفت که این را ندیده ام ای سید من آیا مرا خبر نمیدهی که آیا آن جناب در آفریده است یا آفریده در او است امام رضا (ع) فرمود که ای عمران از این بزرگوارتر است نه او را در آفریده است و نه آفریده در اوست و آن جناب از این برتری دارد و بزودی بتو چیزی را اعلام کنم یا تعلیم دهم که خدا را بآن بشناسی

و لا قوه الا باللَّه

مرا خبر ده از آینه که آیا تو در آنی یا آن در تو است پس اگر چنان باشد که هیچ یک از شما در صاحب خویش نباشید بچه چیز بآینه بر نفس خود استدلال میکنی عمران گفت بروشنی که در میان من و آنست امام رضا (ع) فرمود که آیا از این روشنی در آینه می بینی بیشتر از آنچه آن را در چشم خود می بینی عمران گفت آری امام رضا (ع) فرمود که آن را بما بنما عمران هیچ جواب نداد حضرت فرمود پس من نور را نمی بینم مگر آنکه هر یک از تو و آینه را بر نفسهای شما دلالت کرده است بی آنکه در یکی از شما باشد و این را مثالهای بسیار است غیر از این که جاهل در آنها جای سخنی را نمی یابد و نمیتواند که حرف زند و خدا را داستان برتر است بعد از آن حضرت بسوی مأمون التفات فرمود و فرمود که نماز حاضر شد و وقت آن آمد عمران گفت که ای سید من مسأله مرا بر من قطع مکن که دلم نرم شده امام رضا (ع) فرمود که نماز میکنم و بر میگردم پس آن حضرت بر پا شد و مأمون نیز بر پا شد امام رضا (ع) در درون نماز کرد و مردم در بیرون در پشت سر محمد بن جعفر نماز کردند بعد از آن هر دو بیرون آمدند و امام رضا (ع) بجائی که نشسته بود برگشت و عمران را طلبید و فرمود که ای عمران بپرس عمران گفت که ای سید من آیا مرا خبر نمیدهی از خدای عز و جل که آیا بحقیقت یافته می شود یا بوصف امام رضا (ع) فرمود که خدای مبدئی کائن اول پیوسته واحد بوده که چیزی با او نبوده و تنهائی بوده که دویمی با او نبوده نه معلوم و نه مجهول و نه محکم و نه متشابه و نه مذکور و نه منسی و نه چیزی که نام چیز بر آن واقع شود از چیزها و نه از وقتی بوده و نه تا وقتی می باشد و نه بچیزی بر خواسته و نه بسوی چیزی بر میخیزد و نه بسوی چیزی استناد کرده که پشت بآن باز دهد یا بآن پناه برد و نه در چیزی در پرده رفته و پوشیده شده و همه اینها پیش از آن بود که آفریده را بیافریند چون چیزی

غیر از او نبود و آنچه بر آن واقع شده باشد از همه اینها صفاتی است محدث که محدثی او را پدید آورده و ترجمه و بیانی است که هر که فهم دارد بآن میفهمد و بدان که ابداع و مشیت و اراده معنی هر سه یکی است و نامهای اینها سه و اول ابداع و اراده و مشیتش حروفی بود که آنها را اصل از برای هر چیز و دلیل بر هر دو یافته شده و فاصل و جداکننده از برای هر مشکلی گردانید و باین حروف هر چیزی از نام حق و باطل یا فعل یا مفعول یا معنی یا غیر معنی شناخته می شود و همه امور بر آنها مجتمع شده و خدا از برای حروف در ابداعش آنها را هیچ معنی قرار ندارد غیر از خود آنها که بپایان میرسد و آنها را وجودی نه زیرا که آنها مبدع و مخترع اند بابداع و نور در این موضع اول فعل خدائی است که نور آسمانها و زمین است و حروف مفعول باین فعل اند و آنها حروفی است که کلام و همه عبارتها بر آنها است از جانب خدای عز و جل که آنها را بخلق خود تعلیم داده و آنها سی و سه حرف است و از جمله آنها بیست و هشت حرف است که بر لغتهای عربی دلالت میکند و از این بیست و هشت حرف بیست و دو حرف که بر لغتهای سریانی و عبرانی دلالت میکند و از جمله پنج حرف است که تحرف و میل دارد در سائر لغتها از عجم از برای اقلیمها و حصهای همه لغتها و آنها پنج حرف است که از بیست و هشت حرف از لغتها متحرف شده پس همه حروف سی و سه حرف شد و اما آن پنج حرفی که اختلاف دارد پس بحجتهای چند است که ذکر آنها روا نباشد بیشتر از آنچه ما ذکر کردیم بعد از آن حروف را بعد از احصاء و استوار کردن شماره آنها فعلی از خود قرار داد چون قول خدای عز و جل کُنْ فَیَکُونُ (یعنی باش پس میباشد) و کن از آن جناب صنع است و آنچه مصنوع بآن میباشد و موجود می شود پس خلق اول از خدای عز و جل ابداع است که نه وزن داشت و نه حرکت و نه سمع و نه رنگ و نه حس و خلق دویم حروف است که نه وزن داشت و نه رنگ و آنها مسموعی بود موصوف که بسوی آنها نظر نمیتوانست کرد و خلق سیم آنچه از همه انواع محسوس و ملموس و صاحب ذوق بود که بسوی آن نظر میشد و خدای تبارک و تعالی ابداع را پیشی گرفته زیرا که چیزی پیش از آن جناب عز و جل نیست و هیچ چیز با او نبود و ابداع بر حروف پیشی دارد و حروف بر غیر خود آنها دلالت نمیکند مأمون گفت

که چگونه بر غیر خود آنها دلالت نمیکند امام رضا (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی هرگز از آنها چیزی را جمع نمیکند بدون معنی پس هر گاه از آنها چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر از این یا کمتر را تالیف و ترکیب کند آنها را از برای غیر معنی تألیف نکند و نمی باشد مگر از برای معنی محدثی که پیش از آن هیچ نبوده، عمران گفت پس چگونه ما را معرفت این میسر می شود امام رضا (ع) فرمود که اما معرفت پس وجه آن و بیانش آنست که تو حروف را ذکر میکنی و هر گاه غیر خود آنها را از آنها اراده نکنی آنها را تنها ذکر کنی باین طریق که ا ب ت ث ج ح خ تا بر سر آخر اینها بیائی و همه را ذکر کنی پس از برای اینها معنی را غیر از خود اینها نیابی و هر گاه اینها را تألیف کنی و از اینها حرفی چند را فراهم آوری و اینها را از اسم و صفت قرار دهی از برای معنی آنچه طلب نموده و وجه آنچه قصد کرده دلیل بر معنیهای آنها و داعی بسوی موصوف بآنها باشد آیا این را فهمیدی عمران گفت آری امام رضا (ع) فرمود و بدان که هیچ صفتی از برای غیر موصوف نیست و نه اسمی از برای غیر معنی و نه حدی از برای غیر محدود و همه صفات و اسماء بر کمال و وجود دلالت دارند و بر احاطه دلالت ندارند چنان که دلالت دارند بر حدودی که آنها تربیع و تثلیث و تسدیس است یعنی چهار سو کردن و سه گوشه کردن و شش گوشه گردانیدن و حمل بر اصطلاح منجمان از نظر ستارگان بی موقع است تتمه کلام امام (ع) زیرا که خدای جل و تقدس معرفتش بصفات و اسماء دریافته می شود و دریافته نمیشود تحدید و اندازه کردن بطول و عرض و کمی و بسیاری و رنگ و وزن و آنچه باین ماند و چنان نیست که چیزی از اینها بخدای عز و جل فرود آید تا آفریدگانش او را بشناسند بشناختن ایشان نفسهای خویش را بآن ضرورتی که ما ذکر کردیم و لیکن بر خدای عز و جل بصفاتش دلالت می شود و بنامهایش دریافته می شود و بآفریده اش بر او استدلال می شود تا آنکه جوینده که در جستن در گردش است در آن نه بدیدن بچشم احتیاج داشته باشد و نه بشنیدن بگوش و نه بسودن بکف دست و نه با احاطه کردن بدل پس اگر چنان باشد که صفات آن جناب جل ثناؤه بر او دلالت نکند و نامهایش بسوی او نخواند و معلمه از

آفریدگان که چیزیست که بواسطه آن بر او استدلال میکنند او را بمعنیش در نیابد عبادتی که از آفریدگان باشد از برای نامها و صفات او خواهد بود نه معنی او پس اگر نه این بود که این امر همچنین بود هر آینه معبودی که بیگانگی پرستش شده غیر خدا بود زیرا که صفات و نامهایش غیر او است آیا فهمیدی عمران گفت آری ای سید من مرا زیاد کن و بیش از این بفرما امام رضا (ع) فرمود که بپرهیز از قول جهان که اهل کوری و ضلالند یعنی آنان که گمان میکنند که خدای جل و تقدس در آخرت موجود است از برای حساب در باب ثواب و عقاب و در دنیا از برای طاعت و رجاء و موجود نیست و اگر خدای عز و جل را در وجود نقص و شکستگی میبود هرگز در آخرت موجود نمیشد و لیکن این گروه حیران گردیده اند و از حق کور و کر شده اند از آنجا که نمیدانند و اینست معنی قول خدای عز و جل وَ مَنْ كانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا یعنی کور است از حقایق موجوده و ترجمه آیه اینست که و هر که هست در این دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب را نبیند پس او در آخرت نابینا است یا نابیناتر و مراد نابینائی دلست که عبارت است از جهالت و ضلالت و گمراه تر است از روی راه و خداوندان عقلهای خالص دانسته اند که استدلال بر آنچه در آنجا است نمیباشد مگر بآنچه در اینجا باشد و هر که علم این را برای خود گرفته و وجود و ادراک او را از نفس خود جسته نه غیر آن از علم این چیزی را غیر از دوری نیفزوده زیرا که خدای عز و جل علم این را بخصوص در نزد گروهی قرار داده که عقل دارند و میدانند و میفهمند: عمران گفت که ای سید من آیا مرا از ابداع خبر نمیدهی که آیا آن آفریده یا غیر آفریده است امام رضا (ع) فرمود که بلکه آفریده ایست ساکن که بسکون دریافته نمیشود و جز این نیست که آفریده گردیده زیرا که آن چیزیست محدث که تازه موجود شده و خدا همان است که آن را احداث فرموده پس ابداع آفریده او گردیده و جز این نیست که همین خدای عز و جل و آفریده اش بود که سیمی در میان ایشان نبود و سیمی غیر از این دو نبود پس آنچه خدای عز و جل آفرید از این در نگذرد که آفریده اش باشد و گاهست که آفریده ساکن و متحرک و مختلف و مؤتلف و معلوم و متشابه میباشد و هر چه اندازه

بر آن واقع شود آن آفریده خدای عز و جل است و بدان که هر چه حواس تو را توانگر کنند و آن را بتو دهند معنی است که دریافته شده از برای حواس است و هر حاسه دلالت میکند بر آنچه خدای عز و جل در باب دریافتنش از برایش قرار داده و فهمیدن بهمه اینها از دلست و بدان که یگانه که بی تقدیر و تجدید بر پا است آفریده مقدور بتجدید و بتقدیر را آفرید و آنچه آفرید دو آفریده بود یکی تقدیر و دیگری مقدر پس در هر یک از این دو آفریده نه رنگی بود و نه وزن و نه ذوق بعد از آن یکی از آنها را چنان قرار داد که بآن دیگر دریافته شود و هر دو را دریافته شده بنفسهای خود قرار داد و چیزی را غیر از خود تنهائی که بخودی خود بر پا باشد نیافرید از برای آنکه چیزی از دلالت را بر نفس خود و اثبات وجودش خواسته و خدای تبارک و تعالی تنهائی است یگانه که با او دویمی نه که او را بر پا دارد و نه او را یاری دهد و نه او را بپوشاند و آفریده بعضی از آن بعضی را نگاه میدارند باذن خدا و خواست او و جز این نیست که مردم در این باب اختلاف کرده اند تا آنکه گمراه و سرگردان شده اند و در وصف کردن ایشان خدا را بصفت نفسهای خویش خلاصی از تاریکی بتاریکی جسته اند پس از حق دوری را افزوده اند و اگر خدای عز و جل را بصفاتش وصف میکردند و آفریدگان را نیز بصفات ایشان وصف میکردند بفهم و یقین سخن میگفتند و اختلاف نمیکردند و چون از این امر طلب کردند آنچه را که در آن سرگردان شده اند در کار سخت افتادند و مرتکب آنچه نباید شد شدند وَ اللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ یعنی و خدا راه مینماید هر که را خواهد بسوی راه راست عمران گفت که ای سید من گواهی میدهم که او چنان است که تو وصف کردی و لیکن مرا یک مسأله باقی ماند حضرت فرمود که از آنچه خواهی سؤال کن گفت تو را سؤال میکنم از حکیم که او در چه چیز است و آیا چیزی باو احاطه میکند و آیا از چیزی بسوی چیز دیگر منتقل می شود یا با او حاجتی بسوی چیزی هست امام رضا (ع) فرمود که ای عمران تو را خبر میدهم پس آنچه را که از آن سؤال کردی دریافت کن زیرا که آن از پنهان تر و دور از فهم تر چیزیست که بر آفریدگان وارد می شود در باب مسائل ایشان و چنان نیست که کسی که عقلش از او فوت شده باشد و حلمش دور و پنهان باشد آن را بفهمد

و خردمندانی که انصاف دارند از فهمیدن آن در نمانند اما اول آن پس اگر چنان باشد که آنچه آفریده بجهت حاجتی از خود آفریده باشد هر آینه گوینده را میرسد که بگوید که خدا بسوی آنچه آفریده منتقل می شود بجهت حاجتش بآن و لیکن خدای عز و جل چیزی را بجهه حاجتی نیافریده و پیوسته ثابت بوده نه در چیزی و نه بر چیزی مگر آنکه آفریدگان بعضی از ایشان بعضی را نگاه میدارند و بعضی از ایشان در بعضی داخل میشوند و از آن بیرون می آیند و خدای جل و تقدس بقدرتش همه آنها را نگاه میدارد و در چیزی داخل نمیشود و از آن بیرون می آید و حفظش او را در رنج نیفکند و بر او گران نیاید و از نگاه داشتنش در نماند و کسی از آفریدگان نشناسد و نداند که این امر چگونه است مگر خدای عز و جل و کسی که خدا او را بر آن اطلاع داده باشد از رسولان و صاحبان راز خویش و مستحفظانی که ایشان را حافظ و نگاهبان از برای امر خویش گردانیده و خزینه دارانش که بشریعتش ایستادگانند و در آن سعی و اهتمام دارند و جز این نیست که کار و فرمانش چون نگریستن بچشم است از اعلای حدقه باسفل یعنی چشم زدن بلکه آن نزدیکتر است و کمتر چون چیزی را خواهد بآن میگوید که باشد پس میباشد بخواست و اراده او و چیزی از آفریدگانش و در نزد او از چیز دیگر نزدیکتر نیست و چیزی نیست که نسبت باو از چیز دیگر دورتر باشد ای عمران آیا فهمیدی عمران گفت آری ای سید من فهمیدم و من گواهی میدهم باینکه خدا بر آن چیزیست که وصف کردی و توحید نمودی و باینکه محمد بنده او است که بهدایت و دین حق مبعوث شده و بعد از آن بر رو در افتاد در حالی که سجده کننده بود بجانب قبله و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گفت که چون متکلمان بسوی کلام عمران صابی نظر کردند با آنکه عمران در فن جدال و خصومت چنان صاحب مهارت بود که هرگز کسی او را از حجتش قطع نکرده بود و بر او غالب نشده بود هیچ یک از ایشان بحضرت امام رضا (ع) نزدیک نشد و او را از چیزی سؤال نکردند و ما داخل شام شدیم که وقت آن در آمد پس مأمون و امام رضا (ع) برخاستند و داخل منزل شدند و مردم

برگشتند و من با گروهی از اصحاب خود بودم چون محمد بن جعفر بسوی من فرستاد پس بنزد او آمدم و بمن گفت که ای نوفلی آیا ندیدی آنچه را که صدیق و آشنای تو آن را آورد نه بخدا قسم که من گمان نداشتم که علی بن موسی هرگز در چیزی از این فرو رفته باشد و ما او را باین نشناخته بودیم که در مدینه در علم کلام کار کرده باشد یا اصحاب کلام در نزد او اجتماع کرده باشند من گفتم که حاجیان در نزد او می آمدند و او را از چیزی چند از حلال و حرام خویش میپرسیدند و او ایشان را جواب میداده و بسا است که کسی که بجهت حاجتی در نزد او می آمده با او تکلم کرده باشد محمد بن جعفر گفت که ای ابو محمد بدرستی که من بر او میترسم که این مرد یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا با او بلیه سختی را بعمل آورد پس بر او اشاره نما بباز ایستادن از این چیزها من گفتم که در آن هنگام از من نمی پذیرد و آن مرد چیزی را غیر از امتحان او اراده ندارد تا آنکه بداند که آیا چیزی از علم پدرانش علیهم السلام در نزد او است محمد بمن گفت که باو بگو که عمویت این باب را ناخوش داشته و دوست داشته که بجهت خصلتهای پراکنده و جهات مختلفه از این چیزها باز ایستی پس من در هنگامی که بجانب منزل امام رضا (ع) برگردیم او را خبر دادم بآنچه از عمویش محمد بن جعفر واقع شده بود حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا عمویم را نگاه دارد چه شناسایم باو که چرا این را ناخوش داشته و علت کراهتش را میدانم ای غلام بسوی عمران صابی شو و او را نزد من آورد من عرض کردم که فدای تو گردم من موضع او را می شناسم و میدانم که در کجا است او در نزد بعضی از برادران ما از شیعیانست فرمود باکی نیست اسبی را نزدیک او آورید تا سوار شود پس من بسوی عمران صابی شدم و او را بخدمت حضرت آوردم حضرت باو مرحبا و خوش آمدی فرمود و جامه را طلبید و او را خلعت داد و آن جامه را بر او پوشانید و او را سوار گردانیم و مراد اینست که اسبی را باو عطاء فرمود و ده هزار درهم طلبید و او را بآن صله داد من عرض کردم که فدای تو گردم فعل جدت امیر المؤمنین (ع) را حکایت نمودی و کار او کردی فرمود که همچنین دوست میداریم بعد از آن حضرت (ع) طعام شام را طلبید و مرا از طرف راست و عمران را از طرف چپ خود نشانید تا چون فارغ شدیم بعمران

فرمود که بر گرد و کسی همراه تو باشد و صبح زود بر ما داخل شود تا طعام مدینه را بتو بخورانیم و عمران بعد از آن چنان بود که متکلمان از اصحاب مقالات در نزد او جمع میشدند و امر ایشان را باطل میگردانید تا آنکه از او دوری کردند و مأمون او را بده هزار درهم صله داد و فضل مالی را باو عطاء نمود و او را اسبی داد و امام رضا (ع) او را والی صدقات و عامل زکاه بلخ گردانید و عطاهای بسیار و مالهای بیشمار یافت

باب شصت و چهارم در ذکر مجلس امام رضا (ع) با سلیمان مروزی متکلم خراسان در نزد مأمون در باب توحید

مروزی چون مروی منسوب است بسوی مرو و آن شهر معروفی است و زیادتی زای از زیادات و تغییرات نسب است حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه «رضی» گفت که خبر داد ما را ابو محمد حسن بن علی صدقی قمی گفت که حدیث کرد ما را ابو عمر و محمد بن عبد العزیز انصاری کجی گفت که حدیث کرد مرا کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده بود که میگفت سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد و مأمون او را نواخت و صله و جائزه باو داد بعد از آن بسلیمان گفت که پسر عمویم علی بن موسی از حجاز آمده و بر من وارد شده و او علم کلام و اصحاب آن را دوست میدارد پس بر تو باکی نیست که در روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است بجهت مناظره و مباحثه با او بسوی ما شوی و بنزد ما آئی سلیمان گفت که یا امیر المؤمنین من ناخوش دارم که در مجلس تو در میان گروهی از بنی هاشم از مثل او سؤال کنم و در نزد آن گروه افشان و از هم باز شود چون با من سخن گوید و استقصای بر او بکنجکاوی و پر پا در پی شدنش روا نباشد مأمون گفت که من بسوی تو نفرستاده ام مگر بجهت معرفتم بقوه تو و مراد من چیزی نیست مگر آنکه

او را از یک حجت قطع و مغلوب کنی و بس سلیمان گفت که یا امیر المؤمنین تو را بس است در میان من و او جمع کن و مرا واگذار با بلند برداشتن و پیش رفتن و مهار کردن و بنا بر بعضی از نسخ مرا با مذمت واگذار بعد از آن مأمون بسوی امام رضا (ع) فرستاد و گفت که مردی از اهل مرو بر ما وارد شده و او یگانه خراسان است از اصحاب کلام پس اگر بر تو سبک و آسان باشد که متحمل زحمت آمدن بسوی ما شوی چنان خواهی کرد پس حضرت (ع) بجهت وضوء بر پا شد و بما فرمود که مرا پیشی گیرید و عمران صابی همراه ما بود و رفتیم تا بدر خانه مأمون شدیم و بآنجا رسیدیم یا سرو خالد دستهای مرا گرفتند و مرا بر مأمون داخل کردند و چون سلام کردم گفت که کو برادرم أبو الحسن خدا او را باقی بدارد گفتم که او را باز پس گذاشتم که جامهایش را بپوشد و ما را امر فرمود که پیش شویم بعد از آن گفت که یا امیر المؤمنین عمران مولای تو همراه من بود و او بر در خانه است گفت که عمران کیست گفتم آن صابی مذهب که بر دست تو اسلام آورد گفت که داخل شود پس عمران داخل شد و مأمون باو مرحبا گفت و گفت که ای عمران نمردی تا آنکه از بنی هاشم شدی گفت که حمد از برای خدائی است که مرا بشما تشریف داد یا امیر المؤمنین مأمون گفت که یا عمران اینک سلیمان مروزی متکلم خراسان است عمران گفت که یا امیر المؤمنین او گمان دارد که در نظر استدلال یگانه خراسان است و بداء را انکار میکند مأمون گفت پس چرا با او مباحثه نمیکنی عمران گفت که این امر بسوی او است و اختیار دارد اگر خواهد مباحثه میکنیم پس امام رضا (ع) داخل شد و فرمود که در چه چیز بودید عمران عرض کرد که یا ابن رسول الله اینک سلیمان مروزی است سلیمان گفت که آیا به ابو الحسن و بقولش در باب آن راضی میشوی عمران گفت که راضی شدم بقول أبو الحسن در باب بداء بر این وجه که مرا در باب آن حجتی بیاورد که بآن بر امثال خویش از اهل نظر و استدلال استدلال کنم و حجت آورم مأمون گفت که یا ابا الحسن چه میگوئی در باب آنچه ایشان در آن منازعه و گفتگو کردند حضرت فرمود که ای سلیمان از بداء چه انکار کردی و خدای عز و جل میفرماید که أَ وَ لا یَذْکُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً (یعنی آیا نمیاندیشد و یاد نمیکند آن آدمی آنکه آفریدیم او را پیش

از این و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود) و آن جناب عز و جل فرموده که وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ (یعنی و او است آن کس که در اول بار می آفریند خلق را پس برمیگرداند و باز زنده میکند او را بعد از آنکه مرده باشد) و آن جناب عز و جل میفرماید که بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بآن معنی که گذشت و آن جناب عز و جل میفرماید که یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ (یعنی میافزاید در آفریده خود آنچه میخواهد) یعنی در بالهای فرشتگان میافزاید تا از چهار زیاد شود و آن جناب عز و جل میفرماید که وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ (یعنی و آغاز کرد آفریدن آدمی را از گل و آن جناب عز و جل میفرمایدَ که وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ (یعنی و گروهی از متخلفان بازداشته شدگان و افتاد بتاخیرگانند که حکم ایشان موقوف است برای نزول فرمان خدا در باره ایشان یا ایشان را عذاب نماید و یا توبه ایشان را قبول فرماید و بر ایشان رجوع کند بمغفرت و آمرزش) و آن جناب عز و جل میفرماید که وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتابٍ (یعنی و زندگانی داده نشود هیچ دراز عمری که خدا او را زندگانی داده و کم کرده نشود از عمر و زندگی آن معمر یعنی معمر دیگر باین معنی که بعمر معمر اول نرسد مگر در کتاب است که لوح محفوظ باشد یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در آن مقدر و مقرر شده سلیمان گفت که آیا در این باب چیزی از پدرانت از برایت روایت شده فرمود آری از برایم از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود خدای عز و جل را دو علم است یکی علم مخزون و مکنونی که در خزینه شده و از هر کسی پوشیده و کسی غیر از خدا آن را نمیداند و بداء از آن میباشد و علمی دیگر که آن را بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم فرموده پس علمای از اهل بیت پیغمبرش آن را میدانند سلیمان گفت که دوست میدارم که این را از کتاب خدای عز و جل از برایم بر کنی و از آن بیرون آوری حضرت فرمود که قول خدای عز و جل بپیغمبرش (ص) که فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ (یعنی پس روی بگردان از ایشان پس نیستی تو ملامت زده و سرزنش شده و حضرت فرمود که هلاک ایشان را اراده فرمود بعد از آن از برای خدا ابداء شد و فرمود که وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ

(یعنی و پند ده اهل ایمان را پس بدرستی که پند دادن نفع میدهد مؤمنان را) سلیمان گفت که مرا زیاد کن و بیشتر بفرما فدای تو گردم امام رضا (ع) فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل بسوی پیغمبری از پیغمبرانش وحی فرمود که فلان پادشاه را خبر ده که من تا فلان وقت او را میمیرانم پس آن پیغمبر بنزد پادشاه آمد و او را خبر داد و پادشاه بر روی تخت خویش نشسته بود پس آن پادشاه خدا را خواند و دعاء کرد تا از تخت فرو افتاد و گفت که ای پروردگار من مرا مهلت ده تا طفلم بزرگ شود و کار خود را بگذارم و آنچه باید بکنم پس خدای عز و جل بسوی آن پیغمبر وحی فرمود که بیا بنزد فلان پادشاه و او را اعلام کن که من در اجلش زمان دادم و آن را پس انداختم و پانزده سال در عمرش افزودم آن پیغمبر عرض کرد که ای پروردگار من تو میدانی که من هرگز دروغ نگفته ام خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که جز این نیست که تو بنده فرمان داده شده پس این مطلب را باو برسان و خدا سؤال نمیشود از آنچه میکند بعد از آن حضرت بجانب سلیمان ملتفت شد و فرمود تو را چنان می پندارم که در این باب مانند یهودشده سلیمان گفت پناه میبرم بخدا از اینکه بیهود مانم و یهود چه گفته اند حضرت فرمود که گفته اند که یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ و قصد داشتند که خدا از کار فارغ و خلاص شده پس چنان نیست که چیزی را احداث کند خدای عز و جل فرمود که غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا و شنیدم از گروهی که پدرم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را از بداء سؤال کردند فرمود که مردم از بداع چه انکار میکنند و از اینکه خدا گروهی را موقوف دارد که ایشان را بتأخیر افکند بجهت فرمان خویش سلیمان گفت آیا مرا خبر نمی دهی از سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ که در چه چیزی فرود آورده شده امام رضا (ع) فرمود که خدای عز و جل آنچه را که از اول سال تا آخر سال میباشد از زندگی یا مردن یا خوبی یا بدی یا روزی در شب قدر تقدیر میکند پس آنچه خدا در آن شب آن را مقدور کرده باشد از جمله محتوم است که خدا آن را محکم و واجب نموده و بآن حکم فرموده سلیمان گفت که اکنون فهمیدم فدای تو گردم پس مرا زیاد کن حضرت فرمود که ای سلیمان بدرستی که از جمله کارها کاری چند است که در

نزد خدای تبارک و تعالی موقوف و باز ایستاده است و از آنها آنچه را که خواهد پیش میدارد و آنچه را که خواهد بتاخیر میافکند ای سلیمان بدرستی که علی (ع) میفرمود که علم دو علم است علمی است که خدا آن را بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم داده پس آنچه بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم داده میباشد و خدا نه خودش را تکذیب میکند و نه فرشتگان و پیغمبران خود را و علمی که در نزد او مخزونست که هیچ یک از آفریدگانش را بر آن اطلاع نداده و از آن مقدم میدارد آنچه را که میخواهد و مؤخر میدهد و محو و اثبات میکند آنچه را که میخواهد سلیمان بمأمون گفت که یا امیر المؤمنین بعد از امروز بداء را انکار نمیکنم و بآن تکذیب نخواهم کرد اگر خدا خواهد مأمون گفت که ای سلیمان ابو الحسن را سؤال کن از آنچه از برایت ظاهر شده و بر تو باد بحسن استماع که خوب گوش داری و انصاف دهی سلیمان گفت که ای سید من میخواهم تو را سؤال کنم امام رضا (ع) فرمود که از هر چه از برایت ظاهر شده سؤال کن گفت چه میگوئی در باب کسی که اراده را رسم و صفت قرار داده مانند حی و سمیع و بصیر و قدیر که اوصافی چندند بمعنی زنده و شنوا و بینا و توانا امام رضا (ع) فرمود جز این نیست که شما گفتید که چیزها حادث شده و اختلاف بهمرسانیده بجهت آنکه خدا خواسته و اراده کرده و نگفتید که حادث شده و اختلاف بهمرسانیده بجهت آنکه خدا سمیع و بصیر است پس اینک دلیلی است بر اینکه اراده مثل سمیع و بصیر و قدیر نیست سلیمان گفت پس آن جناب پیوسته مرید بوده حضرت فرمود که این سلیمان پس اراده اش غیر او است سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس با او چیزی را غیر از او ثابت کردی که همیشه بوده سلیمان گفت که ثابت نکردم امام رضا (ع) فرمود که آیا اراده محدث است که احداث شده سلیمان گفت نه اراده محدث نیست که احداث شده باشد مأمون بر او صیحه زد و او را آواز داد که ای سلیمان آیا با مثل او معایاه و مکابره می شود و معایاه آنست که کلامی را بر کسی داخل کنی که مقصود از آن مفهوم نشود و مراد از آن را آسان نتوان فهمید و مکابره معارضه و انکار است از روی دانش تتمه سخن مأمون بر تو باد بانصاف آیا کسانی را که در گرداگرد تو نشسته اند از اهل نظر و استدلال نمی بینی بعد از آن

گفت که یا ابا الحسن با او سخن بگو چه او متکلم خراسانست پس سلیمان مسأله را بر حضرت اعاده نمود و دو باره پرسید حضرت فرمود که ای سلیمان اراده محدث است زیرا که چیز هر گاه ازلی و همیشه نباشد محدث باشد و هر گاه محدث نباشد ازلی باشد چه در میان قدیم و حادث سیمی نیست که واسطه باشد سلیمان گفت که اراده اش از او است چنان که شنیدنش از او است و دیدن و دیدش از او است و دانستنش از اوست امام رضا (ع) فرمود که پس اراده اش نفس او است سلیمان گفت نه حضرت فرمود پس مرید مثل سمیع و بصیر نیست سلیمان گفت جز این نیست که نفسش را اراده کرده چنان که نفسش را شنیده و نفسش را دیده و نفسش را دانسته امام رضا (ع) فرمود که معنی این سخن که نفسش را اراده کرده چیست آیا اراده کرده که چیزی باشد یا اراده کرده که حی یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد سلیمان گفت آری امام رضا (ع) فرمود که آیا آن باراده او بوده سلیمان گفت نه امام رضا (ع) فرمود پس قول ترا که اراده کرده که حی و سمیع و بصیر باشد هیچ معنی نباشد هر گاه که آن باراده او نبوده باشد سلیمان گفت بلی آن باراده او بوده پس مأمون و کسانی که گرداگرد او بودند خندیدند و امام رضا (ع) نیز خندید و بایشان فرمود که با متکلم خراسان نرمی و مدارائی کنید ای سلیمان پس خدا در نزد شما از حال خود گشته و از آن متغیر شده و آن چیزیست که خدای عز و جل بآن وصف نمیشود پس سلیمان منقطع شد و نتوانست سخن بگوید بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان یک مسأله از تو میپرسم گفت بپرس فدای تو گردم حضرت فرمود مرا خبر ده از خود و از اصحاب خود که شما با مردم سخن میکنید بآنچه میفهمند و می شناسند یا بآنچه نمی فهمند و نمی شناسند گفت بلکه سخن میکنیم بآنچه می فهمند و میدانند امام رضا (ع) فرمود پس آنچه مردم میدانند آنست که مرید غیر اراده است و آنکه مرید پیش از اراده است و آنکه فاعل پیش از مفعول است و این سخن قول شما را که اراده و مرید یک چیزاند باطل میگرداند سلیمان گفت فدای تو گردم این امر نسبت باو بر آن وضعی نیست که مردم می شناسند و نه بر آنچه ایشان می فهمند حضرت فرمود پس شما را چنان می بینم که علم این را بدون معرفتی ادعا کرده اید و گفتید که اراده چون سمیع و بصیر است آیا

این امر در نزد شما بر آن وصفی باشد که شناخته نمیشود و کسی نتواند که دریافت کند سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان آیا خدا همه آنچه را که در بهشت و دوزخ است میداند سلیمان گفت آری حضرت فرمود آیا آنچه خدای عز و جل دانسته که از آن میباشد خواهد بود سلیمان گفت آری حضرت فرمود هر گاه باشد تا آنکه از آن چیزی نماند مگر آنکه باشد آیا ایشان را می افزاید و زیادتر بایشان میدهد یا آن را از ایشان در می نوردد و درهم می پیچد سلیمان گفت بلکه ایشان را ازدیاد میکند حضرت فرمود پس او را در قول تو چنان می بینم که بایشان زیاد داده آنچه را که در علمش نبوده که آن میباشد سلیمان گفت فدای تو گردم پس زیادتی غایت و پایانی ندارد حضرت فرمود پس خدا در نزد شما چنان نیست که علمش احاطه نکند بآنچه در بهشت و دوزخ میباشد و هر گاه پایین آن را نشناسد و گمراه علمش احاطه نکند بآنچه در آنها میباشد نداند آنچه را که در آنها میباشد پیش از آنکه باشد و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ سلیمان گفت جز این نیست که من گفتم که آن را نمی داند زیرا که این را پایانی نیست زیرا خدای عز و جل هر دو را بخلود و جاودان بودن وصف کرده و ما ناخوش داشتیم که از برای آنها انقطاع و بریدگی را قرار دهیم امام رضا (ع) فرمود که علمش بآن موجب از برای انقطاع آن از ایشان نیست زیرا که گاه باشد که آن را بداند و بعد از آن ایشان را زیاد دهد پس آن را از ایشان نبرد و قطع نفرماید و آن جناب عز و جل در کتاب خویش همچنین فرمود که كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ (یعنی در هر زمان که پخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان بدل کنیم ایشان را یعنی پوستهای ایشان را بپوستهای غیر آنها پخته و سوخته یا باین وجه که پوستهای سوخته را عود کنیم بر صورت دیگر تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دائمی باشد) و خدای عز و جل در باب اهل بهشت فرمود که عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ بآن معنی که گذشت و آن جناب عز و جل فرمود که وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ (یعنی و یاران دست راست در میوه های بسیارند از هر جنسی که باشد نه بریده شده و فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد و نه منع کرده شده

که آن را از خورنده بهیچ نوع منع نکنند.) پس آن جناب عز و جل این را میداند و زیاده را از ایشان قطع نمیکند مرا خبر ده که آنچه اهل بهشت میخورند و آنچه می نوشند آیا چنان نیست که بدل و جانشینی در جایش قرار دهد سلیمان گفت بلی حضرت فرمود پس آیا خدا چنان باشد که آن را از ایشان قطع کند و حال آنکه در جایش بدل و جانشینی قرار داده سلیمان گفت نه حضرت فرمود پس همچنین هر چه در بهشت میباشد هر گاه در جای آن بدلی قرار دهد از ایشان مقطوع و بریده نیست سلیمان گفت بلی آن را از ایشان قطع میکند و ایشان را زیاد نمیدهد امام رضا (ع) فرمود که در آن هنگام آنچه در آنست نابود می شود و اینکه ای سلیمان باطل کردن خلود خلاف کتاب خدا است زیرا که خدای عز و جل می فرماید که لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ (یعنی و از برای بهشتیانست آنچه خواهند در بهشت و نزدیک ما زیادتی است بر آنچه خواهند.) و آن جناب عز و جل میفرماید که عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ و آن جناب عز و جل میفرماید که وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ (یعنی و نیستند ایشان از دوزخ بیرون شدگان) و آن جناب عز و جل میفرماید که خالِدِینَ فِیها أَبَداً (یعنی در حالی که جاویدانند در آن همیشه) و آن جناب عز و جل می فرماید که وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که آیا مرا خبر نمیدهی از اراده که آن فعل است یا غیر فعل سلیمان گفت بلکه آن فعل است حضرت فرمود پس آن محدث و مخلوق است زیرا که همه فعل محدث است سلیمان گفت که آن فعل نیست حضرت فرمود پس با او غیر او همیشه بوده سلیمان گفت که اراده همان انشاء و ایجاد است حضرت فرمود که ای سلیمان اینکه آن چیزیست که شما آن را بر ضرار و اصحابش ادعا کرده اید از قول ایشان که هر چه خدای عز و جل در آسمان یا زمین یا دریا یا بیابان آفریده از سگ یا خوک یا میمون یا جنبنده اراده خدای عز و جل است و قول ایشان که اراده خدا زنده می شود و میمیرد و میرود و می خورد و می آشامد و جماع میکند و میزاید و ستم میکند و زشتیها را بجا می آورد و کافر می شود و شرک می آورد پس از آن بیزاری میجوئی و از آن جدا میشوی و این حد و اندازه آنست سلیمان گفت که اراده

چون سمع و بصر و علم است امام رضا (ع) فرمود که دو باره بسوی این برگشتی پس مرا خبر ده از سمع و بصر و علم که آیا مصنوع است سلیمان گفت نه امام رضا (ع) فرمود پس چگونه آن را نفی کردید و یک بار گفتید که اراده نکرده و بار دیگر گفتید که اراده کرده و اراده مفعول از برای او نیست سلیمان گفت که این نیست مگر مثل قول ما که یک بار میگوئیم که دانست و بار دیگر میگوئیم که ندانست امام رضا (ع) فرمود که این برابر نیست زیرا که نفی معلوم نفی علم نیست و نفی مراد نفی اراده آنست که باشد زیرا که چیز هر گاه اراده نشود اراده نباشد و گاهست که علم ثابت باشد و اگر چه معلوم نباشد بمنزله بصر چه گاهست که انسان بینا باشد و اگر چه آنچه دیده می شود نباشد و علم ثابت میباشد و هر چند که معلوم نباشد سلیمان گفت که اراده مصنوع است حضرت فرمود پس آن محدث است و چون سمع و بصر نیست زیرا که سمع و بصر مصنوع نیستند و این مصنوع است سلیمان گفت که اراده صفتی است از صفات او که همیشه بود حضرت فرمود پس سزد که انسان چنان باشد که همیشه بوده باشد زیرا که صفتش همیشه بوده سلیمان گفت نه زیرا که او آن را نکرده امام رضا (ع) فرمود که ای خراسانی چه بسیار است غلط تو آیا چنان نیست که چیزها باراده و قول او باشد سلیمان گفت نه حضرت فرمود که هر گاه نه باراده او باشد و نه بمشیت او و نه بفرمان او و نه بمباشرت پس آن چگونه موجود می شود و خدا از آن برتری دارد سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود آیا مرا خبر نمیدهی از قول خدای عز و جل وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها (یعنی و چون خواهیم که هلاک گردانیم اهل ده و شهری را بعد از قیام حجت و ارسال رسل بسوی ایشان بفرمائیم منعمان و سرکشان آن ده را بعبادت و فرمان برداری یا بنافرمانی باین معنی که گویا ایشان را بنافرمانی فرمان داده ایم بفراهم آوردن اسباب آن پس ایشان نافرمانی کنند و از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند در آن ده و حضرت فرمود که آیا خدا باین قصد میفرماید که او اراده را احداث می کند سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس هر گاه اراده را احداث کند قول تو که اراده همان خدا است یا چیزی از او باطل باشد زیرا که او

چنان نباشد که نفس خود را احداث کند و از حال خود متغیر نشود و خدا از آن برتری دارد سلیمان گفت چنان نباشد که بآن قصد کند که اراده را احداث کند حضرت فرمود پس بآن چه قصد فرموده سلیمان گفت که کردن چیزی را قصد فرموده امام رضا (ع) فرمود و ای برتر چند این مسأله را تکرار میکنی و من تو را خبر دادم که اراده محدث است زیرا که فعل چیزی محدث است سلیمان گفت پس اراده را هیچ معنی نیست امام رضا (ع) فرمود که نفس خود را در نزد شما وصف کرده تا آنکه آن را وصف کرده بچیزی که هیچ معنی ندارد پس هر گاه که آن را هیچ معنی قدیم و حادثی نباشد قول شما که خدا پیوسته مرید بوده باطل باشد سلیمان گفت که من چیزی را قصد نکردم مگر آنکه اراده کاری است از خدا که همیشه بوده حضرت فرمود آیا نمیدانی که آنچه همیشه بوده در یک حالت مفعول و حادث و قدیم نمیباشد سلیمان هیچ جواب نداد امام رضا (ع) فرمود باکی نیست مسأله تو را تمام میکنم سلیمان گفت گفتم که اراده صفتی است از صفات او حضرت فرمود که چند بر من تکرار میکنی که آن صفتی از صفات او است و صفتش محدث است یا همیشه بوده سلیمان گفت که حدیث است امام رضا (ع) فرمود اللّه اکبر پس اراده محدث است و اگر چه صفتی از صفات او باشد که همیشه بوده باشد سلیمان چیزی را رد نکرد و جواب نگفت امام رضا (ع) فرمود که آنچه همیشه بوده مفعول نمیباشد سلیمان گفت که چیزها اراده نیست و چیزی را اراده نکرده امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان وسواس کرده پس خدا آنچه را که نه آفریدنش را اراده کرده و نه کردنش را کرده و آفریده و این صفت صفت کسی است که نمیداند که چه کرده و خدا از این برتری دارد سلیمان گفت که ای سید من تو را خبر دادم که اراده چون سمع و بصر و علم است مأمون گفت که وای بر تو ای سلیمان چند این غلط را تکرار میکنی این را قطع کن و شروع کن در غیر آن چون تو چنانی که بر غیر این رد قوت نداری امام رضا (ع) فرمود که یا امیر المؤمنین او را واگذار و مسأله اش را بر او قطع مکن که آن را حجت میگرداند ای سلیمان سخن بگو سلیمان گفت که تو را خبر دادم که اراده چون سمع و بصر و علم است امام رضا (ع) فرمود باکی نیست مرا خبر ده از معنی این اراده که آیا

یکمعنی است یا معنیهای مختلف سلیمان گفت بلکه یکمعنی است امام رضا (ع) فرمود پس معنی همه ارادها یکمعنی است سلیمان گفت آری امام رضا (ع) فرمود پس اگر معنی آنها یکمعنی باشد اراده برخاستن و اراده نشستن و اراده زندگی و اراده مرگ هر گاه اراده اش یکی باشد چنان باشد که بعضی از آنها بر بعضی تقدیم نداشته باشد و بعضی از آنها با بعضی مخالفت نداشته باشد و این اراده ها یک چیز باشد سلیمان گفت که معنی آنها اختلاف دارد حضرت فرمود پس مرا خبر ده از مرید که آیا اراده یا غیر آنست سلیمان گفت بلکه خدا اراده است امام رضا (ع) فرمود پس مرید در نزد شما مختلف می شود و اگر خدا اراده باشد سلیمان گفت که ای سید من اراده مرید نیست حضرت فرمود پس اراده محدث و مخلوق است و اگر نه با او غیر او است بفهم و در مسأله ات زیاد کن سلیمان گفت پس اراده نامی است از نامهای خدا امام رضا (ع) فرمود که آیا خود را باین نام نامیده سلیمان گفت نه خود را باین نام ننامیده امام رضا (ع) فرمود پس تو را روا نیست که او را بچیزی بنامی که خود را بآن ننامیده باشد سلیمان گفت که خود را باین وصف کرده که او مرید است امام رضا (ع) فرمود که وصف کردنش خود را باین که مرید است نه اخبار از اینست که خدا اراده است و نه اخبار است از آنکه اراده نامی از نامهای او است سلیمان گفت که بجهت آنکه اراده اش عمل او است امام رضا (ع) فرمود که ای جاهل پس هر گاه چیزی را بداند بحقیقت که آن را اراده کرده سلیمان گفت بلی حضرت فرمود پس هر گاه آن را اراده نکند آن را نداند سلیمان گفت آری حضرت فرمود که این را از کجا گفتی و چیست دلیل بر آنکه اراده اش علم او است و گاهست که چیزی را میداند که هرگز آن را اراده نمیکند و این قول خدای عز و جل است که وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ پس آن جناب میداند که آن را چگونه میبرد و او هرگز آن را نمیبرد سلیمان گفت زیرا که آن جناب از کار فارغ و خلاص شده پس چنان نیست که در آن چیزی را اراده کند امام رضا (ع) فرمود که این قول یهود است پس چگونه خدای عز و جل فرموده که ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (یعنی بخوانید مرا و دعا کنید تا مستجاب کنم از برای شما) سلیمان گفت جز این نیست که بآن این را قصد کرده که آن جناب بر این قدرت دارد حضرت فرمود آیا وعده میدهد چیزی را که بآن وفا نمیکند پس چگونه خدای عز و جل

فرموده که يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ ما يَشاءُ و آن جناب عز و جل فرموده که يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ (یعنی پاک و نابود میکند خدا نقش آنچه را که خواهد و صلاح داند از لوح محو و اثبات می فرماید در آن صورت آنچه را که خواهد و مصلحت بیند و در نزد او است اصل کتاب که لوح محفوظ است و چیزی نیست مگر آنکه در آن نوشته شده) تتمه کلام حضرت (ع) و حال آنکه از امر فارغ شده یعنی با فراغ از امر چگونه این و آیه را فرموده سلیمان هیچ جواب نداد امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان آیا میدانید که انسانی میباشد و اراده ندارد که هرگز انسانی را بیافریند و میداند که انسانی امروز میمیرد و اراده ندارد که امروز بمیرد سلیمان گفت آری امام رضا (ع) فرمود که پس میداند که آنچه اراده دارد که باشد میباشد یا میداند که آنچه اراده ندارد که باشد میباشد سلیمان گفت میداند که هر دو میباشد امام رضا (ع) فرمود که هر گاه چنین باشد میداند که انسانی در یک حالت زنده ایست مرده و ایستاده ایست نشسته و کور بینائی است و این محال و ممتنع است سلیمان گفت فدای تو گردم پس او میداند که یکی از این دو امر میباشد نه امر دیگر حضرت فرمود باکی نیست پس کدام یک از این دو امر میباشد یعنی آنچه اراده کرده که باشد یا آنچه اراده نکرده نکرده که باشد سلیمان گفت که آنچه اراده کرده که باشد پس امام رضا (ع) و مأمون و اصحاب مقالات همه خندیدند امام رضا (ع) فرمود که غلط کردی و واگذاشتی قول خود را که خدا میداند که انسانی امروز میمیرد و او اراده ندارد که امروز بمیرد و او میداند که خلقی را میافریند و میداند که او را اراده ندارد که ایشان را بیافریند و هر گاه علم در نزد شما جائز نباشد بجهت آنچه اراده نکرده باشد که باشد جز این نیست که میباشد آنچه اراده کرده باشد که باشد سلیمان گفت جز این نیست که قول من آنست که اراده نه او است و نه غیر او امام رضا (ع) فرمود که ای جاهل هر گاه گفتی که اراده خدا نیست آن را غیر خدا قرار داده و هر گاه گفتی که آن غیر از او نیست اراده را او قرار داده سلیمان گفت پس او میداند که چگونه چیزی میسازد حضرت فرمود که آری سلیمان گفت پس بدرستی که این اثبات از برای چیزیست امام رضا (ع) فرمود که سخن محالی گفتی زیرا که مرد گاه باشد که بنائی خوب میداند و هر چند که جایی را نساخته باشد و خیاطی

را خوب میداند و هر چند که چیزی را ندوخته باشد و ساختن چیزی را خوب میداند و هر چند که هرگز آن را نساخته باشد بعد از آن باو فرمود که ای سلیمان آیا میدانی که او یگانه ایست که چیزی با او نیست سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس آیا اینکه اثبات از برای چیزی باشد سلیمان گفت چنان نیست که بداند که او یگانه ایست که چیزی با او نیست امام رضا (ع) فرمود پس آیا تو این را میدانی سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس تو ای سلیمان در آن هنگام از او داناتری سلیمان گفت که این مسأله محال و ممتنع است حضرت فرمود که محال است در نزد تو این مطلب که آن جناب یگانه ایست که چیزی با او نیست و آنکه او شنوای بینای راست گفتار و درست کردار توانا است سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس چگونه خدای عز و جل خبر داده که او یگانه زنده ایست که شنوا و بینا و دانا و آگاه هست و او این را نمیداند و اینک رد آنچه فرموده و تکذیب او است و خدا از آن برتری دارد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود پس چگونه اراده میکند صنع چیزی را که نه صنع آن را میداند و نه میداند که آن چیست و هر گاه صانع چنان باشد که نداند که چیزی را چگونه بسازد پیش از آنکه آن را بسازد پس او سرگردانست و خدا از این برتری دارد سلیمان گفت که اراده قدرت است امام رضا (ع) فرمود که آن جناب عز و جل قدرت دارد بر آنچه هرگز آن را اراده نمیکند و از آن چاره نیست زیرا که آن جناب تبارک و تعالی فرموده که وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ پس اگر اراده همان قدرت میبود چنان بود که اراده کرده بود که آن را ببرد بجهت قدرتش پس سلیمان منقطع و مغلوب شد که هیچ نتوانست بگوید مأمون در نزد این امر گفت که ای سلیمان این شخص هاشمی از همه بنی هاشم داناتر است پس آن قوم متفرق شدند.

(مترجم گوید) که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که عادت مأمون این بود که از متکلمان هر فرقه و صاحبان خواهشهای گمراه کننده هر که را می شنید و او را بآن متکلم خبر میداد بر سر حضرت امام رضا (ع) میکشید و ایشان را فراهم می آورد بجهت حرص بر مغلوبیت و انقطاع حضرت امام رضا (ع) از حجت با یکی از ایشان و این

حسدی بود از او با آن حضرت و از برای منزله و مرتبه اش از علم و دانش پس چنان بود که کسی با آن حضرت سخن نمیگفت مگر آنکه از برایش بفضل و افزونی اقرار مینمود و حجت را از برایش بر خویش ملزم میشد زیرا که خدای تعالی ذکره اباء و امتناع فرموده مگر آنکه کلمه و سخن خود را بلند گرداند و نورش را تمام و کامل کند و حجتش را یاری دهد و آن جناب تبارک و تعالی در کتاب خویش چنین وعده نموده و فرموده که إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا (یعنی بدرستی که ما یاری میدهیم فرستادگان و پیغمبران خود را و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا) و مقصودش از کسانی که ایمان آورده اند امامان راهنمایانند علیهم السلام و پیروان ایشان که با ایشان معرفت دارند و ایشان را میشناسند و از ایشان فرا میگیرند چه خدا ایشان را بحجت بر مخالفان ایشان یاری میدهد مادام که در دنیا باشند و در آخرت با ایشان چنین خواهد کرد و بدرستی که خدا وعده خود را خلف نمیکند و در قرآن بعد از آنچه مذکور شد چنین است که وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ (یعنی و نیز یاری دهیم ایشان را در روزی که بر پا میشوند گواهان یعنی در روز قیامت.

و کلام بفتح کاف سخن و سخن گفتن باشد و آن از باب تفعیل است و مراد سخن گفتن مخصوص است و جدال بکسر جیم و کاویدنست بدشمنی و دشمنی کردن و مراء چون جدال ستیزه کردن و هر دو از باب مفاعله است که فعل از طرفین ناشی می شود.

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ابو بصیر که گفت حضرت باقر (ع) فرمود که در خلق خدا و عجائب صنع او سخن گوئید و در خدا سخن مگوئید زیرا که سخن گفتن در خدای چیزی را نیفزاید مگر سرگردانی. و بهمین اسناد از حسن بن

محبوب از ابو ایوب خزاز از ابو عبیده از حضرت باقر (ع) مرویست که فرمود در هر چیزی سخن بگوئید و در ذات خدا سخن نگوئید و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ضریس کناسی از حضرت باقر (ع) مرویست که فرمود از عظمت و بزرگی خدا آنچه را که خواهید ذکر کنید و ذاتش را ذکر نکنید زیرا که شما چیزی را از آن ذکر نمیکنید مگر آنکه او از آن بزرگتر. و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از برید عجلی مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که رسول خدا بر اصحابش بیرون آمد و فرمود که جمع شدن شما چیست و چرا جمع شده اید یا چه شما را جمع کرده و فراهم آورده عرض کردند که اجتماع کرده ایم که پروردگار خود را ذکر کنیم و در عظمتش تفکر و اندیشه نمائیم فرمود که هرگز اندیشه در عظمت او را در نیابید و بنا بر بعضی از نسخ توحید هرگز صاحب اندیشه در عظمتش در نیابد، و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از فضیل بن یسار مرویست که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود ای فرزند آدم اگر مرغی دل تو را بخورد او را سیر نکند و دیده ات چنانست که اگر سوراخ سوزنی بر آن گذاشته شود آن را بپوشاند میخواهی که باین دو چیز ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را بدانی اگر راستگو باشی همین آفتاب آفریده ای است از آفریدگان خدا پس اگر توانستی که چشمهایت را از نور آن پر کنی که جرم آن را چنان که هست ببینی امر چنانست که تو میگوئی. و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علا بن رزین از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) مرویست که در قول خدای عز و جل وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی فرمود (یعنی کسی که آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و گردش چرخ و آفتاب و ماه و آیتها و نشانهای عجیب او را دلالت نکند که در پس اینها امریست از اینها بزرگتر فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا بآن معنی که گذشت.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ثعلبه بن محبوب از حسن صیقل از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) که فرمود

سخن گوئید در آنچه در زیر عرش است و در آنچه در زبر عرش است سخن مگوئید زیرا که گروهی در باب خدای عز و جل سخن گفتند پس سر گشته شدند بمرتبه که چنین بود که مردی از پیش رویش جواب میداد یعنی پیش رو و پس پشت را از یک دیگر تمیز نمیداد.

پدرم «ره» گفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از محمد بن یحیی خثعمی از عبد الرحیم قصیر که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از چیزی از توحید پس آن حضرت دستهای خویش را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود که خداوند بزرگوار عظیم الشان برتر است بدرستی که کسی که فرا گرفته آنچه را که در آنجا است و متعرض تحقیق آن گردیده هلاک شده است و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر از عبد الرحمن بن حجاج از سلیمان بن خالد از حضرت صادق (ع) مرویست که در قول خدای عز و جل وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی فرمود که چون سخن بخدای عز و جل منتهی شود از آن باز ایستید و خویشتن را نگاه دارید و معنی آیه این است که و نیز در صحف موسی و ابراهیم مذکور است آنکه بسوی پروردگار تو است پایان کار و رجوع خلائق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را بر وفق آنچه کرده از خیر و شر جزاء دهد و بعضی گفته اند که معنیش اینست که نهایت فکرت بسوی او است یعنی قوه فکریه قدرت بر تفکر در جمیع مکونات دارد اما چون باو سبحانه رسد متحیر شود و بایستد و این حدیث و حدیثی که می آید مؤید معنی دویم باشد. و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که ای محمد پیوسته با مردمان سخن باشد و هر سخن که بگویند ایشان را جائز است تا آنکه در خدا سخن گویند پس چون این را بشنوید بگوئید که

لا اله الا الله الواحد الذی لیس کمثله شی ء

(یعنی نیست خدائی مگر خدای یکتا و یگانه که چیزی مانند او نیست. و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر از محمد بن حمران از ابو عبیده حذاء مرویست که گفت حضرت باقر (ع) بمن فرمود که ای زیاد بپرهیز از مجادلات و گفتگوها که بجهت اظهار حق نباشد زیرا که آنها موجب شک میشوند و عمل را فرو میریزند و صاحب خود را هلاک میکنند و شاید که بچیزی تکلم میکند که

از برایش آمرزیده نمیشود بدرستی که در زمان گذشته گروهی بودند که ترک نمودند دانستن آنچه را که بآن موکل و مکلف بودند و دانستن چیزی را طلب کردند که آن را کفایت شده بودند تا آنکه سخن ایشان بخدای عز و جل منتهی شد پس متحیر و سرگردان شدند چه مردی بود که از پیش رویش خوانده میشد و او از پشت سر جواب میداد و از پشت سرش خوانده می شد و او از پیش رویش جواب میداد.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از عبد اللَّه بن مغیره ار ابو الیسع از سلیمان بن خالد از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که در میان کسانی که پیش از شما بوده اند گروهی بودند که علم آنچه را که بر دانستن آن گماشته شده بودند ترک نمودند و علم آنچه را که بر دانستن آن گماشته نشده بودند طلب کردند پس از جای خود نرفتند، تا آنکه سؤال کردند از آنچه در زیر آسمانست و باین جهت دلهای ایشان سرگشته شد پس چنان بود که یکی از ایشان از پیش رویش خوانده می شود و او از پشت سرش جواب میداد و از پشت سرش خوانده میشد و او از پیش رویش جواب میداد و بهمین اسناد ابو الیسع از ابو الجارود از حضرت باقر (ع) مرویست که فرمود اندیشه کردن در خدا را واگذارید زیرا که اندیشه کردن در خدا چیزی را نیفزاید غیر از سرگشتگی بجهت آنکه خدای تبارک و تعالی چنانست که دیده ها او را نیابد و خبرها باو نرسد. و بهمین اسناد از ابو الیسع از سلیمان بن خالد مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که بپرهیزید از اندیشه کردن در خدا زیرا که اندیشه کردن در خدا چیزی را نیفزاید غیر از سرگشتگی بدرستی که خدای عز و جل چنانست که نه دیده ها او را دریابد و نه بمقدار و اندازه وصف شود.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن خالد از علی بن یغما و صفوان بن یحیی از فضیل بن عثمان از حضرت صادق (ع) که گفت گروهی از آنها که در باب ربوبیت و پروردگاری سخن میگویند بر آن حضرت داخل شدند حضرت فرمود که از خدا بترسید و از عذابش

بپرهیزید و خدا را تعظیم کنید و بزرگ شمارید و آنچه را که ما نمیگوئیم مگوئید زیرا که شما اگر بگوئید و ما بگوئیم شما میمیرید و ما میمیریم بعد از آن خدا شما را بر انگیزد و ما را بر انگیزد پس شما در جائی باشید که خدا خواهد و ما نیز در جایی باشیم که خدا خواهد.

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل (رضی) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی گفت که حدیث کرد ما را حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از سالم بن ابی حفصه از منذر نوری از محمد بن حنفیه که گفت این امت هرگز هلاک نشوند تا آنکه در باب پروردگاری خویش سخن کنند و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ضریس کناسی مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که بپرهیزید از سخن گفتن در خدا و در عظمتش سخن گوئید و در خود خدا سخن مگوئید زیرا که سخن گفتن در خدا چیزی را نیفزاید مگر سرگشتگی.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق (رضی) گفت که حدیث کرد ما را أبو الحسین محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سلیمان بن حسن کوفی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن محمد بن خالد از علی بن حسان واسطی از بعضی از اصحاب ما از زراره که گفت بحضرت باقر (ع) عرض کردم که مردم پیش از ما در باب صفت خدا بسیار سخن گفته اند پس تو چه میفرمائی فرمود که مکروه و ناخوش است آیا نمی شنوی که خدای عز و جل میفرماید وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی بآن معنی که گذشت و فرمود که در غیر آن سخن گوئید.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد اللّٰه بن بکیر از زراره از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که پادشاه عظیم الشأنی در مجلس خود نشسته بود پس در باب پروردگار تبارک و تعالی در کیفیت ذات و کبریائیش تکلم نمود پس مفقود و ناپدید شد که کسی نمیداند که در کجا رفت.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را

محمد بن عبد الحمید از علاء بن رزین از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) که فرمود بپرهیزید از فکر کردن در خدا و لیکن چون خواسته باشید که بعظمت و بزرگی خدا نظر کنید ببزرگی آفریده اش نظر کنید.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از علی بن سندی از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابو بصیر از حضرت باقر (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود خصومت دین را نابود میکند و عمل را فرو میریزد و موجب شک می شود. و بهمین اسناد از ابو بصیر مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که اصحاب کلام یعنی متکلمان هلاک میشوند و صاحبان تسلیم و انقیاد نجات میابند بدرستی که صاحبان تسلیم ایشانند که نجیبانند نه غیر ایشان.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن بن احمد ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف از سعدان بن مسلم از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود مخاصمه نمیکند مگر مردی که او را ورع و پارسائی نیست یا مردی که شک دارد.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد از علی بن حکم از فضیل از ابو عبیده از حضرت باقر (ع) که گفت حضرت بمن فرمود که ای ابو عبیده بپرهیز از اصحاب خصومات و دروغگویان بر ما پس بدرستی که ایشان ترک کردند آنچه را که بدانستن آن امر شده بودند و علم آسمان را تکلیف کردند و رنج آن را کشیدند بی آنکه بآن مأمور باشند ای ابو عبیده با مردم باخلاق و خویهای ایشان با ایشان خوش خلقی نمائید و باعمال ایشان ار ایشان جدا شوید بدرستی که ما در سایه خود مرد را عاقل نمی شماریم تا لحن القول یعنی معنی سخن را بشناسد بعد از آن این آیه را خواند که وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ یعنی (و هر آینه بشناسی ایشان را در لحن گفتار) یعنی در گردانیدن آن و در قاموس میگوید که در فحوی و معنی آن و در شرح عده مذکور است که این را در لحن کلامش شناختم یعنی در نحو و قصد آن و لحن فطنت و زیرکی است و لحن الرجل یعنی این مرد بحجت خویش

تکلم کرد و لحن معنی کلام است و انداختن اعراب و ایماء و اشاره و لغت و گردانیدن آواز و در بعضی دیگر از لغات معتبره مسطور است که لحن بفتح حاء مهمله زیرک شدن و زیرک و باول مفتوح تبانی زده میل کردن و خطاء کردن در اعراب و خطاء کردن در سخن و دریافتن سخن و سخن گفتن بکسی چنان که او را دریابد و دیگری درنیابد و نیز در آن مذکور است که لحن معنی سخن و خطاء در سخن و خوشخوانی و مشهور سرود گفتن است و آواز خوش و بمعنی اول است قول حق سبحانه و تعالی وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از عماری از جعفر بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود بپرهیزید از جدال کردن با هر مفتون یعنی فریفته و آزموده شده زیرا که هر مفتونی حجتش فهمانیده و بزبانش داده می شود تا مدتی بسر آید و چون مدتش بسر آید فتنه اش او را بآتش بسوزاند و روایت شده است که گناهش او را بر افروزد پس او را بسوزاند.پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی گفت که در نامه علی بن بلال که از آن مرد یعنی حضرت کاظم (ع) وارد شده بود این را خواندم که از پدرانت علیهم السلام روایت شده که ایشان از سخن گفتن در دین نهی فرموده اند و موالیان تو که متکلمانند روایت را باین وجه تأویل کرده اند که کسی که خوب نمیداند که در آن تکلم کند نهی شده و اما کسی که خوب میداند که در آن تکلم کند نهی نشده یا معصوم او را نهی نفرموده پس آیا آن چنانست که ایشان تاویل کرده اند یا نه و حضرت (ع) در جواب نوشته بود که آنکه خوب میداند و آنکه خوب نمیداند هیچ یک در آن تکلم نکنند زیرا که گناهش از نفعش بزرگتر یا بیشتر است.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن الخطاب از علی بن فضال از علی بن شجره از ابراهیم بن ابی رجاء برادر طربال که گفت

شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود بازداشتن اذیت کمی خنده در روزی زیاد میکنند حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل (رضی) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر حمیری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از حسن بن محبوب از نجیه قواس از علی بن یقطین که گفت حضرت کاظم (ع) فرمود که اصحاب خود را امر کن که از زبانهای خویش باز ایستند و خصومت در دین را واگذارند و در عبادت خدای عز و جل سعی و کوشش کنند.

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس (ره) از پدرش از محمد بن احمد از موسی بن عمر از عباس بن عامر از مثنی از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت فرمود که مخاصمه نمیکند مگر صاحب شک یا کسی که ورعی ندارد. و بهمین اسناد از محمد بن احمد از احمد بن حسن از ابو حفص عمر بن عبد العزیز از مردی از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود متکلمان این گروه از بدترین کسانی باشند که ایشان از جمله آن کسانند از هر صنفی که باشند.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از حضرمی از مفضل بن عمر که گفت حضرت صادق (ع) فرمود ای مفضل هر که در خدا نظر و فکر کند که خدا چگونه بوده هلاک شود و هر که ریاست و سرکردگی را طلب نماید هلاک شود.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هرون بن مسلم از مسعده بن صدقه از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که پیغمبر (ص) فرمود که خدا لعنت کند آن کسانی را که دین خویش را سح یعنی جدال فرا گرفتند تا حق را بباطل بلغزانند و آن را باطل و مقهور گردانند و لفظی که در این حدیث بجدال تفسیر و بیان شده در بعضی از نسخ توحید با سین سعفص و حاء حطی است و در بعضی با سین و خاء ثخذ و در بعضی با شین قرشت و حاء حطی و سح بفتح سین با تشدید حاء ریزانیدن آبست و غیر آن و ریخته شدن و زدن آب و سخ با خاء بزمین فرو بردن ملخ

است تا تخم کند و شح بضم شین و تشدید خاء بخیلی کردن و پهن کردنست و کشیدن و و بخیلی و حریص و ممکن است که شحا بتخفیف حاء و الف مقصوره باشد از شحو بمعنی دهان باز کردن و بعضی از مشتقات آن بمعنی زبان درازی کردنست و بهر وضع که باشد چون بیان و تفسیر آن در حدیث شده امر آسانست.

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از فضل بن عامر از موسی بن قاسم بجلی از محمد بن سعید از اسماعیل بن ابی زیاد از حضرت جعفر بن محمد از پدرانش علیهما السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که من کفیل و ضامنم بخانه در اعلای بهشت و خانه در میان بهشت و خانه در باغهای بهشت از برای کسی که ستیزه ترک کند و هر چند که بر حق باشد.

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از عبد اللّه بن محمد بن اسماعیل نیشابوری از عبد الرحمن بن ابی هاشم از کلیب بن معویه که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که مخاصمه نمیکند مگر کسی که در تنگی افتاده باشد بآنچه در سینه او است و در اینجا ترجمه کتاب مستطاب توحید باتمام رسید ملتمس از برادران ایمانی و دوستان روحانی آنست که اگر از این خوان وفور دقائق لقمه و از این جام شراب طهور حقائق جرعه برگیرند در حیات و ممات این ذره بیمقدار و خادم اخبار ائمه اخیار را از دعای خیر که ضیری در آن نیست از غفران سیئات و رفع درجات مضائقه نفرمایند.

ص: 508

فهرست ابواب الکتاب

باب/ عنوان/ صفحه شماره

«باب اول» در بیان ثواب موحدان و عارفان 4

«باب دویم» در بیان توحید و نفی تشبیه و مراد از نفی تشبیه متصف نبودن آن جناب است بصفات ممکنات و عدم اشتراک با ایشان در حقیقت صفات 18

«باب سیم» در بیان معنی واحد و توحید و موحد 70

«باب چهارم» در تفسیر سوره توحید یعنی سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آن را سوره اخلاص و سوره الصمد و نسبه الرب نیز میگویند 77

«باب پنجم» در بیان معنی توحید و عدل 85

«باب ششم» در بیان آنکه خدای عز و جل جسم و صورت هیچ یک نیست. 86

«باب هفتم» در بیان اینکه خدای تبارک و تعالی چیزیست 94

«باب هشتم» در ذکر آنچه در باب دیدن خداوند وارد شده 97

«باب نهم» در بیان قدرت خدا و قدرت بمعنی توانائی است 115

«باب دهم» در بیان علم خدا و علم در لغت بمعنی دانستن است 128

«باب یازدهم» در بیان صفات ذات و صفات افعال 133

«باب دوازدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ 143

«باب سیزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ: 149

«باب چهاردهم» در تفسیر قول خدای عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ 151

«باب پانزدهم» در معنی قول خدای تبارک و تعالی اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ 152

«باب شانزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ 160

«باب هفدهم» در تفسیر قول خدای تعالی وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ 161

«باب هجدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ 163

ص: 509

«باب نوزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا 163

باب «بیستم» در تفسیر قول خدای عز و جل هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَهُ 164

«باب بیست و یکم» در تفسیر قول خدای عز و جل سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ 165

«باب بیست دوم» در معنی جنب خدای عز و جل و جنب در لغت بمعنی پهلو و امیر است و مراد از آن در آخر این باب می آید. 165

«باب بیست و سیم» در معنی حجزه 167

«باب بیست و چهارم» در بیان معنی چشم و گوش و زبان خدا 169

«باب بیست و پنجم» در معنی قول خدای عز و جل وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ 169

«باب بیست و ششم» در بیان معنی خوشنودی خدای عز و جل و خشم او 170

«باب بیست و هفتم» در معنی قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی 173

«باب بیست و هشتم» در بیان نفی مکان و زمان و سکون و حرکت و فرود آمدن و بالا رفتن و منتقل شدن از خدا 176

«باب بیست و نهم» در بیان نامهای خدای تبارک و تعالی و فرق میانه معانی آنها و معانی نامهای آفریدگان 189

«باب سی ام» در بیان اینکه قرآن چه چیز است 249

«باب سی و یکم» در ذکر معنی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) 256

«باب سی و دویم» در تفسیر حروف معجم 260

«باب سی و سیم» در تفسیر و بیان حروف 264

«باب سی و چهارم» در تفسیر و بیان حروف اذان و اقامه. 267

«باب سی و پنجم» در تفسیر و بیان هدی و ضلالت توفیق و خذلان از خدای تبارک و تعالی 272

ص: 510

«باب سی و ششم» در رد بر ثنویه و زنادقه 275

«باب سی و هفتم» در رد بر نسطوریه از فرق نصاری 307

«باب سی و هشتم» در ذکر عظمت و بزرگی خدای عز و جل 314

«باب سی و نهم» در لطف و لطافت خدای تبارک و تعالی 324

«باب چهلم» در بیان کمتر چیزی که در شناختن توحید مجزی است 324

«باب چهل و یکم» در بیان آنکه خدای عز و جل شناخته نمیشود مگر بخودش. 327

«باب چهل و دویم» در اثبات حدوث عالم 334

باب چهل و سیم در بیان معنی سبحان اللَّه 359

«باب چهل و چهارم» در بیان معنی اللَّه اکبر 360

«باب چهل و پنجم» در بیان معنی اول و آخر 361

«باب چهل و ششم» در بیان معنی قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی 362

«باب چهل و هفتم» در بیان معنی قول خدای عز و جل 366

«باب چهل و هشتم» در بیان عرش و صفات آن 368

«باب چهل و نهم» در بیان آنکه عرش ارباعا آفریده شده که هر ربعی بنحویست و ارباع جمع ربع بضم راء و باء و سکون آنست یعنی چهار یک 370

«باب پنجاهم» در بیان معنی قول خدای عز و جل وسع کرسیه السموات و الارض 371

باب پنجاه و یکم در بیان فطرت خدای عز و جل خلائق را بر توحید 372

«باب پنجاه و دویم» بر بیان بداء و بداء بر وزن سلام بمعنی ظاهر شدن چیزیست که بیش از آن پوشیده و پنهان باشد و آن بر خدا روا نیست 375

ص: 511

(باب پنجاه و سیم) در بیان مشیت و اراده خدا و هر دو بمعنی خواستن است 380

«باب پنجاه و چهارم» در بیان استطاعت که بمعنی توانائی است و بیان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در باره ایشان باعتماد اختلاف معنی 387

«باب پنجاه و پنجم» در بیان ابتلاء و اختیار که بمعنی آزمودن باشد 395

«باب پنجاه و ششم» در بیان سعادت و شقاوت که بمعنی نیک بختی و بدبختی است 396

«باب پنجاه و هفتم» در نفی جبر و تفویض 399

باب پنجاه و هشتم در بیان قضاء و قدر و فتنه یعنی آزمایش و روزی ها و نرخها و قدرت های معین 405

باب پنجاه و نهم در ذکر اطفال و عدل خدای عز و جل در باب ایشان: 431

«باب شصتم» در بیان اینکه خدای تبارک و تعالی با بندگان خود نمیکند مگر آنچه را که از برای ایشان اصلح باشد 440

«باب شصت و یکم» در بیان امر و نهی و وعد و وعید 448

باب شصت و دویم در تعریف و بیان و حجت و هدایت: 453

«باب شصت و سیم» در ذکر مجلس حضرت امام رضا (ع) با اهل 461

باب شصت و چهارم در ذکر مجلس امام رضا (ع) با سلیمان مروزی متکلم خراسان در نزد مأمون در باب توحید 486

«باب شصت و پنجم» در بیان نهی از کلام و جدال و مراء 499

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 09132000109
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109